

الله أَكْرَمُ الْحَمْدُ

مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل

موضوعات: اقتصاد سیاسی، مفاهیم، نظریه پردازی، روش شناسی، جهانی شدن، دولت، منطقه‌گرایی، اقتصاد سیاسی جهانی، توسعه پایدار، اقتصاد سیاسی ایران، اقتصاد سیاسی شهر، محیط‌زیست، تکنولوژی، اقتصاد سیاسی انرژی، دیپلماسی اقتصادی

دوفصلنامه مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل

دوره دوم - شماره ۱ - بهار و تابستان ۱۳۹۸

شایای چاپی: ۲۳۸۳-۳۶۰۲

شایای الکترونیکی: ۵۸۷-۲۶۷۶ X

صاحب امتیاز: دانشگاه رازی

مدیرمسئول و سردبیر: فرهاد دانش‌نیا

مدیر داخلی: ثریا شریفی

ویراستار و مترجم: علی بهرامی

طراح جلد و صفحه‌آراء: سعید پرور

ب دوفصلنامه مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل

قیمت: ۵۰۰۰۰ ریال

نشانی: کرمانشاه، بلوار شهید بهشتی، روبروی بیمارستان امام علی(ع)، دانشکده علوم اجتماعی و تربیتی دانشگاه رازی، دفتر نشریه مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل

کد پستی: ۶۷۱۴۶۷۳۱۷۵

تلفکس: ۰۸۳۳۸۳۶۰۶۵۰

وبسایت: <http://ipes.razi.ac.ir>

پست الکترونیکی: ipes@razi.ac.ir

اعضای هیأت تحریریه:

استاد روابط بین الملل دانشگاه شهید بهشتی	دکتر سید عبدالعلی قوام
استاد اقتصاد دانشگاه فردوسی مشهد	دکتر محمدعلی فلاحتی
استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران	دکتر عباس مصلی‌نژاد
استاد روابط بین الملل دانشگاه شهید بهشتی	دکتر حسین پوراحمدی
استاد علوم سیاسی دانشگاه شیراز	دکتر خلیل‌الله سردارنیا
دانشیار اقتصاد دانشگاه رازی	دکتر کیومرث سهیلی
دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران	دکتر جهانگیر کرمی
دانشیار روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی	دکتر علی اصغر کیوان حسینی
دانشیار روابط بین الملل دانشکده روابط بین الملل وزارت خارجه	دکتر سهراب شهابی
دانشیار روابط بین الملل دانشگاه رازی	دکتر فرهاد دانش نیا
استادیار روابط بین الملل دانشگاه رازی	دکتر قدرت احمدیان

داوران این شماره:

هادی آجیلی، قدرت احمدیان، مسعود اخوان‌کاظمی، اسدالله اطهری، سمیه اعظمی، مرتضی بهروزی‌فر، امیرمحمد حاجی‌یوسفی، غلامحسین حسن‌ناش، محسن خلیلی، فرهاد دانش‌نیا، محمدتقی دلفروز، علی‌اکبر دیزج خلیلی، فرزاد رستمی، رضا سلیمانی، کیومرث سهیلی، وحید سینایی، محسن شریعتی‌نیا، سیدشمس‌الدین صادقی، روح‌الله طالبی‌آرani، مجید عباسی اشلقی، احمد فاطمی‌نژاد، سیاوش قلی‌پور، جهانگیر کرمی، محمدمصادر کسرایی، سیدمحمد کشمیری، الهه کولایی، یوسف محمدی‌فر، علی مختاری، علی مرادی، سید مسعود موسوی شفائی، سعید میرترابی، رضا نجف‌زاده، سیدمحمدباقر نجفی، سید امیر نیاکوبی

بسمه تعالیٰ

راهنمای نویسنده‌گان مقاله^۱

رویکرد نشریه اقتصاد سیاسی بین الملل

- کارآمدی و استحکام نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران و مبتنی بر قوانین و ضوابط موجود
- فهم روندها و رویدادهای اقتصاد سیاسی داخلی و بین المللی
- یافتن راهکارهای تقویت بنیه اقتصاد سیاسی کشور
- راهکارهای تعامل، همکاری و همزیستی در بستر اقتصاد سیاسی جهانی

شرایط و ضوابط پذیرش و انتشار مقاله

- نشریه اقتصاد سیاسی بین الملل مقالات اصیلی که مبتنی بر روش‌های پژوهشی معترف و منطبق با موضوع و رویکرد نشریه باشد را منتشر می‌نماید. به مقاله‌های اقتباسی، گردآوری یا ترجمه ترتیب اثر داده نمی‌شود.
- کلیه مقالات ارسال شده به دفتر نشریه توسط سامانه همانندجو کنترل می‌شوند. مشابهت مقاله با متن انتشار یافته حداقل در حد بیست تا بیست و پنج درصد قابل قبول است و مقالاتی که بیشتر از حد یاد شده با منابع موجود همپوشانی داشته باشند، صرفاً برای یک بار به نویسنده جهت اصلاح عودت داده می‌شوند و در صورت عدم اصلاح، مقاله از فرآیند داوری خارج می‌گردد.
- مقاله‌ها فقط از طریق سامانه نشریه دریافت و ارزیابی می‌شود. بنابراین، نویسنده‌گان مقاله‌ها باید فایل مقاله خود را در سامانه نشریه بارگذاری و ثبت کنند.
- در مقاله‌هایی که بیش از یک نویسنده دارد، مسئولیت تعارض منافع بین نویسنده‌گان با نویسنده مسئول است و نویسنده در هنگام ارسال مقاله باید فرم مربوطه را تکمیل و بعد از امضاء در سایت نشریه بارگذاری نماید. به طبع، نشریه مسئولیتی در قبال ترکیب و ترتیب نویسنده‌گان یک مقاله ندارد.

۱. راهنمای نگارش مقاله نشریه مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل برگرفته از راهنمای نویسنده‌گان مجلات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری است.

- بارگذاری فرم تعهدنامه اخلاق نشر که توسط نویسنده / نویسنده‌گان امضاء شده باشد، در سایت نشریه الزامی است.
- مقاله‌های ثبت شده در سامانه نشریه به هیچ وجه نباید در دیگر نشریات داخلی و خارجی منتشر شده باشد.
- فرآیند داوری و پذیرش مقاله در نشریه به صورت دو سر مخفی است. یعنی مشخصات نویسنده برای داوران و مشخصات داوران برای نویسنده‌گان در همه مراحل داوری پنهان می‌ماند.
- انتشار مقاله‌ای که مراحل داوری و تأیید نهایی را در این نشریه گذرانده باشد، در نشریات دیگر توسط نویسنده یا نویسنده‌گان مجاز نیست.
- سردبیر، هیئت‌حریریه و داوران نشریه در پذیرش و رد مقاله‌ها اختیار تام دارند. همچنین، ویراستار نشریه در ویرایش صوری، زبانی و ادبی مقاله‌ها اختیار کامل دارد.
- نویسنده مسئول موظف به انجام کامل اصلاحاتی است که در مراحل داوری یا ویراستاری مقاله از وی خواسته می‌شود. تشخیص مغایر این مهم در هر مرحله‌ای، از داوری تا ویرایش و صفحه‌آرایی منجر به حذف مقاله خواهد شد.
- مقاله‌هایی که با «راهنمای نگارش مقاله» و بهویژه با «شیوه استناد» نشریه منطبق نباشد، پذیرفته نمی‌شود.
- مسئولیت کامل صحت و دقت نشانی منابع نقل قول‌های مستقیم و غیرمستقیم، ارجاعات و مشخصاً کتاب‌شناختی منابع در کتاب‌نامه با نویسنده مسئول مقاله است.
- مقاله‌ها پس از بررسی توسط تیم سردبیری و در صورت پذیرش اولیه که حداقل یک هفتاه طول خواهد انجامید، در فرآیند داوری قرار می‌گیرند. نتیجه داوری مقاله ظرف دو تا چهار ماه مشخص می‌شود و از طریق ایمیل به نویسنده مسئول اعلام می‌گردد.

راهنمای نگارش مقاله

- نام و نام خانوادگی همه نویسنده‌گان به فارسی و انگلیسی در ابتدای مقاله درج شود.
- مرتبه علمی یا مقطع تحصیلی، محل اشتغال (نام دانشگاه، پژوهشگاه، مؤسسه، یا ...) و نام رشته آموزشی یا تحصیلی همه نویسنده‌گان، به فارسی و انگلیسی، نوشته شود.
- نویسنده مسئول مقاله‌هایی که بیش از یک نویسنده دارد مشخص شود.
- نشانی پست‌الکترونیک همه نویسنده‌گان درج شود.
- نشانی منزل یا محل کار، کد پستی و شماره تلفن‌های همراه و محل کار نویسنده مسئول نوشته شود.

- متن مقاله در برنامه Word ۲۰۱۰ حروفنگاری شود. متن فارسی مقاله با قلم B Lotus در اندازه قلم ۱۳، متن لاتین مقاله با قلم Times New Roman، در اندازه قلم ۱۰، و متن عربی مقاله با قلم Badr B و در اندازه قلم ۱۳ حروفنگاری شود.
- مقاله حداکثر در بیست و پنج صفحه تنظیم شود.
- ساختار مقاله باید متشکل از عنوان، چکیده (حداکثر دویست و پنجاه واژه و در يک پاراگراف) و کلیدواژه‌ها (چهار تا هفت واژه)، مقدمه، چارچوب نظری، بدنۀ اصلی (تحلیل‌ها، تفسیرها، نقدها، یافته‌ها و ...)، نتیجه‌گیری و کتابنامه باشد.
- عنوان مقاله، چکیده، کلیدواژه‌ها و کتابنامه به دو زبان فارسی و انگلیسی ارسال شود.
- ارزش عنوان‌های اصلی و فرعی مقاله، از عنوان مقدمه تا عنوان نتیجه‌گیری، با شماره‌گذاری تعیین، مرتب، و متمایز شود.
- معادل خارجی اعلام نامشهور و اصطلاح‌های تخصصی به صورت پانوشت (footnote) بباید.
- نقل قول‌های مستقیم بیش از چهل واژه به صورت جدا از متن با تورفتگی (نیم سانتی‌متر) از طرف راست (با قلم شماره ۱۲) درج شود.
- اندازه جداول‌ها، نمودارها، تصویرها، نقشه‌ها و ... مناسب با اندازه متن چاپی (حداکثر ۱۲ در ۱۸ سانتی‌متر) باشد.
- اطلاعات جدول‌ها، نمودارها، تصویرها، نقشه‌ها و ... به فارسی درج شود. نشانه اعشار نیز فقط به صورت خط مورب ترسیم شود.
- در صورتی که جدول‌ها، نمودارها، تصویرها و ... از منابع دیگر اخذ شده باشد حتماً نشانی منبع آنها بیان شود.
- همه جدول‌ها فقط در نرم‌افزار Word و با استفاده از گزینه Table (جدول) ترسیم و تنظیم شود. جدول‌هایی که به صورت تصویر باشد یا در نرم‌افزارهای دیگر ترسیم شده باشد پذیرفته نمی‌شود.

شیوه استناد

شیوه رفرنس‌دهی نشریه مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل به‌شکل درون متنی مطابق قالب انجمن روان‌شناسی امریکا (APA) و طبق آخرین ویرایش راهنمای چاپ (ویرایش ششم، ۲۰۱۱) این انجمن نوشته شود.

- اجزای ارجاع درون متنی به‌ترتیب، عبارت است از: نام‌خانوادگی نویسنده، سال انتشار و شماره صفحه در داخل پرانتز مانند: (دانش‌نیا، ۱۳۸۷: ۱۰۰)
- مشخصات کتاب‌شناختی کامل همه منابع در بخش کتابنامه، به‌ترتیب، عبارت است از: نام‌خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، سال انتشار داخل پرانتز، نام اثر، نام مترجم یا مصحح، شماره جلد کتاب یا شماره نشریه، محل انتشار، و نام ناشر.

- کتاب: نام خانوادگی، نام. (تاریخ انتشار). نام کتاب (حروف مورب و سیاه، قلم شماره ۱۱). نام و نامخانوادگی مترجم. جلد، نوبت چاپ. محل نشر: ناشر.
- مقاله منتشرشده در نشریه: نامخانوادگی، نام. (سال انتشار). «عنوان مقاله». نام نشریه (حروف مورب و سیاه، قلم شماره ۱۱). دوره (شماره نشریه)، شماره صفحات.
- مقاله ترجمه شده در نشریه: نامخانوادگی، نام. (سال انتشار). «عنوان مقاله». نام و نامخانوادگی مترجم. نام نشریه (حروف مورب و سیاه، قلم شماره ۱۱). دوره (شماره نشریه). شماره صفحات.
- پایگاه‌های اینترنتی: نام خانوادگی، نام. (سال انتشار مقاله). «عنوان مقاله». نام نشریه الکترونیکی (با حروف مورب و سیاه، قلم شماره ۱۱). دوره. تاریخ مراجعه به سایت «نشانی دقیق پایگاه اینترنتی»
- در بخش کتابنامه فقط مشخصات کتاب‌شناختی منابعی درج شود که یا در متن مقاله نقل قولی از آن منابع شده باشد و نشانی آن‌ها نیز به همراه آن نقل قول‌ها آمده باشد یا در متن مقاله به آن منابع برای آگاهی بیشتر و ... ارجاع داده شده باشد و نشانی آنها نیز در آن ارجاع آمده باشد.

بسمه تعالیٰ
فرم تعهدنامه

سردبیر مجله مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل

باسلام؛

اینجانب نویسنده مقاله
اعلام می کنم که مقاله ارسالی به دوفصلنامه مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل قبل از
درجای دیگری چاپ نشده است و متعهد می شوم به طور همزمان به نشریه یا
همایش دیگری ارسال ننمایم.

تاریخ:
امضاء نویسنده مسئول

بسمه تعالیٰ
فرم تعارض منافع نویسنده‌گان

بدینوسیله اینجانب (اینجانبان)
نویسنده (نویسنده‌گان) مقاله
تعهد و اعلام می نمایم که مقاله یاد شده از حیث ترکیب و ترتیب نام نویسنده‌گان
بر حسب گزارش نویسنده مسئول بوده و هیچ تضاد و تعارض منافعی بین آنها
مترتب نیست. گزارش نویسنده مسئول در این خصوص به هنگام بارگذاری مقاله
برای نشریه ملاک نهایی است و قابل تغییر نمی باشد.

تاریخ
امضاء نویسنده مسئول

سخن سردبیر

برخی وقایع را می‌توان رخداد دوران‌ساز تلقی نمود. چنین تحولاتی کلیه مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خرد و کلان زمانه خود را دست‌خوش دگردیسی می‌سازند. جهانی شدن با به صحنه آوردن فناوری‌های نوین و نیز مناسبات پولی، مالی، تولیدی، تجاری، سیاسی و فرهنگی ملازم آن، یک رخداد محسوب می‌شود. همگان در متن کلیت یاد شده قرار گرفته‌اند. جهانی شدن، چه به‌مثابة پروژه‌ای برنامه‌ریزی شده و برآیند تکامل سرمایه جهانی در فاز جدید گسترش آن تلقی شود یا پروسه‌ای برآمده از تطور تجربه و دانش بشری، با امر محلی پیوند یافته و آن را دست‌خوش از جاکندگی و بی‌قراری نموده است. خلق مفاهیم و اصطلاحاتی نظیر جامعه پساصنعتی، جامعه شبکه‌ای، وضعیت پسامدرن، عصر اطلاعات و ارتباطات، پسافوردیسم، نظام نوین جهانی و... تکاپوی علوم اجتماعی برای مفهوم‌سازی جهانی شدن از زوایای مختلف بوده است.

با این حال واقعیت آن است که نظریات و پویش‌های علمی رایج، به‌ویژه تحقیقات علوم اجتماعی به‌جهت تنگناهای متداول‌یک، معرفت شناسانه و هستی شناسانه، برای مفهوم‌سازی جهانی شدن و آثار و تبعات آن در سطح جهانی و محلی با نوعی زمان‌پریشی و نابهنجام بودن مواجه است. رخداد اقتصادی، سیاسی، تکنولوژیک و فرهنگی یاد شده، از بسیاری روایتها و رهیافت‌های علمی موجود جهانی اعتبارزدایی نموده است. کما اینکه بسیاری از ساختارها و نهادهای متولی بهبود حیات شهریوندان را سردرگم و ناکارآمد ساخته است. این چالش به طریق اولی در خصوص جامعه ایرانی و نظام آکادمیک آن در مواجهه با جهانی شدن صدق می‌کند. نهاد علم در ایران به‌ویژه فرآیند آموزش و پژوهش علوم اجتماعی برای مفهوم‌سازی تحولات نوظهور، آماده‌سازی نیروی انسانی و پیوند یافتن با حوزه سیاست‌گذاری و اقناع نهاد سیاست به درک و عمل در چارچوب اقتضائات جهان جهانی شده، دچار تأخیر فرهنگی است. ذهن و زبان انسان ایرانی در حوزه فکر و اجرا، به‌ویژه انسان دانشگاهی و مراکز و نهادهای تخصصی کشور چندان از گستالت یاد شده به تأمل و ادراسته نشده است. برآیند این مهم، تأخیر در تدارک لوازم، سازمان، مرزبندی، کارگروه‌ها و ابزارهای تحقیقاتی ملازم فهم تحولات نوین اقتصاد سیاسی جهانی است.

در این راستا پرسش‌های پیش‌رو را می‌بایست جدی تلقی نموده و گفتگو و تضارب آراء را تا دستیابی به اجتماع علمی و توافقی حول پاسخ به آنها دامن زد: اینکه تولیدات علمی کشور به‌ویژه در حوزه علوم اجتماعی با چه چیزی نسبت برقرار می‌کنند؟ آیا اساساً به‌چیزی ربط دارند یا غالباً در چارچوب مشغله‌های آکادمیک و کنشگری بازیگران آموزش و پژوهش در میدان دانشگاه معنا و مفهوم پیدا می‌کنند؟ مسائل اصلی تعیین بخش حیات جامعه ایرانی در سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی کدامند؟ الگوی تعامل نیروهای اجتماعی دست‌اندر کار عرصه اقتصاد سیاسی کشور چگونه است؟ چه مسائلی در دستور کار و نظام ترجیحات این نیروها قرار دارد؟ در فرآیند سیاست‌گذاری توسعه‌ای محلی و ملی، امرسیاسی مقدم است یا امرسیاستی؟ چرا بسیاری از چالش‌های جامعه در حوزه فقر، بیکاری، حاشیه نشینی، نابرابری، کارآمدی نهادی، پایداری محیطی، ضعف تکنولوژی و... در کشور چندان به‌دستور کار تحقیقات علوم اجتماعی تبدیل نشده و موضوع گفتگوی علمی، نظریه‌پردازی و محور تعامل جامعه و دانشگاه قرار نمی‌گیرد؟ چرا هر رشته، دانشگاه، دانشکده، گروه و عضو هیأت‌علمی جدا و منفک از بقیه راه خود را می‌رود و پیوندها با یکدیگر و به طریق اولی با جهان واقعی دچار گستالت است؟ نسبت تحقیقات علوم اجتماعی در ایران با اجتماع علمی فراملی برای مواجهه با مسائل مبتلا به چگونه است؟

به‌نظر می‌رسد تأخیر یاد شده قبل از هر چیز به نوع مواجهه و فهم ما از مسایل ناشی می‌شود. برخی واقعیات پایدار و عمیق، اساساً به مسأله و پروبلماتیک علم در کشور تبدیل نشده‌اند. به‌طبع، تأخیر تمرکز بر چنین مسائلی و امتناع در توافق ملی پیرامون آنها، نخستین تنگنای ما در سطح ملی و در مواجهه با ساختار معرفتی و عینی قدرت در سطح جهانی است. روندها و رخدادهایی نظیر تعریف مفهومی پیشرفت یا توسعه، عدالت، کارآمدی، فلسفه تکنولوژی، سرمایه خارجی، سیاست ملی انرژی، امنیت ملی، سیاست قومی، جهانی‌شدن و... فرجام پیشرفت و تعالی جامعه را رقم می‌زنند. زبان مشترکی لازم است که در تعامل اندیشه و آراء صاحب‌نظران در سطح ملی پیرامون چیستی علم در حوزه‌های یاد شده شکل گرفته و همزمان دغدغه برقراری پیوند با آنچه در سطح جهانی در جریان است را در دستور کار قرار دهد.

دستور کار ایدئولوژی لیبرال جهانی کماکان تشویق همگان به انحصار مختلف جهت الگوبرداری توسعه‌ای از نسخه تجربه شده غرب است. اما واقعیت آن است که نه کسانی که چنین دنباله‌روی را در پیش گرفته‌اند، به آمال خود رسیده‌اند و نه اساساً چنین

تجربه‌ای برای ج.ا. میسر و مطلوب است. مقوله پیشرفت متوازن از یکسو و کنشگری در هندسه نوین قدرت جهانی از دیگر سو، لوازم، صورت‌بندی و تمهیدات خاصی می‌طلبد که می‌بایست با دغدغه و جدیت به آن اندیشید. گفتگو و توافق بر سر مفصل‌بندی نظری و ترمینولوژی‌ای لازم است تا فهمی عمیق و پیچیده از تحولات دوران‌ساز کنونی پیش‌رو قرار دهد و با شکل دادن به دستور کار تحقیقاتی و سیاست‌گذاری توسعه‌ای مراکز و نهادهای فکری و اجرایی، مقدمات گفت‌وگو و تعامل نظام دانایی و توانایی کشور در سطح ملی و با جریان جهانی را از منظری بومی و به مقتضای ذهن و عمل جامعه ایرانی، فراهم آورد.

تحقیقات علوم اجتماعی و نیز فرآیند تصمیم‌گیری و اجرا در کشور می‌بایست با زندگی روزمره مردم نسبتی برقرار نموده و در ارتقای حیات شهریوندان ایرانی سهیم باشد. گرفتار شدن دانشگاه و انسان دانشگاهی به مشغله‌های آکادمیک خود راه‌گشا نیست. رهایی جامعه از تنگناهای توسعه‌ای آن مستلزم رهیافتی جامعه محور در حوزه فکری و اجرایی است. تعامل و درهم تنیدگی این دو جهت شناسایی و اولویت‌بندی مسائل، تبیین آنها و تدوین گزینه‌های سیاستی تعیین‌کننده است. گام نخست، به عرصه آگاهی مربوط است. فهم مسائل اساسی، چالش‌ها، فرصت‌ها، مقدورات و مخدورات جامعه نقطه عطفی است که زمینه برونو رفت جامعه از وضعیت پروبلماتیک توسعه‌ای موجود را فراهم می‌آورد. این مهم مستلزم روزآمد نمودن برنامه تحقیقاتی علم در ابعاد مختلف آن از جمله علوم اجتماعی در کشور است. برنامه‌ای که مقدمات ارتقای اقتصاد، سیاست و فرهنگ جامعه را بهمنظور جلوگیری از گسست در مواجهه با فرآیندهای تکنولوژیک، فرهنگی، اقتصادی و پولی - مالی جهانی مهیا سازد و مقدمات تدوین و تحقق الگویی از پیشرفت مبتنی بر الزامات و اقتضائات اقتصاد سیاسی فرهنگی کشور را فراهم آورد. کانون دغدغه نشریه مطالعات اقتصاد سیاسی بستر سازی نقد و نظریه‌پردازی در این راستا است.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱-۲۴	واکاوی تحلیل طبقاتی از منظر نظریه‌های سیاست خیابان و خرده سیاست در بستر جهانی شدن
۲۵-۲۷۶	پیامدهای برنديابی ملی برای جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر ابعاد سیاسی و اقتصادی • یوسف محمدی فر • قدرت احمدیان • افشین حشمتی
۲۷۷-۳۱۲	تحلیل و تبیین نتایج اقتصادی انقلاب اسلامی در مقایسه بین‌المللی با برخی از انقلاب‌های اجتماعی • محمد تقی سبزه‌ای • محمد شریف کریمی • همایون مرادخانی
۳۱۳-۳۳۸	سوبرکتیویته شکننده در میانه بازار و دولت (مطالعه مردم‌نگارانه سوبرکتیویته در بانه) • کمال خالق پناه • هیوا کریم زاده
۳۳۹-۳۷۲	نسبت‌سنجی کارکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مطابق اهداف توسعه‌گرایانه سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ و الزامات ناظر بر آن • فاطمه سلیمانی پورلک
۳۷۳-۴۰۲	درآمدهای نفتی و آثار متعارض آن بر رشد و توسعه اقتصادی در ایران و نروژ • احمد رشیدی • سید صالح موسوی
۴۰۳-۴۲۶	اقتصاد دانش؛ دانش به جای کار
۴۲۷-۴۵۲	ابتکار احیای جاده ابریشم چین در تکاپوی تأمین امنیت انرژی و توسعه صادرات • سعید میرزاوی • هادی ترکی
۴۵۳-۴۸۶	اقتصاد سیاسی همگرایی منطقه‌ای آسه آن
۴۸۷-۵۲۰	روندها و سناریوهای آینده روابط ایران و روسیه مبتنی بر انتقال انرژی خزر • عین‌الله کشاورز ترک • محمداناصر ادیب مهر
۵۲۱-۵۵۲	تحلیل رابطه سیاست خارجی توسعه‌گرایانه بر پیشرفت اقتصادی ترکیه (۲۰۰۲-۲۰۱۷)
۵۵۳-۵۸۶	ترامپ، جهت‌گیری «امریکا اول» و اخلال در تجارت بین‌الملل (۲۰۱۹-۲۰۱۷) • سید اصغر کیوان حسینی • سید‌امیرسینا نورانی



تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۳/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۱/۲۷

واکاوی تحلیل طبقاتی از منظر نظریه‌های سیاست خیابان و خرده سیاست در بستر جهانی شدن

خلیل‌الله سردارنیا^۱

چکیده

هدف اصلی از انجام این پژوهش، واکاوی اعاده اهمیت طبقه و تحلیل‌های طبقاتی-اقتصادی در ادبیات نظری علوم سیاسی و اجتماعی با تمرکز بر دو پدیده یا نظریه «سیاست خیابان» و «خرده سیاست» با استفاده از نظریه‌های جامعه‌شناسان بر جسته‌ای همچون آصف بیات و آنتونی گیدنز است. در این پژوهش، نگارنده در صدد بوده که با روش پژوهش تحلیلی-نظری و استفاده از مصاديق عینی در عرصه جنبش‌های اجتماعی به این پرسش پاسخ دهد که مهمترین عوامل موثر بر اعاده اهمیت طبقه و تحلیل‌های طبقاتی در عرصه علوم اجتماعی و سیاسی در دو دهه اخیر چه بوده اند؟ یافته‌های تحقیق آن است که در چند دهه اخیر، آمیزه‌ای از عواملی همچون جهانی شدن و جهانی‌سازی اقتصادی و تجارتی و سیاست‌گذاری‌های غلط حکومت‌ها در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی در جهان، بهویژه در کشورهای در حال توسعه به تشدید نابرابری داخلی و بین‌المللی بین کشورهای شمال و جنوب، بیکاری، بی‌عدالتی و فقر فزاینده، کاهش شدید در استانداردهای رفاهی زندگی، افزایش بیهای خدمات اجتماعی و مانند آن، انجامیده است. در بستر بی‌اعتمادی فزاینده به احزاب سیاسی، جنبش‌های اجتماعی با مشارکت و بسیج گروه‌های میانی و صنفی آسیب دیده اقتصادی و اجتماعی (خرده سیاست) در میادین عمومی و خیابان‌ها (سیاست خیابان) با محوریت اصول عدالت‌خواهانه اجتماعی و اخلاقی، سیاست‌های کلان در عرصه بین‌المللی و ملی را به چالش و نقد جدی گرفته‌اند. در این میان، حتی مطالبات کنشگران هویتی یا قومی و مذهبی نیز ابعاد اقتصادی و اجتماعی یافته‌اند. گرچه طبقه اهمیت خود را باز یافته اما هرگز در شکل تقلیل‌گرایانه و دترمنیستی عصر جنگ سرد نخواهد بود.

وازگان کلیدی: تحلیل طبقاتی، جهانی شدن، سیاست‌گذاری حکومت‌ها، سیاست خیابان، خرده سیاست.

۱. استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. نویسنده مسئول: (kh_sardarnia@yahoo.com)

مقدمه

رشته‌های آکادمیک علوم اجتماعی دارای پیوندهای تنگاتنگی با یکدیگر هستند و هیچ عرصه‌ای نمی‌تواند تافته‌ای جدابافته از دیگر عرصه‌ها باشد. در این میان، بین سه حوزه جامعه‌شناسی، اقتصاد و سیاست، ارتباط و پیوندهای بیشتری از سایر حوزه‌های دیگر وجود دارد. می‌توان گفت که بین دو ساحت «امر اجتماعی» و «امر سیاسی»، ارتباط تنگاتنگ، متأثر از عواملی همچون جهانی شدن اقتصاد، فرهنگ و سیاست، انقلاب ارتباطات و اطلاعات و پیچیده‌تر شدن حیات اجتماعی بشری، بسیار بیشتر از گذشته شده و آن دو را به یکدیگر پیوند داده است. امروزه هیچ موضوع سیاسی را نمی‌توان خارج از قلمرو اجتماعی تلقی کرد و همین‌طور، کمتر موضوع اجتماعی را می‌توان یافت که بی‌ارتباط با قلمرو سیاسی باشد. در همین ارتباط می‌توان به جنبش‌های اجتماعی اعتراضی کنشگران اجتماعی همچون کارگران، اصناف، قومیت‌ها، صاحبان صنایع کوچک و متوسط و غیره با مطالبات اقتصادی، اجتماعی و صنفی اشاره کرد که سیاست‌های اقتصادی و کلان دولتها و نیروهای اجتماعی در حیطه جهانی شدن و جهانی مانند دولتها و شرکت‌های چندملیتی را نشانه گرفته و به چالش می‌طلبند.

به تاثیر از مارکسیسم و تفکرات چپ‌گرا، از جنگ جهانی دوم تا آغاز دهه ۱۹۹۰ در عصر جنگ سرد، ادبیات علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی سیاسی، عمدتاً بر محوریت طبقه و تحلیل‌های طبقاتی بود اما از دهه ۱۹۹۰ تا سال‌های آغازین دهه نخست قرن بیست و یکم، محوریت و بر جستگی تحلیل‌های طبقاتی، تا حدی کمرنگ شدند و در عوض، موضوعات و مقولات غیر طبقاتی همچون هویت، فرهنگ، باورها، ایدئولوژی‌ها و کنشگران اجتماعی بر تحلیل‌های جامعه‌شناسی سیاسی سایه افکنند (Drake, 2010: 4). از میانه دهه نخست قرن بیست و یکم به‌این‌سو، با یک وقفه نسبتاً کوتاه، تحلیل‌های طبقاتی – اقتصادی اهمیت خود را در ساحت نظری و کنش‌گر سیاسی و اجتماعی بازیافتدند، به‌طوری‌که در عرصه هویتی قومی و مذهبی نیز، غالباً جنبش‌های اجتماعی علاوه بر ابعاد خاص هویتی، ابعاد اجتماعی و اقتصادی یافتدند و حکومتها را به‌حاطر سیاست‌های تبعیض‌آمیز اقتصادی، فرهنگی، هویتی و مذهبی و سیاسی به باد انتقاد گرفته‌اند. بنابراین، کمتر جنبش هویتی و قومی را می‌توان یافت که خارج از قالب «امر اجتماعی» و صرفاً هویتی خالص و بی‌ارتباط با مسائل مالی و تبعیض‌ها یا شکایت‌های اقتصادی باشد.

شواهد عینی در جهان توسعه یافته و در حال توسعه حاکی از آن هستند که میزان اعتماد سیاسی و عمومی توده‌ها و شهروندان به احزاب سیاسی به دلیل تبانی‌های پشت پرده با حکومت‌های ناپاسخگو یا کمتر پاسخگو و صاحبان قدرت اقتصادی و سیاسی و فاصله گرفتن از شهروندان، به طور جدی کاهش یافته است و همین امر در کاهش میزان مشارکت انتخاباتی در جهان، تاثیرگذار بوده است اما با این وجود، احزاب تحزب در پویش‌های سیاسی و دموکراسی‌ها، گریز ناپذیرند. کاهش جدی در اعتماد عمومی به احزاب و افزایش محبوبیت جنبش‌های اجتماعی به خاطر مواضع انتقادی و اخلاقی آنها و دور بودن قابل توجه‌شان از رویکردهای ابزاری و قدرت بنیاد، سبب شده است که فقرا و توده‌های شهری، صاحبان اصناف، کارگران و طبقات میانی با شکوه‌ها و مطالبات اقتصادی و اجتماعی و نیز سیاسی به سمت جنبش‌های اجتماعی با اصول دموکراتیک، اخلاقی، عدالت‌طلبانه و برابری‌خواهانه سوق یابند تا از این طریق، سیاست‌های کلان دولتها و نیروهای اجتماعی در عرصه جهانی شدن را به چالش گرفته و مسئولیت پذیر سازند.

در بستر نارضایتی‌های اقتصادی و اجتماعی ناشی از جهانی شدن و سیاست‌های تعديل اقتصادی دولتها و بی اعتمادی فراینده به احزاب بود که توده‌ها و کارگران و اصناف آسیب دیده اقتصادی و اجتماعی با برخورداری از آگاهی فراینده سیاسی و اجتماعی به شکل نسبتاً خودانگیخته در خیابان‌ها و میادین عمومی برای پیشبرد مطالبات اقتصادی، صنفی و اجتماعی حضور یافته و به‌دلیل آن هستند تا سیاست‌های کلان بین‌المللی و ملی را متاثر و پاسخگو سازند. به تاثیر از چنین دگردیسی و تحولات بود که دو نظریه «خرده سیاست» با محوریت کنشگری گروه‌های کوچک و متوسط اجتماعی و نظریه «سیاست خیابان» شکل گرفتند، هر دو نظریه، نشانه و سندي نظری و مصدقی بر بازیابی اهمیت تحلیل‌های طبقاتی در علوم اجتماعی هستند. در این ارتباط می‌توان، مصادیق مهمی اشاره کرد که برخی از آنها عبارتند از: «جنبش ۹۹ درصد در مقابل یک درصد در آمریکا» در دوره ریاست جمهوری باراک اوباما، ادامه و سرایت این جنبش با همین عنوان به فرانسه در شکل «جنبش جلیقه زردها» در دو سال اخیر، مطالبات اقتصادی و عدالت‌طلبانه طرح شده در بهار عربی در خاورمیانه و شمال آفریقا، اعتراضات خیابانی در پاسخ به نارضایتی‌های اقتصادی در تعدادی از کشورهای اروپا در دهه نخست قرن بیست‌ویکم و اعتراضات صنفی کامیون داران، معلمان، کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد خوزستان در ایران از دی ماه ۱۳۹۶ به این سو.

وقوع اعترافات صنفی یاد شده در ایران از بسیاری زاویه‌ها، حائز اهمیت هستند که مهمترین آنها عبارتند از: استمرار زمانی نسبتاً طولانی مدت آنها، شکل‌گیری پیوندهای افقی بین اعترافات صنفی از جمله در اهواز بین کارگران فولاد و نیشکر هفت تپه، رادیکال شدن نسبی اعترافات و طرح برخی شعارهای ساختارشکنانه، بی اعتمادی کارگران به تشکلات صنفی و پیگیری مطالبات صنفی (خرده سیاست) به احزاب و تشکلات صنفی، طرح و پیشبرد مطالبات از طریق خیابان به شکل مستقیم و نسبتاً خودانگیخته و در نهایت، برای نخستین بار، شکل گیری پیوندهای حمایتی برخی انجمن‌ها و تشکلات دانشجویی از جمله دانشگاه امیرکبیر با کارگران و کامیون داران به‌مثابه مصدق بارز پیوند بدنه فکری با بدنه یدی - کارگری و صنفی.

در این پژوهش، نگارنده در صدد بوده که با روش پژوهش تحلیلی - نظری و استفاده از مصادیق عینی در عرصه جنبش‌های اجتماعی به این پرسش پاسخ دهد: مهمترین عوامل موثر بر اعاده اهمیت طبقه و تحلیل‌های طبقاتی در عرصه علوم اجتماعی و سیاسی در دو دهه اخیر در عصر جهانی شدن شتابان اقتصادی و تجاری چه بوده اند؟ مهمترین اجزای این نوشتار عبارتند از: بررسی پیشینه پژوهش و طرح دلایل نوآورانه این مطالعه، طرح اجمالی بنیاد نظری و مفهومی و استدلالی و مصدقی با تمرکز بر چرایی اعاده اهمیت طبقه و اقتصاد در تحلیل‌ها و تعارضات سیاسی و در ادامه، توضیح بیشتر پیرامون ضرورت توجه بیشتر به تحلیل‌های طبقاتی در منازعات و تعارضات سیاسی با کاربست دو نظریه «سیاست خیابان» و «خرده سیاست».

۱- پیشینه و ضرورت انجام پژوهش

در ارتباط با این موضوع، پاره‌ای مطالعات نظری و بعض‌ا مصدقی، عمدتاً به شکل غیر مستقیم و نه با این عنوان، انجام شده است که پرداختن به همه آنها از حوصله این نوشتار خارج است لذا تلاش می‌شود به اجمالی، به مهمترین آنها پرداخته شود.

آصف بیات در کتاب معروف خود به نام «زندگی به‌مثابه سیاست، چگونه مردم عادی، خاورمیانه را تغییر می‌دهند»، در قالب نظریه «سیاست خیابان»، خیابان را عرصه بروز احساسات، اعترافات، خشم و آگاهی فزاینده توده‌ها و طبقات فقیر، کارگری، صنفی و متوسط شهری، در واکنش به پیامدهای ناگوار و تلحظ اقتصادی، بیکاری، بی‌عدالتی و نابرابری‌های ناشی از سیاست‌های تغییر اقتصادی دولت‌های عرب و نیز جهانی شدن اقتصادی، تعریف و بسط می‌دهد. این نظریه گرچه با تمرکز مصدقی بر

جهان عرب، طرح شده است اما می‌تواند به مثابه نماد و نشانه‌ای از اهمیت مفهوم طبقه و تحلیل‌های طبقاتی در عرصه علوم اجتماعی در سایر نقاط جهان در حال توسعه باشد (Bayat. 2010).

آنتونی گیدنز از جامعه‌شناسان بر جسته معاصر در کتاب‌هایی همچون «جامعه‌شناسی»، «پیامدهای مدرنیته» و «چشم‌اندازهای جهانی» نیز تلاش کرده است در قالب بسط نظریه «جامعه مخاطره آمیز» الیش بک و نظریه «سیاست زندگی» و سیاست‌های رهایی بخش با تمرکز بر مخاطرات و پیامدهای ناشی از نابرابری‌های ناشی از جهانی شدن، کنشگری توده‌ها، کارگران، اصناف و طبقات متوسط شهری در شکل خیابانی و با تهییج و بسیج توسط جنبش‌های اجتماعی دموکراتیک و عدالت‌طلبانه در سطوح محلی، ملی و جهانی را تبیین و تشریح کند (گیدنز، ۱۳۷۸، ۱۳۸۴ و ۱۳۹۰).

مانوئل کاستلز در کتاب جدیدش با عنوان «خشم و امید» در قالب نظریه «خرده سیاست» تلاش کرده با مباحث نظری مرتبط با شبکه‌های اجتماعی سایبری و فرصت‌های تهییجی، آگاهی‌دهی و بسیجی ناشی از آن، اعتراضات توده‌ها و طبقات کارگری و فقیر شهری را به شکل خودانگیخته یا در قالب جنبش‌های اجتماعی از جمله «جنبش وال استریت» را توضیح دهد. او اشغال فضاهای عمومی شهری را نمایش و تجلی خرده سیاست در تقابل با سیاست‌های کلان حکومت‌ها و نیروهای جهانی شدن با کنشگری طبقات پایین و توسط شهری تلقی می‌کند (کاستلز، ۱۳۹۶). محمدرضا تاجیک نیز در یک مقاله پژوهشی با محوریت سیاست ورزی در عرصه خیابانی، به تبیین ابعاد نظری اعتراضات و کنشگری شهروندان در قالب نظریه «سبک زندگی» و جامعه مخاطره‌آمیز گیدنز و الیش بک پرداخته است (تاجیک ۱۳۸۶). برخی از مقالات انگلیسی نیز به شکل نسبتاً غیر مستقیم، اهمیت طبقه در عصر جهانی شدن را در قالب نظری پرداخته‌اند که به دلیل توجه به آنها در متن، از بیان محتوای آن در این قسمت خودداری می‌شود (Almeida. 2010) (Drake. 2010: 427) (Clark&Harvor. 2010: 427). در مجموع، به دلیل نبود اثر مستقیم با این عنوان پژوهش و عدم جامعیت مطالعات انجام شده با اهداف این نوشتار، انجام این پژوهش، ضروری به نظر رسید.

۲- چالش‌های نظری - مفهومی درباره جهانی‌شدن

«جهانی‌شدن»^۱ همانند سایر مفاهیم و اصطلاحات در علوم اجتماعی و سیاسی، چالش‌برانگیز است. یکی از مهم‌ترین چالش‌های مفهومی آن است که آیا از آن باید تلقی «فرایند»^۲ داشت یا «پروژه»^۳. عمدتاً از آن به عنوان فرایند یا پروسه طبیعی در ادامه جهانی‌شدن اقتصادی، انقلاب ارتباطات و اطلاعات و گسترش مدرنیته یاد شده است. اما برخی تحلیل‌گران به ویژه منتقدین چپ‌گرا از آن به عنوان پروژه هدفمند در راستای گسترش سرمایه‌داری در جهان تلقی کرده‌اند. نگارنده بر این باور است که هر دو تعبیر را می‌توان به کار برد اما کفه ترازو به نفع تلقی از جهانی‌شدن به مثابه «فرایند یا پروسه» سنگینی می‌کند.

نقطه زمانی شروع جهانی‌شدن نیز، چالش برانگیز بوده است. تعداد قابل توجهی از تحلیل‌گران، وقوع موج سوم انقلاب ارتباطات و اطلاعات از اواخر دهه ۱۹۸۰ به این سو را نقطه شروع می‌دانند، آنها از این انقلاب به مثابه موتور محرکه مهمی برای جهانی‌شدن اقتصادی یاد می‌کنند. اما برخی از تحلیل‌گران مانند والرشتاین، نقطه شروع را به سده شانزدهم و به موازات آغاز سرمایه‌داری و برخی مانند گیدنر به سده هجدهم از آغاز مدرنیته و فرایند مدرنیزاسیون به این سو نسبت می‌دهند که از اواخر دهه ۱۹۶۰ به این سو در ذیل عنوان «تشدید مدرنیته» یا «مدرنیته متاخر»، جهانی‌شدن نیز، شدت یافته است (گیدنر، ۱۳۸۴: ۳۹).

نوع تلقی از پیامدها و سطوح تأثیرگذاری جهانی‌شدن نیز موضوع چالش برانگیز دیگر است. گیدنر، جهانی‌شدن را فرایند متناقض و مخاطره‌آمیز در دو سویه همزمان یعنی تقویت و تضعیف دولت - ملت‌ها تلقی می‌کند (گیدنر، ۱۳۸۴: ۴۲). اما تعداد قابل توجهی از تحلیل‌گران از این فرایند با تاثیرات تضعیف کننده دولت-ملت‌ها قرائت می‌کنند. دیوید هلد، جهانی‌شدن را فرایندی به سمت تحقق دموکراسی جهان‌شمول در شکل شهروندی محلی و جهانی یا محوریت فرهنگ و اصول مدرنیته غربی تعریف می‌کند (held و دیگران، ۱۳۷۸: ۱۳۶). رابت‌سون، جهانی‌شدن را در شکل و قالب «جهانی - محلی‌شدن»^۴ با تمرکز بر نقاط پیوند و اتصال مراجع فردی، محلی،

-
- 1. globalization
 - 2. process
 - 3. project
 - 4. glocalization

منطقه‌ای، ملی و جهانی، تعریف می‌کند (واترز، ۱۳۷۹: ۶۷-۶۶). اما برخی با یک تلقی رادیکال و آرمانی از اصطلاح «پایان جغرافیا» و پایان دولت- ملت‌ها نام می‌برند که کاملاً غیر واقع‌بینانه و خیالی است. کاستلز با ابداع اصطلاح «جامعه شبکه‌ای»^۱ معتقد است که جهانی شدن در ادامه سرمایه‌داری، پهنه اقتصاد، جامعه و فرهنگ را دربرمی‌گیرد (کاستلز، ۱۳۸۵: ۴۰). شرح و بسط این چالش‌ها، موضوع نوشتار دیگری است. به‌نظر می‌رسد تلقی پارادوکسیکال گیدنز به‌خاطر کنترل دولت‌ها بر زیرساخت‌های مخابراتی و تکنولوژیکی و همزمان ظهور و تقویت کنشگران محلی و فرامی در چالش طلبیدن کنترل‌های انحصاری پیشین دولت‌ها، واقع‌بینانه باشد.

۳- طبقه و تحلیل طبقاتی، بدون نگاه تقلیل‌گرایانه، لازمه جامعه‌شناسی سیاسی و علوم اجتماعی

از اوخر دهه ۱۹۶۰ و آغاز دهه ۱۹۷۰ به این سو، به تأثیر از چندین عامل، تحلیل‌های ساختارگرا و طبقاتی در ادبیات جامعه‌شناسی سیاسی و علوم اجتماعی کمرنگ شدند و به تدریج، نظریه‌های معطوف به «عاملیت یا کارگزار»^۲، فرهنگ، هویت و ایدئولوژی، پررنگ و برجسته شدند که مهم‌ترین آنها عبارتند از: ظهور و گسترش جنبش‌های اجتماعی جدید غیرطبقاتی مانند جنبش‌های دانشجویی، حقوق مدنی، زیست محیطی یا سیزها، فمینیستی، خلع سلاح، حقوق بشر، فروپاشی کمونیسم در اتحاد شوروی و اروپای شرقی، وقوع انقلاب ارتباطات و اطلاعات، جهانی شدن و وقوع انقلاب‌های محملی^۳ و رنگین.

در مقطع زمانی پس از جنگ سرد در دهه ۱۹۹۰ و در بستر فرایند پرستاب جهانی شدن اقتصادی و سیاسی، با فروکش کردن اولیه تحلیل‌های طبقاتی، ادبیات حاکم بر جامعه‌شناسی سیاسی جدید به سمت تحلیل‌های هویت بنیاد در قالب اصطلاحاتی مانند «سیاست فرهنگی»^۴ و «سیاست هویتی»^۵ بر محوریت هویت‌های قومی - زبانی، دینی، ایدئولوژی‌ها، باورها، عقاید، فرهنگ‌ها و کنشگران گروهی و جمعی ویژه جنبش‌های اجتماعی سوق یافتند. در ساحت مصدقی و عینی نیز، احزاب سیاسی ایدئولوژیک و

-
1. network society
 2. agency
 3. velvet revolution
 4. cultural politics
 5. identity politics

طبقه بنیاد به تدریج جای خود را به احزاب فرآگیر غیرایدئولوژیک و فراتطبقاتی دادند، جنبش‌های اجتماعی به کنشگرانی جمعی پرنفوذ در پویش‌های سیاسی و مبارزاتی جدید تبدیل شدند و از بالاترین اعتماد و مشارکت در بین توده‌ها و طبقه متوسط برخوردار شدند (Drake. 2010: 4). هانتینگتون، نظریه‌پرداز برجسته «برخورد تمدنی»^۱ بر این باور بود که در دوران پساجنگ سرد، سیاست بین‌الملل تا حد قابل توجهی از سطح تعارض بین دولتها به سمت تعارض‌های هویتی – تمدنی سوق یافته و هویت به منبع بنیادین تعارض‌ها تبدیل شده است (Huntington. 2008: 39).

در ادبیات جامعه‌شناسی سیاسی جدید از اصطلاح «چرخش فرهنگی»^۲ برای توضیح اهمیت یافتن هویتها، فرهنگ و کنشگران در پویش‌های سیاسی و مبارزاتی استفاده شده است (Drake. 2010: 12). در همین راستا بود که در جامعه‌شناسی آمریکا از دهه ۱۹۷۰ به این سو، به تدریج مفهوم طبقه، غلظت اقتصادی پیشین را از دست داد و به مفهوم «قشر و قشربندی» با محوریت فرهنگ نزدیک شد. یکی از تجلیات نظری چرخش فرهنگی در جامعه‌شناسی سیاسی جدید، ظهور و گسترش تدریجی مفهوم «پسا دموکراسی»^۳ به جای دموکراسی سیاسی یا محوریت و تمرکز بر غالب‌شدن موضوعات هویتی، فرهنگی و عاملیت و کمزنگ شدن تحلیل آن تقلیل‌گرای طبقاتی بود (Drake. 2010: 21).

گرچه پایان جنگ سرد و تغییر و تحولات یاد شده باعث شد که فرهنگ، هویتها و مقوله‌های دیگر نسبت به طبقه و تحلیل‌های طبقاتی از برجستگی نسبی بیشتری برخوردار شوند، اما با این وجود، نمی‌توان گفت که در دو دهه پس از پایان جنگ سرد، تحلیل‌های طبقاتی کاملاً بی‌اهمیت شده و به فراموشی سپرده شدند. فرض اساسی در این نوشتار آن است که در دهه ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ می‌توان پذیرفت که اهمیت تحلیل‌های طبقاتی فروکش کردند اما کاملاً کنار گذاشته نشدند. باور اساسی در این نوشتار آن است که طبقه و تعارض‌ها و مطالبات طبقاتی با یک سری تغییر و تحولات شکلی و محتوایی، اهمیت خود را بازیافته‌اند اما برخلاف گذشته، از جبهه انحصاری و دترمینیستی در ادبیات علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی سیاسی برخوردار نیستند. این باور در راستای مجادله فکری ماکس وبر با مارکس طرح می‌شود که در نزد ماکس وبر،

1. clash among civilizations

2. cultural turn

3. post democracy

طبقه نه تنها تعیین کننده بلکه یک تعیین کننده مهم و با اهمیت در کنار عوامل غیرطبقاتی و فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در پویش‌ها و مبارزات سیاسی خواهد بود. پیچیده شدن جوامع و بحران‌های امروزی و روابط پرتنش دولت‌ها و جوامع و شهروندان مانع از آن می‌شود که با تقلیل‌گرایی صرف طبقاتی یا فرهنگی و هویتی به تحلیل‌ها در ادبیات جامعه‌شناسی سیاسی و علوم اجتماعی سمت و سو داد لذا رویکردهای تلفیقی و جامع ضرورت می‌یابند.

امروزه تمایز کلاسیک چپ و راست ناپدید نشده اما تغییر ماهیت داده است. امر اجتماعی با تمرکز بر مسائل مالی و اقتصادی در تحلیل‌های سیاسی و جامعه‌شناسی را نمی‌توان کنار گذاشت، امروزه نیز مسائل مالی و اقتصادی با امر سیاسی و پویش‌های سیاسی و مبارزاتی و اعتراضات در پیوند است اما تنها عامل تأثیرگذار و نقش‌آفرین نخواهد بود (Clark & Harvor. 2010: 427). گرچه باید بپذیریم که رویکردهای نظری ساختاری- طبقاتی از دهه ۱۹۹۰ به این سو، وزن غالب و هژمونیک خود در ادبیات نظری جامعه‌شناسی سیاسی و علوم اجتماعی را از دست داده‌اند اما نمی‌توان اهمیت یافتن روزافرون امر اجتماعی با تمرکز بر مسائل اقتصادی و مالی و بحران‌های اقتصادی در حوزه سیاست را نادیده گرفت. گرچه احزاب سیاسی ایدئولوژیک طبقه بنیاد به مانند گذشته از اعتبار و اعتماد عمومی چندانی برخوردار نیستند و در عوض بر اهمیت و اعتبار جنبش‌های اجتماعی بهمثابه چالش‌گران اجتماعی - سیاسی در بدنه اجتماعی در سطوح محلی، ملی و فراملی افزوده شده است؛ با این وجود، احزاب سیاسی در پویش‌های سیاسی و رقابتی، گریزناپذیرند، اما در این بین، جنبش‌های اجتماعی نیز مسائل طبقاتی، اقتصادی و صنفی را در کنار مسائل هویتی، فرهنگی و اجتماعی، پوشش داده و جمعیت و ناراضیان را پیرامون این مسائل بسیج و آگاه می‌سازند.

ترنس بال و ریچارد دگر بر این باور هستند که سقوط کمونیسم در شوروی و اروپای شرقی بهمثابه ضربه‌ای مهم بر این ایدئولوژی را نمی‌توان نادیده گرفت و باید پذیرفت که کمونیسم رو به اختصار است اما نمی‌توان سقوط نظام‌های کمونیستی یاد شده و مادر شهر اصلی آن یعنی اتحاد شوروی را بهمثابه مرگ کامل ایدئولوژی و تفکرات سوسیالیستی تلقی کرد. هنوز بحث‌ها و افکار سوسیالیستی در آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا، توضیح و تبیین نسبتاً قوی در نقد وضع موجود و منبع الهام‌بخش برای آمال و آرزوهای طبقات پایین کارگری و شهری و بعض‌اً طبقات متوسط هستند. حتی در حوزه نظریه‌پردازی، جامعه‌شناس بر جسته‌ای همچون آنتونی گیدنر با طرح نظریه «راه سوم

دموکراسی»^۱ دست به ترکیب جدید و قابل قبولی از سوسیالیسم و دموکراسی بازار زده است (بال و دگر، ۱۳۸۲: ۳۶۳). در همین راستا می‌توان به تأثیرات غیرمستقیم ادبیات و افکار سوسیالیستی در جنبش‌های اجتماعی در آمریکا تحت عنوان «جنبش ۹۹ درصد در مقابل یک درصد» و سرایت این جنبش به اروپا از جمله فرانسه اشاره کرد.

نومارکسیست‌هایی همچون هربرت شیلر بر این نظر هستند که کند شدن روند اعتراضات طبقاتی کارگری و طبقات پایین شهری در دهه ۱۹۹۰ و ۲۰۱۰ را می‌توان با عامل «امپریالیسم اطلاعاتی» یعنی سلطه نظام سرمایه‌داری بر کانال‌های خبری و خبرگزاری‌ها و اشکال پنهان و نیمه آشکار سلطه ساختاری مرتبط ساخت. نابرابری طبقاتی، عامل اصلی در توزیع نابرابر اطلاعات و پنهان‌سازی اطلاعات چالشی بوده است. شرط لازم برای مبارزه طبقاتی فقرای شهری و طبقات پایین، همانا به چالش طلبیدن امپریالیسم و رانت‌های اطلاعاتی است (شیلر، ۱۳۸۲: ۱۴۰-۱۳۳). مانوئل کاستلز هم بر این نظر است که «اطلاعات» نقش مهمی در تجدید ساختار و نظام سرمایه‌داری در عصر جهانی شدن ایفا کرده است (کاستلز، ۱۳۸۵: ۴۱).

پدیده شتابان جهانی شدن اقتصادی و تجاری با محوریت اقتصاد سیاسی نولیبرال و سیاست‌گذاری‌های اقتصادی غلط و ناپاسخگویانه یا کمتر پاسخگویانه و نظارت‌پذیری ضعیف حکومتها در حوزه کشورهای جنوب (کمتر توسعه یافته و توسعه نیافته) و حتی در تعدادی از کشورهای توسعه یافته (حوزه شمال)، بهمثابه بسترساز مهمی برای اعاده اهمیت طبقه، تحلیل‌های طبقاتی و مطالبات صنفی و اقتصادی در پویش‌های سیاسی مبارزاتی و ادبیات نظری علوم اجتماعی عمل کرده است. در همین راستا، از سرگیری فعالیت جنبش‌های اجتماعی جدید با بسیج مطالبات اقتصادی و صنفی طبقات پایین و متوسط شهری و گسترش روزافزون فعالیت آنها قابل ذکر و استناد هستند. لازم به ذکر است که همانند عدم پذیرش تقلیل‌گرایی صرف تحلیل‌های سیاسی به طبقه و تعارض‌های طبقاتی، تقلیل‌گرایی در عرصه فرهنگی و هویتی نیز قابل پذیرش نیست. در تأیید این مدعای می‌توان به این نکته اشاره کرد که امروزه در تعداد قابل توجهی از اعترافات سیاسی، کنشگران هویتی و فرهنگی، مطالبات اقتصادی را در کنار مطالبات فرهنگی و هویتی طرح می‌کنند.

در سه دهه اخیر به ویژه از ۲۰۱۰ به این سو، نوعی جنبش‌های اجتماعی اعتراضی علیه جهانی شدن اقتصادی و حکومت‌های ناپاسخگو به شکل ائتلافی با مشارکت طبقات کارگری، اصناف و طبقات پایین شهری و طبقه متوسط جدید متشكل از معلمان، دانشجویان، هنرمندان و غیره به راه افتاده و گسترش یافته‌اند. در این ارتباط می‌توان مصاديق مختلفی را استناد کرد، جنبش دموکراسی‌خواه در کره‌جنوبی در اوایل دهه ۱۹۹۰ با حضور کارگران و دانشجویان، جنبش‌های اعتراضی اشاره پایین دست شهری و طبقه متوسط جدید در غرب، علیه نشست سران کشورهای صنعتی و نیز مثل امروزی‌تر آن، اعلام همکاری و همدردی جنبش دانشجویی با اعتراضات صنفی کارگران نیشکر هفت تپه خوزستان و اعتراضات معلمان در ایران در سال ۱۳۹۷ در این راستا قابل ذکر هستند.

در چند دهه اخیر در کشورهای در حال توسعه (حوزه جنوب)، رژیم‌ها با اعتراضات طبقات پایین و متوسط شهری در ارتباط با پیامدهای ناگوار اقتصادی و بی‌عدالتی‌های ناشی از سیاست‌های تعديل اقتصادی و انسداد سیاسی مواجه بوده‌اند. همگرایی جهانی اقتصادی چه در قالب پروسه و چه پروژه هدفمند در راستای منافع اقتصاد سرمایه‌داری نولیبرال به بحران‌های شدید اقتصادی و مالی انجامیده است. بحران بدھی‌های جهانی از اواخر دهه ۱۹۸۰ به این سو، نرخ فراینده بهره وام‌ها، کاهش ارزش پول ملی، شکاف‌های کشورهای توسعه نیافته با توسعه یافته، بیکاری و تشدید وابستگی روزافزون جنوب به شمال صنعتی در شکل نوامپریالیسم، سبب‌ساز این اعتراضات طبقاتی بوده‌اند (Almeida. 2010: 307-305).

سیاست‌های تعديل اقتصادی با هدایت سازمان‌های مالی بین‌المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و قدرت‌های بزرگ صنعتی به تشدید نابرابری در عرصه بین‌المللی بین جنوب و شمال و نابرابری در کشورهای جنوب انجامیده است. نابرابری در عرصه اقتصادی به نابرابری در عرصه سیاسی و اجتماعی نیز سراابت یافته است. سیاست‌های نابرابر توزیعی منجر به شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی عدالت‌خواهانه اقتصادی و اجتماعی شده است (Sansnaud. 2010: 522-523). گزارش‌های برنامه توسعه ملل متحده^۱ نشان می‌دهد که جهانی‌شدن اقتصادی شتابان به تشدید نابرابری‌ها و نهادینه شدن آن و در نهایت به جنبش‌های اجتماعی مقاومتی و عدالت‌خواهانه با همراهی جدی توده‌های شهری و طبقات پایین و متوسط در جهان انجامیده است.

1. UNDP

دوره دوم / شماره ۱ / بهار و تابستان ۱۳۹۸

امروزه، جنبش‌های اجتماعی مترقی و عدالت‌جویانه بر ضرورت یک تصمیم و دستور کار بین‌المللی و جهانی و اعتراض جهانی شبکه‌ای شده با مشارکت همه اقشار و گروه‌های متضرر از نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی داخلی و بین‌المللی و جهانی شدن اقتصاد نولیبرال سرمایه‌داری تأکید می‌کنند (Schmidt & Hersh. 2000: 11-12).

جان پیترز معتقد است که در فاصله دهه ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰، فرایند جهانی شدن اقتصاد، سبب شده است که نیروهای بین‌المللی بازار و شرکت‌های چند ملیتی بر تصمیم‌گیری‌های کلان اقتصادی جهانی سلطه و تفوق یابند و دولت‌های جوامع در حال توسعه و توسعه نیافته بخشی از کنترل و استقلال حاکمیتی خود را از دست بدھند. نتیجه این امر، تثبیت سلطه سرمایه مالی و چرخه رو به گسترش بدھی‌ها و بحران بدھی‌ها و شکاف توسعه بین شمال و جنوب بوده است (پیترز، ۱۳۹۴: ۹۱).

گیدنر از جامعه‌شناسان بر جسته معاصر، ضمن آن که ابعاد مثبت جهانی شدن را مد نظر دارد اما آن را با چالش‌ها و انتقاداتی همراه می‌داند. مهم‌ترین نقد او بر جهانی شدن از منظر نابرابری‌های طبقاتی در عرصه بین‌المللی و داخلی است. در حوزه کشورهای شمال یا توسعه‌یافته، سلطه شرکت‌های بزرگ و مکانیزه بر تولید، سبب استفاده کمتر از کارگران یدی و کمتر ماهر و شکاف طبقاتی شده است. وقوع اعتراضات رادیکال در طبقات کارگران به ویژه گتوهای شهری در فرانسه و چند کشور دیگر از این نظر قابل تبیین است (گیدنر، ۱۳۸۴: ۱۰۵). گیدنر از منظر اخلاقی، حساسیت ویژه‌ای به مسأله نابرابری دارد و معتقد است که: «به‌نظر من، نابرابری همیشه یک مؤلفه اخلاقی دارد، اگر به‌دبیال جامعه مطلوب در سطح ملی و جهانی باشیم باید به آن توجه کنیم... مهم‌ترین دلیل اهمیت نابرابری این است که تأثیر مستقیمی بر شهریوندی دارد. با اتکاء به یک منطق قوی می‌توان ادعا کرد که انسان‌های محروم، امکان استفاده از حقوق شهریوندی خود را ندارند» (گیدنر، ۱۳۸۴: ۹۸). نابرابری منجر به نابرابری در سطوح آموزشی، اوقات فراغتی، بهداشت و سلامت، حقوق سیاسی و سایر ابعاد حقوق شهریوندی می‌شود.

از دید گیدنر، بسیاری از افرادی که در جنبش‌های اعتراضی شرکت می‌کنند بر این باورند که جهان هر روز نابرابرتر می‌شود، شکاف فقیر و غنی در داخل و شکاف کشورهای فقیر و ثروتمند سال به سال عمیق‌تر می‌شود زیرا معتقد‌ند که نیروهای در پس جهانی شدن مسبب نابرابری هستند. «نابرابری جهانی دوباره در حال احیا شدن به عنوان یک نگرانی اخلاقی است. این نیز تا حد زیادی متأثر از جنبش‌های اجتماعی است که این مسئله را در محور برنامه‌های سیاسی قرار داده‌اند.» (گیدنر، ۱۳۸۴: ۱۱۴).

گیدنر معتقد است که در عصر جهانی شدن اقتصادی و اجتماعی، ما با عدم قطعیت مواجه هستیم و حکومت‌ها و کشورها بخشی از نفوذ و کنترل خود بر خط مشی‌های اقتصادی را از دست داده‌اند اما اگر تعامل و همکاری کشورها با یکدیگر روی دهد و فرصت‌هایی برای مشارکت و ورود گروه‌های اجتماعی فراهم شود، می‌توان تا حد قابل توجهی به عدم قطعیت‌ها به ویژه در عرصه اقتصادی فائق آمد (گیدنر، ۱۳۹۰: ۹۸۲).

گیدنر بر نقش شرکت‌های چندملیتی در فرایند و هدایت جهانی شدن تأکید می‌گذارد و بخش قابل توجهی از چالش‌ها و نارضایتی‌های اقتصادی توده‌ها و فقرای شهری و طبقه‌های میانی را با سلطه شرکت‌های چند ملیتی مرتبط می‌داند زیرا این شرکت‌ها دو سوم تجارت جهانی را در دست دارند که به نوبه خود در ایجاد و گسترش نابرابری‌ها نقش داشته‌اند (گیدنر، ۱۳۹۰: ۸۵). طبعاً یکی از آماج‌های مهم جنبش‌های اجتماعی عدالت‌طلبانه و رادیکال، شرکت‌های چندملیتی بوده است.

گیدنر یکی از جدی‌ترین چالش‌های ناشی از جهانی شدن را گسترش نابرابری به ویژه پس از آغاز قرن ۲۱ و پیامدهای زیستمحیطی ناشی از آن می‌داند. او با اتكاء به گزارش توسعه انسانی سازمان ملل متحد بر شکاف درآمدی و توسعه انگشت می‌گذارد. «متوسط درآمد یک پنجم از جمعیت جهان که در ثروتمندترین کشورها زندگی می‌کنند ۷۴ برابر درآمد یک پنجم جمعیت دیگری است که در فقیرترین کشورهای جهان زندگی می‌کنند. در اواخر دهه ۱۹۹۰، ۲۰ درصد از جمعیت جهان، ۸۶ درصد از کل مصرف جهان را به خود اختصاص می‌دادند و ۸۲ درصد از بازار صادرات و ۷۴ درصد از خطوط تلفن نیز به این ۲۰ درصد از جمعیت جهان اختصاص داشت...» (گیدنر، ۱۳۹۰: ۱۰۲).

در کشورهای صنعتی، سطح توسعه اقتصادی بسیار جلوتر از نرخ رشد جمعیت رفته اما در اکثر کشورهای جهان در حال توسعه، سطوح رشد و بازده اقتصادی در طول سده گذشته همگام با نرخ رشد جمعیت افزایش نیافته است. جهانی شدن فرایند توسعه وابسته به این روند نابرابری شتاب داده است و مسبب اعترافات و رادیکالیسم طبقات پایین و متوسط و ملی‌گرایان در کشورهای در حال توسعه و نیز در خود کشورهای صنعتی بوده است. تنها چند کشور محدود از کشورهای در حال توسعه از روند جهانی شدن نفع و سود برده‌اند. بسیاری بر این باورند که جهانی شدن و تجارت آزاد به نفع کشورهای مرغه صنعتی بوده و تقسیم نابرابر کار و مبادله نابرابر سبب شکاف توسعه بین شمال و جنوب و چالش‌های متعدد اقتصادی برای بخش اعظم جمعیت کشورهای در حال توسعه شده است (گیدنر، ۱۳۹۰: ۱۰۴). معتبرضان به سازمان تجارت جهانی

(WTO) و مؤسسات مالی بین المللی مثل صندوق بین المللی پول و بانک جهانی بر این باورند که تشدید ادغام کشورهای جهان در اقتصاد جهانی و تجارت آزاد، حیات اقتصادی و اجتماعی بسیاری از اعضای طبقات پایین و متوسط شهری را به خطر انداخته است. حتی سلطه شرکت‌های چند ملیتی، علاوه بر تهدید استقلال اقتصادی و سیاسی، حیات اجتماعی، محیط زیست و سلامت کشورهای در حال توسعه و کمتر توسعه یافته را با تهدیدهای جدی مواجه کرده است (گیدنز، ۱۳۹۰: ۱۰۸).

۴- ظهور و گسترش سیاست خیابان، نمادی از اعاده اهمیت اقتصاد و طبقه در تحلیل‌های جامعه‌شناختی سیاسی

شاید بتوان گفت که مهم‌ترین نمود یا تجلی عینی اهمیت‌یافتن طبقه و اقتصاد در تحلیل‌های سیاسی- جامعه‌شناختی، پدیده «سیاست خیابان»^۱ یا اعتراضات خیابانی برای پیگیری مطالبات اقتصادی و صنفی در کنار دیگر مطالبات بوده است. مهم‌ترین محرک‌های شکل‌گیری این پدیده، پیامدهای منفی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ناشی از جهانی شدن اقتصاد و تجارت، وقوع انقلاب ارتباطات و اطلاعات و مدیریت‌ها و سیاست‌گذاری‌های غلط اقتصادی حکومت‌ها بوده‌اند. در این بین، فناوری‌های نوین ارتباطی به ویژه اینترنت و ماهواره‌ها به‌مثابه مهم‌ترین منابع فرصت‌ساز و تهییجی و آگاهی‌دهنده برای بسیج توده‌ها و طبقات پایین و متوسط شهری عمل کرده‌اند. جنبش‌های اجتماعی به عنوان مهم‌ترین کارگزار بسیجی در اعتراضات خیابانی عمل کرده‌اند.

نظریه «سیاست خیابان» توسط آصف بیات^۲ از تحلیل‌گران برجسته جهان عرب طرح شد. خیزش اعتراضی طبقات پایین و متوسط در جهان و جنبش‌های عدالت‌خواهانه در غرب و کشورهای در حال توسعه، سبب شده‌اند که این نظریه از اهمیت، نفوذ و تأییدپذیری تجربی بالایی برخوردار شود. شواهد حاکی از برجستگی مطالبات و نارضایتی‌های اقتصادی و صنفی در کنار مطالبات هویت، فرهنگی و سیاسی در اعتراضات خیابانی هستند. آصف بیات در کتاب معروف خود به نام «زندگی به‌مثابه سیاست، چگونه مردم عادی، خاورمیانه را تغییر می‌دهند»، این نظریه را طرح و با ارائه مصاديق و شواهد عینی طبقاتی و صنفی شهری، شرح و بسط می‌دهد.

1. street politics
2. Asef Bayat

آصف بیات، «خیابان» را عرصه عمومی برای بیان نارضایتی‌های عظیم طبقات پایین، توده‌های شهری، بیکاران، افراد عامی و بی‌سواند، زنان خانه‌دار و گروه‌ها و اقشاری از این دست تلقی می‌کند که فاقد تشکیلات نهادی بوده و عمداً به صورت خودانگیخته در خیابان به اعتراض و بیان مطالبات اقتصادی و معیشتی خود روی می‌آورند؛ البته نقش جنبش‌های اجتماعی در هدایت اعتراضات مردمی و پوشش شبکه‌ای آنان را نمی‌توان نادیده گرفت. در بستر پدیده سیاست خیابان، توده‌ها و طبقات پایین و متوسط شهری در غیاب تشکیلات حزبی و مدنی در بی‌اعتمادی به آنان، از طریق قدمزدن، مشاهده، رانندگی، شعاردادن و... نقش اعتراضی خود را ایفا می‌کنند (Bayat. 2010: 11).

«خیابان» با ملموس‌ترین، محسوس‌ترین و صریح‌ترین بیان به ما می‌گوید که توده‌های مردم، برخلاف گذشته محکوم به ماندن در حاشیه سیاست، انفعال، بی‌تفاوتی و تماشاگری صرف نیستند بلکه بازیگر فعل در عرصه اجتماعی و سیاسی و چالشگر حکومت‌ها با بیان مستمر مطالبات اقتصادی، صنفی و طبقاتی هستند. خیابان به ما می‌گوید این صاحبان تصمیم و تدبیر، کجا یک طرفه و بی‌ارتباط با شهروندان و توده‌های فقیر شهری رفته‌اند، کجا گام در مسیر بن‌بست گذاشته، کجا کژراهه و بی‌راهه رفته‌اند (تاجیک، ۱۳۸۶: ۳۵).

آصف بیات در این رویکرد نظری، بین دو قلمرو «امر سیاسی»^۱ و «امر اجتماعی»^۲، رابطه و پیوند نزدیک برقرار می‌کند و اعتراضات سیاسی را به مسائل اقتصادی – اجتماعی، بحران‌های اقتصادی و مطالبات صنفی با محوریت فقرای شهری مرتبط می‌سازد. او اسلام‌گرایان را مدافع فقرای شهری و دارای پایگاه طبقاتی بالا در طبقات پایین و نیز متوسط معرفی می‌کند. نارضایتی‌های شدید فقرای شهری و نیز اقشار میانی در کنار تعصبات و حساسیت‌های مذهبی و سیاسی، سبب پیوند نزدیک تشكیل‌ها و جنبش‌های اسلام‌گرا و این اقشار در خاورمیانه شده‌اند، لذا توده‌های فقیر شهری، مستعد بسیج توسط اسلام‌گرایان در خیابان شده‌اند (Bayat. 2010: 171-172).

تمایلات پوپولیستی و خدمات رفاهی و اقتصادی اعطایی اسلام‌گرایان به فقرای شهری و استفاده آنها از زبان، نمادها و ارزش‌های مشترک، سبب شده‌اند که گروه‌های فقیر و متوسط شهری و اسلام‌گرایان به عنوان متحдан استراتژیک عمل کنند، چنین اتحادی عمده‌ای در میادین عمومی و خیابانها روی داده است. گسترش فقر، بیکاری،

1. The Political
2. The Social

روابط خانوادگی رو به تنزل و تضادهای طبقاتی فزاینده منجر به تبدیل این اقشار پایین دست و مهاجران روسایی بهمثابه نقطه کانونی برای جنبش‌های اجتماعی اسلامی و عدالت‌خواهانه در خاورمیانه شده‌اند (Bayat. 2010: 174). در این میان، استفاده اسلام‌گرایان از ادبیات سیاسی مرتبط با مستضعفین و تقابل آن با استکبار و استثمار وجود مراکز خدماتی آنان مانند کلینیک‌های بهداشت و سلامت، مدارس، مؤسسات حقوقی و کمک‌های مالی و رفاهی در جذب هوداران از این اقشار در اعتراضات خیابانی در جهان عرب در چند دهه اخیر تأثیرگذار بوده‌اند (Bayat. 2010: 174-179).

در مجموع، از دید بیات، خیابان عرصه‌ای برای انتقال احساسات، نارضایتی‌ها، نمادها، ایستارها، حساسیت‌های جمعی، احساسات مشترک و افکار عمومی مردم به ویژه توده‌ها و فقرای شهری بی‌اعتماد به نهادهای مدنی و حزبی و فاقد پشتیبانی‌های نهادینه شده حزبی به نهادهای تصمیم‌گیر با هدف اصلاح سیاست‌ها، خطمشی‌ها و قوانین در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی و توزیعی خدماتی است (Bayat. 2010: 212). البته دانشجویان نیز به عنوان عضو مهم و بدنۀ فکری – هدایتی در جنبش‌های اجتماعی خیابانی فقرای شهری عمل کرده‌اند. از میانه دهه ۱۹۸۰ به این سو، پیامدهای منفی اقتصادی – اجتماعی ناشی از جهانی‌شدن اقتصاد با محوریت سیاست‌های تعديل اقتصادی همچون کاهش و قطع یارانه‌ها یا سوبسیدها در موارد مواد غذایی، آموزشی، بهداشت و سلامت، فقر، بیکاری، شکاف طبقاتی و تورم سبب شده‌اند که در جهان عرب و سایر نقاط جهان در کشورهای در حال توسعه، اعتراضات در شکل خیابانی نسبت به اعتراضات در قالب نهادهای مدنی از برجستگی و نمود عینی بیشتری برخوردار شوند.

آنتونی گیدنز به‌طور خاص به جنبش عدالت‌طلبانه و ضد سرمایه‌داری در سیاتل علیه نشست هزاره سران کشورهای صنعتی در دسامبر ۱۹۹۹ با حضور بیش از ۵۰ هزار نفر از سراسر جهان اشاره می‌کند. به مدت ۴ سال سیاتل، عرصه تظاهرات خیابانی، نافرمانی‌های مدنی، کارگاه‌های آموزشی و جلسات بحث و گفتگو با حضور گروه‌های زیست‌محیطی، حقوق بشری، ضد هسته‌ای، کشاورزان و تولیدکنندگان کوچک و متوسط بود (گیدنز، ۱۳۹۰: ۱۰۴).

مانوئل کاستلز نیز از نظریه‌پردازان مهم در ارتباط با جنبش‌های اجتماعی و اعتراضات در شکل خیابانی با استفاده از فرصت‌ها و ظرفیت‌های «جامعه شبکه‌ای»^۱ و

فضای سایبری – اینترنتی است. او اشغال فضای عمومی شهری (خیابان و میادین) توسط معتبرضان فقیر و طبقات پایین و گتوهای شهری، صاحبان اصناف، فعالان مدنی و سیاسی را نمایش خودآگاهی توده‌ها و شهروندان برای تعیین سرنوشت خود و ساختن تاریخ و رهایی از انقیاد، استثمار و ظلم تلقی می‌کند (کاستلز، ۱۳۹۶: ۱۰). او اشغال فضاهای شهری توسط افراد و گروه‌ها را تجلی «خرده سیاست» در کنار سیاست‌های کلان می‌داند. اینترنت و ماهواره‌ها نقش مهمی در اشاعه اعتراضات خیابانی و همراه‌سازی افکار عمومی جهانی داشته‌اند. اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، نقش بی‌بدیل برای سازماندهی توده‌های ناتوان شهری فاقد تشکل‌های نهادی داشته‌اند. جنبش اشغال وال استریت در آمریکا، یک جنبش خودجوش با شعار «قربانی شدن رفاه و منافع درصد فقیر برای یک درصد ثروتمند» بود.^{۹۹}

در ۱۵ اکتبر ۲۰۱۱، شبکه‌های جهانی از جنبش اشغال تحت عنوان «اتحاد برای تغییر جهان» با خواست عدالت اجتماعی و دموکراسی حقیقی، صدها هزار نفر را در ۹۵۱ شهر در ۸۲ کشور بسیج کردند (کاستلز، ۱۳۹۶: ۱۱). کاستلز از اصطلاح «خودارتباطی توده‌ای»^۱ در عصر شبکه‌های اجتماعی اینترنتی و ماهواره‌ای استفاده می‌کند که در اشاره به شبکه‌های افقی ارتباطی توده‌های شهری و طبقات پایین و میانی به کار می‌رود که یا فاقد نهادها و تشکل‌ها هستند یا رسانه‌ها عمده‌اً در کنترل دولت‌ها هستند. خود ارتباطی توده‌ای با شبکه‌های تعاملی اطلاعاتی افقی، منجر به سازماندهی سریع و کم‌هزینه توده‌ها و طبقات پایین و میانی شهری و استمرار جنبش‌های اجتماعی عدالت‌طلب شده است (کاستلز، ۱۳۹۶: ۱۴). فضاهای اشغال شده شهری توسط توده‌های شهری توانمند شده با استفاده از ظرفیت‌های بسیجی جنبش‌های اجتماعی و شبکه‌های اجتماعی سایبری، سرشار از معنا، نمادها، قدرت نمادین و آمال و آرزوهای عدالت‌طلبانه، برابر خواهانه و ضد سلطه برای کنترل واقعی حیات اجتماعی توسط خودشان است. فضاهای عمومی که جنبش‌های اجتماعی ایجاد کرده‌اند، جنبه دو رگه‌ای^۲ هم در شکل نمادین – سایبری و هم شکل واقعی در خیابانها و میادین عمومی به خود می‌گیرد. خود ارتباطی توده‌ها در این فضای عمومی، به جنبش نیرومند اجتماعی در سطح جهانی با همنوایی افکار عمومی جهانی جهت تقابل با نیروهای استثماری و دارندگان قدرت اقتصادی و سیاسی در عصر جهانی شدن انجامیده است (کاستلز، ۱۳۹۶: ۱۹-۱۷).

1. mass self- communication
2. hybrid space

در جنبش وال استریت یا جنبش ۹۹ درصد در مقابل یک درصد، توده‌های شهری، طبقات میانی، دانشجویان و فعالان مدنی و سیاسی خواستار پایان دادن به بی‌عدالتی‌ها، نابرابری‌ها، حذف فساد از حکومت و حاکمیت و پایان دادن به تأثیر و نفوذ پول بر نمایندگان و حکومت برای تحقق دموکراسی واقعی و رها کردن آن از «شرکت سalarی»^۱ شدند (کاستلز، ۱۳۹۶: ۱۴۰). جنبش اشغال وال استریت از طریق خود ارتباطی و اشاعه اینترنتی، به سرعت به شهرهای دیگر آمریکا و برخی کشورهای دیگر اروپایی سرایت کرد. انتشار سریع آتش اشغال «نشان دهنده عمق و خودجوشی اعتراض است که ریشه در خشم اکثریت مردم در سراسر کشور {آمریکا} و در جامعه به‌طور کلی دارد» (کاستلز، ۱۳۹۶: ۱۴۶). این جنبش که به سرعت اشاعه یافت و جدیدترین تأثیرپذیری آن را می‌توان در نهضت جلیقه زردهای فرانسوی با همان شعار آمریکایی‌ها یافت، به گفتمان عمومی و جهانی برای عدالت و پایان استثمار و بهره‌کشی از توده‌های شهری و طبقات پایین و میانی مبدل شد (کاستلز، ۱۳۹۶: ۱۷۵).

۵- نظریه و پدیده خرده سیاست، نشانه دیگر از اعاده اهمیت تحلیل‌های طبقاتی- اقتصادی

یکی دیگر از مهم‌ترین تجلیات و پیامدهای جهانی شدن اقتصادی و تجاری و سیاست‌گذاری و حکمرانی غلط اقتصادی حکومت‌ها و از نمادها یا نشانگان مهم اعاده اهمیت طبقه و تحلیل‌های طبقاتی در دو دهه اخیر، پیدایش پدیده و نظریه «خرده سیاست»^۲ است که برخی از آن به «میکرو پلتیک»^۳ هم می‌کنند. منظور از این مفهوم یا اصطلاح، اهمیت یافتن کنشگری و کنشگران در سطوح فردی و گروه‌های کوچک در پوشش‌های سیاسی و اعتراضی و به هم پیوستن آنها در قالب جنبش‌های اجتماعی است که عمدتاً در خیابان و میادین عمومی خود را نشان می‌داده است. ظهور این پدیده حاکی از آن است که نباید در تحلیل سیاسی صرفاً به ابعاد کلان پرداخت.

در عصر جهانی شدن و فناوری‌های نوین ارتباطی، نوعی پیوند بین تجلی خرده سیاست در سطوح فردی و میانی در فضای سایبری و شبکه‌های اجتماعی و فضاهای فیزیکی یعنی خیابان و میادین عمومی روی داده است، تقارن و پیوند این دو عرصه،

1. corporatism

2. sub - politics

3. micro - politics

سبب هم‌افزایی سیاسی برای انعکاس مطالبات و نارضایتی‌های اقتصادی و اجتماعی توده‌های شهری و مردم در حاکمیت و نهادهای تصمیم‌گیر شده است.

امروزه خیابان و میادین عمومی جاهایی هستند که در آن سیاست خرد یا میکرو‌پلیتیک بروز و ظهور می‌یابد. از این نگاه، خیابان مبنای استعاره‌ای است برای هر آن چه واقعی و سیاسی فرض می‌شود. خیابان عرصه سبک‌های هنجارشکن و سنت شکنی در بیان اعتراض در شکل فردی و گروهی و فاصله‌گیری از بیان اعتراضات در شکل حزبی است (تاجیک، ۱۳۸۶: ۳۵). در تعییری دیگر، خیابان در کلان شهرهای امروز به محلی برای تلاقی سیاست خرد و سیاست کلان تبدیل شده است. خیابان به‌طور فزاینده‌ای در حال تبدیل شدن به عرصه بازی «خود اکسپرسیونیستی» (تجربه فردی) است (تاجیک، ۱۳۸۶: ۳۷).

اولریش بک، معتقد است که فرایند شتابان جهانی شدن اقتصادی و اجتماعی و پیشرفت‌های سریع در حوزه علمی و فناوری‌های صنعتی و ارتباطی – اطلاعاتی منجر به شکل‌گیری «جامعه مخاطره‌آمیز»^۱، عدم قطعیت، بی‌اعتمادی و بیم و هراس شده است. جهانی شدن اقتصادی و پیامدهای منفی در کنار پیامدهای مثبت به همراه داشته است و در این عصر پرتحول، شاهد ظهور عرصه تازه‌ای هستیم که آن را «خرده سیاست» می‌نامد. این اصطلاح در اشاره به فعالیت‌های گروه‌ها و کنشگران میانی عمدتاً در بیم و هراس در جامعه مخاطره‌آمیز به کار می‌رود که در این ارتباط می‌توان به گروه‌های ناراضی شهری، طبقات پایین، طبقه متوسط، گروه‌های زیستمحیطی، مصرف‌کنندگان و حقوق بشری‌ها اشاره کرد. مسئولیت مدیریت مخاطره را نمی‌توان صرفاً به روش حکومت یا سیاستمداران گذاشت، لذا گروه‌های اجتماعی هم باید وارد عرصه شوند (گیدنز، ۱۳۹۰: ۹۷۹). گیدنز نیز بر لزوم ورود گروه‌های اجتماعی در حل مشکلات تأکید می‌کند (گیدنز، ۹۸۲: ۱۳۹۰). گرچه رویکرد نظری اولریش بک به‌طور خاص مرتبط با مبارزه و نارضایتی‌های اقتصادی نیست اما یکی از بیم و هراس‌ها قطعاً راجع به بدینی به شرایط اقتصادی ناشی از جهانی شدن اقتصادی و تبعات زیستمحیطی، حقوق بشری و عدالت خواهی ناشی از آن است. در همین رابطه می‌توان به نگاه جامعه بنیاد و فرآگیر مکتب کپنهاگ و بری بوزان به امنیت و نگرانی‌های امنیتی در عصر حاضر از زوایای زیستمحیطی، اقتصادی، هویتی، سیاسی و اجتماعی اشاره کرد.

آنتونی گیدنز، پدیده و فرایнд جهانی شدن را به عنوان یکی از عوامل مؤثر بر جهت‌گیری به سمت نظامهای دارای مرجعیت درونی می‌داند که همان تداعی‌کننده اصطلاح «خرده سیاست» یا کنشگری رو به تزايد فردی و گروهی برای مقابله یا چالش‌ها و پیامدهای منفی اقتصادی، اجتماعی و روانی جهانی شدن شتابان است. او اصطلاح «سیاست زندگی»^۱ و «سیاست رهایی‌بخش»^۲ را به طور خاص در ارتباط با پیامدهای منفی جهانی شدن به کار برده است. گیدنز، سیاست زندگی را در ذیل اصطلاح ابداعی خود یعنی «بازاندیشی»^۳ به کار می‌برد به این معنی که در مرحله مدرنیته متأخر، مخاطرات و پیامدهای منفی و مثبت جهانی شدن سبب می‌شود که افراد و گروه‌ها برای زندگی بهتر، مرتب بازاندیشی کنند که مستلزم آزادی انتخاب در تصمیم‌گیری فردی و گروهی برای زندگی بهتر و کاستن از مخاطرات ناشی از جهانی شدن، ایجاد شکلی از زندگی توجیه‌پذیر اخلاقی و توسعه اخلاقیات مرتبط با زندگی است (گیدنز، ۱۳۷۸: ۳۰۱).

گیدنز سیاست رهایی‌بخش را با تمرکز بر خرده سیاست در سطح فردی و گروهی تعریف می‌کند که متضمن دو مؤلفه مهم رهایی از سنت‌های دست و پا گیر به جامانده از گذشته و رهایی افراد و گروه‌ها از سلطه نامشروع دیگران بر خود است (گیدنز، ۱۳۷۸: ۲۹۵). او سیاست‌های رهایی‌بخش را مبتنی بر اولویت و پیشبرد سه اصل اساسی عدالت، برابری و مشارکت می‌داند که در عصر تشدید مدرنیته و جهانی شدن به خطر افتاده است. جنبش‌های اجتماعی، کنشگر مهم برای تحقق برابری و برقراری عدالت در سطوح اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در جهان امروز هستند (گیدنز، ۱۳۷۸: ۲۹۷). او برابری و عدالت را از بالاترین و والاترین ارزش‌ها می‌داند که برای تحقق آن، افراد و گروه‌ها بکوشند.

البته جهانی شدن، سراسر تهدید و چالش نبوده است بلکه این فرایند و انقلاب ارتباطات و اطلاعات، فرصت‌های خوبی برای تجلی بهتر پویش‌های مبارزاتی در سطح خرد و میانی فراهم کرده است؛ در همین ارتباط می‌توان به تعامل گروه‌های صنفی-حرفه‌ای محلی با همتایان جهانی یعنی انجمن‌ها و تشکلات مدنی و صنفی جهانی برای آماج قرار دادن پیامدهای منفی اقتصادی و اجتماعی جهانی شدن و حکومت‌های

1. life politics
2. emancipatory
3. reflexivity

ناکارآمد و پیشبرد عدالت و نقد نابرابری‌ها اشاره کرد. امروزه جنبش‌های اجتماعی جهانی به صورت شبکه‌ای و جهانی با درگیرسازی مدنی و سیاسی افراد و گروه‌های میانی به مثابه کارگزار مهمن و بلامنزع برای پیشبرد عدالت و رساندن اعتراضات توده‌ها و طبقات میانی عمل می‌کنند. جنبش‌های اجتماعی در سوق دادن افراد و گروه‌های کم‌بضاعت شهری و متعلق به طبقات پایین از حاشیه سیاست به متن سیاست، به نحو نسبتاً موفقیت‌آمیزی عمل کرده‌اند و بازتاب‌دهنده صدای اعتراضی آنان در افکار عمومی و حاکمیت‌ها در سطح ملی و جهانی بوده‌اند (Schotte, 2000: 279-280).

شانتال موفه در کتاب پرنفوذ «درباره امر سیاسی»^۱ با استناد به نظریه اولریش بک، معتقد است که ظهور «سیاست فرعی» یا خرده سیاست به معنی نابستنده و پرچالش بودن سیاست‌های کلان منبعث از نیروهای جهانی شدن و حکومتها و لزوم قرار گرفتن فرد و گروه‌های میانی (حرفه‌ای-صنفی، روشنفکران، توده‌های شهری، کارگران ماهر و غیر ماهر و غیره) در متن سیاست و توجه به مطالبات آنها است. هویت جدید امر سیاسی بر حسب سیاست زندگی و مرگ و لزوم توجه به خواست و مطالبات توده‌های شهری در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است. امروزه جنبش‌های اجتماعی به نحو فraigir و موفقیت‌آمیزی این هویت جدید را نمایندگی و انعکاس می‌دهند (موفه، ۱۳۹۱: ۴۶). موضوع سیاست زندگی همانا چالش‌های اقتصادی و اجتماعی، زیستمحیطی، امنیتی و دیگر چالش‌های ناشی از کنشگران و نیروهای اجتماعی مسلط در کار جهانی شدن است.

نتیجه‌گیری

در عرصه آکادمیک، شواهد و ادبیات نظری و روش شناختی حاکی از آن هستند که بر خلاف نظریه پوپر، به ندرت به توان نظریه‌ای یافت که برای همیشه به کما رفته یا ابطال و کاملاً رد شوند، شاید نظریه‌ها در مواجهه با برخی واقعیت‌ها و تجربیات، به دلایلی از قدرت تبیینی قوی همچون گذشته برخوردار نباشند اما با پیدايش و برجسته شدن بسترسازهای پیشین در زمان‌های بعد، ممکن است نظریه‌ای که برای مدتی کم اهمیت شده یا به محاک رفته بود، دوباره اعتبار یابد. البته این هرگز به معنی آن نیست که نظریه یا رویکرد نظری به شکل دست نخورده اعاده شود بلکه در شکل تجدید نظر و

تعدیل شده خواهد بود. در این ارتباط اعاده اهمیت تحلیل و نظریه‌های طبقاتی و اقتصادی در تحلیل‌های جامعه شناختی سیاسی اما نه در شکل عمدتاً دترمنیستی و تقلیل گرایانه عصر جنگ سرد و تعدیل یافته، قابل ذکر است که این نوشتار بر این موضوع متمرکز بود.

در این پژوهش، دغدغه یا دل مشغولی اصلی نگارنده آن بود که به مهمترین عوامل موثر بر اعاده اهمیت طبقه و تحلیل‌های طبقاتی در عرصه علوم اجتماعی و سیاسی در دو دهه اخیر در عصر جهانی شدن شتابان اقتصادی و تجارتی پاسخ دهد. چند دهه اخیر، آمیزه‌ای از عواملی همچون جهانی شدن و جهانی سازی اقتصادی و تجارتی با محوریت اقتصاد سرمایه داری نولیبرال، نظارت پذیری و مسئولیت پذیری ضعیف حکومت‌ها و سیاست گذاری‌های غلط آنها در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی در جهان به ویژه در کشورهای در حال توسعه به تشديد نابرابری و شکاف طبقاتی و درآمدی داخلی و بین‌المللی بین کشورهای شمال و جنوب، بیکاری، بی عدالتی و فقر فرازینده، کاهش شدید در استانداردهای رفاهی زندگی، افزایش بهای خدمات اجتماعی و مانند آن انجامیده است. در بستر بی‌اعتمادی فرازینده به احزاب سیاسی، جنبش‌های اجتماعی با مشارکت و بسیج گروههای میانی و صنفی آسیب دیده اقتصادی و اجتماعی (خرده سیاست) در میادین عمومی و خیابانها (سیاست خیابان) با محوریت اصول عدالت خواهانه اجتماعی و اخلاقی، سیاست‌های کلان، عرصه بین‌المللی و ملی را به چالش و نقد جدی گرفته‌اند. و در این میان، حتی مطالبات کنشگران هویتی یا قومی و مذهبی نیز ابعاد اقتصادی و اجتماعی یافته‌اند.

در ارتباط با مهمترین تجلیات عینی اعاده اهمیت طبقه و مطالبات اقتصادی، صنفی و اجتماعی در ساحت نظری و عینی می‌توان به جنبش وال استریت (جنبش ۹۹ درصد در مقابل ۱ درصد) و زنجیره آن در اروپا به ویژه در فرانسه (جنبش جلیقه زردها) اشاره کرد. همین طور، حرکت‌های اعتراضی صنفی معلمان، کامیون داران و کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد خوزستان در ایران نیز از مصادیق جدید و قابل اشاره هستند. شواهد و مطالعات انجام شده و نیز یافته این تحقیق، حاکی از تعیین کننده بودن خیابان و توده‌های شهری و طبقات پایین و متوسط شهری ناراضی در عرصه سیاستگذاری اقتصادی و اجتماعی حکومتها هستند، در صورت مقاومت، حکومتها با بحران مشروعیت عملکردی و تاسیسی مواجه خواهند شد و خود ارتباطی توده‌ها با کنشگری جنبش اجتماعی، اهمیت فرازینده خود را نشان داده و در آینده تشید خواهد شد.

منابع

- بال، ترسن و ریچارد، دگر. (۱۳۸۲). *ایدئولوژی‌های سیاسی و آرمان دموکراتیک*. ترجمه: احمد صبوری. تهران: انتشارات وزارت خارجه.
- پیترز، جان ندروین. (۱۳۹۴). *نظریه توسعه*. ترجمه: انور محمدی. تهران: نشر گل‌آذین.
- تاجیک، محمدرضا. (۱۳۸۶). «خیابان و سیاست: تجربه سیاسی از جنس بازیگوشی در ایران امروز». *پژوهشنامه علوم سیاسی*. سال دوم. شماره ۴. ۳۳۲-۷۴.
- شیلر، هربرت. (۱۳۸۲). «اطلاعات و سرمایه‌داری پیشرفته» در *مجموعه نظریه‌های جامعه اطلاعاتی* (ویرایش فرانک وبستر). ترجمه: مهدی داودی. تهران: وزارت خارجه.
- کاستلز، مانوئل. (۱۳۸۰). *عصر اطلاعات*. جلد اول. ترجمه: احمد علیقلیان. تهران: نشر طرح نو.
- کاستلز، مانوئل. (۱۳۹۶). *شبکه‌های خشم و امید: جنبش‌های اجتماعی در عصر اینترنت*. ترجمه: مجتبی قلی‌پور. چاپ سوم. تهران: نشر مرکز.
- گیدنر، آنتونی. (۱۳۷۸). *تجدد و تشخّص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*. ترجمه: ناصر موفقیان. تهران: نشرنی.
- گیدنر، آنتونی. (۱۳۸۰). *پیامدهای مدرنیت*. ترجمه: محسن ثلثی. چاپ دوم. تهران: نشر مرکز.
- گیدنر، آنتونی. (۱۳۸۴). *چشم‌اندازهای جهانی*. ترجمه: محمدرضا جلائی‌پور. تهران: طرح نو.
- گیدنر، آنتونی. (۱۳۹۰). *جامعه‌شناسی*. ترجمه: حسن چاوشیان. چاپ ششم. تهران: نشرنی.
- موفه، شانتال. (۱۳۹۱). *درباره امرسیاسی*. ترجمه: منصور انصاری. تهران: رخداد نو.
- وبستر، فرانک. (۱۳۸۲). *نظریه‌های جامعه اطلاعاتی*. ترجمه: مهدی داودی. تهران: انتشارات وزارت خارجه.

References

- Almeida, Paul D. (2010). Globalization & Collective Action. K.T. leicht & J.C.Jenkins (eds), *Hand Book of politics Politics and State and Society in Global Perspective*. New York: springer publications.
- Bayat, Asef. (2010). *Life as Politics: How Ordinary People Change the Middle East*. Amsterdam: Amsterdam University Press.,

- Brady, David & sansnaud, Benjamin. (2010). The Politics of Economic Inequalities Globalization & Collective Action. in K.T. leicht & J.C.Jenkins (eds), ***Hand Book of politics Politics and State and Society in Global Perspective.*** New York: springer publications .
- Clark, Terry N. & Harvey, Rachel. (2010). Urban Politics. in K.T. leicht & J.C.Jenkins (eds), ***Hand Book of politics Politics and State and Society in Global Perspective.*** New York: springer publications
- Drake, Michael S. (2010). ***Political Sociology for a Globalizing Word.*** USA: Polity Press.
- Huntington, Samuel. (2008). The clash of civilizations. in F. Lechner& J. Boli (eds), ***The Globalization Reader.*** Singapore: Blackwell publication.
- Schmidt, Johannes, D. & Hersh, Jacques. (2000). ***Globalization and social Change.*** New York: springer publications.
- Scholte, Jan Aart. (2000). ***Globalization: A Critical Introduction.*** UK: Palgrave Publications.



پیامدهای برنديابی ملی برای جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر ابعاد سیاسی و اقتصادی

یوسف محمدی فر^۱ - قدرت احمدیان^۲ - افشین حشمتی^۳

چکیده

در سال‌های اخیر روند روبه رشدی در بهره‌برداری از مفاهیم برندازی ملی ایجاد شده است. تمکن اصلی آن تلاش‌ها بر ایجاد تمایز و جذابیت در کلاس جهانی است که قادرمند و منحصربهفرد باشد تا برای اهداف مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مورد بهره‌برداری قرار گیرد. این وظیفه را از وظایف مدرن دولت‌ها در قرن بیست و یکم می‌دانند که به‌دلایل مختلف در کشور ما کمتر مورد توجه قرار گرفته است. بر این اساس مقاله پیش‌رو به مفهوم پردازی پیامدهای طراحی و توسعه هویت برنده ملی و اجرای برنامه‌های برنديابی برای جمهوری اسلامی ایران پرداخته است. روش تحقیق مورد استفاده در این پژوهش مصاحبه پژوهش کیفی بوده است. بر این اساس با بهره‌گیری از تکنیک گلوله بر夫ی (و به صورت هدفمند) از یازده متخصص در حوزه‌های علوم سیاسی، مدیریت و اقتصاد، مصاحبه عمیق نیمه‌ساختارمند به عمل آمد. مصاحبه‌ها تا دستیابی به اشباع نظری پیش رفت، سپس داده‌ها کدگذاری و مفاهیم و مقوله‌ها شناسایی شدند. علاوه‌بر آن متون مرتبط داخلی و خارجی از پایگاه‌های داده معتبر تا سال‌های ۲۰۱۸ بررسی و یافته‌ها با داده‌های اولیه به دست آمده از مصاحبه‌ها ترکیب شد. یافته‌ها حاکی از آن است که بنابر دلایل متعدد، می‌باشد گفتمان برنديابی ملی در اولویت برنامه‌های کشور قرار گیرد، چرا که علاوه‌بر اجبار ناشی از توسعه فضای رقابت در جذب گردشگران، سرمایه‌گذاران، نخبه‌های علمی و ... ضرورت بازسازی برنده ملی با هدف رفع کلیشه‌های منفی (به‌دلیل تلاش رسانه‌ای نظام سلطه) از اهمیت دوچندانی برخوردار شده است.

واژگان کلیدی: برنده ملی، ایران، هویتسازی، برنديابی، دیپلماسی عمومی.

۱. استادیار گروه مدیریت و کارآفرینی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران. نویسنده مسئول: (yosefmohamadifar@gmail.com)

۲. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد، مدیریت بازرگانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

مقدمه

افزایش رقابت در نظامهای سیاسی و اقتصادی بین‌المللی موجب دگرگونی ساختاری و ماهوی بسیاری از روابط و تعاملات در عرصه بین‌الملل شده و بسیاری از دولتمردان را وا داشته است تا با شکل‌دهی به افکار عمومی و ارائه تصویری مطلوب از کشور خود در عرصه بین‌الملل به توسعه جایگاه رقابتی خود پرداخته و نقش و جایگاه خود را بازتعریف یا تثبیت کنند. در حالیکه چند موضوع جداگانه از علوم مختلف (دیپلماسی عمومی از حوزه علوم سیاسی، تبلیغات و برنديابی از حوزه بازاریابی و...) در کنار هم قرار گرفته تا به خلق مفهومی با عنوان «برندسازی ملی» کمک نمایند، امروزه شاهد روند رو به رشدی در بهره‌برداری اجرایی از آن هستیم. بسیاری از جوامع و مدیران سیاسی در جهت تأمین منافع ملی خود به این ابزار و سیاست‌های جدید تمسک جسته‌اند. مسئله‌ای که ون‌هام (۲۰۰۱) به درستی به آن پرداخته است وی معتقد است که: «عدم برندسازی از سوی کشورها نتیجه‌ای جز قرار گرفتن در تنگناهای سیاسی و اقتصادی در پی نخواهد داشت» (دینی، ۲۰۰۸ و وانگ، ۲۰۰۸). دستیابی به این مهم در سایه انقلاب اطلاعات و ارتباطات، موقعیت بازسازی و ارائه تصویری مطلوب از خود را برای کشورهایی که قصد دارند علاوه بر بازارهای داخلی، سهمی نیز از بازارهای خارجی را از آن خود کنند، فراهم ساخته است (رحمانی، ۱۳۹۳).

یکی از هوشمندانه‌ترین اقدامات مدیران و تصمیم‌گیران ارشد هرکشوری در عرصه بین‌الملل، به کارگیری ابزارهای نرم در پیشبرد مقاصد و اهداف مدنظر است (امران، ۲۰۱۷). در این خصوص برندسازی با قدرت‌نم احاطه شده است، قادری که قادر است سرنوشت سیاسی و اقتصادی یک کشور را در عرصه بین‌الملل دست‌خوش تغییر و تحولی ویژه قرار دهد (آنہولت، ۲۰۰۷). به صورت مشخص در حوزه اقتصاد، مطالعات صورت گرفته به‌خوبی نشان می‌دهد که یکی از متغیرهای تأثیرگذار برای ورود به بازارهای جهانی و تلاش در جهت فروش محصولات در آن‌سوی مرزها، تأثیری است که نام کشور سازنده کالا بر اذهان عمومی به جای می‌گذارد. این تصویر که همواره با کلیشه‌سازی‌هایی از سوی مخاطبان و خریداران همراه است، می‌تواند تصمیم‌گیری‌ها و نظرگاه‌های بعدی فرد را در مورد خرید یا عدم خرید یک کالا متأثر سازد (بزرگ‌خواه و همکاران، ۱۳۹۷). تحقیقات پیشین در این حوزه حاکی از آن است که مصرف‌کنندگان تمایل بیشتری برای خرید محصولات و خدمات از کشورهای توسعه‌یافته و صنعتی دارند

(کاتلر و گرتسر، ۲۰۰۲). کشورهایی که علاوه بر پیشتاز بودن در ساخت و ارائه کالا و خدمات باکیفیت نسبت به رقبا توانسته‌اند، میزان صادرات خود را تا حد قابل توجهی ارتقا بخشنند. بر همین اساس برندهای صادراتی می‌تواند یکی از فاکتورهای مهم و اساسی باشد که در برندازی ملی نقشی کلیدی ایفا می‌کنند (کاتلر و گرتسر، ۲۰۱۱، اردلان و همکاران، ۱۳۹۸). درمجموع در مبحث برنديابی ملی این ایده دنبال می‌شود که در کنار بنگاه‌های اقتصادی، کشورها نیز می‌بایست در مواردی چون سهم از مصرف‌کننده‌ها، سهم از گردشگران، سهم از سرمایه‌گذاران، سهم از دانشجویان، سهم از کارآفرینان، سهم از واقعی فرهنگی، سهم از رویدادهای ورزشی، جلب‌توجه و احترام رسانه‌های بین‌المللی و توجه و احترام دولتها و مردم سایر کشورها، به رقابت بپردازند و در این راستا برندازی ملی می‌تواند راهگشا باشد که تلاش می‌کند تصویری ارزشمندتر نسبت به اماکن گردشگری، کالاهای صادراتی، فرصت‌های سرمایه‌گذاری و به‌طور کلی هر آن چیزی که مربوط به آن سرزمین است، ایجاد کرده و تصویری درخور توجه را به جهانیان عرضه کند.

یکی از حوزه‌هایی که این میزان از توجه را شدت بخشیده است و از مفاهیم برنديابی متأثر می‌شود، گردشگری است. مطابق گزارش سازمان جهانی گردشگری در سال ۲۰۱۸ تعداد گردشگران بین‌المللی به بیش از یک میلیارد و چهارصد میلیون نفر رسیده و با افزایش حدود ۷۰ میلیون نفری نسبت به سال قبل، رشدی ۵ درصدی را تجربه کرده است. در این سال خاورمیانه شاهد حضور بیش از ۶۰ میلیون گردشگر بین‌المللی بوده که درآمدی حدود ۷۳ میلیارد دلار را خلق کرده است (سازمان جهانی گردشگری^۱، ۲۰۱۹: ۳). لکن علی‌رغم آنکه ایران دارای جاذبه‌های متعدد باستانی، تاریخی، طبیعی و ... قابل توجهی است و پتانسیل بسیار زیادی برای جذب گردشگر دارد، سهم اندکی را از درآمدها و سایر منافع این حوزه به‌دست آورده است. هرچند که گردشگری از متغیرهای متعددی تأثیر می‌پذیرد لکن برندازی از متغیرهای مهمی است که کمتر به آن توجه شده است. در سال ۲۰۱۴ میلادی سهم سفر و گردشگری از تولید ناخالص داخلی ایران حدود ۲.۳ درصد بوده که رتبه ۱۳۵ را در بین کشورهای جهان به‌دست آورده است. گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس نیز نشان می‌دهد که تراز گردشگری ایران در سال

۲۰۱۳ میلادی، منفی ۶ میلیارد و ۴۰۳ میلیون دلار بوده است^۱ (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۹۴: ۲) این در حالی است که بر اساس برنامه ۲۰ ساله کشور در حوزه گردشگری، ایران در سال پایانی می‌بایست به حداقل درآمد ۲۵ میلیارد دلار دست یابد و حداقل ۲۰ میلیون گردشگر خارجی را جذب نماید (سند چشم‌انداز بخش گردشگری، ۱۳۸۳: ۴). این در حالی است که سهم ایران از گردشگری متناسب با پتانسیل‌های آن نیست، اغلب کشورهای جهان گردشگری را مؤلفه مهمی در رشد و توسعه اقتصاد ملی خود می‌دانند و برندهای ملی را به عنوان ابزاری جهت جذب گردشگر به خدمت گرفته‌اند.

از سوی دیگر بررسی سهم کشور از صادرات کالا و خدمات در حوزه اقتصاد و سهم از جذب نخبه‌ها و ... نیز نشان‌دهنده آن است که می‌بایست با سرعت و دقت فعالیت‌های گسترده‌ای در جهت برندهای ملی، برنامه‌ریزی و به اجرا درآید تا کشور جایگاهی مطلوب در اذهان مخاطبین بین‌المللی ایجاد کند. تمرکز این تلاش‌ها می‌بایست بر ایجاد تمایز و جذابیت در کلاس جهانی باشد تا تصویری قدرتمند و جذاب را به مخاطبان عرضه کند. این وظیفه را از وظایف مدرن دولتها در قرن بیست و یک می‌دانند که به دلایل مختلف در کشور ما کمتر مورد توجه قرار گرفته است. با توجه به اهمیت موضوع، این مقاله در صدد است به مفهوم پردازی و بررسی پیامدهای برندازی ملی با تأکید بر ابعاد سیاسی و اقتصادی برای جمهوری اسلامی ایران بپردازد.

به صورت خلاصه می‌توان این پرسش اساسی را مطرح که در راستای تقویت مشارکت کشور در اقتصاد جهانی و کسب سهم مناسب از تجارت، گردشگری و سرمایه‌گذاری و همچنین بهبود شرایط سیاسی در عرصه بین‌الملل، برندازی ملی چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟ حسب مطالعات صورت گرفته توسط نگارندگان در خصوص موضوع فوق کار علمی و پژوهشی مستقلی انجام نگرفته است. در پاسخ به پرسش فوق این ایده یا فرضیه مطرح می‌شود که برندازی ملی از لوازم کلیدی مشارکت در اقتصاد جهانی و کسب سهم مناسب از تجارت، گردشگری و سرمایه‌گذاری جهانی و دارای تبعات متعدد سیاسی است. مقاله پس از ارائه یک چهارچوب نظری پیرامون نسبت قدرت نرم، دیپلماسی عمومی و برندازی ملی و بررسی ابعاد نظری این موضوع در سایر

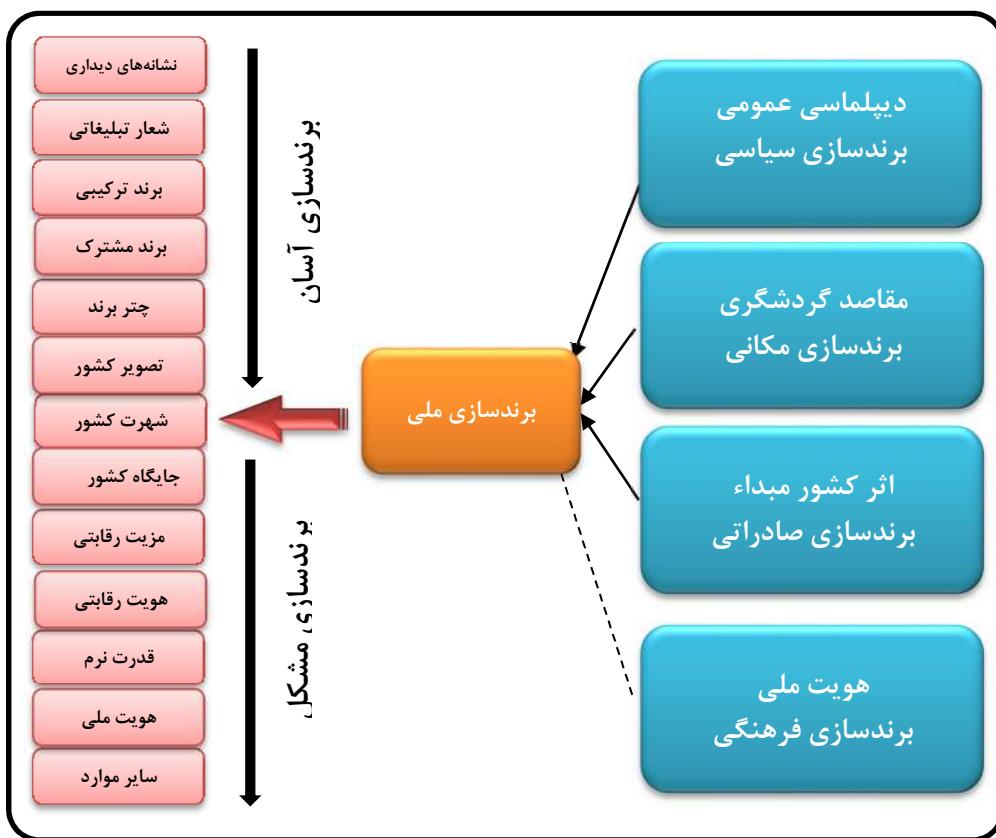
۱. گزارش دفتر مطالعات فرهنگی مرکز پژوهش‌های مجلس از داده‌های سازمان جهانی گردشگری، شورای جهانی سفر و گردشگری در سال‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵ و همچنین گزارش‌های داخلی از جمله گزارش مرکز آمار ایران استخراج شده است.

خاستگاههای خود، به ارائه روش تحقیق بر مبنای مصاحبه کیفی با ۱۱ نفر از متخصصین موضوع و آنگاه شرح یافته‌ها خواهد پرداخت و پایان این بحث نتیجه‌گیری خواهد شد.

۱- مبانی نظری پژوهش

در این بخش از مقاله در صدد هستیم تا ضمن بحث در خصوص ابعاد برنديسازی ملی، با تکیه بر مؤلفه‌های و ریشه‌های قدرت‌نرم از جمله دیپلماسی عمومی، به جهت نظری، اهمیت برنديسازی ملی را تشریح کنیم. برنديسازی ملی از یکسو تابع و از سوی دیگر تقویت‌کننده قدرت‌نرم است. برای آنکه قدرت‌نرم به برنديسازی ملی کمک کند و در نتایج مثبت اقتصادی خود را نشان دهد از ابزار مهمی بهنام دیپلماسی عمومی بهره گرفته است که در این مقاله با تکیه بر آراء نظریه‌پردازان مختلف همچون جوزف نای، اهمیت قدرت‌نرم و دیپلماسی عمومی را تشریح و از این چهارچوب برای طرح تقویت برنديسازی ملی بهره خواهیم گرفت. در شرح و تفسیر برنديسازی ملی نیز از دیدگاه اندیشمندان آن حوزه استفاده خواهیم کرد.

برندیابی یا برنديسازی شامل کلیه مراحل درگیر در ایجاد یک نام منحصر به فرد و حفظ آن است که با استفاده از نشانه‌هایی همچون نام، آرم، سمبل و غیره، محصول یک فروشنده را از دیگری متفاوت و متمایز می‌کند. البته برنده، فقط محصولات را متفاوت و متمایز نمی‌کند، بلکه عقاید را بر می‌انگیزد، احساسات را فرا می‌خواند و باعث انجام فعالیت‌هایی خاص می‌شود (کاتلر و کلر، ۲۰۰۷: ۵۲). در تعریفی دیگر می‌توان برنده را یک احساس ایجاد شده در ذهن خریدار یک محصول یا خدمت دانست که انتخاب را منحصر به فرد می‌کند (میولانن، رینیشو، ۱۳۸۴: ۱)، بنابراین برنده را می‌توان تصویر نشان‌دهنده عواطف و احساساتی تلقی کرد که سمبل یا نام مربوطه‌ی آن عواطف و احساسات را برای فرد به وجود می‌آورد. نام انتخابی می‌تواند به کمپانی، فرد، یک شی یا مکان تعلق داشته باشد و برنديابی نیز فرآیند ایجاد تداعی معنایی میان یک نماد، شیء، احساس یا ادراک با یک کالا یا شرکت با هدف ایجاد وفاداری و تمایز است (یو، ۲۰۰۹).



شکل ۱- مفهوم برند ملی ریشه‌ها و تفاسیر (فان، ۲۰۱۰).

۱-۱- قدرت نرم، دیپلماسی عمومی و برندیابی ملی

تا سال‌های ۱۹۹۰ میلادی مفهوم رایج در ادبیات روابط و سیاست بین‌الملل مفهوم قدرت‌سخت بود. قدرت‌سخت عمدتاً بر ابعاد نظامی قدرت یک کشور تأکید و تمرکز دارد. به عبارتی در اینجا قدرت‌سخت به قدرت اجبار و کاربرد زور ربط پیدا می‌کند. این برداشت از قدرت با نگاه نظریه پردازان رئالیسم روابط بین‌الملل همچون ادوارد هالت کار، هانس. جی و مورگنتا و نیز و نیز سیاست‌مداران رئالیسمی چون بیسمارک در اوخر قرن نوزدهم گره خورده، جایی که بیسمارک در نقطه معروف خود مطرح می‌کند که «سیاست با سخنرانی و صدا به موفقیت نخواهد رسید» یا مائو رهبر چین بر این عقیده

بود که سیاست تنها از لوله تفنگ عبور می‌کند. به همین شکل جانسون رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا در دهه ۱۹۶۰ بر آن بود که وقتی گلوله دارید، ابرها را نیز دارید (کوپر، ۲۰۰۴: ۳-۲). بر این اساس چهارچوب رویکرد رئالیستی و چه بر اساس باور سیاستمداران رئالیسم، قدرت به ابعاد نظامی و اقتصادی تقلیل پیدا کرده و جنبه‌های غیرمستقیم و نرم مورد غفلت واقع شده بود. جوزف نای در کتاب خود معروف خود تحت عنوان «ماهیت متغیر آمریکا» در سال ۱۹۹۰ معتقد بود که قدرتنرم بخش مهمی از منابع قدرت آمریکاست و این کشور می‌تواند و باید از این منبع مهم در سیاست خارجی خود استفاده کند در همین راستا نای بر آن بود که قدرتنرم توانایی کسب مطلوب مقصود و هدف از طریق جذابیت است نه از طریق اجبار یا تطمیع، بنابراین قدرتنرم از جذابیت‌های فرهنگی، ایده‌آل‌های سیاسی و سیاست‌های یک کشور ناشی می‌شود (نای، ۱۳۸۷: ۸۳). به هر شکل، قدرتنرم بر منابع فرهنگی ارزش‌های سیاسی و سیاست خارجی مشروع و اخلاقی استوار است. روشن است که قدرت اقنان‌کنندگی و اعمال غیرمستقیم از طریق تولید و توزیع آموزه‌ها و ارزش‌های خاص و جذاب، بنیان‌های ارزشی و ارکان حمایتی کشور متخاصم را هدف قرار داده و آن را در راستای وضعیت مطلوب خویش تغییر می‌دهد. این‌گونه تغییرات معمولاً از طریق زیرساخت‌های ارزشی، شبکه‌های تولید و توزیع اندیشه‌ها و هنجارها خصوصاً حوزه‌های آموزشی، فرهنگی و رسانه‌ای آغاز می‌شود. (عیوضی و پارسا، ۱۳۹۲: ۱۰۲).

بنابراین قدرتنرم در برابر قدرت سخت محصول و برآیند تصویرسازی‌های مثبت و ارائه چهره موجه از خود، کسب اعتبار در افکار عمومی داخلی و جهانی و قدرت تأثیرگذاری غیرمستقیم توأم با رضایت است. نتیجه اینکه قدرتنرم، توان شکل‌دهی به ترجیحات دیگران از طریق اقنان و رضایت را دارد. به صورت خلاصه در حالی که قدرتنرم سخت بعد خشن و زمخت قدرت را مینا قرار داده و معطوف به اعمال مستقیم زور و خشونت است، قدرتنرم اشکال فضای ذهنی دیگر کشورها معطوف است و این مسئله به دست نمی‌آید مگر آنکه یک کشور، از جاذبه‌های سیاسی و فرهنگی و ایدئولوژیک بالایی برخوردار باشد. اگرچه نظریه پردازان امروزه در کنار قدرتنرم و سخت، به ابعاد دیگری از قدرت هوشمند نیز پرداخته‌اند. لیکن باید پذیرفت که قدرتنرم امروزه به مهمترین مبانی جهت‌گیری دولتها در عرصه‌های مختلف روابط بین‌الملل از جمله اقتصاد جهانی قرار گرفته است. پس ضرورت‌های تبدیل قدرتنرم به محصولات اقتصادی و کسب نتایج مادی، باید به مقوله دیپلماسی عمومی اشاره کرد.

دیپلماسی عمومی در مقابل دیپلماسی مخفی قرار دارد. در قرن نوزدهم دیپلماسی به جبهه‌های مختلفی از روابط بین‌المللی دولت‌ها و بهویژه بین سیاستمداران مربوط می‌شد، بنابراین دیپلماسی ابزار دولت‌ها برای چانهزنی بین خود تلقی می‌شد و عموماً این فرایند کاملاً محترمانه و به‌شکل مخفی صورت می‌پذیرفت. با ورود به قرن بیستم، مسئله دیپلماسی عمومی اندک‌اندک مطرح شد. ابتدا در قالب دیپلماسی آشکار، مسئله حل و فصل اختلافات بین‌المللی مطرح شد و کشورهای مختلف بهویژه بعد از جنگ جهانی دوم سعی کردند از دیپلماسی مخفی به سمت وسوی نوعی دیپلماسی علنی و آشکار حرکت کنند. اگرچه در این دوران کماکان دیپلماسی به روابط بین دیپلمات‌ها به نمایندگی از دولت‌ها اشاره داشت، اما مسئله علنی بودن این دیپلماسی حکایت از آن داشت که روابط میان دیپلمات‌ها و مقامات سیاسی جبهه‌های آشکار داشته باشد و در اتفاق‌های شیشه‌ای شکل بگیرد، اما آنچه که امروزه تحت عنوان دیپلماسی عمومی مطرح می‌شود کاملاً با آنچه تحت عنوان دیپلماسی مخفی و همین‌طور دیپلماسی علنی در گذشته مطرح می‌شد تفاوت دارد. دیپلماسی مخفی و دیپلماسی علنی بر روابط دیپلماتیک میان دولت‌ها و دیپلمات‌ها چه پنهان و چه آشکار تمرکز داشت. این در حالی است که دیپلماسی عمومی نوعی از دیپلماسی است که یک طرف آن رسانه‌ها و همین‌طور جوامع مختلف و آحاد جامعه قرار دارد. در این شیوه دیپلمات‌ها فقط با دولت‌ها گفتگو نمی‌کنند بلکه از طریق رسانه‌ها با افکار عمومی داخلی و بین‌المللی ارتباط برقرار می‌کنند. لذا می‌توانیم بحث را این‌گونه مطرح کنیم که در دیپلماسی عمومی شبکه گسترده و پیچیده‌ای از روابط میان سازمان‌های غیردولتی، شهروندان و دیپلمات‌ها به وجود می‌آید. در شکل گیری دیپلماسی عمومی نقش مؤسسات غیردولتی همانند دانشگاه‌ها، سازمان‌های دولتی غیر مرتبط، بنیادها و رسانه‌ها بسیار برجسته و حائز اهمیت می‌شوند. اهمیت این مسئله بهویژه با ورود به دنیای اینترنت و گسترش شبکه‌های اطلاعاتی بیشتر می‌شود. به هر جهت آن‌گونه که گفته شد دیپلماسی عمومی از جمله خصیصه‌ها یا شاخص‌های قدرت‌نرم است. همان‌طور که اشاره شد جوزف نای معتقد بود که قدرت‌نرم با سیاست جذابیت بر هم‌آمیخته است و جذابیت از فرهنگ و ارزش‌های سیاسی و سیاست‌خارجی مشروع اخلاقی نشات می‌گیرد. این‌گونه است که می‌توانیم بگوییم دیپلماسی عمومی بخشی از جذابیت و قدرت‌نرم به یک عنصر اساسی قدرت هوشمند محسوب می‌شود. انقلاب در فناوری اطلاعات، امروزه به کاربرد بیشتر و گستردگی‌تر دیپلماسی عمومی کمک فراوانی کرده است. گسترش

اینترنت به عنوان یک مبنا برای شکل‌گیری شبکه‌های مختلف ارتباطاتی و همین‌طور شبکه‌های مجازی نقش برجسته‌ای در پیوند دادن دیپلمات‌ها با جوامع مختلف دارد. امروزه اینترنت، شبکه‌های مجازی، شبکه‌های خبری مهم جهان، قادرند که به تمام اتفاقات و رویدادهای جهان، پوشش زنده داده و آنها را در مسیری که تأمین‌کننده منافع کشورهای متبع خود باشد، جهت بدنهن. از طریق شبکه‌های خبری و تکنولوژی اجتماعی مبتنی بر اینترنت، متصدیان سیاست خارجی مبادرت به توجیه سیاست‌ها و پایدار نمودن ارزش‌های خود کرده اند. لذا می‌توانیم نتیجه بگیریم که دیپلماسی عمومی در دنیایی که آن را انقلاب اطلاعات می‌نامند و شاهد گسترش تنوع و تعدد تکنولوژی‌های اطلاعاتی در آن هستیم، اهمیت دو چندان پیدا کرده است. در دنیای امروز دولتها قادر خواهند بود که تکنولوژی‌های اطلاعات و شبکه‌های اجتماعی رشد یافته بر بستر وب را به کار گرفته تا از طریق آن بتوانند چهره‌ای جذاب، توجیه‌پذیر، منطقی، مترقی و روبه رشدی را از کشور خود ارائه دهند (جوزف نای، ۲۰۰۹: ۷۲). کاملاً واضح است که میان قدرت نرم، دیپلماسی عمومی و برنده‌سازی پیوستگی معنایی وجود دارد. قدرت نرم و دیپلماسی عمومی می‌تواند در شکل‌گیری برنده و برنده‌سازی یک کشور اثرات جدی و پایداری داشته باشد. دیپلماسی عمومی می‌تواند با تولید جذابیت برای یک کشور مصنوعات و کالاهای تولیدی یک کشور را هم در نزد آحاد جامعه جهانی، محصولاتی خوب و مطلوب جلوه دهد و از این طریق به رشد صادرات، مشارکت بیشتر در اقتصاد جهانی و در نهایت افزایش تولید ملی کمک کند.

۱-۲- تصویر ملی، کشور مبدا و برنده‌سازی ملی

کشورها دارای تصاویری منحصر به فرد هستند که در ذهن مخاطبان داخل و خارج از کشور نقش بسته است تصویری که (امران، ۲۰۱۷ و آنہولت، ۲۰۰۳). ضمن آنکه کشورها در واقع نامهایی هستند که از قدرت یک برنده برخوردارند. آنها این قدرت را دارند که از طریق ارتباطات ذهنی فی‌البداهه و همجنین احساساتی که بر می‌انگیزانند، بر دیگران تأثیرگذار باشد. چنین قدرت برنده با محیط و بافت کشور همبستگی و همخوانی دارد، به عنوان مثال، ایتالیا تصویری از کیفیت و خلاقیت در بازار مد است. سوئیس کشور بی‌طرف سیاسی است و ایالات متحده تأثیر زیادی در زمینه‌های مختلف از جمله نوشابه، لباس جین، سینما، غذاهای فست‌فودی و سیگار دارد، اما دیگر تصویری مطلوب در صنعت خودروهای شخصی ندارد، مدت زیادی است که عبارت «ساخت

آلمان» ارزش بالایی در صنعت خودروسازی و تجهیزات صنعتی ایجاد می‌کند و لیکن عبارت «ساخت کره جنوبی» در بین سال‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۲ از حالت بی‌ارزش قبلى خارج شده و امروز به چالشی بزرگ برای غرب تبدیل شده است چنانچه عبارت «ساخت چین» توانایی تکرار این تراژدی را در چارچوب زمانی کوتاه دارد (اریکسون، ۲۰۱۳). در این خصوص میرمحمدی و ایزدخواه (۱۳۹۵) معتقدند که تصویر یک کشور «تمام عقایدی توصیفی، استنباطی و اطلاعاتی که فرد نسبت به یک کشور خاص دارد، حتی اگر تصویر کشور بتواند از تجربه استفاده از یک کالا از آن کشور شکل بگیرد، تصویر کشور با تصویر کالا یا نگرش نسبت به آن کالا متفاوت است. فقط هنگامی که یک کالا با تصویر کشور ارزیابی می‌گردد، این تصویر به عنوان تصویر کشور به حساب می‌آید. ارزیابی تأثیر تصویر کشور بر یک برنده خاص در این شرایط پیچیده می‌شود». در بعد اقتصادی نام یک کشور می‌تواند بر ارزش یک برنده بیفزاید یا از آن کم کند. همچنین نام کشور می‌تواند اثر شگرفی در انتخاب مقصد گردشگر و گردشگران داشته باشد. از این‌رو کشورها به این نتیجه رسیده‌اند که باید برنده خود را مدیریت و تقویت کنند (دینی، ۲۰۰۸).

۱-۳- برنده‌سازی فرهنگی و برنده ملی

برنده ملی، مفهومی است که طیف وسیعی از فعالیت‌های یک ملت را شامل می‌شود و مواردی چون صادرات، سرمایه‌گذاری خارجی، فرهنگ و میراث فرهنگی، مردم، حاکمیت و گردشگری را در بر می‌گیرد. از برنده‌سازی به عنوان نوعی عمل ساماندهی به هرآنچه، آشفته، متناقض و متضاد است یاد می‌شود تا از این طریق بتوان با ساده‌سازی مفاهیم پیچیده، از آن چیزی به یادماندنی ساخت که در خاطر فرد باقی می‌ماند (آنھولت، ۲۰۰۵). یکی از پژوهشگرانی که مطالعات وسیعی در حوزه برنده‌سازی به انجام رسانیده است کیت دینی (۲۰۰۸) است. دینی برنده ملی را ترکیبی چندبُعدی و منحصر به فرد از چند اصل می‌داند که برای مخاطبان یک ملت با روابط و تفاوت‌های فرهنگی ارائه می‌شود. وی همچنین می‌افزاید برنده کشور باید بتواند انواع مناسبی از سرمایه‌گذاری، گردشگری، تجارت و نخبگان را جذب کند. امروزه ما شاهد این واقعیت هستیم که کشورها و شهربانان فرهنگ، جامعه و میراث و ... خود را برنده‌سازی می‌کنند تا جایگاهی قابل توجه در نقشه جهانی به دست آورند. اگر ملت‌ها را به عنوان بازتابی از جامعه و چند عامل اصلی هويت ملی به حساب آوريم می‌توان گفت که هويت یک کشور در برنده‌سازی ملی نقشی مهم و فعل ایفا می‌کند.

برند موضوعی است با چندین خاصیت که در بطن خود خصوصیات احساسی، عاطفی، ارتباطی، کارکردی را دارد و آنها را با هم ترکیب و تلفیق می‌کند. این خصوصیات حاوی بار معنایی و روانی بوده و می‌تواند تنש‌های ناشی از تصمیم‌گیری‌ها را در افراد کاهش دهد (آنہولت، ۲۰۰۳). با آغاز جهانی‌سازی، گفتمنان برنديسازی نه تنها به حوزه محصولات و خدمات محدود نمی‌شود بلکه این مسئله امروزه توanstه است به قلمرو ملت‌ها نیز کشیده شود. نکته‌ای که وجود دارد، هرگونه ارتباطی از سوی جوامع و دولت‌ها با جهان پیرامون خود می‌تواند پایه‌های بrnd یک ملت را تقویت کند. این ارتباط می‌تواند در زمرة دادن سرنخ‌هایی از هویت آن کشور باشد. از سوی دیگر برنديسازی ملی قادر است حس همبستگی و عرق ملی را در کشور به‌شکل قابل توجهی ارتقا دهد. به‌صورت خلاصه می‌توان گفت برندها جلوه‌های یک ملت هستند که به آن‌سوی مرزها ساطع می‌شوند (روزن و همکاران، ۲۰۱۷). فان (۲۰۱۰) از صاحب‌نظران در زمینه برنده ملی به شمار می‌رود او این مفهوم را «مجموعه‌ای از تمامی برداشت‌ها از یک ملت در ذهن ذی‌نفعان بین‌المللی که مؤلفه‌هایی مانند اشخاص، مکان‌ها، فرهنگ، زبان، تاریخ، غذا، مد، چهره‌های سرشناس، برندهای جهانی و ... را در بر می‌گیرد معرفی می‌نماید».

۴-۱- برنديسازی مکانی

در چند دهه اخیر، بازاریابی مکان به عنوان یک فرآیند راهبردی، توجه زیادی از مکان‌ها را در سطح جهانی، به منظور ارتقاء سیاست‌های خود، برای بهبود تصویر و بهبود موقعیت رقابتی‌شان، جلب کرده است (هاسپرزا، ۲۰۱۱). از ۱۹۹۰ به بعد و با طرح دیدگاه‌هایی نظیر دیدگاه پورتر و تغییرات شگرف در توزیع توان اقتصادی کشورها، توجه بسیاری از دانشمندان، اقتصاددانان و سیاست‌گذاران را به توسعه محلی/ منطقه‌ای جلب کرده است. سه عامل سرمایه‌گذاری جدید، نوآوری و توریسم از عوامل مؤثر در توسعه محلی شناخته شده‌اند. لذا امروزه رقابت شدیدی بین کشورها و شهرها در جهت تقویت عوامل فوق و در نتیجه افزایش مزیت رقابتی مناطق به وجود آمده است (آنہولت و همکاران، ۲۰۱۰). در این خصوص برخی از اندیشمندان معتقدند که مشخصه‌های جهانی‌سازی (تجارت بین‌المللی، سرمایه‌گذاری خارجی، منابع انسانی متخصص و منعطف، انتقال تکنولوژی) باعث شده تا مناطق با نوعی رقابت جدید با اولویت جذب سرمایه‌گذاری برای بازسازی خود مواجه شوند، لذا ناچارند در جهت خلق جذابیت‌های بسیار قوی تلاش کنند. آنها در این خصوص، یکی از روش‌ها را کاربرد ابزارهای بازاریابی در مناطق در

جهت ایجاد و توسعه مزیت رقابتی می‌دانند (کاتلر و همکاران، ۲۰۰۲، متاکساز و همکاران، ۲۰۰۴، کاواراتزیس، ۲۰۰۸، اشیو و همکاران، ۲۰۱۴). بنابراین در سال‌های اخیر، بازاریابی مکان، توجه فزاینده‌ای را در ادبیات آکادمیک و تجربیات عملی^۱ به خود جلب کرده است. این موضوع در نوشه‌های مختلف تحت عنوان بازاریابی منطقه، بازاریابی شهر و اخیراً بازاریابی مکان مورد بحث قرار گرفته است. از سال ۱۹۵۰ تا سال ۲۰۰۲ بیش از ۷۶۶ نشریه مهم در مورد بازاریابی مکان در جهان منتشر شده است (آن‌هولت، ۲۰۰۲).

۲- روش تحقیق

روش تحقیق مورد استفاده در این پژوهش، «صاحبه پژوهش کیفی» است. برای این مهم و تا رسیدن به سطح اشباع‌نظری ۱۱ مصاحبه عمیق نیمه ساختاریافته با متخصصین حوزه‌های علوم سیاسی، مدیریت و اقتصاد به عمل آمد. مصاحبه‌ها تا دستیابی به اشباع‌نظری پیش رفته، سپس داده‌های به دست آمده از مصاحبه‌ها، کدگذاری و مفاهیم و مقوله‌ها شناسایی شدند. نوع نمونه‌گیری مورد استفاده در این پژوهش، نظری، روش نمونه‌گیری گلوله برقی و تحلیل داده‌ها از طریق تحلیل محتوا کیفی یا تفسیری صورت پذیرفت، در این روش تحلیل، پژوهشگران در صدد بودند تا در حد امکان، به آشکار نمودن پیام‌های نهفته در متن نوشتاری مصاحبه بپردازند. تحلیل محتوا کیفی روشی برای تفسیر ذهنی - محتوابی داده‌های متنی از طریق فرایندهای طبقه‌بندی، کدگذاری و تمثیلی یا طراحی الگوهایی است. برای دستیابی به این هدف، متن مصاحبه به‌طور کامل و با شرح جزئیات پیاده‌سازی شد. پژوهشگران با تکیه بر دیدگاه‌های نظری موجود و داده‌های به دست آمده از مصاحبه‌ها، اقدام به شناسایی مفاهیم اصلی، مقوله‌ها و عوامل کلیدی مؤثر بر ظهور پدیده برنديابی‌ملی در کشور نمودند. برای تجزیه و تحلیل داده‌ها، پژوهشگران ابتدا با تحلیل محتوا متنون و مکتوب کردن مصاحبه‌ها، از کدگذاری زنده و کدگذاری بر اساس سازه‌های جامعه‌شناسی استفاده نمودند در این مرحله، فهرستی از کدها استخراج شده و با ترکیب و مرتب‌بافتن کردن کدها به هم، مفاهیم اولیه شکل گرفت. در مجموع به این مرحله کدگذاری باز

۱. امروزه بین ۵ تا ۱۰ درصد از فضای تبلیغات در روزنامه‌های اروپایی به بازاریابی مکان‌ها، مناطق و ملل تعلق دارد (کاتلر و همکاران، ۲۰۰۲).

می‌گویند که فرآیندی تحلیلی است که طی آن مفاهیم شناسایی شده و ویژگی‌ها و ابعاد مربوط به هر مفهوم کشف می‌شود.

همان‌طور که اشاره شد در پژوهش حاضر از نمونه‌گیری هدفمند بهره‌برداری شد، چراکه قصد محققان انتخاب مواردی بود که با توجه به هدف تحقیق، اطلاعات تحلیلی زیادی داشته باشند. بر این اساس در پژوهش حاضر ضمن در نظر گرفتن ملاک‌های عمومی تمایل و برخورداری از زمان کافی، ملاک‌های تخصصی سابقه تحصیلی، پژوهشی و اجرایی در حوزه‌های مرتبط به عنوان ملاک‌های اصلی مبنای انتخاب خبرگان قرار گرفت.

۲- اعتبار درونی و پایایی بخش کیفی

اعتبار درونی در پژوهش کیفی با این پرسش مربوط است که آیا روش‌ها، رویکردها و فنون با یکدیگر مربوط هستند و آنچه را محقق به دنبال سنجش آن است، به درستی می‌سنجند؟ برای این مهم از روش‌ها بهره‌برداری شد در ذیل شاخص‌های اعتبار درونی پژوهش و چگونگی دستیابی به آن در این پژوهش مطرح شده است.

جدول ۱ - شاخص‌های اعتبار درونی پژوهش و چگونگی دستیابی به آن

نوع	راهبرد	شرح	شكل اجرا در این پژوهش
۶. پژوهش	کثرت‌گرایی	چند محقق، چند منبع داده یا چند روش برای تأثید داده‌های در حال ظهور مورد استفاده قرار می‌گیرند.	علاوه بر مصاحبه‌ها برای انجام این پژوهش جستجو جامعی در پایگاه‌های اطلاعاتی علمی معتبر داخلی و خارجی (از قبیل ساینس دایرکت، امrald، جی. استور، پروکوئست، سید، مگ ایران، سیویلیکا و اس. ای. دی) صورت پذیرفت. برای این مهم هیچ حدودیت زمانی در نظر گرفته نشد و پژوهش‌های منتشرشده تا سال ۲۰۱۸ بررسی شدند.
	تأثید اعضاء	قابل پذیرش بودن نتایج نzd اعضاء	یافته‌های پژوهش برای چهار نفر از مصالحه‌شوندگان و دو نفر از متخصصین ارسال گردید و نقطه نظرات آنها مورد بررسی قرار گرفت.

نوع	راهبرد	شوح	شكل اجرا در این پژوهش
درگیر بودن با موضوع	مشاهدهای بلندمدت در بازدید از محل تحقیق یا مشاهدات تکراری پدیده: داده‌ها در طول دوره‌ای از زمان جمع‌آوری شوند، با این هدف که اعتبار یافته‌ها را افزایش دهند.	مشاهدهای دارند	داده‌های این پژوهش در طول یک دامنه زمانی حدود ۴ ماهه گردآوری شده است.
بررسی زوجی (بررسی همکار)	از همکاران خواسته شود که بر یافته‌هایی که در حال ظهور هستند، یادداشت بگذارند.	از همکاران خواسته شود که از دو حوزه متفاوت علوم سیاسی و مدیریت بودند از دو نفر از استادی حوزه بازاریابی و علوم اجتماعی درخواست شد که یافته‌ها مورد بازبینی قرار دهند.	

۲-۲- پایایی کدگذاری در بخش کیفی

برای افزایش پایایی در بخش کیفی ابتدا چارچوبی مدون و مکتوب برای مصاحبه‌ها تنظیم شد و این چارچوب در مصاحبه‌ها به کار گرفته شد. برای آگاهی از میزان پایایی در بخش تحلیل از روش توافق درون موضوعی بهره‌گیری شد. برای محاسبه از یک محقق دیگر که به روش تحلیل تسلط خوبی داشت، درخواست شد تا به عنوان همکار پژوهش در پژوهش مشارکت و سه مصاحبه را کدگذاری کند. درصد توافق درون موضوعی که به عنوان شاخص پایایی تحلیل به کار می‌رود با استفاده از فرمول ۷۱ درصد شد. با توجه به اینکه این میزان پایایی نیز بیشتر از ۶۰ درصد است. قابلیت اعتماد کدگذاری‌ها مورد تائید است و می‌توان ادعا کرد که میزان پایایی تحلیل مصاحبه‌های کنونی مناسب است.

۳-۲- کدگذاری یافته‌ها

در زیر به طور خلاصه کدهای استخراج شده، مفاهیم و مقوله‌ها برای شناسایی پیامدهای برنديابی مطرح شده است. منطق نمونه‌گیری نظری ایجاب می‌کند که مفاهیم استنتاج

شده، طبقه‌بندی و سازماندهی شده و در صورت برآورده نشدن معیار اشباع‌نظری مقوله‌ها، داده‌های دیگری جمع‌آوری و تحلیل شوند. در مجموع در این مرحله ۱۰۸ کد از ۱۱ مصاحبه و بررسی مقالات و سایر منابع، استخراج شده است. با مقایسه و طبقه‌بندی کدهای مشابه^{۲۴} مفهوم به‌شرح جدول زیر استخراج و در نهایت از طریق طبقه‌بندی مفاهیم مشابه^۵ مقوله تفکیک و به‌عنوان پیامدهای برنديابی ملی ارائه گردیده است.

جدول ۲: مفاهیم و مقوله‌های مستخرج از یافته‌های پژوهش

مقوله	مفهوم	منبع (کد مصاحبه‌شونده)
جذب بیشتر سرمایه‌گذار خارجی	P ₁ -P ₂ -P ₃ -P ₄ -P ₅ -P ₆ -P ₇ -P ₈ , P ₁₀ , P ₁₁ مصطفوی زواره ۱۳۹۲ اصحاح‌ها	اوراهم ۲۰۱۶-اردلان و همکاران ۱۳۹۷-نجم روشن و محمودی روشن ۱۳۹۶-بزرگ خواه و همکاران ۱۳۹۷-طلقانی و رشیدی ۱۳۹۴-دینی ۲۰۰۸-فان ۲۰۰۶-وارگا ۲۰۱۳-لی ۲۰۱۲-سزاندی ۲۰۰۷-وایت ۲۰۱۲-امران ۲۰۱۴-آنہولت ۲۰۱۳-گیلمور ۲۰۰۲-دینی ۲۰۱۰-معصوم زاده زواره ۱۳۹۲
جذب بیشتر گردشگر خارجی	P ₁ -P ₂ -P ₃ -P ₄ -P ₅ -P ₆ -P ₇ -P ₈ , P ₁₀ , P ₁₁ مصطفوی زواره ۱۳۹۲ اصحاح‌ها	اردلان و همکاران ۱۳۹۶-نجم روشن و محمودی روشن ۱۳۹۶-بزرگ خواه و همکاران ۱۳۹۷-هادیان و احمدی ۱۳۸۸-طلقانی و رشیدی ۱۳۹۴-کانوا ۲۰۱۱-زین الدین ۲۰۱۷-وایت ۲۰۱۲-امران ۲۰۱۴-فان ۲۰۰۶-وارگا ۲۰۱۳-روزن ۲۰۱۷-گیلمور ۲۰۰۲
حفظ گردشگر داخلی	P ₁ -P ₂ -P ₃ -P ₄ -P ₅ -P ₆ -P ₈ مصطفوی زواره ۱۳۹۲ اصحاح‌ها	محمد پور زرندی و همکاران ۱۳۹۵-ماری و میسیانی ۲۰۱۷
حفظ سرمایه‌های کشور	P ₁ -P ₂ -P ₃ -P ₅ -P ₈ مصطفوی زواره ۱۳۹۲ اصحاح‌ها	اوراهم ۲۰۱۶-معصوم زاده زواره ۱۳۹۲
تحرک جهانی منابع	P ₁ -P ₂ -P ₅ -P ₇ , P ₁₀ مصطفوی زواره ۱۳۹۲ اصحاح‌ها	هادیان و احمدی ۱۳۸۸-رحمانی ۱۳۹۴-دینی ۲۰۰۸-کانوا ۲۰۱۱

مقوله	مفهوم	منبع (کد مصاحبه‌شونده)
		زین الدین ۲۰۱۷
نشان دادن خود به عنوان بهترین انتخاب	P ₁ -P ₂ -P ₃ -P ₄ -P ₅ -P ₆ -P ₇ , P ₈ , P ₁ بزرگ خواه و همکاران ۱۳۹۷	
کاهش ریسک روانی	P ₁ -P ₂ -P ₅ -P ₈ فیض و همکاران ۱۳۹۶	
جذب بیشتر دانشجو برای دانشگاه‌ها	P ₁ -P ₂ -P ₃ -P ₅ -P ₆ -P ₇ , P ₈ , P ₁ نجم روشن و محمودی روشن ۱۳۹۶ - وارگا ۲۰۱۳ - روزن ۲۰۱۷ - وايت ۲۰۱۴ - امران ۲۰۱۲	
جذب بیشتر رویدادهای مهم	P ₁ -P ₂ -P ₅ -P ₇ , P ₈ , P ₁ اوراهام ۲۰۱۶ - ریو و همکاران ۲۰۱۶ - زرندی و همکاران ۱۳۹۴ - معصوم زاده زواره ۱۳۹۲	
ایجاد مزیت برای کالاهای تولیدی کشور	P ₁ -P ₂ -P ₅ -P ₇ , P ₈ , P ₁ اردلان و همکاران ۱۳۹۶ - فان ۲۰۰۶ - وارگا ۲۰۱۳ - لی ۲۰۱۲ - ریو و همکاران ۲۰۱۶ - کانوا ۲۰۱۱ - آنکا و جورجیانا ۲۰۱۶ - زین الدین ۲۰۱۷ - معصوم زاده زواره ۱۳۹۲	
افزایش توانایی حفظ و جذب افراد مستعد	P ₁ -P ₂ -P ₅ -P ₈ فتچرین ۲۰۱۰ - فیض و همکاران ۱۳۹۶ - براونینگ ۲۰۱۳ - روزن ۱۳۹۲ - زین الدین ۲۰۱۷ - معصوم زاده زواره ۱۳۹۲	
افزایش صادرات	P ₁ -P ₂ -P ₃ -P ₅ -P ₆ -P ₇ , P ₈ , P ₁₀ , P ₁ فتچرین ۲۰۱۰ - اوراهام ۲۰۱۶ - فیض و همکاران ۱۳۹۶ - طالقانی و رشیدی ۱۳۹۴ - دینی ۲۰۰۸ - فان ۲۰۰۶ - روزن ۲۰۱۷ - زین الدین ۲۰۱۷ - فتچرین ۲۰۱۰ - وايت ۲۰۱۲ - امران ۲۰۱۴ - دینی ۲۰۱۰	

منبع (کد مصاحبه‌شونده)	مفهوم	مفهوم
معصوم زاده زواره ۱۳۹۲		
P _۱ -P _۳ -P _۵ -P _۷ مصاحبه‌ها امران ۲۰۱۴ - روزن ۲۰۱۷ - ماری و میسیانی ۲۰۱۷ - زین الدین ۲۰۱۷ - وايت ۲۰۱۷	افزایش احساس تعلق و صیہن پرستی	۱- شفاف سازی ۲- زندگی ۳- نهضت ۴- ایجاد هويت منحصر به فرد
P _۱ -P _۳ -P _۴ -P _۵ -P _۸ مصاحبه‌ها محمد پور زرندي و همکاران ۱۳۹۵ - اسماعيل پور و پارسا ۱۳۹۲ - وارگا ۲۰۱۳ - آنهولت ۲۰۱۳ - براونینگ ۲۰۱۳ - ماری و میسیانی ۲۰۱۷ - امران ۲۰۱۴	ایجاد هويت منحصر به فرد	
P _۱ -P _۳ -P _۴ -P _۵ -P _۶ -P _۷ -P _۸ مصاحبه‌ها روزن ۲۰۱۷ - اسماعيل پور و پارسا ۱۳۹۲ - فان ۲۰۰۶ - آنکا و جورجيانا ۲۰۱۶ - زین الدین ۲۰۱۷ - آنهولت ۲۰۱۳ - لى ۲۰۱۲ - ريو و همکاران ۲۰۱۶ - ماری و میسیانی ۲۰۱۷ - امران ۲۰۱۴ - اوراهام ۲۰۱۶	تقویت ویژگی متمايز	
P _۳ -P _۴ -P _۵ -P _۷ مصاحبه‌ها وارگا ۲۰۱۳ - ماری و میسیانی ۲۰۱۷ - وايت ۲۰۱۲ - سزاندي ۲۰۰۷	تقویت وابستگی و ساخت مشترکات	
P _۱ -P _۳ -P _۴ -P _۵ -P _۶ -P _۷ -P _۸ , P _۹ لى ۲۰۱۲ - سزاندي ۲۰۰۷ - روزن ۲۰۱۷	جلوگيری از مخابره پیامها و تصاویر متناقض	

منبع (کد مصاحبه‌شونده)	مفهوم	مقوله
<p style="text-align: center;">P₁-P₂-P₃-P₄-P₅-P₆-P₇-P₈ مصاحبه‌ها</p> <p>زین الدین ۲۰۱۷- بزرگ خواه و همکاران ۱۳۹۷- دینی ۲۰۰۸- فان براؤنینگ ۲۰۰۶- ۲۰۱۳</p>	شخصیت بخشی و تقویت غرور ملی	
<p style="text-align: center;">P₁-P₂-P₃-P₄-P₅-P₆-P₇-P₈, P₉, P₁₀, P₁₁ مصاحبه‌ها</p> <p>نجم روشن و محمودی میمند ۱۳۹۶- معصوم زاده زواره ۱۳۹۲- ایران‌هراسی</p>	مقابله با ایران‌هراسی	پیشنهادی منفی از این روش
<p style="text-align: center;">P₁-P₂-P₃-P₄-P₅-P₆-P₇-P₈, P₁₁ مصاحبه‌ها</p> <p>رحمانی ۱۳۹۴</p>	اصلاح ادراک‌های نادرست	
<p style="text-align: center;">P₁-P₂-P₃-P₄-P₅-P₆-P₇-P₈, P₁₀, P₁₁ مصاحبه‌ها</p> <p>اسماعیل‌پور و پارسا ۱۳۹۲- براؤنینگ ۲۰۱۳- ماری و میسیانی ۲۰۱۷</p>	هماهنگ‌سازی پیام‌های مخابره شده	
<p style="text-align: center;">P₁-P₂-P₃-P₄-P₅-P₆-P₇-P₈, P₁₀ مصاحبه‌ها</p> <p>سزاندی ۲۰۰۷- اردلان و همکاران ۱۳۹۶- بزرگ خواه و همکاران ۱۳۹۷- طالقانی و رشیدی ۱۳۹۴- فان ۲۰۰۶- ریو و همکاران ۲۰۱۶- آنکا و جورجیانا ۲۰۱۶- زین الدین ۲۰۱۷- انہولت ۲۰۱۳</p>	تغییر تصویر و کلیشه‌های منفی یا ناخوشایند	پیشنهادی مثبت از این روش
<p style="text-align: center;">P₃-P₄ مصاحبه‌ها</p> <p>نجم روشن و محمودی روشن ۱۳۹۶</p>	هدایت و مدیریت افکار عمومی	پیشنهادی مثبت از این روش
<p style="text-align: center;">P₁-P₂-P₃-P₄-P₅-P₆-P₇-P₈, P₁₁ مصاحبه‌ها</p> <p>براؤنیک ۲۰۱۳- معصوم زاده زواره ۱۳۹۲</p>	رفع اتهام و هدایت نگاه خارجی	
<p style="text-align: center;">P₁-P₂-P₃-P₄-P₅-P₆-P₇-P₈, P₉, P₁₀</p> <p>بزرگ خواه و دیگران ۱۳۹۷- اسماعیل‌پور و پارسا ۱۳۹۲- دینی</p>	افزایش نفوذ کشور	پیشنهادی مثبت از این روش

مفهوم	مقوله	منبع (کد مصاحبه‌شونده)
		- وارگا ۲۰۱۳ - فلو ۲۰۱۶ - لی ۲۰۱۲ - سزاندی ۲۰۰۷ - روزن ۲۰۰۸ - ماری و میسیانی ۲۰۱۷ - وايت ۲۰۱۲ - آنهولت ۲۰۱۳ - معصوم زاده زواره ۱۳۹۲
بهبود کیفیت زندگی در کشور برای شهروندان	P ₁ -P ₂ -P ₃ -P ₄ -P ₅ -P ₆ -P ₇ -P ₈	نجم روشن و محمودی روشن ۱۳۹۶ - طالقانی و رشیدی ۱۳۹۴ - آنهولت ۲۰۱۳ - معصوم زاده زواره ۱۳۹۲
بهبود جایگاه کشور در ذهن مخاطبین	P ₁ -P ₂ -P ₃ -P ₄ -P ₅ -P ₈ , P ₁₁	اوراهم ۲۰۱۶ - نجم روشن و محمودی روشن ۱۳۹۶ - بزرگ خواه و همکاران ۱۳۹۷ - اسماعیلپور و پارسا ۱۳۹۲ - طالقانی و رشیدی ۱۳۹۴ - اوراهم ۲۰۱۶ - معصوم زاده زواره ۱۳۹۲
افزایش اثرگذاری در عرصه بین‌الملل	P ₆ , P ₈ , P ₁ , P ₁₀ , P ₁₁ -P ₄	هادیان و احمدی ۱۳۸۸ - کانوا ۲۰۱۱
تقویت اعتماد عمومی در سطح بین‌المللی	P ₁ -P ₂ -P ₃ -P ₅ -P ₇ -P ₈	اسماعیلپور و پارسا ۱۳۹۲ - طالقانی و رشیدی ۱۳۹۴ - براونینگ ۲۰۱۳ - وارگا ۲۰۱۳ - سزاندی ۲۰۰۷ - وايت ۲۰۱۲ - سزاندی ۲۰۰۷
بازشناسی تصویر کشور	P ₅ -P ₇ -P ₈ , P ₁ , P ₁₀ , P ₁₁ -P ₃	براونینگ ۲۰۱۳ - لی ۲۰۱۲ - سزاندی ۲۰۰۷ - امران ۲۰۱۴ - منصور رحمانی ۱۳۹۴ - طالقانی و رشیدی ۱۳۹۴ - معصوم زاده زواره ۱۳۹۲
تجددید اعتبار گذشته تا تاریخی کشور	P ₁ -P ₅ -P ₈ , P ₁	وايت و همکاران ۲۰۱۲
خلق یک تصویر دلپذیر	P ₁ , P ₁₀ , P ₁₁	بزرگ خواه و همکاران ۱۳۹۷ رحمانی ۱۳۹۴

مقوله	مفهوم	منبع (کد مصاحبه‌شونده)
ارتقای اعتبار و خوش‌نامی برای کشور	برآونینگ ۲۰۱۳ - ماری و میسیانی ۲۰۱۷ - آنهولت سایمون ۲۰۱۳ - سزاندی ۲۰۰۷	P ₁ -P ₂ -P ₃ -P ₄ -P ₅ -P ₆ -P ₇ , P ₈ , P ₁
تغییر تصاویر ذهنی تحریف‌شده	آنکا و جورجیانا ۲۰۱۶ - فیض و همکاران ۱۳۹۶	P ₁ -P ₂ -P ₃ -P ₄ -P ₅ -P ₆ -P ₇ -P ₈ , P ₉ , P ₁₀

۳- بحث در خصوص مقوله‌های مستخرج از یافته‌های پژوهش

۳-۱- افزایش رقابت‌پذیری اقتصادی ملی

از مهم‌ترین مباحث مطرح شده در خصوص پیامد برنديابی ملی مستخرج از یافته‌های پژوهش، عوامل مربوط به توسعه فضای رقابت است. یافته‌ها مؤید این واقعیت است که بسیاری از کشورهای دنیا برای جذب گردشگران، مهاجران، سرمایه‌گذاران، دانشجویان و... با رقابت فزاینده‌ای مواجه شده‌اند و روزبه‌روز بر حجم و اندازه و دامنه این رقابت افزوده می‌شود. حتی می‌توان ادعا کرد که طرح اولیه مباحث برنديابی ملی اقدامی واکنشی در راستای مواجهه با چنین جو رقابتی بین کشورها بوده که می‌کوشد با تمایزی که ایجاد می‌کند به بهبود جایگاه و افزایش نفوذ و اعتبار کشورها و ملت‌ها کمک کند. در خصوص رقابت‌پذیری ملی، الینز معتقد است که مفهوم مدیریت هویت به جزئی جداناپذیر در فرایند برنده‌سازی ملی تبدیل می‌شود. طبق این نظریه، تصویر هر کشوری به جزئی جداناپذیر از ارزش‌های استراتژیک آن کشور تبدیل خواهد شد. یک برنده‌ملی قوی و مثبت به عنوان مزیت رقابتی آن کشور در عرصه اقتصاد جهانی شده امروزی تبدیل می‌شود (اولاًینس، ۲۰۰۲). مایکل پورتر در کتاب مزیت رقابتی ملت‌ها نیز بر این نکته تأکید می‌کند که: «تمرکز بر ملت‌ها و ویژگی‌های خاص آنها در عصر جهانی شدن در صدر اهمیت خواهد بود، تفاوت میان ملت‌ها عامل اصلی موفقیت در بحبوه رقابت نوین است».

در این میان یکی از حوزه‌های مهم متاثر از برنديابی، جذب توریست بین‌المللی

است. اکثر دولت‌ها در تلاش هستند تا بخش مهمی از درآمد ملی را از این صنعت تأمین کنند، چراکه درآمدزایی این صنعت نسبت به هزینه‌های آن بسیار بالاست (دیز پیسانرو^۱، ۲۰۱۳). در راستای توسعه جذب گردشگران بین‌المللی، یافته‌های این پژوهش نشان داده است که برنده‌سازی ملی می‌باشد مورد بهره‌برداری جدی مدیران و متقدیان حوزه گردشگری قرار گیرد. هرچند که برنده‌سازی ملی به حفظ بیشتر گردشگران داخلی نیز کمک کرده و نبایست آن را از نظر دور داشت.

آنچه در بعد گردشگری حائز توجه جدی است، رفتار مصرف‌کننده است. سطح تأثیرپذیری توریسم از موضوع برنديابی ملی بیش از متغیرهای دیگری چون جذب نخبه‌ها و یا سرمایه‌گذاری است، به‌گونه‌ای که اگر تقسیم‌بندی عمومی: صوری^۲، محدود^۳ و گسترده^۴ را به تصمیمات تعامل با کشورها، تعمیم دهیم، می‌توان این تصمیمات را در یک پیوستار قرار داد که از سطح محدود آغاز شده و تا تصمیمات گسترده ادامه می‌یابد.

تصمیم‌گیری گسترده تصمیم‌گیری محدود تصمیم‌گیری صوری

اقامت سرمایه‌گذاری گردشگری داخلی خارجی

شکل ۲- پیوستار تصمیم‌گیری در تعامل با کشورها

هرچند که برنديابی ملی موضوعات مختلفی از جمله اقامت، سرمایه‌گذاری و گردشگری را در بطن خود دارد اما به‌نظر می‌رسد سطح تأثیرگذاری آن بر موضوعات با درگیری ذهنی محدودتر (مانند گردشگری) بیش از تصمیمات با سطح درگیری ذهنی بالاتر (مانند اقامت و سرمایه‌گذاری) باشد، چراکه برخی تصمیمات گسترده مانند سرمایه‌گذاری یا اقامت، مستلزم قواعد پیچیده‌تری است که در آن ارزیابی گزینه‌ها در

- 1. Diez Pisonero
- 2. nominal decision making
- 3. limited decision making
- 4. extended decision making

این نوع تصمیمات، چند بعدی و چند متغیره بوده و تصمیمات با مؤلفه‌های پیچیده‌تر بیشتری صورت می‌پذیرد، در حالی که در تصمیم‌گیری‌های محدود تعامل با یک کشور (مانند گردشگری)، ارزیابی گزینه‌ها با مشخصه‌های کمتری صورت پذیرفته و قواعد تصمیم‌گیری به‌مراتب ساده‌تر است، لازم به توضیح است که نمی‌توان هیچ‌یک از تصمیمات تعامل با کشورها را در گروه تصمیمات ظاهری یا صوری قرار داد.

جدول ۳- اثرات رقابتی برنديسازی ملی در ابعاد داخلی و بین‌المللی

بعد بین‌الملل	بعد داخلی	پیامدهای برنديسازی ملی
جذب سرمایه و سرمایه‌گذاران خارجی	جذب سرمایه و سرمایه‌گذاران داخلی، افزایش نرخ بازگشت سرمایه‌گذاران مقیم خارج	دروزه سرمایه‌گذاری
جذب نیروی‌های نخبه و مستعد خارجی، انتقال و گرفتن ایده‌ها و مهارت‌ها، جذب نیروی کار	نگاه داشت افراد مستعد و توانمند (اقتصادی، علمی و کاری) در کشور، افزایش نرخ بازگشت استعدادهای مقیم خارج، توسعه مراکز علمی و دانشگاهی	در مسئله نگهداری و جذب استعدادها
افزایش تعداد و مدت ماندگاری دانشجویان خارجی، ارائه بورس‌های تحصیلی به دانشجویان	کاهش نرخ خروج دانشجو برای تحصیل در خارج	در موضوع جذب دانشجویان
افزایش صادرات، بهبود توان رقابتی محصولات تولید داخل، راه یافتن به بازارهای جدید فراسوی مرزها، بهبود مستمر محصولات جهت رقابت با تولیدات خارج، ایجاد یک مزیت رقابتی برای مصنوعات کشور سازنده کالا، توسعه حمل و نقل و کانال‌های ارتباطی، کلیشه سازی در مورد محصولات و خدمات	کاهش درگیری‌های ذهنی در انتخاب محصولات و خدمات، ارجحیت محصولات تولید داخل بر محصولات خارجی، ثروت آفرینی، کاهش وابستگی به محصولات خارجی	در حوزه فروش محصولات و خدمات
زیست توریسم و جذب گردشگر برای کشور، حذف کلیشه‌سازی‌ها و تعبیرهای ناروا، ارزآوری برای کشور، مهاجرت به کشور	تقویت نگاه به داخل کشور، تشویق سرمایه‌گذاری داخل	در حوزه گردشگری

یکی دیگر از مفاهیم مطرح شده در حوزه پیامدهای برندهای ملی، ضرورت توجه به «جذب سرمایه‌گذاری درون و برون‌زا» بوده است، چراکه امروزه یکی از اصلی‌ترین چالش‌های مدیران بخش دولتی، جذب سرمایه‌گذاری است که با افزایش نرخ بیکاری بر حساسیت آن افزوده شده است. نتایج این مطالعه نشان داده است هرچند سرمایه‌گذاری متأثر از عوامل متعددی است، لکن از برندهای ملی نیز می‌توان به عنوان عاملی تأثیرگذار نام برد، عاملی که در ملاحظات مدیریتی می‌باشد مورد توجه مسئولان امر قرار گیرد. نتایج تائید شده مصاحبه‌ها نشان داده است که یکی از پیامدهای برندهای ملی تأثیرگذاری بر «جذب و حفظ نیروی انسانی مستعد» است که از نگاه مصاحبه‌شونده‌ها و کارشناسان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. سالانه تعداد فراوانی از نخبه‌های اقتصادی و علمی از کشور خارج شده و همچنین فرصت‌هایی در سطح بین‌الملل برای جذب سرمایه‌گذاران یا متخصصان وجود دارد که برندافرینی ملی می‌تواند به حفظ و جذب این افراد کمک کند.

۲-۳- شفافسازی هویت و بهبود غرور ملی

از مقوله‌های مهم مستخرج از یافته‌های پژوهش، شفافسازی هویت کشور برای شهروندان ساکن و غیر ساکن است که از مفاهیمی مانند احساس تعلق و میهن‌پرستی، ایجاد هویت منحصر به فرد، ایجاد ویژگی متمایز برای کشور، تقویت وابستگی، جلوگیری از مخابره پیام‌های متناقض و شخصیت‌بخشی و تقویت غرور ملی، تشکیل شده است. در خصوص اغلب مفاهیم مطرح شده در این مقوله، اتفاق نظر جامعی بین مصاحبه‌شونده‌ها وجود داشت و اغلب این موضوع مطرح می‌شد که در حال حاضر به دلایل مختلف پیام‌هایی مستقل و حتی در برخی موارد، متضاد و مغایر با هم از برندهایی به بیرون مخابره می‌شود که نتیجه آن، به جای ارائه تصویری شفاف، روشن و منسجم از ایران و جذبه‌های آن، تصاویری ناهمانگ، متناقض و آشفته به مخاطبان منتقل می‌شود. البته ذکر این نکته حائز توجه است که برای بررسی دگر تصویری ملی و بررسی چگونگی ارزیابی برنده کشور و تصویر بیرونی، می‌باشد به تمامی ابعاد سیاسی ابعاد کالبدی (شامل محیط‌زیست، معماری و شهرسازی، حمل و نقل، ارتباطات و ترافیک و...) ابعاد فرهنگی (شامل فرهنگ عمومی، آموزش و تحصیلات و...) ابعاد تاریخی (شامل میراث باستانی، نقش تاریخی کشور و...) و ابعاد اقتصادی (شامل فرهنگ کسب و کار، اقتصاد کشور و...) توجه کرد، چراکه در صورت عدم بررسی تصور و ذهنیت موجود، ممکن است

انحراف به وجود آمده در ادراک فعلی از تصویر یک کشور با تصویر مورد نظر، مانع ایجاد جذبه برای کشور شود.

۳-۳- تغییر کلیشه‌های منفی از طریق خنثی‌سازی تبلیغات منفی

یکی از مهمترین دلایل طرح شده برای برنديابی ملی برای ایران «اصلاح تصورات منفی» است. در این خصوص کاتلر و همکاران بر این باورند که تصویر می‌تواند مثبت و جذاب، منفی و ضعیف، ترکیبی (زمانی که تصویر دارای عناصر منفی و مثبت است) و یا متناقض (زمانی که تصویر کشور برای گروهی منفی و برای گروهی دیگر مثبت باشد) باشد. (اورهام، ۲۰۰۴: ۴۷۲). ضرورت بازیابی و بازسازی تصویر ملی در بعد بین‌الملل که به عنوان ضرورتی سیاسی - فرهنگی قابل طرح است در تعداد زیادی از مصاحبه‌های و همچنین در بررسی ادبیات موضوع مورد توجه قرار گرفت.

بسیاری از مصاحبه‌شوندگان بر این موضوع تأکید داشتند که با توسعه گفتمان انقلاب اسلامی، جهان‌بینی و دیدگاه‌های فلسفی و مخالف با اصول و بنیان‌های غرب مطرح شده و هژمونی نظام سلطه را با چالش‌های جدی مواجهه کرده است. این مسئله باعث شده است که مبارزه نرم با ایران در قالب‌های متعدد مانند پروژه «ایران هراسی» در دستور کار رسانه‌ای غرب قرار گیرد و در چندماهه سال ۹۸ شدت بیشتری پیدا کند. برآیند این تلاش‌ها آن بوده است که تصویر ذهنی از جمهوری اسلامی ایران برای بخشی از مخاطبین متناسب با تاریخ، فرهنگ، ویژگی‌ها، ظرفیت‌ها و توانایی‌های کشور شکل نگرفته است که بازسازی مجدد آن در قالب برنديسازی ملی ضروری شده است.

از سویی سیاست‌های کلان کشور در حمایت‌های معنوی از محور مقاومت و جریان حوثی‌ها در یمن از یکسو و اصرار در دستیابی به فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای بهانه‌ای شده تا رسانه‌های غربی فعالیت‌های خود را شدت بخشیده و بکوشند با تحریف واقعیت‌های موجود و هدایت افکار عمومی، تصویری جنگ‌طلب از ایران را به دنیا مخبره کند. هرچند پذیرش بخشی از این تصویر ذهنی که احیای آن در قالب پروژه بازسازی برنديسازی ملی باید دنبال شود، ناشی از موقعیت جغرافیایی کشور (منطقه خاورمیانه) نیز می‌باشد که می‌بایست به عنوان متغیر محیطی غیرقابل کنترل، مد نظر قرار گیرد.

در این خصوص اورهام معتقد است که تصاویر نامطلوب و کلیشه‌هایی که با اسامی کشورها گره خورده است، مانعی برای آینده‌ای روشن است (اورهام، ۲۰۰۴: ۴۷۱). در مجموع یافته‌های این بخش از پژوهش، نشان‌دهنده این واقعیت است که در خصوص

کلیشه‌های نامناسب حاکم بر تصویر ایران، می‌بایست بازنگری و بازسازی مجدد صورت پذیرد و برنده مورد نظر مشخص و ثبتیت گردد.

۴-۳- توسعه قدرت نرم

مفهوم توسعه قدرت نرم به عنوان یکی از دلایل علی برندیابی ملی مطرح شده است. از مفاهیم مطرح شده می‌توان به افزایش نفوذ کشور، بهبود کیفیت کشور برای شهروندان ساکن، بهبود جایگاه کشور در ذهن مخاطبین، افزایش اثرگذاری در عرصه بین‌الملل و تقویت اعتماد عمومی در سطح بین‌الملل، اشاره کرد.

امروزه بسیاری از کشورها تلاش می‌کنند تا با به کار بردن سازوکارهایی، قدرت نرم خود را تقویت کنند. یکی از ابزارهای دیپلماتیک توسعه قدرت نرم دیپلماسی عمومی خوانده می‌شود که ابزار یا مکانیسمی برای اعمال قدرت نرم در عرصه عمل است (بختیاری، ۱۳۹۰: ۱۴۷). هدف دیپلماسی عمومی، اثرگذاری بر ذهنهای مردم دیگر کشورها از طریق بهره‌مندی از روش‌های ارتباط‌جمعی و به معنای مدیریت کردن ارتباطات خارجی برای ایجاد تصویر مثبت از کشور است، به گونه‌ای که موقفيت‌های خود را در میان دیگر جوامع منتشر و شکست‌های احتمالی را کوچک جلوه دهد و تغییرات در حکومت و جامعه را برای دیگران توضیح دهد تا دولتها و ملت‌های دیگر، تمایل مثبتی نسبت به کشور به کارگیرنده دیپلماسی عمومی، در ذهن خود احساس نمایند (پوراحمدی، ۱۳۸۹: ۱۶۳). دیپلماسی عمومی در عصر اطلاعات جایگاهی ویژه در جهان سیاست برای خود باز کرده است. از نظر نای، دیپلماسی عمومی یعنی تلاش برای ارتباط با عموم مردم و نه تنها حکومت‌ها، بنابراین، هنگامی که دیپلماسی عمومی تأثیرگذار باشد، می‌تواند به شکل‌گیری قدرت نرم بینجامد. با بهره‌گیری از مفاهیم برندیابی ملی برای جمهوری اسلامی ایران می‌توان امید داشت که تلاش‌های حوزه دیپلماسی عمومی هوشمندانه و هدفمند مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

۴-۵- توسعه قدرت نرم و بازسازی تصویر ملی در بعد بین‌المللی

مفاهیم دیگری توسط مصاحبه‌شوندگان مطرح شد که در «مفهوم بازیابی و بازسازی تصویر ملی» جمع‌بندی شد. از جمله این مفاهیم می‌توان به بازشناسی تصویر کشور، تجدید اعتبار گذشته تاریخی کشور، خلق یک تصویر دلپذیر، ارتقای اعتبار و خوش‌نامی برای کشور و تغییر تصاویر ذهنی تحریف شده اشاره کرد. در این خصوص آچه حائز

اهمیت است آن است که در برنديابی ملی، شناسایی تصویر فعلی کشور بسیار حائز اهمیت است این تصویر برای ایران منبعث از ویژگی‌هایی است که در طول قرون متتمادی شکل گرفته است و واجد هویتی تاریخی است، بنابراین در مقاطعی از تاریخ، ایران نقشی تأثیرگذار در منطقه و حتی جهان داشته که میل به بازیابی و تجدید اعتبار گذشته تاریخی کشور از سوی ذی‌نفعان و تأثیرگذاران از اهمیت برخوردار می‌شود و در صورتی که مورد توجه قرار گیرد، ممکن است توسط ذی‌نفعان داخلی مورد استقبال بیشتری قرار گیرد.

نتیجه‌گیری

این مقاله حول نسبت خاستگاه‌های برنديازی ملی از جمله قدرت‌نرم و دیپلماسی عمومی با پیامدها و ضرورت‌های برنديازی هوشمندانه ملی برای ارتقاء جایگاه کشور در اقتصاد جهانی و روابط بین‌الملل به رشتہ تحریر درآمده است. در این راستا پس از انجام مصاحبه با ۱۱ نفر از خبرگان و همچنین بررسی ادبیات موضوع، به این نتیجه نائل آمد که برنديازی از پنج جهت می‌تواند به ارتقاء جایگاه یک کشور در اقتصاد جهانی و روابط بین‌الملل کمک نماید. این پنج جهت شامل: افزایش رقابت‌پذیری اقتصاد ملی، شفافیت سازی هویت و بهبود غرور ملی، تغییر کلیشه‌های منفی از طریق خنثی‌سازی تبلیغات منفی، توسعه قدرت‌نرم و بازسازی تصویر ملی در بعد بین‌المللی است. هر کدام از عناصر و شاخص‌های فوق، خود در برگیرنده مؤلفه‌های متعددی است که در مقاله مورد بررسی قرار گرفته است.

بر این اساس می‌توان گفت که کشورهای مختلف به‌واسطه تصاویر مطلوب یا نامطلوبی که در ذهن مخاطبین خود بر جای می‌گذارند می‌توانند بر تمایلات دیگران نسبت تعامل، سرمایه‌گذاری، خرید کالا یا مسافت و بازدید از کشور، تأثیرگذار باشند. در اینجا استراتژی‌های ایجاد جذابیت و اتخاذ جهت‌گیری‌های مناسب متنکی بر ارزش‌های فرهنگی و تمدنی و یا حتی عناصر نوظهور جذاب، می‌تواند به عنوان مبانی قدرت‌نرم در شکل‌گیری چهره مطلوب از یک کشور در صحنه روابط سیاسی و اقتصادی بین‌المللی مؤثر واقع شود. طبیعتاً شکل‌گیری تصویر مطلوب از یک کشور در ذهن دیگران یا همان جذابیت برند که در قالب ارزش‌های تاریخی، سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و غیره و با اتخاذ سیاست‌های مشروع سامان می‌یابد، از طریق دیپلماسی عمومی و برنامه‌های دیگر تبلیغی و موقعیت‌یابی قابل پیگیری است. دیپلماسی عمومی به پیوند

میان دیپلمات‌ها به عنوان نماینده دولت‌ها و جوامع مختلف ارتباط دارد. دیپلمات‌ها می‌توانند از طریق توسل به رسانه‌های جمعی و شبکه‌های اجتماعی نسبت به تولید جذابیت و مشروع جلوه دادن سیاست‌های یک کشور اقدام کرده و شهروندان دیگر کشورها را با تاریخ، فرهنگ، تمدن، ارزش‌ها و نمادهای یک کشور آشنا سازند. این اقدامات در کنار سایر تلاش‌های هدفمند، هوشمندانه و هم‌راستای حوزه برنده‌سازی ملی، می‌تواند جایگاهی منحصر به فرد را در اذهان مخاطبان ایجاد کند.

مجموع تلاش‌های هدفمند حوزه برنده‌سازی که از طرق مختلف از جمله دیپلماسی عمومی، تبلیغات هدفمند، برنامه‌های رسانه‌های جمعی، شخصیت‌های برجسته کشور، مطالعه تاریخ کشور و یا از تعامل با ساکنان و... انجام می‌پذیرد به شکل‌گیری برنده‌جذاب و قدرتمند ملی می‌انجامد و ابعادی چون: تصویر سیاسی ناشی از اقدامات و کنش‌های سیاسی و نقش کشور در عرصه بین‌الملل، تصویر اجتماعی مانند تصویری که از مردم، رفتارها، هنجره‌ها، نمادها و آیین‌های ساکنان آن کشور داریم، یا تصویر اقتصادی مانند سطح توسعه‌یافته‌گی صنعتی، فضای کسب‌وکار، ظرفیت‌های اقتصادی، تصویر اعتقادی، تصویر کالبدی مانند موقعیت جغرافیایی، معماری و گردشگری و یا تصویری که از گذشته تاریخی یک کشور یا ملت داریم، را شامل شود. بر این اساس جمهوری اسلامی ایران می‌بایست به صورت هدفمند و با برنامه و استراتژی مشخص، با انتخاب برنده‌آل خاص، سعی در متمایز ساختن و جذاب نشان دادن خود داشته تا ویژگی منحصر به فرد و متمایزی را از خود به جهانیان عرضه دارد و تصویر کنونی را به سمت تصویر ایده‌آل هدایت کند. هرچند که اثرات برنده‌ملی را می‌توان در دو بعد تصویر درونی و تصویر بیرونی مورد بررسی قرار داد. تصویر درونی نگاه مردم (ساکنین) یک کشور به خود است، اینکه ساکنین در خصوص پیشرفت‌های اجتماعی، اقتصادی و صنعتی خود چگونه می‌اندیشند و نگرش آنها در مورد مردم، فرهنگ، سطح توسعه‌یافته‌گی و... کشور خود چیست؟ و تصویر بیرونی نیز نگرش شهروندان سایر کشورها در خصوص جذبه‌های طبیعی، گردشگری، مردم، فرهنگ و... کشور موردنظر است.

یافته‌های این مقاله نشان‌دهنده این واقعیت است که بنابر دلایل مختلف می‌بایست برنده‌یابی ملی در اولویت برنامه‌های کشور قرار گیرد، چراکه علاوه بر اجبار ناشی از توسعه فضای رقابت، به دلایل مختلف از جمله تلاش رسانه‌های نظام سلطنه، ایران نیازمند برنده‌یابی شفاف، منحصر به فرد و قدرتمندی است که زمینه رفع کلیشه‌های منفی را فراهم آورده و برای اهداف سیاسی و اقتصادی مورد بهره‌برداری قرار گیرد. در این

خصوص آنچه اهمیت دارد آن است که سازمان برندافرین امکان مشارکت کنشگران اصلی را فراهم آورد و در آنها باور و اعتقاد لازم را ایجاد نماید برای تحقق این مهم پیشنهاد می‌شود، منافع معنوی و مادی اجرای راهبردهای برنديابی ملی، در هماندیشی‌ها، نشست‌ها و جلسات مختلف معرفی شود تا امکان حمایت بیشتر از برنامه فراهم گردد این موضوع به معنابخشی جمعی کمک کرده و درک مشترک و همراهی بهتر حاصل می‌شود، چراکه معنا بخشی جمعی منجر به تصویب مفاهیم مشترک شده، تلاش جمعی افراد، اجرای موفق راهبردها و در نهایت تحقق اهداف را به دنبال دارد.

از سوی دیگر امروزه انقلاب اطلاعات و گسترش شبکه‌های اجتماعی رسیدگی به برتر اینترنت، امکان تأثیرگذاری گسترده دیپلمات‌ها بر افکار عمومی جهانی را در راستای کمک به تولید جذابیت‌های فرهنگی، تاریخی، هویتی و نمادین از یکسو، و مشروع و اخلاقی جلوه دادن سیاست‌های در عرصه بین‌الملل از دیگر سوی را فراهم ساخته است. این مسئله از یکجهت نقش دولت و سیاست و سیاست خارجی دول، به‌ویژه رفتار دیپلمات‌ها را در پویایی برندهای ملی نشان می‌دهد و از جهات دیگر بهبود برندهای ملی می‌تواند فعالیت دیپلمات‌ها را در بعد دیپلماستی عمومی متاثر ساخته و نقش پیشرانی موثر را ایفا نماید، بنابراین می‌توان گفت که برندهای ملی از یکسو محصول قدرت‌نرم و دیپلماستی عمومی قدرتمند و هوشمند است و از سوی دیگر می‌تواند موجب تقویت قدرت‌نرم و افزایش سطح مشارکت کشور در اقتصاد جهانی و روابط بین‌الملل را فراهم آورد.

منابع

- اردلان، امین و دیگران. (۱۳۹۸). «برنامه‌ریزی آینده ایران با برندهسازی». *فصلنامه آینده‌پژوهی مدیریت*. شماره ۱۱۶.
- اسماعیل پور، حسن و پارسا، سمانه. (۱۳۹۲). «برندهسازی مکان، تعاریف، موانع و راهکارها». *فصلنامه پژوهش‌های بازرگانی*. شماره ۵۳.
- بختیاری، ابراهیم. (۱۳۹۰). «بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های دیپلماسی عمومی با مفاهیم نرم». *فصلنامه عملیات روانی*. شماره ۳۰. ۲۳۶-۲۱۴.
- بزرگ خواه، حامد و دیگران. (۱۳۹۷). «شناسایی و اولویت‌بندی عوامل تأثیرگذار بر برنده‌ملی ایران با رویکرد رفتارشناختی مصرف‌کننده». *فصلنامه مطالعات مصرف‌کننده*. شماره ۲. ۱۱۰-۸۳.
- پوراحمدی، حسین. (۱۳۸۹). *قدرت‌نرم و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. قم: بوستان کتاب.
- رحمانی، منصور. (۱۳۹۴). «دیپلماسی عمومی و سیاست خارجی». *فصلنامه مطالعات راهبردی و جهانی شدن*. شماره ۱۵۵. ۹۰-۶۳.
- طالقانی، محمد و رشیدی، امیر. (۱۳۹۴). «برنده‌ملی تبلور نماد یک ملت». *کنفرانس بین‌المللی اقتصاد مدیریت و علوم کشاورزی*.
- عیوضی، محمدرحیم و پارسا، مونا. (۱۳۹۲). «الگوی تحلیلی قدرت‌نرم و سیاست بین‌الملل». *فصلنامه مطالعات قدرت نرم*. شماره ۹. ۱۱۲-۹۹.
- فیض، داود و محمد‌مهدی، ایزدخواه. (۱۳۹۶). «طراحی و ارائه مدل برندهسازی ملی ایران با استفاده از نظریه مبنایی و مدل‌سازی ساختاری تفسیری(SMI)». *فصلنامه راهبردهای بازرگانی*. شماره ۱۰. ۹۸-۷۹.
- محمد پورزرندی و دیگران. (۱۳۹۵). «عوامل مؤثر بر برندهسازی و اولویت‌بندی آنها از دیدگاه گردشگران(مطالعه موردی: برج میلاد تهران)». *اقتصاد مدیریت شهری*. شماره ۱۴۸. ۱۳۸-۱۱۶.
- معصوم زاده زواره، ابوالفضل و دیگران. (۱۳۹۲). «تدوین راهبردهای برندهسازی ملی در ایران». *فصلنامه چشم‌انداز مدیریت بازرگانی*. شماره ۴۹. ۵۲-۲۹.
- میرمحمدی، سید محمد و ایزدخواه، محمد‌مهدی. (۱۳۹۵). *اصول بازاریابی با تأکید بر نمونه‌های موفق ایرانی*. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.

نجم روشن، سعید و محمودی میمند، محمد. (۱۳۹۶). «شهرت ملی، مفاهیم، چالش‌ها و رویکردها». *فصلنامه کاوش‌های مدیریت بازرگانی*. شماره ۱۸. ۲۶۹-۲۹۸.

هادیان، ناصر و احمدی، افسانه. (۱۳۸۸). «جایگاه مفهومی دیپلماسی عمومی». *فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی*. شماره ۳. ۱۱۷-۸۵.

ولی زاده، اکبر. (۱۳۹۶). «طرح برندهاینگ و تصویرسازی روسیه، رویکردها و دستاوردها». *فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی*. شماره ۱. ۲۳۷-۲۲۱.

References

- Andrei Anca-Georgiana. (2016). Nation Branding in the XXI Conceptual Approach. *International Journal of Academic Research in Business and Social Sciences*, May 2016, Vol. 6, No. 5.
- Anholt, S. (2003). *Brand new justice: The upside of global branding*. Oxford: Butterworth.
- Anholt, S. (2005). *Brand New Justice: How branding places and products can help the developing world*. 2nd ed Elsevier Butterworth- Heinemann.
- Anholt, S. (2007). Competitive identity: The new brand management for nations, cities and regions. In Anholt, S. (Ed.), *Competitive identity: The new brand management for nations, cities and regions*. London: Palgrave MacMillan.
- Anholt, S. (2013). Beyond the nation brand: the role of image and identity in international relations. *The Journal of Public Diplomacy*, vol 2(2013), iis. 1, art .
- Avraham, E., & Ketter, E. (2016). *Marketing tourism for developing countries: Battling stereotypes and crises in Asia, Africa and the Middle East*. London: Palgrave-McMillan.
- Avraham, E. (2004). Media strategies for improving an unfavorable city image. *Cities*, Vol. 21, No. 6, 471–479.
- Buckingham, I. P. (2008). *Brand Engagement: How Employees Make or Break Brands*. 1st Ed New York: Palgrave Macmillan.
- Candace L White .(2016). Brands and national image: An exploration of inverse country-of-origin effect. *Place Branding and Public Diplomacy*, May 2012, Volume 8, Issue 2, pp 110–118.
- Candace L. White. (2012). Brands and national image: An exploration of inverse country-of-origin effect. *Place Branding and Public Diplomacy*, (2012) 8, 110 – 118.
- Christopher S. Browning. (2013). Nation Branding, National Self-Esteem, and the Constitution of Subjectivity in Late Modernity. *Foreign Policy Analysis*, 11, 195–214.
- Daphne Hui Lin Lee .(2012). Branding Asia through public diplomacy: Structural-historical factors, convergences and divergences. *Branding and Public Diplomacy*, AUGUST (2012) .1751-8040.

- Dinnie, K. (2008). *Nation branding, Concepts, issues, practice*. London, New York: Rutledge.
- Dinnie, K. (2008). *Nation Branding: Concepts, Issues, Practice*. 1st Ed Butterworth-Heinemann, Discussion Papers in Diplomacy. Hague, Netherlands: Clingendael Netherlands Institute of International Relations.
- Eriksson T. (2013). *The English nation brand and international recruitment from Finland*. Supervisor: Peter Milden, Arcade University.
- Fan, C. and Ying, C. H. (2005). *Branding the nation: What is being Branded?*. London, Brunel Business School.
- Fan, Y. (2006). Branding the nation: what is being branded?. *Journal of vacation marketing*, 12(1): 5-14.
- Fan, Y. (2008). Soft power: Power of attraction or confusion?. *Place Branding and Public Diplomacy*, 4 (2):147-158.
- Fan, Y. (2010). Branding the nation: Towards a better understanding. London: Brunel Business School. *Place Branding and public Diplomacy*, 4(2): 147-158.
- Gilmore, F. (2002). A country - Can it be repositioned? Spain - The success story of country branding. *Journal of Brand Management*, Vol. 9, No. 4-5, pp. 281-293.
- Irene Roozen, Judith Chia, Mariette Raedts. (2017). Does institutional nation branding exist in a Singaporean context?. *Place Branding and Public Diplomacy*, NOVEMBER 2017, VOLUME 13, ISS .325-347,4.
- Jay Sang Ryu, J.N. Patrick L'Espoir Decosta, Mikael and_ehn. (2016). From branded exports to traveler imports: Building destination image on the factory floor in south koreauuu. *Tourism management*, 52(2016) 298-309.
- Kotler, P. and Gertner, D. (2002). Country as a brand, product and beyond: A place marketing and brand management perspective. *The Journal of Brand Management*, Vol. 9, pp. 249-261.
- Kotler, P. and Gertner, D. (2011). A place marketing and placebranding perspective revisited. In N. Morgan, A. Pritchard, and R. Pride (eds.), *Destination branding: Managing placereputation* (3th ed., pp. 33–54). Burlington, MA: Elsevier.
- Kotler, P., & Keller, K. L. (2012). *Marketing Management*. New Jersey: Prentice Hall.
- Liu, C. Y, Virta, J. (2010). *Destination Branding and Demand*. Master thesis within Economics and Management, Jönköping University, Las Vegas.
- Marc, Fetscherin. (2010). The determinants and measurement of a country brand: the country brand strength index. *International Marketing Review*, Vol. 27 Iss: 4, pp.466 - 479
- Mary M, Misiani MP. (2017). *Applying Anholt's National Branding Model: The Case of Kenya*. Bus Eco, J 2017 8: 335.
- Nadia, Kaneva. (2011), Nation Branding, Toward an Agenda for Critical Research. *International Journal of Communication*, 5 (2011), 117–141

- Nye, Joseph. (2009). *Get smart combining hard and soft power foreign affairs*. July August 2009.
- Olins, W. (2002). Branding the Nation: the historical context. *The Journal of Brand Management, 9 on the factory floor in South Korea Tourism Management*, 52(2016) 298-309.
- Pappu R. Quester, G. P. Cooksey, W. R. (2007). Country image and consumer based brand equity: relationship and implications for international marketing. *Journal of International Business Studies*, 3, PP: 726-745.
- Rawson, G. (2007). Perceptions of the United States of America, exploring the political brand of a nation. *Place Branding and Public Diplomacy*, 3 3, PP: 213-221.
- Sana, Amran .(2017). *Reshaping The National of Azerbaijan through Nation Branding Endeavours*, Volume 20 NO 4 2017 33-46.
- Szondi, G. (2008). *Public diplomacy and nation branding: Conceptual similarities and differences*. Desk top publishing: desiree davidse.october 2208.
- Somogy, varga. (2013). The politics of Nation Branding: Collective identity and public sphere in the neoliberal state. *Philosophy and Social Criticism* 39(8) 825–845.
- Szondi, G. (2008). *Public diplomacy and nation branding: Conceptual similarities and differences*. Desk top publishing: desiree davidse.october 2208.
- Temporal, P. (2002). *Advanced Brand Management: From Vision to Valuation*. John Wiley & Sons.
- Terry flew. (2016). Entertainment media, cultural power, and post-globalization: The case of China's international media expansion and the discourse of soft power. *Global Media and China*, 2016, Vol. 1(4)278–294.
- Van Ham, P. (2001). The rise of the brand state: The postmodern politics of image and reputation. *Foreign affairs*, 2-6.
- Vicente, J. (2004). State Branding in the 21st Century. *The Fletcher School*, Vol. 12 No. 1, pp. 5-14.
- Wang, Y. (2008). Public diplomacy and the rise of Chinese soft power. *The Annals of the American Academy of Political and Social Science*, 616(1), 257-273.
- Zeineddine, C. (2017). Employing nation branding in the Middle East – United Arab Emirates (UAE) and Qatar. *Management & Marketing. Challenges for the Knowledge Society*, Vol. 12, No. 2, pp. 208-221.
- Cooper, Robert. (2004). Hard power, soft power and goals and to diplomacy in held, david and archibagi mathi as (ed) American power in 21 he country. On: www. Consilivm Europa. ea.
- World Tourism Organization. (2018). Annual Report. on:
<http://www.unwto.org/en>



تحلیل و تبیین نتایج اقتصادی انقلاب اسلامی در مقایسه بین‌المللی با برخی از انقلاب‌های اجتماعی

محمد تقی سبزه‌ای^{۱*} - محمد شریف کریمی^۲ - همایون مرادخانی^۳

چکیده

هدف اصلی مقاله حاضر مقایسه نتایج اقتصادی انقلاب اسلامی با برخی از انقلاب‌های اجتماعی است. چارچوب نظری مقاله بر نظریه‌های جامعه‌شناسی انقلاب استوار است. روش این مطالعه تحلیلی – توصیفی است و شیوه تحلیل مقایسه‌ای است که دو نوع مقایسه در زمانی (با گذشته) و در مواردی هم‌زمانی (با سایر انقلاب‌ها) انجام شده است. اقتصاد ایران بر اساس پنج شاخص مهم اقتصاد کلان، «خرخ رشد اقتصادی»، «رشد بخش‌های سه‌گانه»، «خرخ تورم»، «خرخ بیکاری» و «ضریب جینی» ارزیابی و عملکرد آن با عوامل اقتصادی و غیراقتصادی (سیاسی و اجتماعی) و داخلی و بین‌المللی تبیین شده است. دوره زمانی تحلیل از ۱۳۹۵ تا ۱۳۵۷ است. چارچوب نظری مقاله نظریه‌ها و بررسی‌های تجربی صاحب‌نظران انقلاب‌های اجتماعی درباره نتایج اقتصادی انقلاب‌های اجتماعی است. این مقاله به ۴ سوال پاسخ می‌دهد: نتایج اقتصادی انقلاب اسلامی کدامند؟ آیا نتایج انقلاب اسلامی در کوتاه‌مدت و بلندمدت یکسان بوده‌اند؟ چه عواملی بر نتایج اقتصادی انقلاب اسلامی تأثیرگزار بوده‌اند؟ آیا نتایج اقتصادی انقلاب ایران با نظریه‌ها و بررسی‌های انجام شده درباره سایر انقلاب‌ها هم‌خوانی دارند؟ نتایج این تحقیق نشان می‌دهد: کلیه نتایج اقتصادی انقلاب ایران از نظر شاخص‌های مورد بررسی در ده ساله اول منفی بوده‌اند؛ اما در بلندمدت به تدریج اندکی بهبود یافته‌اند. مهم‌ترین عوامل داخلی و خارجی که نتایج اقتصادی انقلاب ایران را متأثر ساخته‌اند «اقتصاد نفتی»، «دیوان سالاری متورم و ناکارآمد»، «افزایش ناگهانی جمعیت»، «جنگ ایران و عراق»، «تحریم‌های اقتصادی اروپا و امریکا علیه برنامه هسته‌ای» و «نوسانات جهانی قیمت نفت» بوده‌اند. نتایج اقتصادی انقلاب ایران در موارد بسیاری با نتایج سایر انقلاب‌ها هم‌خوانی دارد و در مواردی هم‌خوانی ندارد.

واژگان کلیدی: انقلاب اسلامی، نتایج اقتصادی، رشد اقتصادی، تحریم‌های اقتصادی، جنگ.

۱. استادیار جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران. نویسنده مسئول: (moh_sabzehei@yahoo.com)

۲. استادیار اقتصاد، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

۳. استادیار جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

۱- طرح مساله

همه انقلاب‌ها نتایجی دارند و هیچ انقلابی بدون نتیجه نیست. اما به طور قطع، نمی‌توان گفت انقلاب‌های اجتماعی به همه آرمان‌های ایشان دست می‌یابند. انقلاب‌ها ممکن است در دست‌یابی به مهم‌ترین اهدافشان با مشکلات داخلی و خارجی مواجه شوند. در این جا سوال اساسی این است که چه عواملی میزان موفقیت انقلاب‌های اجتماعی را تعیین می‌کنند. بر اساس مطالعات جامعه‌شناسان انقلاب، نتایج انقلاب در ابعاد مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تحت تأثیر عوامل مختلفی است. اما در بعد اقتصادی بیشتر نقش عوامل زیر مهم‌اند:

۱. میراث به جامانده از رژیم پیشین شامل منابع اداری، سرمایه‌مادی و سرمایه انسانی و ... می‌شود در نتایج انقلاب تأثیر می‌گذارد. برای مثال، اگر رژیم پیشین در زمینه تربیت نیروی انسانی (از طریق گسترش دانشگاه‌ها) و تقویت بنیه اقتصادی سرمایه‌گذاری کرده باشد کار سازندگی دولت انقلابی آسان‌تر می‌شود. بر عکس، اگر آن دارای دیوان‌سالاری فرسوده و فاسد و اقتصاد وابسته باشد کار انقلابیون برای سازندگی مشکل می‌شود.
۲. ایدئولوژی انقلابی مرآت‌نامه تغییر اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جامعه انقلابی است. برای مثال، در انقلاب‌های کمونیستی بر اساس ایدئولوژی مساوات‌طلبانه برخی از اصلاحات اقتصادی از جمله لغو مالکیت خصوصی، ملی‌کردن اقتصاد و ... صورت پذیرفت (سبزه‌ای: ۱۳۹۲؛ ۱۳۹۱).
۳. محدودیت‌های بین‌المللی شرایط نامساعدی را برای بازسازی جامعه از دولت‌های انقلابی ایجاد می‌کنند. اقدامات دولت‌های ضدانقلاب از طریق فشارهای بیرونی نظیر حمله نظامی، اعمال تحریم‌ها یا تقویت ضد انقلاب داخلی مانع از انجام بسیاری از تغییرات مورد نظر انقلابیون می‌شود (پناهی، ۱۳۹۱: ۴۸۵).
۴. سرانجام، سطح توسعه‌یافته‌گی اقتصاد کشور انقلابی در موفقیت برنامه‌ها و تلاش‌ها برای تغییر ساختارهای اجتماعی-اقتصادی مؤثرند. اقتصاد وابسته که شامل وابستگی به اقتصاد جهانی، فناوری و کمک‌های خارجی است، مانعی بزرگ در راه عملی‌کردن وعده‌های اقتصادی-اجتماعی انقلابیون، به‌ویژه ریشه‌کنی فقر و عدالت اجتماعی، می‌شود (سبزه‌ای، ۱۳۹۲: ۱۳۹۱).

بررسی و تحلیل نتایج اقتصادی ایران نیز بدون شناخت محدودیت‌ها غیرعلمی و ناکامل است. لذا باید مهربان محدودیت‌ها شناسایی و در تحلیل استفاده شوند. با توجه به مطالب بالا این مقاله به ۴ سوال پاسخ می‌دهد: نتایج اقتصادی انقلاب اسلامی کدامند؟ آیا نتایج انقلاب اسلامی در کوتاه‌مدت و بلندمدت یکسان بوده‌اند؟ چه عواملی بر نتایج اقتصادی انقلاب اسلامی تأثیرگذار بوده‌اند؟ آیا نتایج اقتصادی انقلاب ایران با نظریه‌ها و بررسی‌های انجام شده درباره سایر انقلاب‌ها هم خوانی دارند؟

۲- روش‌شناسی

روش این مطالعه تحلیلی – توصیفی است. با توجه به این‌که ارزیابی داده‌ها با مقایسه معنی‌دارتر می‌شود، دو نوع مقایسه در زمانی (با گذشته) و در مواردی هم‌زمانی (با سایر کشورها) انجام شده است و لذا روش تحلیل مقایسه‌ای است. نتایج اقتصادی انقلاب ایران با انقلاب‌های اجتماعی روسیه، چین، مکزیک، کوبا، بولیوی و پرو مقایسه شده است که دلیل انتخابشان وجود مطالعات اقتصادی درباره آنها از سوی صاحب‌نظران انقلاب‌های اجتماعی است. منابع این مقاله از آمارها و داده‌های منتشره از سوی مرکز آمار ایران، بانک مرکزی جمهوری اسلامی، معاونت توسعه مدیریت و سرمایه انسانی ریاست‌جمهوری، گزارش بانک جهانی و سایر مجلات تخصصی اقتصادی تأمین شده است. عملکرد اقتصاد ایران با عوامل اقتصادی و غیراقتصادی (سیاسی و اجتماعی) داخلی و بین‌المللی تبیین شده است. اقتصاد ایران بر اساس پنج شاخص مهم اقتصاد کلان، «نرخ رشد اقتصادی»، «رشد بخش‌های سه‌گانه»، «نرخ تورم»، «نرخ بیکاری» و «ضریب جینی» ارزیابی شده است. دوره زمانی تحلیل از ۱۳۵۷ تا ۱۳۹۵ است. چارچوب نظری مقاله نظریه‌ها و بررسی‌های تجربی صاحب‌نظران انقلاب‌های اجتماعی هانتینگتون، جاناتان کلی و هربرت کلن، سوزان اکشتاین، سلدن، جک گلدستون درباره پیامدهای اقتصادی انقلاب‌های اجتماعی است.

۳- ادبیات تحقیق و چارچوب نظری

به طور کلی باید گفت مطالعه پیامدهای انقلاب بسیار جوان و در آغاز راه است، به صورتی که هیچ نظریه مفصل و منسجمی در این‌باره تا دهه ۱۹۷۰ وجود ندارد. اگر در زمینه تبیین وقوع انقلاب دست کم سه نسل نظریه وجود دارد، درباره تبیین پیامدهای

انقلابی هنوز یک نسل نظریه هم وجود ندارد (Zimmerman. 1990: 40). با وقوع انقلاب اسلامی از دهه ۱۹۸۰ به بعد یک سری نظریه‌ها و تحقیقات تجربی درباره انقلاب اسلامی ایران از سوی محققان خارجی و نظریه‌پردازان ایرانی‌الاصل شاغل در خارج از کشور مطرح شد. انقلاب کوبا و انقلاب‌های اروپای شرقی نیز در نظریه‌پردازی و مطالعات تجربی در این باره تأثیر گذاشتند. از این به بعد روش مقایسه‌ای در بررسی نتایج انقلاب‌ها مورد توجه خاص پژوهشگران این حوزه قرار گرفت که بیشتر به نظریه‌پردازی درباره عواملی نظیر ایدئولوژی و فرهنگ، عاملیت و ساختار در پیامدهای انقلاب پرداختند. علاوه بر آنها بعضی از نظریه‌پردازان نیز نقش عامل سیاسی را در پیامدهای انقلاب بررسی کردند. سعید ارجمند معتقد است ایدئولوژی در انقلاب اسلامی ایران عامل نیرومندی برای تغییر بود که همه عناصر شناخته شده ایدئولوژی‌های غربی و مکاتب سیاسی، به اضافه امید و اعتقاد به رستگاری پس از مرگ را شامل می‌شد و موفق شد (Arjomand. 1986: 414). مهران کامروا نیز معتقد است عوامل ساختاری در سقوط رژیم پیشین مؤثر است ولی پس از انقلاب عوامل ساختاری و ایدئولوژی به صورت توأمان در ساختن آینده جامعه انقلابی تأثیر می‌گذارند (Kamrava, 1999: 323). کامروا در مقاله خود با مقایسه انقلاب اسلامی و چند انقلاب دیگر عوامل ساختاری و ارادی مؤثر بر ماهیت و عملکرد دولت انقلابی را بررسی کرده است. او انقلاب‌ها را به سه دسته ناگهانی یا خودجوش، مانند انقلاب ایران و فرانسه، برنامه‌ای یا مذاکره‌ای نظیر انقلاب چین و کوبا و مختلط همانند انقلاب روسیه و نیکاراگوئه تقسیم‌بندی کرده و سعی می‌کند نحوه اثرباری ساختار و عاملیت را در فرایند دولتسازی پس از سرنگونی رژیم پیشین بررسی کند (Kamrava. 1999: 323-324). مقدم با مطالعه پیامدهای انقلاب اسلامی و مقایسه آن‌ها با انقلاب‌های اروپای شرقی با تأثیر ایدئولوژی در نتایج جنسیتی انقلاب تأکید و انقلاب‌ها را از این نظر، به دو نوع برابری طلب و مردسالار تقسیم می‌کند. ایدئولوژی‌های برابری طلب خواهان برابری زنان و مردانند و در جهت آزادسازی زنان عمل می‌کنند، و ایدئولوژی‌های مردسالارانه بر نابرابری جنسیتی تأکید می‌کنند و از خانه‌داری زنان طرفداری می‌کنند (Moghadam. 1995: 325).

جان فورن و جف گودوین^۱ با مطالعه انقلاب اسلامی و انقلاب نیکاراگوئه، نظریه‌ای درباره پیامدهای انقلاب‌ها مطرح کرده‌اند. به نظر آن‌ها، نتایج انقلاب پس از به

1. John Foran & Jeff Goodwin

دوره دوم / شماره ۱ / بهار و تابستان ۱۳۹۸

قدرت رسیدن انقلابیون به این بستگی دارد که کدام یک از رهبران و گروههای انقلابی بتواند قدرت را به دست بگیرد و چگونه از آن استفاده کند. با توجه به شرایط بحران انقلابی، در اثر منازعه قدرت بین گروههای مختلف، فشارها و محدودیتهای داخلی و خارجی ممکن است انقلابیون از برخی از آرمان‌های ایشان کوتاه بیایند و آنها را نتوانند تحقق ببخشند. به نظر فورن و گودوین برای تحقق آرمان‌های انقلابیون محدودیتهایی وجود دارد؛ یکی از آنها توسعه‌نیافتنی و وابستگی اقتصادی این کشورها به اقتصاد جهانی است. سایر محدودیتها شامل عوامل سیاسی از جمله، منازعه بین انقلابیون، توانایی محدود دستگاه دولتی، تهاجم خارجی، قابلیت و اهداف نخبگان داخلی است. فورن و گودوین بر اساس نظریه‌شان تلاش می‌کنند پیامدهای انقلاب اسلامی و انقلاب نیکاراگوئه را با هم مقایسه کنند. به نظر آنها، هر دوی این انقلاب‌ها از نظر سیاسی موفق ولی از نظر اجتماعی نسبتاً ناموفق‌اند، زیرا با وجود بسیج توده‌ای وسیع و دست‌آوردهای سیاسی و فرهنگی مهم نتوانسته‌اند ساختارهای اقتصادی و طبقاتی را به طور اساسی دگرگون کنند. آنها علت شکست را در نیکاراگوئه به ویژگی‌های رهبران سیاسی نسبت می‌دهند، ولی علت این شکست را در نیکاراگوئه به عدم قابلیت‌های سیاسی انقلابیون و قدرت دشمنان داخلی و خارجی آنها ربط می‌دهند (Foran & Goodwin, 1993:212). به نظر نویسندهان، هر دو انقلاب شاهتها و اختلافاتی در پیامدهای ایشان دارند. پیامدهای مشابه دو انقلاب مواجهه با حمله و فشارهای خارجی، اقتصاد مختلط، صنعتی‌شدن محدود، خصوصی‌سازی مجدد، فرهنگ و ایدئولوژی انقلابی، شکل‌گیری دولت مردم‌سالار، قوی‌تر و مردمی‌تر از رژیم پیشین و در نهایت، تغییر اجتماعی جزئی و نه اساسی است. اختلاف پیامدهای دو انقلاب نیز در مواردی شامل قطع وابستگی به آمریکا و دفع حمله خارجی در ایران، ولی ناتوانی نیکاراگوئه در دفع کامل مخالفان مسلح حمایت‌شده به وسیله آمریکا؛ دگرگونی اجتماعی اقتصادی کم‌تر در ایران با وجود داشتن منابع بیش‌تر نسبت به نیکاراگوئه؛ استقرار دولت غیرلیبرال و اقتدارگرای مذهبی در ایران، در مقابل دولت کشت‌گرانی مردم‌سالار نیکاراگوئه؛ استحکام نظام سیاسی با دگرگونی ساختاری محدود در ایران، در مقابل شکست نسبی سیاسی و دگرگونی ساختاری بیش‌تر در نیکاراگوئه است (Foran & Goodwin, 1993: 240).

روبرت اسنایدر^۱ نیز با مطالعه انقلاب اسلامی و مقایسه آن با انقلاب‌های کوبا و نیکاراگوئه نظریه‌ای به نام «بیرونی کردن تضادهای داخلی» مطرح می‌کند. بهنظر او انقلابیون جهان سوم برای این‌که بتوانند به بسیج انقلابی ادامه دهند و سیاست‌هایشان را رادیکال کنند، روابط سیاسی گذشته‌شان را با کشور سطه‌گر (آمریکا) قطع می‌کنند و تنش با آن را بالا می‌برند تا بتوانند رقبای داخلی‌شان را تضعیف کرده یا شکست بدهنند (Snyder. 1999a: 270). به عبارت دیگر، دولت‌های انقلابی برای تحکیم قدرتشان به یک دشمن خارجی نیاز دارند. او اضافه می‌کند اگر در فرایند انقلابی طبقه بورژوازی و تجار انقلاب را حمایت کرده باشند، امکان تضاد بین آنها و بین انقلابیون تندرو پس از سقوط رژیم بسیار زیاد است. اما وقتی انقلابیون تندرو بر سر قدرت باشند، برای تضعیف رقبای بورژوازی خود با آمریکا تضاد و تنش جدی ایجاد خواهند کرد. اسنایدر با استناد به وضعیت‌های انقلاب‌های ایران، کوبا و آمریکا سعی می‌کند نظریه‌اش را تأیید کند (Snyder. 1999a: 286).

اما بحث درباره پیامدهای اقتصادی انقلاب‌ها از بحث‌ها درباره پیامدهای کلی انقلاب نیز جوان‌تر است. هانتینگتون در کتاب سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی معتقد است نتایج اقتصادی انقلاب‌ها در کوتاه‌مدت تقریباً منفی است و علت اصلیش ازهم‌گسیختگی ساختارهای اجتماعی و اقتصادی جامعه پس از انقلاب است که بر اثر عوامل متعددی همانند سوء‌مدیریت، شکست در هماهنگ‌سازی طرح‌های تولیدی، اتلاف منابع، ناکارایی، تغییر نظام اقتصادی، بی‌تجربگی در امور اجرایی به وجود می‌آید، اما همه این‌ها برای هر انقلابی طبیعی هستند (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۴۴۸). بهنظر هانتینگتون جامعه انقلابی سال‌ها و شاید ده‌ها سال زمان لازم دارد تا دوباره بتواند به سطح تولید اقتصادی پیش از انقلاب دست یابد، زیرا رشد اقتصادی در درجه اول، به تثبیت نهادهای نظام سیاسی جدید بستگی دارد. چنان‌که بیش از یک دهه طول کشید تا بلشویک‌ها در روسیه الگوی فرمان‌روایی‌شان را تثبیت و سپس به صنعتی‌شدن فکر کردند. رشد اقتصاد مکزیک نیز برای سه دهه بعد از انقلاب، یعنی تا دهه ۱۹۴۰ هم‌چنان متوقف بود. از این دهه به بعد بود که به‌علت نهادمندشدن ساختارهای سیاسی آفریده انقلاب، رشد اقتصادی این کشور آغاز شد (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۴۴۹).

1. Robert Snyder

2. Externalization of internal conflicts

اما بهترین بررسی‌های اقتصادی درباره انقلاب‌ها را جاناتان کلی و هربرت کلاین^۱ انجا داده‌اند. بررسی‌های تجربی آها نشان می‌دهد اکثر انقلاب‌های مدرن معمولاً در بلندمدت از چند طریق به توسعه زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی کشور انقلابی کمک می‌کنند (کلی و کلاین، ۱۳۸۵: ۱۳۷). بهنظر کلی و کلاین، انقلاب‌ها باعث افزایش رشد اقتصادی کشور در بلندمدت می‌شوند و تحقیقات مارک سلدن درباره انقلاب چین و جک گلدستون درباره انقلاب روسیه نیز این ادعا را ثابت می‌کند. بر اساس بررسی سلدن (۱۳۸۵)، در دوره برنامه پنج ساله اول توسعه چین پس از انقلاب ۱۹۵۷-۱۹۵۳) این کشور ۲۴/۲ درصد بازده مادیش را به سرمایه‌گذاری اختصاص داد. در اوج برنامه «جهش بزرگ به جلو» در ۱۹۶۰، این رقم به ۳۹/۶ درصد رسید و پس از کاهش آن در اوایل دهه ۱۹۶۰ بار دیگر افزایش یافت و در دوره ۷۸-۱۹۷۰ به صورت متوسط به ۳۳ رسید. چین بین سال‌های ۱۹۵۲ و ۱۹۸۷ به صورت متوسط در بخش صنعت ۱۱/۲ درصد و در بخش کشاورزی ۳/۲ درصد سالیانه رشد داشته است. با توجه به مشکلات اولیه در راه توسعه صنعتی می‌توان میزان رشد را در بخش صنعت عالی و در بخش کشاوری قابل قبول دانست. این دو بخش در مجموع، اقتصاد چین را سالانه به طور متوسط ۴/۶ درصد به نرخ‌های واقعی و اگر متوسط رشد سالانه جمعیت حدود ۲ درصد در نظر گرفته شود، این اقتصاد را سالانه ۲/۴ درصد به پیش بردند (سلدن، ۱۳۸۵: ۲۸۷). هم‌چنین، بر اساس بررسی گلدستون (۱۳۸۵) رژیم شوروی پس از سال‌های انقلاب کمونیستی روسیه توانست پس از پیروزی در جنگ جهانی دوم، در ۲۵ سال بعدی به موفقیت‌های اقتصادی و سیاسی زیادی دست یابد. از لحاظ اقتصادی، نرخ رشد صنعتی بیش از ۶ درصد در سال، مراکز تولید صنعتی مدرنی را در سراسر شوروی ایجاد کرد. اتحاد شوروی در تولید نفت، فولاد و دیگر کالاهای صنعتی اساسی به رده اول جهانی صعود کرد و در تکنولوژی فضایی و هسته‌ای به یکی از دو ابرقدرت جهانی تبدیل شد و از لحاظ نظامی، پیشرفت‌های زیادی را تجربه کرد (گلدستون، ۱۳۸۵: ۳۷۵). تحقیقات دادلی سیرز،^۲ درباره نتایج اقتصادی انقلاب کوبا نشان می‌دهد اقتصاد کوبا در یک دهه بعد از انقلاب، یعنی دهه ۱۹۷۰، از تولید تک محصولی نیشکر و خدمات جهانگردی خارج و به اقتصادی متکثر تبدیل شد. با مکانیزه شدن کشاورزی نیروی کار

1. J. Kelley and H. S. Klein

2. Dudley Seers

در صنعت شکر آزاد شد؛ بازده فرآورده‌های غیر از شکر نظری غلات، قارچ، سبزی‌ها و میوه‌ها به سرعت افزایش یافت؛ صنعت شیلات در اقیانوس‌های اطلس و آرام توسعه یافت. صنعت ساختمان نیز با جاده‌سازی، مدرسه‌سازی، خانه‌سازی، سدسازی و شیکه‌های آبیاری و فاضلاب در سراسر جزیره کوبا شکوفا شد، به صورتی که در این دهه بیکاری دیگر وجود نداشت و تقریباً همه مردان و بیش از ۳۵ درصد زنان شاغل بودند (استاوریانوس، ۱۳۸۵: ۳۹۴).

سازوکار دیگری، که باعث رشد اقتصادی می‌شود گسترش بازار است. به نظر کلی و کلاین انقلاب اقتصاد بازار را گسترش و اشتغال در مشاغل حرفه‌ای، مدیریتی، دفتری و بخش حمل و نقل را افزایش می‌دهد. بررسی سلدن درباره انقلاب چین نیز این امر را ثابت می‌کند. در چین پس از مرگ مائو در ۱۹۷۶، دنگ شیاو پینگ اصلاحات بازاری را در هر دو بخش کشاورزی و صنعتی به اجرا در آورد، با این اعتقاد که ترکیب اصلاحات نهادی و بازبودن درهای چین به روی اقتصاد جهانی به بهبود شرایط اقتصادی کمک خواهد کرد. شیاو پینگ در کشاورزی، کنترل زمین را از تعاقنی‌ها گرفت و به خانواده‌های دهقانی واگذار کرد. دهقانان اجازه یافتند سهمی از محصول تولیدی را برای خود در بازار به فروش برسانند. در صنعت، خصوصی‌سازی نسیی شرکت‌های دولتی انجام شد و مناطق ویژه اقتصادی، به ویژه در امتداد سواحل جنوبی و شرقی، ایجاد گردید و از سرمایه‌گذاری خارجی استقبال شد. این مناطق ویژه که از طریق صادرات فراوان به اقتصاد جهانی متصل می‌شدند، بهزودی چین را به یکی از اصلی‌ترین صادرکنندگان جهان و از نقاط جذاب سرمایه‌گذاری خارجی تبدیل نمودند که بخش زیادی از این سرمایه‌گذاری‌ها از هنگ‌کنگ، تایوان و سرمایه‌گذاری‌های برون‌مرزی چین، به این کشور وارد می‌شد. از منظر کاملاً اقتصادی، اصلاحات موفقیت زیادی به دست آورد. از ۱۹۸۰، به مدت بیش از سه دهه و تا به امروز (۲۰۱۶) اقتصاد چین بین ۸ تا ۱۰ درصد رشد پیدا کرد که یکی از بالاترین نرخ خام رشد در جهان بهشمار می‌رود (سلدن، ۱۳۸۵: ۲۸۹).

دلیل یا سازوکار دیگری، که به نظر کلی و کلاین باعث رشد اقتصادی پس از انقلاب می‌شود و سرمایه‌گذاری انقلاب‌ها در آموزش و پرورش، علم، مهارت‌های فنی و به‌طور کلی، تقویت سرمایه انسانی است. از این‌رو کسانی که دارای مدارک تحصیلی یا مهارت فنی خاصی هستند، قادر خواهند بود از مهارت‌های ایشان نفع مستقیم ببرند و فرصت‌های

جذاب‌تر و سودآورتری را در مقایسه با آن‌چه قبل از انقلاب بود، از آن خود کنند (کلی و کلاین، ۱۳۸۵: ۱۳۷). بررسی‌های سوزان اکشتاین درباره تأثیر انقلاب بر رفاه اجتماعی در چهار کشور آمریکای لاتین که دستخوش انقلاب شده‌اند، مکزیک (۱۹۱۰)، بولیوی (۱۹۵۲)، کوبا (۱۹۵۹) و پرو (۱۹۶۸) نشان می‌دهد به استثنای کوبا که شیوه تولیدش از سرمایه‌داری به سوسیالیستی تغییر کرد، پس از جنگ جهانی دوم، حکومت‌های پس از انقلاب، به‌گونه فزاینده‌ای به استراتژی صنعتی‌شدن سرمایه‌داری روی آوردند که طبقه متوسط شامل کارگران صنعتی ماهر، تکنسین‌ها، متخصصان و تجار خردپا بیش از سایر طبقات از آن نفع برداشتند (اکشتاین، ۱۳۸۵: ۱۹۱). به‌نظر کلی و کلاین چون عدالت اجتماعی، برابری، حذف نابرابری‌های اجتماعی و رسیدگی به طبقات پایین جامعه جزو اهداف اکثر انقلاب‌های اجتماعی هستند، انقلابیون پس از روی‌کارآمدن سعی می‌کنند که اقداماتی در زمینه ریشه‌کنی بی‌سودای، گسترش بهداشت و درمان و تأمین اجتماعی همگانی انجام دهند که رشد اقتصادی را بیش‌تر می‌کند. گرچه انقلاب‌ها عموماً به‌دبیال ایجاد عدالت و برابری بیش‌تر در جوامع هستند اما احتمال برگشت تدریجی نابرابری در جامعه پس‌انقلابی بسیار زیاد است. بر اساس نظر آن‌ها، انقلاب‌ها ممکن است در کوتاه‌مدت مالکیت خصوصی را از بین ببرند یا آن را بین دهقانان توزیع کنند یا القاب و امتیازات موروثی را براندازنند، اما فرصت‌های جدیدی را در حوزه‌های مدیریت خدمات و فعالیت‌های تجاری خرد ایجاد می‌کنند که برای استفاده از این فرصت‌ها آنها باید تحصیلات، مهارت و توانایی یا به‌طور کلی، سرمایه انسانی بیش‌تری دارند، می‌توانند از آنها استفاده کنند. این امتیاز در سرمایه انسانی، باعث ایجاد موقعیت‌های شغلی عالی‌تر و درآمدهای بالاتر برای دارندگان آن می‌شود. به‌علاوه، فرایند صنعتی‌سازی و توسعه اقتصادی که عموماً در انقلاب‌های کلاسیک، مدرن و توسعه‌ای جهان سوم پس از سال‌های تثبیت انقلاب آغاز می‌شود، به مهارت‌های علمی، فنی و مدیریتی اهمیت و امتیاز بیش‌تری می‌بخشد، به‌صورتی که هر اندازه رژیم‌های پس از انقلاب، سیاست صنعتی‌شدن را جدی‌تر تعقیب کنند، نابرابری در زمینه فرصت و امتیاز بیش‌تر خواهد شد. به‌علاوه، افراد با تحصیلات عالی، برخوردار از مقامات دولتی، و با درآمد بالا قادرند بعضی از این امتیازات را به فرزندان‌شان انتقال دهند که به ایجاد نظام نابرابری موروثی جدیدی منجر می‌شود (کلی و کلاین، ۱۳۸۵: ۱۳۳).

با توجه به بحث نظری بالا بهنظر می‌رسد بحث جامع‌تر درباره پیامدهای اقتصادی و سازوکارهای ایجاد آن بیش‌تر از سوی جاناتان کلی و هربرت کلاین مطرح شده باشد. کلی و کلاین درباره این بحث می‌کنند که چرا و چگونه انقلاب‌ها در درازمدت به رشد اقتصادی و توسعه زیرساخت‌های اقتصادی کشور پسانقلابی منجر می‌شوند. سایر نظریه‌پردازان نظیر هانتنگتون، سلدن، گلدستون، دادلی سیرز و اکشتاین صرفاً به این سوال جواب می‌دهند که آیا انقلاب‌ها به رشد اقتصادی منجر می‌شوند یا خیر؟ اما جاناتان کلی و هربرت کلاین علاوه بر پاسخ به سوال رشد اقتصادی، به تبیین و تحلیل دلایل و سازوکارهای رشد اقتصادی، نظیر گسترش بازار، گسترش دیوان‌سالاری، انگیزه‌های انقلابی‌بین برای ریشه‌کنی فقر، عدالت اجتماعی، رفع بیسوسادی و مباحث جامع‌تری درباره سرمایه‌گذاری انقلاب‌ها در بهداشت، تأمین و رفاه اجتماعی و سرمایه انسانی می‌پردازند. از آنجا که نظریه کلی و کلاین جامع‌تر از سایر نظریه‌های است مبنای اصلی چارچوب نظری این مقاله است و از سایر نظریه‌ها نیز بهصورت موردی در تحلیل‌ها استفاده شده است.

در ادامه مقاله، ابتدا به بررسی نتایج اقتصادی انقلاب در بخش‌های سه‌گانه و سپس نتیجه‌گیری کلی و تطبیق آن با چارچوب نظری بحث می‌پردازیم.

۴- نتایج اقتصادی انقلاب ایران

نتایج اقتصادی انقلاب اسلامی در این مقاله از ابعاد «رشد تولید ناخالص داخلی»، «رشد بخش‌های سه‌گانه اقتصادی»، «نرخ تورم»، «نرخ بیکاری» و «شاخص جینی» در بلندمدت و کوتاه‌مدت بررسی و تحلیل می‌شوند. همچنین، توجه به بحث نظریه پیامدهای انقلاب به ذکر سازوکارها، عوامل داخلی و خارجی، ظرفیت‌ها و محدودیت‌های موجود برای رشد اقتصاد در بخش‌های سه‌گانه و غلبه بر مسائل اقتصادی نظیر نابرابری توزیع درآمد، بیکاری و تورم می‌پردازیم.

۱-۱- رشد اقتصادی

یکی از مهم‌ترین شاخص‌های بررسی وضعیت اقتصادی کشور رشد تولید ناخالص داخلی است. بسیاری از اقتصاددانان توسعه رشد اقتصادی را عامل اصلی توسعه‌یافتنگی یک کشور و از بین‌بردن فقر و محرومیت و ایجاد رفاه اجتماعی می‌دانند. دولتهای انقلابی نیز تلاش می‌کنند تا با بالابردن رشد اقتصادی بتوانند به وعده‌هایی‌شان درباره عدالت

اجتماعی و رسیدگی به محرومین عمل کنند. در انقلاب اسلامی نیز متأثر از ایدئولوژی برابری طلب و مساوات‌گرایانه اسلامی حاکم در این دوره، این سیاست وجود داشت که باید کشور از اقتصاد وابسته به خارج رها شود؛ به کمک متخصصان داخلی رشد کند و نتایج حاصل از رشد اقتصادی برای رفاه اجتماعی طبقه محروم هزینه شود. در این بخش نرخ رشد اقتصادی ایران در سال‌های پس از انقلاب و دلایلش بررسی می‌شود.

در اوایل دهه ۶۰ یعنی در سال‌های ۶۰ و ۶۱ قیمت نفت در بازارهای جهانی تا ۳ برابر افزایش یافت که باعث رشد ۱۱ درصدی تولید ناخالص داخلی در سال ۱۳۶۲ شد. اما در سال‌های بعد قیمت نفت کاهش یافت و اقتصاد ایران تحت تأثیر آن و بسیاری از مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و بین‌المللی بسیاری در رابطه با شکل‌گیری انقلاب نظیر فرار سرمایه‌های مادی و انسانی، ملی‌کردن بانک‌ها و صنایع، جنگ‌های داخلی کرده‌ستان و برخی گروه‌های داخلی علیه دولت، جنگ عراق علیه ایران، افزایش نرخ رشد جمعیت با مشکلاتی نظیر رشد نرخ بیکاری $\frac{1}{4}$ درصدی، رشد سریع کسری بودجه دولت، افزایش نقدینگی و تورم مواجه شد و در سال‌های ۱۳۶۵، ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ و رشد تولید ناخالص داخلی به ترتیب $\frac{9}{1}$ ، $\frac{10}{5}$ و $\frac{5}{5}$ - کاهش یافت (بیوهان و همکاران، ۱۳۸۷: ۱۸۱-۱۹۱). به‌طور کلی وضعیت رشد اقتصادی در دهه اول انقلاب نامطلوب بود.

با پایان جنگ و شروع دوران موسوم به سازندگی، اولین برنامه توسعه جمهوری اسلامی (۱۳۷۸-۷۲) تدوین و اجرا شد. در دوره اول ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، از سال ۱۳۶۸ به بعد رشد اقتصادی افزایش یافت. میزان رشد اقتصادی در سال ۱۳۶۸ حدود $\frac{9}{5}$ و در سال ۱۳۶۹ حدود $\frac{14}{1}$ بود که عوامل اصلیش آغاز بازسازی خرابی‌های جنگ، افزایش بودجه عمرانی دولت، افزایش قیمت نفت (از ۱۵ دلار در سال ۱۳۶۷ به ۲۰ دلار در سال ۱۳۶۸) بود. در سال‌های ۷۱ و ۷۲ دوباره قیمت جهانی نفت کاهش یافت و به‌تبع آن رشد تولید ناخالص داخلی در سال‌های ۷۱، ۷۲ و ۷۳ به ترتیب به $\frac{4}{1}$ ، $\frac{5}{1}$ و $\frac{5}{5}$. کاهش یافت و در سال‌های ۷۴ و ۷۵ دوباره افزایش و به $\frac{1}{4}$ رسید. در مجموع، اقتصاد کشور در دوره برنامه اول توسعه جمهوری اسلامی به‌صورت میانگین سالانه $\frac{7}{1}$ درصد رشد داشت.

شروع دوره ریاست جمهوری خاتمی در سال ۷۷ با کاهش قیمت نفت همراه بود که باعث کاهش رشد اقتصادی به حدود $\frac{2}{8}$ ، $\frac{2}{9}$ و $\frac{1}{7}$ در سال‌های ۷۶، ۷۷ و ۷۸ شد. در مجموع رشد اقتصادی کشور از $\frac{7}{1}$ درصد در برنامه اول توسعه به $\frac{3}{5}$ درصد در برنامه

دوم توسعه کاهش یافت. از سال ۸۱ تا ۸۴ به دلیل افزایش قیمت نفت و مناسب شدن وضعیت بارندگی و افزایش بهره‌وری بخش کشاورزی رشد تولید ناخالص داخلی افزایش و به رقیم حدود ۷/۶ رسید. (پژوهان، ۱۳۸۷: ۱۹۳) و به طور کلی در طول برنامه سوم توسعه (۱۳۷۹-۸۳) به طور سالیانه ۵/۸ درصد رشد کرد. رشد اقتصادی ایران در سال‌های ریاست جمهوری احمدی‌نژاد به دلیل افزایش چندبرابری قیمت نفت ادامه پیدا کرد و در ۱۳۸۵ حدود ۶/۲ و در سال ۱۳۸۶ معادل ۷ درصد رسید و در طول برنامه چهارم (۱۳۸۴-۸۸) به صورت میانگین سالیانه ۴/۲ درصد رشد داشت. این رشد تا سال ۱۳۸۷ که تحریم‌های اقتصادی ۱+۵ علیه برنامه هسته‌ای ایران شروع شد ادامه یافت و از سال ۱۳۸۷ رشد اقتصادی به تدریج کاهش یافت به صورتی که بر اساس اعلام بانک مرکزی برای اولین بار پس از ۲۰ سال در سال ۱۳۹۱ رشد اقتصادی به متفق ۵/۸ درصد رسید که علت اصلیش اعمال تحریم‌های اقتصادی اروپا و آمریکا علیه ایران و کاهش فروش نفت به ۱ میلیون بشکه در روز بود. رشد منفی اقتصاد در سال‌های ۹۲ و ۹۳ ادامه داشت که به ترتیب به ۱/۹ و ۳ - رسید. در مجموع در طول برنامه پنجم توسعه اقتصادی رشد اقتصادی کشور به صورت میانگین ۰/۵ - بوده است. در سال ۱۳۹۴ با به توافق رسیدن برجام تحریم‌های اقتصادی علیه برنامه هسته‌ای ایران لغو شد و فروش نفت افزایش یافت که نتیجه‌اش توقف رشد منفی اقتصادی در پایان ۱۳۹۴ و افزایش تدریجی رشد اقتصادی در سال ۱۳۹۵ به بعد بود.

از مطالب بالا چنین نتیجه‌گیری می‌شود که اقتصاد ایران در دوران پس از انقلاب دارای رشد متعادل و متوازن نبوده است و مولفه‌های «قیمت جهانی نفت»، «تحریم‌های اقتصادی»، «جنگ» و «چالش‌های ایران با آمریکا و غرب بر سر مسئله انرژی هسته‌ای» رشد اقتصاد ایران را در سال‌های پس از انقلاب بسیار محدود کرده‌اند. اما از دلایل مهم نوسانات رشد اقتصادی «اقتصاد متکی به نفت» است که اقتصاد ایران را همانند اقتصاد بسیاری از کشورهای صادرکننده نفت به تحولات بازار جهانی وابسته می‌کند. اقتصاد متکی به نفت از رژیم پیشین به جمهوری اسلامی به ارث رسیده و در دوره پس از انقلاب تحول اساسی نکرده است.

۴-۲-۴- رشد بخش‌های سه‌گانه اقتصاد

۴-۲-۱- بخش صنعت و معدن

برنامه‌های توسعه صنعتی دوم شاه در قالب برنامه‌های دوم تا پنجم توسعه، سرمایه‌گذاری گسترده در بخش صنایع، بهویژه صنایع اساسی و صنایع تولید کالاهای مصرفی، تأمین مالی انباشت ابتدا با کمک بانک‌های توسعه صنعتی و سپس با بهره‌گیری از درآمدهای نفت و مجموعه اقدامات دیگر در این راستا موجب شد تا بخش صنعت در فاصله سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۶ به صورت متوسط سالیانه ۱۴/۲ درصد رشد داشته باشد (مشیری و التجایی، ۱۳۹۱: ۱۹۹). رشد صنعت در دو دهه اول انقلاب، بین سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۷، روند پایداری نداشت و با اشکال گوناگون رکود، بهبودهای گذرا و رونق تؤام شد. در عین حال، این دوره را به اعتبار فضای حاکم بر تولید و سرمایه‌گذاری صنعتی می‌توان به دو دوره فرعی تقسیم کرد: دوره اول، سال‌های پیش از اجرای برنامه توسعه ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷ و دوره دوم، سال‌های پس از اجرای برنامه‌های توسعه ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۷. دهه اول انقلاب برای بخش صنعت دهه رکود تولید، کاهش بهرهوری و سرمایه‌گذاری، افت فناوری و کاهش رقابت‌پذیری صنعت بود که در آن عوامل بسیاری داخلی و خارجی و سیاسی و بین‌المللی دخالت داشتند. در کنار مسایل کلان اقتصادی سیاسی نظیر جنگ عراق علیه ایران، تنگناهای ارزی و فقدان استراتژی توسعه و برنامه‌ریزی صنعتی دو گروه عوامل بیرونی و درونی خرد نیز دخالت داشتند که مهم‌ترین آن‌ها عبارت بودند از: بی‌اعتمادی و بی‌میلی به سرمایه‌گذاری صنعتی، فقدان نظام مناسب مالیاتی و مشوق توسعه تولید و سرمایه‌گذاری، تنگناهای ناشی از مقررات بازرگانی و گمرکی، ضعف قانون کار جامع و حامی ارزش‌های تؤام نیروی کار و سرمایه و پویایی رشد صنعتی، وابستگی شدید فرایند تولید صنعتی کشور به مواد اولیه خارجی، بیسواندی نیروی کار، ناهمگونی توزیع نیروی کار تحصیل‌کرده در رشته‌های مختلف صنایع کشور، روند فرسودگی ماشین‌آلات، پایین‌بودن سطح اطلاعات فنی در تولید صنعتی و فقدان سازوکار لازم برای ادغام دانش و اطلاعات فنی در فرایندهای تولید و ارتقای فناوری در صنعت، مدیریت ضعیف و کارایی محدود سازمان‌دهی صنعتی در سطح کارخانه‌ها (گزارشی از کارنامه نظام در حوزه صنعت و معدن، ۱۳۸۳: ۱۹۰).

با اجرای برنامه‌های توسعه اول و دوم برخی از این مشکلات به تدریج کاهش یافت، اما برخی دیگر همچنان باقی ماندند. در دوره دوم (بازسازی صنعتی) با توجه به کارهای انجام‌شده در بسیاری از رشته‌های صنعتی، نسبت به قبل از انقلاب، گام‌های موثری برداشته شد که به رشد تدریجی صنعت کشور انجامید. در سال‌های بین ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۵ نرخ ارزش‌افزوده بخش صنعت تا حدود ۵ درصد افزایش یافت و در سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ به ترتیب از رشد $8/2$ و $4/9$ درصد برخوردار شد. روند مزبور باعث شد سهم بخش صنعت در تولید ناخالص داخلی از $14/1$ درصد در سال ۱۳۷۶ به 17 درصد در سال ۱۳۷۷ برسد (گزارشی از کارنامه نظام در حوزه صنعت و معدن، ۱۳۸۳: ۱۹۰). بر اساس جداول مندرج در قانون برنامه چهارم توسعه جمهوری اسلامی بخش صنعت و معدن در درجه $70-80$ به صورت متوسط سالانه $5/7$ درصد و بین سال‌های $83-88$ ، حدود $11/2$ رشد داشته و پیش‌بینی شده است برای سال‌های $88-94$ به طور متوسط سالانه $10/5$ رشد کند (پژوهان و همکاران، ۱۳۸۷: ۱۹۰).

رشد صنعت پس از انقلاب در حوزه‌های مختلف صورت گرفت و از جمله مهم‌ترین آنها صنعت دفاعی است. شاید اولین صنعتی که پس از انقلاب شروع به رشد کرد صنعت دفاعی باشد. صنعت عموماً در همه کشورها، بهویژه در زمان جنگ‌های طولانی، نقش اساسی در پشتیبانی دفاعی داشته است، زیرا عمدۀ جنگ‌افزار، تجهیزات دفاعی، مهندسی رزمی و مهمات از سوی این بخش تأمین می‌شود. کشور ما نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. در سال ۱۳۵۶ با توجه به کمک تسليحاتی بی‌شمار ابرقدرت‌ها به عراق و مشکلات ناشی از کاهش فروش نفت، دولت در صدد برآمد که از تمام امکانات بالقوه کشور برای تأمین نیازهای دفاعی استفاده کند که نتیجه‌اش تولید انواع تجهیزات زمینی، دریایی و هوایی مورد استفاده در جنگ بود. از آنجا که ساخت بسیاری از تجهیزات نظامی به فناوری بالا نیاز داشت معاونت پشتیبانی صنعتی و امور دفاعی در سال ۱۳۶۵ در وزارت صنایع سنگین تأسیس شد و به تدریج ستادهای پشتیبانی در مناطق جنگی دایر شد تا نیازهای صنعتی جنگ را شناسایی کنند و به شرکت‌های تابعه اعلام و هماهنگی لازم را در جهت برآورد نیاز و ساخت آن‌ها به عمل آورند (گزارشی از کارنامه نظام در حوزه صنعت و معدن، ۱۳۸۳: ۱۹۴). ایرانی که قبل از انقلاب تقریباً تمام تسليحات نظامی‌اش را از خارج وارد می‌کرد، اکنون (۱۳۹۵) پس از نزدیک به 4 دهه در زمرة یکی از کشورهای تولیدکننده تسليحات پیشرفته نظامی در جهان قرار

گرفته و در کنار کشورهایی همانند چین و برزیل است و تولیدات نظامی اش را به بیش از ۳۷ کشور صادر می‌کند (مرندی، ۱۴۰: ۱۳۸۴). تسلیحات نظامی تولیدی در ایران طیف متنوعی از محصولات با فناوری بسیار بالا را در بر می‌گیرد از جمله ساخت انواع بمبهای و موشک‌های مدرن (بالستیک با برد حدود ۳ هزار کیلومتر، کروز، ضد هوایی، دریایی، میان‌برد و کوتاه‌برد، لیزری و هوشمند، اژدر حوت)، انواع هواپیما (آموزشی (درنا و پرستو)، جنگی (صاعقه)، بدون سرنشین)، بالگردهای نظامی و پشتیبانی، انواع رادارهای فوق پیشرفته (رادار ملی)، زیردریایی، ناو، ناوچه (جماران)، قایقهای فوق پیشرفته پرنده با سرعت بالا و امکان شلیک و رادار گریز، انواع تانک، نفربر، سلاح‌های ضد تانک، تجهیزات پیشرفته جنگ الکترونیک و سایبری و غیره نام برد (نصیری، ۱۳۹۴: ۲۱).

رشد صنایع نظامی در طول چهار دهه گذشته دو دلیل عمدۀ داشت: وجود جنگ ایران و عراق و عدم فروش سلاح از سوی کشورهای غربی و آمریکا به ایران در طول جنگ و در سالهای پس از آن. ایران پس از سقوط رژیم پهلوی تقریباً هیچ گونه معامله نظامی با هیچ یک از کشورهای اروپایی و آمریکا نداشته است. در طول سال‌های تحریم نظامی و اقتصادی، ایران فهمید که بهدلیل تقابل ایدئولوژیکی با غرب و اختلافاتی که بر سر مسئله فلسطین و در سال‌های اخیر سوریه و یمن دارد، کشورهای غربی هیچ وقت خواستار ایرانی نیستند که از نظر نظامی قدرتمند باشد و لذا ایران به این فکر رسید که سلاح‌های نظامی مورد نیاز خود را تا جایی که در توانش هست در داخل تولید کند. صنایع نظامی برای صنعت و اقتصاد کشور از چند جنبه اهمیت دارد: ۱- صنایع نظامی جزو صنایع هادی رشد هستند که بسیاری از صنایع دیگر از جمله صنایع، فولاد، الکترونیک و آلومینیوم را رشد می‌دهند ۲- صنایع دفاعی در ایران جزو گروههای اقتصادی هستند که بالاترین کشش اشتغال را دارند. براساس محاسبات اقتصادی، گروههای اقتصادی ساختمان، کشاورزی و ماهی‌گیری، محصولات غذایی، امور عمومی و دفاع، بیشترین اشتغال‌زاوی را در اقتصاد ایران دارند (اسفندیاری، ۱۳۸۹: ۳-۱۲۱).

محصولات دفاعی جزو کالاهایی هستند که محدود کشورهایی توان تولیدش را دارند و لذا تقاضای جهانی دارند و باعث ارزآوری می‌شوند.

علاوه بر صنایع دفاعی ظرفیت‌های تولید صنایع پتروشیمی، نفت، فولاد، سیمان و معادن در دوره جمهوری اسلامی چندین برابر افزایش یافته‌اند. میزان تولید پتروشیمی، فولاد، سیمان و معادن به ترتیب از ۴/۷ میلیون تن، ۵/۰ میلیون تن، ۶/۳ میلیون تن و

۲۰ میلیون تن قبل از انقلاب به ترتیب به ۵۰ میلیون تن، ۱۵ میلیون تن، ۸۰ میلیون تن و ۲۲۰ میلیون تن در سال ۱۳۹۰ افزایش یافته‌اند (نصیری، ۱۳۹۴: ۱۲) و لطیفی پاکده، ۱۳۹۰: ۱۰۸-۱۰۹). توسعه همه این صنایع برای کشور ما مهم هستند. سیمان و فولاد برای کشوری که مدام در حال ساخت جاده، پل، خانه و مدرسه است کالاهای راهبردی شناخته می‌شوند. فولاد بهویژه برای صنایع نظامی و ساختمان اهمیت بسیاری دارد. پتروشیمی از چند جهت برای کشور ما اهمیت دارد: اول، محصولات بسیار زیادی از آن مشتق می‌شوند که مواد اولیه بسیاری دیگر از صنایع پایین دستی نظیر صنایع شیشه و پلاستیک را تأمین می‌کنند. دوم، گسترش صنایع پتروشیمی به تولید کالاهای مهمی همانند بنزین و کودهای شیمایی می‌انجامد که در داخل کشور مصرف زیادی دارند و کشور را از واردات آن‌ها بی‌نیاز می‌کند و حتا در صورت افزایش ظرفیت تولیدی قابلیت صادراتی دارند. سوم، توسعه پتروشیمی به کاهش خامفروشی نفت منجر می‌شود و ارزش صادرات مواد نفتی را افزایش می‌دهد.

از دیگر صنایع رو به رشد کشور صنایع اتومبیل‌سازی، سدسازی و تولید برق است. در زمینه خودرو، در سال ۱۳۸۹، سه شرکت ایران خودرو، سایپا و بهمن حدود ۱ میلیون ۵۷۴ هزار و ۱۷۰ دستگاه خودرو تولید کرده‌اند که ۹۸/۵ درصد نیازهای داخل را تأمین کرده است (لطیفی پاکده، ۱۳۹۰: ۱۱۶). در زمینه برق، ظرفیت تولیدی برق کشور از ۷۰۲۴ مگاوات در سال ۱۳۵۷ به ۶۲۰۰۰ مگاوات در سال ۱۳۹۰ افزایش یافته و ایران مقام پانزدهم تولید برق جهان را کسب کرده است. صنعت سدسازی نیز از دیگر صنایعی است که در پس از انقلاب رشد زیادی داشته و به ساخت سدهای بسیاری در کشور انجامیده است. گرچه به مدیریت اجرایی تعدادی از سدها انتقادهایی وارد است اما بدون ساخت سد امکان کشاورزی و تأمین آب آشامیدنی برای بسیاری از کلان‌شهرهای کشور مقدور نمی‌شد. در حالی که تعداد سدهای کشور در قبل از انقلاب ۱۳ عدد بود، امروز (۱۳۹۵) حدود ۶۰۴ سد در کشور وجود دارند (لطیفی پاکده، ۱۳۹۰: ۱۱۰-۱۰۷).

۴-۲-۲-بخش کشاورزی

سهم بخش کشاورزی در تولید اقتصادی کشور از آغاز اجرای سیاست‌های توسعه صنعتی کشور در برنامه‌های دوم تا پنجم عمرانی پیش از انقلاب رو به کاهش گذاشت تا این‌که در سال ۱۳۵۶ به کمینه مقدار خود در تاریخ معاصر اقتصاد ایران، ۷/۳ درصد،

رسید. این کاهش در حالی صورت گرفت که این بخش در سال‌های مزبور به صورت متوسط $4/3$ درصد رشد افزووده و $5/2$ درصد رشد بهره‌وری نیروی کار داشت. ولی از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۷ سهم بخش کشاورزی از تولید افزایش یافت و به 15 درصد رسید (مشیری و التجایی، ۱۳۹۱: ۱۹۹) و در دهه‌های بعد با کاهش اندکی مواجه شد و در حال حاضر (۱۳۹۵) بیش از 13 درصد در تولید ناخالص داخلی و حدود 20 درصد در اشتغال‌زایی سهم دارد (سلیمانی، ۱۳۹۴: ۱۷). بر اساس آمار رسمی دولت در سال ۵۶ ، کشور فقط توانایی تأمین 33 روز تولید مواد غذایی مردم را داشت و ارزش کلی تولید محصولات کشاورزی 24 میلیون تن و مواد پروتئینی $3/2$ میلیون تن بود و لذا اکثر محصولات غذایی از خارج وارد می‌شد. اما در سال ۱۳۹۰ توان تولید محصولات کشاورزی و دامی کشور به 107 میلیون تن و مواد پروتئینی به 12 میلیون تن افزایش پیدا کرد و با توجه به رشد بیش از دوونیم برابری جمعیت کشور در سال 1390 (از 33 میلیون در سال ۱۳۵۷ به 75 میلیون در سال ۱۳۹۰) بیش از 80 درصد نیازهای غذایی کشور در داخل تولید شد و ایران در زمینه محصولاتی نظیر تخم مرغ، مرغ، شیر، گوشت، و در سال‌های (۱۳۸۳ و ۱۳۹۵) به نسبت بارندگی کشور در گندم به خودکفایی رسید و حتا در تولید 49 محصول کشاورزی صادرات داشته است (مرندی، ۱۳۸۴: ۱۲۷، لطیفی پاکده، ۱۳۹۰: ۱۰۶ و نصیری، ۱۳۹۴: ۱۲). همچنین، بر اساس جداول مندرج در قانون برنامه چهارم توسعه بخش کشاورزی در دهه $80-70$ حدود $3/1$ سال‌های، بین $83-88$ و $6/5$ سال‌های بین $88-94$ ، حدود $5/6$ درصد رشد داشته و در هیچ دوره‌ای پس از انقلاب دارای رشد منفی نبوده است (پژوهان و همکاران، ۱۳۸۷: ۱۹۰).

رشد بخش کشاورزی در سال‌های پس از انقلاب در راستای تغییر سیاست کلی اولویت توسعه کشور از صنعتی‌شدن به کشاورزی بود. عقیده بر این بود که یکی از نشانه‌های اقتصاد وابسته، وابستگی به واردات محصولات کشاورزی از جمله گندم است و لذا باید کشور از این جنبه خودکفا شود. در راستای این سیاست، سیاست‌های حمایتی بسیاری از سوی دولت در سال‌های پس از انقلاب اعمال شد از جمله دریافت جوایز در قبال تحويل میزان معینی از محصول (گندم و جو)، پرداخت وام با بهره پایین، توزیع تراکتور، کود و سم با قیمت مناسب در بین کشاورزان و بسیاری از حمایت‌های دیگر. اما نکته مهمی که درباره رشد کشاورزی در سال‌های پس از انقلاب باید توجه کرد هزینه‌های بسیار بالای زیست‌محیطی آن است. بر اساس آمارها، از اوایل انقلاب تاکنون

بیلان آبی منفی شده است. بیلان آب بین سال‌های ۶۰ تا ۶۸ سالانه ۲۵۰ میلیون متر مکعب، از سال ۶۸ تا ۸۴ سالانه ۴ میلیارد متر مکعب و از سال ۸۴ تا ۹۲ به صورت متوسط سالانه ۹۵ میلیارد متر مکعب منفی شده است. یکی از عوامل اصلی بیلان منفی آب رشد بخش کشاورزی با روش‌های آبیاری سنتی و بهره‌وری پایین در سال‌های پس از انقلاب است. کشاورزی در این سال‌ها ۹۳ درصد آب‌های تجدیدپذیر کشور را مصرف کرده و باعث شده است که میزان آن از ۱۳۲ میلیارد متر مکعب در دهه ۴۰ به ۹۵ میلیارد متر مکعب در سال ۹۴ برسد. بر اساس آخرین برآورد وزارت نیرو میزان آب تجدیدپذیر کشور سالیانه ۳۳ میلیارد متر مکعب اما برداشت آب ۵۸ میلیارد متر مکعب است که سالیانه حدود ۲۵ میلیارد متر مکعب آب بیشتر برداشت می‌شود. به علت اضافه برداشتی که در سال‌های گذشته از آب‌های زیرزمینی صورت گرفته است اکنون ۳۰ درصد از ذخایر آب ایران باقی مانده است (معیدفر، ۱۳۹۴: ۱۳۰). ضعف مدیریت و قانون‌گذاری آب از دیگر دلایل بیلان منفی آب است که به حفر چاه‌های غیرمجاز یا برداشت‌های غیرمجاز از رودخانه‌ها و شبکه‌های منابع آبی ذخیره‌شده انجامیده است (کلانتری، ۱۳۹۴: ۱۳۸).

گرچه یکی از عوامل بحران آبی در ایران کشاورزی است و شاید به همین دلیل است که از برنامه سوم توسعه به بعد کشاورزی در الوبت برنامه‌های توسعه قرار نگرفته است، اما نمی‌توان کشاورزی را تضعیف کرد، زیرا تضعیف کشاورزی به واردات بیشتر محصولات کشاورزی، کاهش تولید ناخالص ملی و افزایش بیکاری منجر می‌شود. بر عکس باید کشاورزی را با اصلاح الگوهای مصرف آب و کاشت تقویت کرد. از مهم‌ترین اقدامات لازم در این زمینه، استفاده از فناوری‌های مدرن آبیاری، کشت گلخانه‌ای، استفاده از بذرهای مقاوم در مقابل خشکی و بذرهای زودرس هستند که بهره‌وری تولید را افزایش و مصرف آب را کاهش می‌دهند. در سال‌های اخیر دولت‌های جمهوری اسلامی (دهم و یازدهم) در صدد برآمدۀ‌اند تا شیوه آبیاری، کاشت و برداشت محصولات کشاورزی را مکانیزه و مشکلات آبی را حل کنند.

۳-۲-۴- بخش خدمات

در ایران، بخش خدمات به دلیل گستردگی و تنوعش به شیوه‌های مختلفی طبقه‌بندی شده است. بر اساس اطلاعات بانک مرکزی، خدمات ایران شامل ۶ گروه است: ۱- بازارگانی، رستوران و هتل‌داری ۲- حمل و نقل و ارتباطات ۳- خدمات مالی ۴- مستغلات و

خدمات حرفه‌ای و تخصصی ۵-خدمت عمومی (شامل خدمات آموزشی، بهداشتی، درمانی، نظامی و انتظامی و ...) و ۶-خدمات اجتماعی، شخصی و خانگی (عباسیان و مهرگان، ۱۳۸۸: ۳). خدمات بخش شتابدهنده رشد اقتصاد هر کشور و یکی از مؤلفه‌های توسعه‌یافته‌ی اقتصادی است. با نوسازی هر کشور به تدریج از سهم بخش‌های کشاورزی و صنعت در تولید ناخالص ملی کاسته و به خدمات اضافه می‌شود به صورتی که در اکثر کشورهای توسعه‌یافته سهم بخش خدمات در تولید ناخالص بیش از دو سوم است.

بخش خدمات در اقتصاد ایران، همزمان با آغاز برنامه‌های توسعه صنعتی دولت در پایان دهه ۱۳۳۰، روندی نسبتاً ثابت را طی کرد و تا آغاز دهه ۱۳۵۰ سهم آن از تولید نه تنها افزایش نیافت که اندکی هم کاهش یافت. در دهه ۱۳۵۰، با جهش درآمدهای نفتی، این بخش به صورت غیرمنتظره‌ای رشد کرد به گونه‌ای که در پایان این دهه، سهمش از تولید به حدود ۷۰ درصد رسید که از از آن به رشد نابهنجام یاد شد، زیرا بدون پشتسرگذاشتن فرایند پایدار و مطمئن توسعه صنعتی انجام شد و صرفاً پاسخی بر افزایش شدید درآمدهای نفتی در دهه ۱۳۵۰ بود. پس از انقلاب، سهم بخش خدمات با رشد ارزش افزوده منفی ۲ درصدی به تدریج افت کرد و در اوایل دهه ۱۳۷۰ به حدود ۵۰ درصد رسید و بر اساس آخرین گزارش‌های منابع معتبر داخلی، بانک مرکزی و مرکز آمار ایران و منابع معتبر خارجی از جمله گزارش بانک جهانی سهم بخش خدمات در اقتصاد ایران در حال حاضر (۱۳۹۵) بین ۴۸ تا ۵۰ درصد است.

یکی از دلایل رشد بخش خدمات در ایران پس از انقلاب رشد بخش عمومی از سوی دولت است. قبیل از انقلاب وضعیت بهداشت و درمان، پزشکی، سوادآموزی و آموزش عالی خوب نبود. از آنجا که بخش عمومی در ایران دولتی است همه دولتهای پس از انقلاب تلاش کردند تا در راستای اهداف انقلاب اسلامی مبنی بر محرومیت‌زدایی و ایجاد عدالت اجتماعی (اقتصادی و آموزشی) شاخص‌های مزبور را ارتقا بخشنند. این عامل به بزرگ‌شدن دیوان‌سالاری دولتی از زمان دولت پنجم جمهوری اسلامی، به‌ویژه در دو دهه ۶۰ و ۷۰، شد. بر اساس آمار، در این سال‌ها تعداد کارمندان دولتی افزایش زیادی پیدا کردند. تعداد کارکنان دولت که ۸۴۹۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۸ بود، به ۱۰۲۱۷.۴۰۰ نفر در سال ۱۳۶۲، ۱۳۷۰.۱۹۰۷.۲۱ نفر در سال ۱۳۷۰ و ۲۳۲۸.۶۳۵ نفر در سال ۱۳۸۰ افزایش یافت. البته در این آمار تعداد حقوق‌بگیران وزارت اطلاعات و وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح به دلیل محرمانه بودن و شرکت‌های دولتی لحاظ نگردیده

است. با احتساب تقریبی یک میلیون نفر از حقوق‌بگیران دو وزارت خانه مزبور و شرکت‌های زیرپوشش دولت تعداد کل مستخدمین دولتی حدود ۳.۵۰۰.۰۰۰ نفر در سال ۱۳۸۰ برآورد شده است. علاوه بر رشد کمی، سطح کیفی دیوان‌سalarی در نتیجه استخدام نیروهای متخصص و دارای مدرک دانشگاهی در دستگاه‌های دولتی در سال‌های پس از انقلاب ارتقا یافته است و بیشترین تحصیل کردگان دانشگاهی از فوق‌دپلم تا دکتری در سال ۱۳۸۰ در وزارت بهداشت و آموزش پزشکی، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، وزارت جهاد کشاورزی و وزارت آموزش و پرورش اشتغال داشته‌اند (از غندی، ۱۳۸۵: ۱۲۷-۱۳۴). بر اساس آمار ارائه شده از سوی معاونت توسعه مدیریت و سرمایه‌انسانی ریاست جمهوری (جدول ۱) تعداد حقوق‌بگیران دولت در سال ۱۳۹۳ به ۳.۹۸۵.۴۸۸ نفر افزایش یافته است که اگر تعداد بازنیستگان و مستمری‌بگیران (جدول ۲) را به آن اضافه کنیم دولت در این سال حدود ۸/۵ میلیون نفر حقوق و مستمری‌بگیر داشته است.

جدول ۱. تعداد حقوق‌بگیران دستگاه‌های اجرایی در سال ۱۳۹۳

عنوان	تعداد
وزارت خانه‌ها، مؤسسات و سازمان‌های دولتی	۲۰۳۴۰۰۰
کارکنان نیروی نظامی و انتظامی	۶۰۰۰۰
شرکت‌های دولتی	۴۳۶۴۸۸
نهادهای عمومی و غیردولتی	۶۰۳۰۰
حقوق حالت اشتغال ایثارگران و مستمری والدین	۳۱۲۰۰
جمع کل حقوق‌بگیران دستگاه‌های اجرایی	۳۹۸۵۴۴۸۸

منبع: معاونت توسعه مدیریت و سرمایه‌انسانی ریاست جمهوری

جدول ۲. تعداد حقوق‌بگیران و مستمری‌بگیران صندوق‌های بازنیستگی سال ۱۳۹۳

عنوان	محل تأمین منابع	تعداد
صندوق‌های بازنیستگی کشوری	۸۰ درصد بودجه عمومی	۱۲۴۷۰۰۰
صندوق‌های بازنیستگی نیروهای مسلح	۹۸ درصد بودجه عمومی	۶۵۸۰۰۰
صندوق تأمین اجتماعی	صندوق + بودجه عمومی	۲۳۸۶۰۰۰
سایر صندوق‌های بازنیستگی	صندوق + بودجه عمومی	۲۰۰۰۰
جمع کل تعداد بازنیستگان		۴۴۹۱۰۰۰

منبع: معاونت توسعه مدیریت و سرمایه‌انسانی ریاست جمهوری ۱۳۹۳

هم‌چنین، بر اساس آمار معاونت توسعه و سرمایه انسانی ریاست جمهوری تعداد ۸۷۴ مدیر در سطح معاون وزیر، ۱۴۵.۱۹۹ نفر مدیر ستادی و استانی تا سطح رئیس اداره و ۲۹۶.۳۳۶ نفر مدیر عملیاتی در دستگاه‌های اجرایی در سال ۱۳۹۳ وجود داشته‌اند. سطح تحصیلی کارمندان دولت در این سال نیز به مانند سال‌های گذشته ارتقا یافته است، به صورتی که ۳/۱ درصد در سطح دکتری، ۵/۲ درصد در سطح کارشناسی ارشد، ۴۱/۷ درصد در سطح کارشناسی، ۲۰/۳ درصد در سطح کاردانی، ۲۰/۲ درصد در سطح دیپلم و ۹/۵ درصد کمتر از دیپلم بوده‌اند. افزایش تعداد حقوق بگیران دولتی و سطح تحصیلات آنان به پیدایش و تقویت طبقه متوسط جدید در سال‌های پس از انقلاب منجر شده است.

به دلایل متورم شدن بیش از حد دیوان‌سالاری دولتی و کاهش بهره‌وری آن سیاست رسمی دولت بر اساس قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب سال ۱۳۸۵ کوچک کردن دولت، کاهش تعداد کارمندان دولت، خرید خدمت از بخش خصوصی، برونسپاری و واگذاری تصدی‌گری اعلام شد. اما آمارها نشان می‌دهد که از دهه ۱۳۸۰ به بعد نه تنها دولت کوچک نشده است، بلکه در دوره دولت‌های نهم و دهم حدود ۵۰۰.۰۰۰ نفر بدون مجوز قانونی و ۶۲۸ هزار نفر هم بدون برگزاری آزمون و مدرک تحصیلی غیرمرتب استخدام دولت شده‌اند و دولت بزرگ‌تر شده است. (معاونت مدیریت و توسعه منابع ریاست جمهوری ۱۳۹۳).

با وجود گسترش بخش خدمات عمومی دولتی و به دلیل ضعیف‌بودن سایر بخش‌های خدمات در ایران در چندین دهه گذشته سهم این بخش در اقتصاد به صورت متوسط ۲۰ درصد از کشورهای پیشرفته و در مواردی از کشورهای همسایه پایین‌تر است. سهم بخش خدمات در سال ۲۰۱۳ در هنگ‌کنگ، به ۹۲/۸، قبرس ۸۲/۳ درصد، فرانسه ۷۹/۲ درصد، آمریکا ۷۹/۷ درصد، ژاپن ۷۲/۸ درصد و کانادا ۶۹/۸ درصد بوده است. این سهم در هند ۶۵ درصد و در ترکیه ۶۳/۸ درصد اعلام شده است (World Bank Annual Report 2013). برای توسعه‌نیافتگی بخش خدمات ایران چند دلیل وجود دارد: اول، وجود پدیده قاچاق و انجام مبادلات غیرقانونی و غیررسمی است. اصولاً بخشی از اقتصاد ایران زیرزمینی و مخفی است که سهم بخش خدمات در آن به دلیل ویژگی‌های نامری و ناملموس بودنش و ممنوعیت قانونی برخی از فعالیت‌های خدماتی نظیر خرید و فروش مشروبات الکلی، مواد مخدر و تجارت جنسی، رشوه، فرار مالیاتی و ... زیاد است. این امر

بهنوبه خود سبب می‌گردد امکان اندازه‌گیری و مطالعه بخشی از فعالیت‌هایی که در این بخش صورت می‌گیرد، فراهم نگردد. در ایران بهدلیل وجود گریزگاه‌های مختلف قانونی و کنترل‌های ضعیف در نقل و انتقالات وجود و انجام مبادلات و سرمایه‌گذاری‌ها، سهم فعالیت‌های زیرزمینی در حوزه گستره‌های از فعالیت‌های خدماتی بهشت افزایش یافته است، بهصورتی که سهم آن را در چرخه مبادلات اقتصادی تا حدود ۴۰ درصد تخمین زده شده است و فقط حجم پول‌شویی کشور را حدود ۱۵ درصد تولید ناخالص ملی برآورده کرده‌اند (عباسیان و مهرگان، ۱۳۸۸: ۳۲). دومین دلیل توسعه‌نیافتگی بخش خدمات در ایران ضعف صنعت گردشگری است که دلایل اصلی‌اش برمی‌گردد به ضعف مدیریت و برنامه‌ریزی، ضعف زیرساخت‌های توریستی کشور و نیز منازعه ایران با غرب و امریکا بر سر نیروی هسته‌ای که باعث شده است ایران کشوری ناامن نشان داده شود. با این‌که صنعت گردشگری در جهان یکی از فعالیت‌های پردرآمد و اشتغال‌زا شناخته می‌شود، متأسفانه در کشور ما جایگاه بسیار کمی در اقتصاد دارد. ارتباط صنعت جهانگردی با بسیاری از زیربخش‌های خدمات نظیر حمل و نقل، بازارگانی، رستوران، هتلداری، بانک، بیمه و ... سبب شده است تا زیرگروه‌های خدماتی مزبور رشد نکنند و کشور از مقدار زیادی از درآمدهای ارزی و فرصت‌های شغلی محروم بماند. این در حالی است که ایران جزو ۱۰ کشور اول دنیا از نظر جاذبه‌های گردشگری شناخته شده است (عباسیان و مهرگان، ۱۳۸۸: ۳۲). سومین دلیل ضعف خدمات در ایران سرمایه‌گذاری ناکافی در توسعه خدمات فنی و مهندسی است. بهصورتی که در چند دهه گذشته تراز تجارت خارجی در بخش خدمات همواره منفی بوده، یعنی واردات خدمات ایران بیش از صادراتش بوده است (دانش‌جعفری، ۱۳۹۰: ۱). از مجموع ۱۵۰۰ میلیارد دلار صدور خدمات در جهان ۲۲۵ میلیارد دلار سهم خدمات فنی و مهندسی است که سهم ایران ۰/۰۱ درصد است (عباسیان و مهرگان، ۱۳۸۸: ۳۳). بر اساس برآورد دیگری در سال ۱۳۸۹، ارزش صادرات خدمات فنی و مهندسی کشور حدود ۳/۳ میلیارد دلار بوده است (لطیفی پاکده، ۱۳۹۰: ۱۱۲). با این وجود نباید فراموش کرد که ایران در دانش فنی و ساخت و بهره‌برداری بسیاری از پروژه‌های عمرانی نظیر کارخانه سیمان، سدسازی، مترو، تونل و پل‌های بزرگ مهارت پیدا کرده است و می‌تواند این دانش‌ها را صادر کند. مضاف‌براین ایران در دو بخش فناوری نانو و سلول‌های بنیادی سرمایه‌گذاری کرده است. فناوری نانو به تولید محصولاتی باداومتر، سبکتر، ارزان‌تر و با کارایی بیش‌تر منجر

خواهد شد و پیشرفت در آن به تحول اساسی در اکثر صنایع می‌انجامد. در سالهای اخیر ایران نیز همانند بسیاری از کشورهای پیشرفته جهان به اهمیت این فناوری پی برده است. نخستین اقدام در این زمینه تشکیل کمیته مطالعاتی در دفتر همکاری ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۰ و تبدیل آن به ستاد ویژه توسعه فناوری نانو در سال ۱۳۸۲ بوده است. این ستاد که نمایندگانی از وزارت خانه‌های مختلف درآن عضو هستند، زیر نظر معاون علم و فناوری رئیس جمهور فعالیت می‌کند و وظیفه تعیین سیاست‌های کلی برای توسعه فناوری نانو و پیگیری اجرایی شدن آن را بر عهده دارد (افشون، ۱۳۸۷: ۱۵). همچنین، همگام با پیشرفت‌های دنیا در زمینه سلول‌های بنیادی در کشور ما نیز به آن توجه شده است و چندین مرکز پژوهشی و دانشگاهی از جمله پژوهشکده رویان و دانشکده پژوهشگاهی دانشگاه تربیت مدرس در این زمینه تحقیقاتی انجام داده‌اند. پژوهشکده علوم سلولی و ناباوری رویان، یکی از مراکز تحقیقاتی وابسته به جهاد دانشگاهی کشور است که در زمینه بهداشت، باروری و ناباروری و علوم تولیدمثل فعالیت می‌کند. این مرکز در کنار فعالیت‌های درمانی و سرویس‌دهی به زوج‌های نابارور، بخش اصلی فعالیت‌هایش را در حوزه امور پژوهشی و آموزشی متمرکز کرده و در قالب چندین گروه تخصصی در زمینه علوم باروری و تولیدمثل تحقیق می‌کند. محققان این پژوهشکده در کنار موفقیت‌هایی، نظریه تولد اولین نوزاد با استفاده از جنین منجمد در ایران (سال ۱۳۷۵) و تولد اولین نوزاد حاصل از روش ICSI با استفاده از اسپرم منجمدشده یک فرد بیضه‌برداری شده (سال ۱۳۷۸)، موفق شدند به دانش تولید سلول‌های بنیادی جنین دست پیدا کنند (افشون، ۱۳۸۷: ۱۶).

۴-۳- نرخ بیکاری

نرخ بیکاری در کنار رشد اقتصادی از مهم‌ترین شاخص‌های عملکرد اقتصاد کلان است. یکی از نارسایی‌های اقتصادی ایران در دوران پس از انقلاب، ناکامی در کنترل و کاهش بیکاری است. بیکاری و تورم دو عامل اساسی رشد فقر هستند و از آنجا که از اهداف اصلی توسعه ایجاد اشتغال و از بین‌بردن فقر است تلاش در جهت ایجاد اشتغال و رفع بیکاری در واقع یکی از اقدامات اساسی هر دولت در جهت فقرزدایی و ارتقای رفاه اجتماعی است. چنان‌که از جدول شماره ۳ استنباط می‌شود در حالی‌که میزان جمعیت

بیکار در دهه ۱۳۵۵ حدود یک میلیون و نرخ بیکاری حدود ۱۰ درصد بود در یک دهه پس از انقلاب متوسط جمعیت بیکار به $1/7$ میلیون نفر و نرخ بیکاری به $13/4$ درصد افزایش یافت. علت‌های اصلی افزایش نرخ بیکاری و جمعیت بیکار در این دوره ملی‌شدن صنایع، دولتی‌شدن تولید و مشکلات مدیریتی آن، کمبود مواد اولیه، فرار سرمایه‌ها از داخل کشور و خرابی زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی کشور در دوران جنگ بود. با پایان جنگ و تدوین اولین برنامه توسعه سیاست‌های دولت سازندگی برای جبران خرابی‌های جنگ و در کنارش کاهش نرخ مشارکت جمعیت فعال در اثر افزایش سریع جمعیت (از $43/4$ درصد قبل از انقلاب به $35/3$ درصد در دهه ۱۳۷۵) به کاهش جمعیت بیکار و نرخ بیکاری منجر شدند. در دهه $1375-1385$ به دلایل مختلف اقتصادی و جمعیتی دوباره نرخ رشد جمعیت بیکار و نرخ بیکاری افزایش پیدا کرد که از دلایلش افزایش حدود ۱۰ میلیونی جمعیت فعال، افزایش نرخ مشارکت، کاهش شدید قیمت نفت و رشد اقتصادی در این دوره بوده‌اند. در فاصله سال‌های 1385 تا 1390 با وجود افزایش قیمت نفت و اجرای سیاست‌های اقتصادی انساطی، نرخ بیکاری اندکی کاهش می‌یابد که علت اصلیش نه سیاست‌گذاری‌های اقتصادی که کاهش جمیعت در سینین فعالیت بود. نرخ بیکاری در سال 1395 نسبت به سال 1390 نه تنها کاهش نیافت بلکه اندکی (حدود $4/4$ ٪) افزایش یافت.

از مطالب بالا نتیجه‌گیری می‌شود حدود نزدیک به 4 دهه طول کشیده است که نرخ بیکاری در کشور به زمان قبل از انقلاب بازگردد. با این وجود میزان فعلی بیکاری در ایران (1395) از بسیاری کشورهای توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته که در آنها انقلابی رخ نداده‌اند، بالاتر است. براساس آمار بانک جهانی (World Bank Annual Report. 2015)، نرخ بیکاری در سال 1394 در چین $4/1$ درصد، ژاپن $3/6$ درصد، در پاکستان $6/2$ درصد، در سنگاپور $1/9$ ، در کره‌جنوبی $3/8$ درصد، در تایوان $3/8$ درصد، در تایلند $1/1$ ، در آرژانتین $6/9$ درصد، در بربزیل $5/3$ و در شیلی $6/2$ درصد بوده است.

جدول ۳. نرخ مشارکت و نرخ بیکاری در دهه بین ۱۳۵۵ تا ۱۳۹۵

سال	جمعیت (میلیون)	سنین فعالیت (میلیون)	جمعیت در فعال (میلیون)	جمعیت مشارکت (درصد)	نرخ شاغل بیکار (میلیون)	جمعیت بیکار (میلیون)	نرخ بیکاری (درصد)
۱۳۵۵	۳۳/۷۱	۲۳	۹/۸	۰/۴۳	۸/۸	۱	۱۰/۲
۱۳۶۵	۴۹/۴۲	۳۸/۸۷	۱۲/۸۲	۰/۳۹	۱۱/۸	۱/۷	۱۳/۴
۱۳۷۵	۶۰/۰۲	۴۵/۴	۱۶/۰۳	۰/۳۵	۱۴/۶	۱/۴	۸/۹
۱۳۸۵	۷۰/۴۹	۵۹/۵۲	۲۳/۴۷	۰/۳۹	۲۰/۵	۲/۹	۱۲/۷
۱۳۹۰	۷۵/۱۵	۵۹	۲۲/۳	.۳۹	۲۰/۵	۲/۸	۱۲/۳
۱۳۹۵	۷۹/۹۲	۵۹/۷	۲۵/۲	۴۰/۴	۲۲/۵	۲/۷	۱۲/۷

منبع: مرکز آمار ایران

۴- نرخ تورم

نرخ تورم در کنار نرخ بیکاری و نرخ رشد اقتصادی از مهم‌ترین شاخص‌های عملکرد اقتصاد کلان است که از منظر سیاست‌گذاری‌های اقتصادی برای دولت حائز اهمیت است. تورم همواره یکی از تهدید‌کننده‌های اقتصاد ایران و عامل گسترش فقر از طریق کاهش قدرت خرید اقشار آسیب‌پذیر جامعه است. آمار نشان می‌دهد که نرخ تورم از سال ۱۳۵۷ به بعد دارای نوساناتی بوده اما روندی افزایشی داشته است که در اینجا در قالب چند دوره شامل دهه اول انقلاب و دوره اجرای برنامه‌های اول تا پنجم توسعه جمهوری اسلامی ایران تحلیل می‌شوند. در آغاز پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ بر اثر اعتصابات کارگری و تعطیلی کارخانه‌ها، اقتصاد کشور دچار رکود شدید شد. نرخ تورم در این سال ۱۰ درصد بود. در سال ۱۳۵۸ اعتصابات پایان یافت و فعالیت‌های اداری و تولیدی از سرگرفته شد و عرضه کل افزایش پیدا کرد و پس از مدت کوتاهی در شهریور ۱۳۵۸ جنگ عراق علیه ایران شروع شد. جنگ و اعمال تحریم‌های اقتصادی آمریکا علیه ایران باعث شدند درآمدهای دولت کاهش و هزینه‌های افزایش افزایش پیدا کند و در نتیجه دولت دچار کسری بودجه شد. دولت نیز غالباً برای رفع این کسر بودجه بهناچار به استقراض از بانک مرکزی متولّ شد و در نتیجه تورم تا پایان جنگ تحمیلی رو به افزایش گذاشت (عزیزی، ۱۳۸۵: ۲۷). بر اساس آمار جدول ۴، میانگین نرخ تورم در دوره ده ساله اول انقلاب حدود ۱۸/۵ درصد بود.

جدول ۴. نرخ تورم در اقتصاد ایران در ۱۰ سال اول انقلاب اسلامی (۱۳۵۸-۶۷)

سال	نرخ تورم	سال	نرخ تورم
۱۳۶۳	۱۰/۴	۱۳۵۸	۱۱/۴
۱۳۶۴	۶/۹	۱۳۵۹	۲۳/۵
۱۳۶۵	۲۲/۷	۱۳۶۰	۲۲/۸
۱۳۶۶	۲۷/۷	۱۳۶۱	۱۹/۲
۱۳۶۷	۲۸/۹	۱۳۶۲	۱۰/۴

منبع: بانک مرکزی

پس از خاتمه جنگ تحملی زمینه اجرای برنامه‌های میان‌مدت توسعه اقتصادی برای کشور فراهم شد و در سال ۱۳۶۸ اولین برنامه توسعه جمهوری اسلامی (۷۲-۱۳۶۸) اجرا شد. در سال‌های آغازین این برنامه برخی از مراکز صنعتی که در جنگ آسیب دیده بودند، ترمیم شدند و در پی آن عرضه کل افزایش پیدا کرد. به دنبال برخی از سیاست‌گذاری‌های اقتصادی نظیر افزایش واردات، افزایش درآمدهای نفتی و فروش ارز به نرخ ترجیحی نرخ تورم به ۹/۴ درصد در سال ۱۳۶۹ کاهش و دوباره بر اثر اجرای سیاست‌های تعديل اقتصادی، بهویژه در قالب آزادسازی نرخ ارز و افزایش اعتبارات بانکی، افزایش یافت و در سال آخر این برنامه، در سال ۱۳۷۲، به ۲۲/۹ درصد و در سال ۱۳۷۳ به ۳۵/۲ درصد رسید. میانگین نرخ تورم در طول برنامه اول توسعه ۱۹ درصد بود که نسبت به ده سال اول انقلاب ۵/۰ درصد افزایش یافت.

جدول ۵. نرخ تورم در برنامه اول توسعه جمهوری اسلامی (۱۳۶۸-۷۲)

سال	نرخ تورم (درصد)
۱۳۶۸	۱۷/۴
۱۳۶۹	۹
۱۳۷۰	۲۰/۷
۱۳۷۱	۲۴/۴
۱۳۷۲	۲۲/۹

منبع: بانک مرکزی

برنامه دوم با یک سال تأخیر از سال ۱۳۷۴ شروع شد. بر اساس آمار بانک مرکزی، جدول شماره ۶، نرخ تورم در سال شروع برنامه دوم به ۴۹/۴ رسید. لذا دولت در خرداد ۱۳۹۴ سیاست تثبیت اقتصادی را به اجرا درآورد که بر اثر آن واردات محدود شد، اعتبارات بانکی کاهش یافت و با قاچاق کالا و ارز مقابله شد. نتیجه اجرای سیاست‌های تثبیت اقتصادی کاهش تورم به ۲۰/۱ درصد در سال پیانی برنامه دوم بود. اما میانگین نرخ تورم در برنامه دوم ۲۵/۵ درصد بود. در برنامه سوم به علت ادامه سیاست‌های تثبیت اقتصادی میانگین نرخ تورم حدود ۱۰ درصد کاهش یافت و به ۱۵ درصد رسید (عزیزی، ۱۳۸۵: ۲۸).

جدول ۶. نرخ تورم در برنامه دوم توسعه جمهوری اسلامی (۱۳۷۴-۷۸)

سال	نرخ تورم (درصد)
۱۳۷۴	۴۹/۴
۱۳۷۵	۲۳/۲
۱۳۷۶	۱۷/۳
۱۳۷۷	۱۸/۱
۱۳۷۸	۲۰/۱

منبع: بانک مرکزی

جدول ۷. نرخ تورم در برنامه سوم توسعه جمهوری اسلامی (۱۳۷۹-۸۳)

سال	نرخ تورم (به درصد)
۱۳۷۹	۱۲/۶
۱۳۸۰	۱۱/۴
۱۳۸۱	۱۵/۸
۱۳۸۲	۱۵/۶
۱۳۸۳	۱۵/۲

منبع: بانک مرکزی

جدول شماره ۸. نرخ تورم در برنامه چهارم توسعه جمهوری اسلامی (۱۳۸۴-۸۸)

سال	نرخ تورم (به درصد)
۱۳۸۴	۱۰/۴
۱۳۸۵	۱۱/۹
۱۳۸۶	۱۸/۴
۱۳۸۷	۲۵/۴
۱۳۸۸	۱۰/۸

منبع: بانک مرکزی

جدول ۹. نرخ تورم در برنامه پنجم توسعه جمهوری اسلامی (۱۳۸۹-۹۳)

سال	نرخ تورم (به درصد)
۱۳۸۹	۱۲/۴
۱۳۹۰	۲۱/۵
۱۳۹۱	۳۰/۵
۱۳۹۲	۳۴/۷
۱۳۹۳	۱۵/۸

منبع بانک مرکزی

چنان‌که جداول شماره ۸ و ۹ نشان می‌دهد نرخ تورم بعد از یک دوره تثیبت نسبی در برنامه سوم، در اواخر برنامه چهارم و اوایل برنامه پنجم به‌دلیل افزایش قیمت نفت و در نتیجه ایجاد سیاست‌های انبساطی و افزایش فعالیت‌های عمرانی و اقتصادی دولت نهم و به‌تبع آن افزایش نقدینگی به‌تدريج افزایش یافت به‌صورتی که در سال پایانی برنامه پنجم به ۳۴/۷ درصد افزایش یافت. با کاهش قیمت نفت و کاهش فروش نفت ایران و شروع تحریم‌های اقتصادی علیه برنامه انژرژی هسته‌ای نرخ تورم در سال‌های ۱۳۹۰ به بعد کاهش پیدا کرد و به ۱۵/۸ در سال ۱۳۹۳ و به زیر ۱۰ درصد در سال ۱۳۹۵ رسید. از مطالب بالا نتیجه می‌شود که نرخ تورم در ایران در سال‌های پس از انقلاب بیش‌تر از سیاست‌گذاری‌های اقتصادی از نوسانات قیمت جهانی نفت و عوامل سیاسی بین‌المللی نظیر تحریم‌های بین‌المللی علیه اقتصاد ایران متأثر بوده و همواره افزایش یافته است.

۴-۵- ضریب جینی

یکی از اقدامات اساسی دولتهای انقلابی کاهش فاصله طبقاتی و ایجاد برابری و عدالت اجتماعی است آیت‌الله خمینی رهبر انقلاب بارها و بارها در سخنرانی‌های عمومی اش اظهار داشت که در نزد او فقرا و محرومان بر ثروتمندان ارجحیت دارند، از جمله در یک سخنرانی عمومی در ۱۶ فروردین ۱۳۶۰ گفتند: «من شما طبقه گودنشینان را از آن کاخنشینان بالاتر می‌دانم؛ اگر آنها لایق این باشند که با شما مقایسه شوند» (موسوی خمینی، ۱۳۶۸: ۲۶۱). در راستای سخنان رهبر انقلاب سیاست رسیدگی به محرومان و مستضعفان در دهه اول انقلاب در چهارچوب سیاست‌های عدالت توزیعی عملی شد. قبل از بررسی سیاست‌های دولتهای پس از انقلاب در برابر ناعدالتی‌های اجتماعی ابتدا به وضعیت نابرابری قبل از انقلاب اشاره می‌شود. مهم‌ترین اطلاعات تجربی درباره میزان نابرابری در قبل از انقلاب شاخص جینی^۱ است. درباره شاخص جینی در ایران قبل از انقلاب ارقام متفاوتی وجود دارد. این شاخص از جانب اوشیما^۲ برای سال ۱۳۴۸ بین ۰/۶۰ و ۰/۷۰ و از جانب هاشم پسران برای سال ۱۳۴۹ حدود ۰/۴۵ تخمین زده شده است. مولر^۳ نیز ضریب جینی ایران را در سال ۱۳۴۹، معادل ۰/۵۲ و سهم درآمد ۲۰ درصد قشر بالای جامعه را از کل درآمد در همین سال معادل ۶۲/۷ درصد ذکر کرده است (رفیع‌پور، ۱۳۸۰: ۶۹). اما شواهد نشان می‌دهد پس از انقلاب ضریب شاخص جینی بهبود جدی نیافته است. بر اساس جدول شماره ۱۰، ضریب جینی در دو دهه اول انقلاب بهدلیل اجرای برخی از سیاست‌های عدالت توزیعی اندکی کاهش یافته است. جمهوری اسلامی در سال‌های اول پیروزیش تلاش کرد تا نابرابری اجتماعی را با سازوکارهای عدالت توزیعی نظیر مصادره اموال سرمایه‌داران بهنفع مردم، توزیع زمین مجانی بین روستاییان و شهریان محروم برای ساخت مسکن، توزیع زمین‌های کشاورزی بزرگ‌مالکان به روستاییان بی‌زمین و ... کاهش دهد. رشد گرایش‌های پوپولیستی و ضرورت بسیج سیاسی طبقات متوسط و پایین به‌منظور تحکیم حکومت، دولت جدید را ودادشت تا بخشی از درآمدهای عمومی را برای رفاه طبقات متوسط و پایین اختصاص دهد. این کار با گسترش فرصت‌های شغلی در بخش دولتی و بوروکراسی در حال گسترش، بهویژه در نهادهای انقلابی، تضمین کمینه دستمزد و پرداخت

1. Gini-Index

2. Oshima

3. Muller

یارانه‌های مصرفی در دهه دوم انقلاب ادامه پیدا کرد. درآمدهای دولت را قادر ساخت که در دوره‌هایی که این درآمد بالا بود، با بازتوزیع نیمه‌مستقیم و با افزایش دستمزدها، پرداخت انواع یارانه‌ها و ارائه خدمات رایگان یا ارزان، بخشی از نیازهای طبقات متوسط و پایین را هرچند به صورت نه‌چندان عادلانه تأمین کند. اما در دوره‌هایی که این درآمدها کاهش یافت، از جمله در دهه سوم، دوباره شاخص جینی رو به افزایش گذاشت به صورتی در پایان دهه سوم انقلاب شاخص جینی همچنان بالا بود و به ۴۱/۲۲ رسید که با اوایل پیروزی انقلاب تفاوت اندکی داشت. دو دلیل عدمه ناکامی دولتهای پس از انقلاب در کاهش اساسی ضریب جینی بالابودن نرخ تورم میانیگن بالای ۲۰ درصد و میانگین سالیانه ۱۱/۵ درصدی نرخ بیکاری در سال‌های پس از انقلاب است. بر اساس آمار جدول ۱۰ به تدریج از سال ۱۳۸۸ روند کاهشی اندکی در شاخص جینی ملاحظه می‌شود که دلایلش انجام برخی از اقدامات نظیر توزیع یارانه‌ها در دولت دهم و عمومی کردن پوشش بیمه‌های اجتماعی، کاهش نرخ تورم به زیر ۱۰ درصد و کاهش میزان بیکاری به ۱۱/۸ در سال ۱۳۹۵ از سوی دولت یازدهم است.

جدول ۱۰. شاخص جینی^۱ در ایران پس از انقلاب (۱۳۵۷-۱۳۹۳)

سال	ضریب جینی								
۱۳۶۳	۴۰/۴۳	۱۳۶۲	۴۵/۴۰	۱۳۶۱	۴۴/۱۰	۱۳۶۰	۴۲/۸۴	۱۳۵۹	۰/۴۰
									۰/۴۶
۱۳۷۰	۳۹/۹۶	۱۳۶۹	۳۹/۶۹	۱۳۶۸	۴۰/۹۲	۱۳۶۷	۴۰/۴۳	۱۳۶۶	۴۰/۳۸
									۳۹/۴۴
۱۳۷۷	۳۹/۶۵	۱۳۷۶	۴۰/۲۹	۱۳۷۵	۳۹/۱۰	۱۳۷۴	۴۰/۷۴	۱۳۷۳	۳۹/۹۳
									۳۹/۷۶
۱۳۸۴	۴۲/۴۸	۱۳۸۳	۴۲/۴۰	۱۳۸۲	۴۲/۴۱	۱۳۸۱	۴۲/۸۷	۱۳۸۰	۴۳/۰۴
									۳۹/۹۱
۱۳۹۱	۳۶/۵۹	۱۳۹۰	۳۷/۰۰	۱۳۸۹	۴۰/۹۹	۱۳۸۸	۴۱/۱۱	۱۳۸۷	۴۱/۲۲
									۴۳/۳۷
									۴۳/۵۶
									۱۳۹۵
									۱۳۹۴
									۱۳۹۳
									۱۳۹۲
									۱۳۹۰
									۴۰/۴۶
									۳۴/۰۰
									۳۷/۸۸
									۳۶/۵۰
									۰/۴۴

منبع: بانک مرکزی

1. Gini- Index

۵- نتیجه‌گیری

نتایج این مطالعه نشان می‌دهد:

- ۱- نتایج اقتصادی ده ساله اول پس از انقلاب از نظر هر پنج شاخص اقتصاد کلان که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته‌اند منفی بوده‌اند: در ده سال اول انقلاب به صورت میانگین رشد اقتصادی $-.5\%$ - درصد، نرخ تورم $18/5$ درصد، نرخ بیکاری $13/4$ درصد و شاخص نابرابری $42/0$ بوده است. اما از دهه اول انقلاب به بعد به تدریج شاخص‌های مزبور اندکی بهبود یافته‌اند، اما در مقایسه با قبل از انقلاب تغییر جدی پیدا نکرده‌اند، به صورتی که رشد اقتصادی از میانگین 8 درصد، نرخ تورم از $11/4$ درصد، نرخ بیکاری از 10 درصد و ضریب جینی از حدود $44/0$ در سال 58 و قبل از انقلاب، به نرخ رشد اقتصادی میانگین $5/6$ درصدی، نرخ تورم میانگین $19/5$ درصدی، نرخ بیکاری میانگین $12/5$ درصدی و ضریب جینی میانگین $43/0$ درصدی در سال‌های پس از انقلاب (1357 تا 1395) رسیده است. این ویژگی اقتصادی انقلاب ایران با نظریه‌های و بررسی‌های تجربی درباره سایر انقلاب‌ها تا حدودی همخوانی دارد. به عبارت دقیق‌تر، درباره اقتصاد ایران می‌توان گفت نتایج اقتصادی دهه اول انقلاب همانند بسیاری از کشورهایی که در آنها انقلاب رخ داده‌اند نظیر شوروی، چین، مکزیک به دلایل مسائل ناشی از انقلاب، جنگ، تحریم‌های اقتصادی، کم‌تجربگی مدیران، فرار سرمایه‌ها از کشور و ملی‌شدن صنایع، منفی بوده است و حدود 4 دهه طول کشیده است که برخی از نابسامانی‌های مزبور کاهش پیدا کنند و در بخش‌های محدودی از اقتصاد موفقیت‌های به دست آید. اقتصاد ایران به صورت میانگین سالیانه حدود $5/6$ درصد رشد داشته و در بخش‌های کشاورزی، صنعت و خدمات موفقیت‌های به وجود آمده است. با وجود افزایش دونویم برابری جمعیت کشور در سال‌های پس از انقلاب، بخش کشاورزی در حال حاضر (1395) حدود 80 درصد نیازهای غذایی مردم را تأمین و در برخی از محصولات صادرات دارد. در بخش صنعت در زمینه‌های تولید سیمان، فولاد، پتروشیمی، خودروسازی و صنایع دفاعی و در بخش خدمات فنی مهندسی نظیر سدسازی، پل‌سازی، مترو، تونل، کارخانه سیمان، فناوری نانو و سلول‌های بنیادی پیشرفت‌های مهمی حاصل شده است، اما شاخص‌های رشد اقتصادی، بیکاری، تورم و ضریب جینی بدون تغییر محسوسی نسبت به اوایل انقلاب باقی مانده‌اند. برای مثال، در سال 1357 ، نرخ رشد اقتصادی حدود $8/5$ درصد، نرخ بیکاری 10 درصد، نرخ تورم $11/4$ درصد و

ضریب جینی ۰/۴۴ درصد بوده است. پس از حدود ۴ دهه از گذشت انقلاب و پشت سرگذاشتن بحران‌های سیاسی و اقتصادی مختلف به نظر می‌رسد اقتصاد ایران به حالت ثبات نسبی رسیده است و اکنون بر اساس آمار مرکز آمار ایران در پنج ماه اول سال ۱۳۹۵ رشد اقتصادی به حدود ۴/۴ درصد، نرخ تورم حدود ۹/۵ درصد، نرخ بیکاری ۱۱/۸ رسیده است.

۲- انقلاب اسلامی همانند انقلاب‌های اجتماعی مورد بررسی به گسترش بخش عمومی خدمات از سوی دولت در حوزه‌های بهداشت و درمان، آموزش و پرورش، آموزش عالی، خدمات برق‌رسانی و گازرسانی و غیره شد. رشد بخش خدمات به بزرگ‌شدن دیوان‌سالاری دولتی، تقویت سرمایه انسانی انجامید که از نتایج آن رشد و تقویت طبقه متوسط است. این ویژگی اقتصاد ایران با نظریه‌های کلی و کلاین مبنی بر اینکه در انقلاب‌های اجتماعی مورد بررسی آنها در بلندمدت به دنبال توسعه خدمات عمومی و رشد صنعت طبقه متوسط شکل گرفت و از منافع آن بهره‌مند شد، هم‌خوانی دارد.

۳- انقلاب اسلامی بر خلاف انقلاب‌های اجتماعی مکزیک (۱۹۱۰)، بولیوی (۱۹۵۲) و پرو (۱۹۶۸) در بلندمدت به افزایش نابرابری اجتماعی منجر نشد، گرچه در کاهش فاصله طبقاتی موفقیت چندانی نداشت. این ویژگی انقلاب اسلامی با نظریه کلی و کلاین و اکشن‌تاين درباره موفقیت نسبی انقلاب‌ها در کاهش فاصله طبقاتی در کوتاه‌مدت و امکان بازگشت نابرابری اجتماعی در بلندمدت هم‌خوانی ندارد.

۴- عوامل محدود‌کننده اقتصاد ایران پس از انقلاب را می‌توان در دو گروه داخلی و بین‌المللی تقسیم کرد. مهم‌ترین عوامل داخلی محدود‌کننده اقتصاد ایران در سال‌های پس از انقلاب عبارت بودند از: اقتصاد وابسته به نفت، بخش‌های سه‌گانه اقتصادی سنتی، کم‌کارآمد و با فناوری پایین که از رژیم پهلوی به جمهوری اسلامی به ارت رسیدند، اما پس از انقلاب به صورت ساختاری تغییر نکردند. از دیگر موانع اجتماعی رشد اقتصاد ایران رشد حدود دوونیم برابری جمعیت در مدت کمتر از ۴۰ سال است.

۵- عوامل بین‌المللی محدود‌کننده اقتصاد ایران در ۴ دهه گذشته کاهش فروش نفت و نوسانات قیمت آن، جنگ و تحрیم‌های اقتصادی هستند. رشد جمعیت در کنار کاهش فروش نفت باعث شدند پس‌انداز و سرمایه‌گذاری ملی در طول این سال‌ها کاهش یابند و بودجه‌های کشور صرف امور جاری و مصرفی جمعیت در حال افزایش

شوند. میزان صادرات نفت ایران به سه دلیل کاهش سهمیه ایران در اوپک به دنبال کاهش قیمت نفت در شرایط بحران مالی و اقتصادی جهان، افزایش ظرفیت مصرف داخلی نفت در ۴۰ سال اخیر و کاهش ظرفیت تولید نفت در سه دهه گذشته، به ۲ تا ۲/۲ میلیون بشکه در روز در سال ۱۳۹۵ رسیده که معادل صادرات نفت ایران در سال ۱۳۴۷ است. جدول ۱۱ وضعیت رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی را از نظر شاخص‌های جمعیت و نفت مقایسه می‌کند.

جدول ۱۱. جدول مقایسه‌ای نفت و جمعیت (سال ۱۳۵۶ و ۱۳۹۵)

شاخص	۱۳۵۶	۱۳۹۵
جمعیت کشور	۳۳ میلیون نفر	بیش از ۸۰ میلیون نفر
تولید نفت	۶ میلیون بشکه	۴ میلیون بشکه
صرف داخلی نفت	۰/۵ میلیون بشکه	۲ میلیون بشکه
صادرات نفت	۵/۵ میلیون بشکه	۲ میلیون بشکه
قیمت نفت	۱۳ دلار	۴۲ دلار

منبع: آمار مستخرج از سایت مرکز آمار ایران و وزارت نفت

به‌طور کلی هدف از این مطالعه تنها این مسئله نبوده است که نشان دهد نتایج اقتصادی انقلاب اسلامی کدامند، بلکه نشان دادن این موضوع است که چقدر دشوار است که یک انقلاب به نتایجی بررس و نتایج یا پیامدهای انقلاب در هر زمینه و از جمله در حوزه اقتصادی به چه عوامل داخلی و بین‌المللی وابسته است، و این که نتایج هر انقلاب و از جمله انقلاب ایران در پس از انقلاب با خواسته‌های انقلابیون در اول انقلاب متفاوت است و این فقط به خواست انقلابیون بستگی ندارد، بلکه به محدودیت‌هایی بستگی دارد که در مسیر پیشرفت انقلاب وجود دارد یا به وجود می‌آید و چنان‌که از نظریه‌ها و بررسی تجربی درباره سایر انقلاب‌ها می‌توان فهمید، به سطح توسعه اقتصادی، ایدئولوژی، عوامل سیاسی از جمله، منازعه بین انقلابیون، دیوان‌سالاری دولتی، تهاجم خارجی، تحریم‌های اقتصادی وابسته است و این محدودیت‌ها نیز که هم شامل محدودیت‌های داخلی و هم بین‌المللی هستند، در انقلاب ایران نیز وجود داشته و بر نتایج اقتصادی انقلاب تأثیر گذاشته‌اند.

منابع

- استاوریانوس، ال. اس. (۱۳۸۵). *جامعه‌شناسی تاریخی-تطبیقی جهان سوم*. جلد ۲ و ۳. ترجمه: رضا فاضل. اراک: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی اراک.
- اسفندیاری، علی‌اصغر. (۱۳۸۹). «بررسی وضعیت اشتغال بخش‌های اقتصادی ایران با تأکید بر صنعت نفت». *نشریه کار و جامعه*. شماره ۱۲۹. ۱۲۸-۱۱۵.
- ازغندی، علیرضا. (۱۳۸۵). *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*. تهران: نشر قومس.
- اکشتاین، سوزان. (۱۳۸۵). «تأثیر انقلاب بر رفاه اجتماعی در آمریکای لاتین» در: *مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها*. ترجمه: محمد تقی دلفروز. تهران: انتشارات کویر.
- افشون، مهرداد. (۱۳۸۷). «دفتر دستاوردهای انقلاب (دستاوردهای علمی و صنعتی سی‌ساله انقلاب اسلامی)». *نشریه زمانه*. شماره ۷۷. ۱۸-۱۰.
- پژویان، جمشید و دیگران. (۱۳۸۷). «مقایسه و تحلیل عملکرد اقتصادی دولتهای پس از انقلاب اسلامی (اهداف، سیاست‌ها، برنامه‌های توسعه و عملکرد)». *فصلنامه راهبرد توسعه*. شماره ۱۵. ۲۱۲-۱۸۰.
- پناهی، محمدحسین. (۱۳۹۱). *نظریه‌های انقلاب: وقوع، فرایند و پیامدها*. تهران: سمت.
- حکمیان، حسن و کارشناس، مسعود. (۱۳۸۳). «مشکلات و چشم‌اندازهای اصلاحات و بازسازی اقتصاد ایران». *نشریه بررسی‌های بازرگانی*. شماره ۵. ۱۳-۷.
- خمینی، روح الله. (۱۳۶۸). *صحیفه امام*. ج ۱۴. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س).
- دانش‌جعفری، داود. (۱۳۹۰). «الزمات توسعه بخش خدمات در اقتصاد ایران». *همشهری آنلاین*. در: «<https://www.hamshahrionline.ir/news/155060>».
- سیزه‌ای، محمدتقی. (۱۳۹۲). *جامعه‌شناسی انقلاب و انقلاب‌های اجتماعی*. کرمانشاه: انتشارات دانشگاه رازی.
- سلدن، مارک. (۱۳۸۵). «انقلاب کمونیستی چین» ف در: گلددستون، جک. *مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها*. ترجمه: محمدتقی دلفروز. تهران: انتشارات کویر.
- عباسیان، عزت‌الله و مهرگان، نادر. (۱۳۸۸). «بهره‌وری بخش خدمات در اقتصاد ایران و روش‌های ارتقاء آن». *سیاست‌گذاری اقتصادی*. شماره ۱. ۳۶-۱۹.

- عزیزی، خسرو. (۱۳۸۵). «وضعیت تورم در اقتصاد ایران طی سال‌های پس از انقلاب اسلامی». *نشریه بانک و اقتصاد*. شماره ۷۱. ۲۹-۲۵.
- کلانتری، عیسی. (۱۳۹۴). «آب غارت شد». *نشریه مهرنامه*. سال ششم. شماره ۴۴. ۴۰-۱۳۸.
- کلی، جاناتان و کلاین، هربرت. (۱۳۸۵). «انقلاب و زایش مجدد نابرابر؛ فشربندی در جامعه انقلابی». در: گلدستون، جک. *مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها*. ترجمه: محمدتقی دلفروز. تهران: انتشارات کویر.
- گلدستون، جک. (۱۳۸۵). *مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها*. ترجمه: محمدتقی دلفروز. تهران: انتشارات کویر.
- لطیفی پاکده، لطفعلی. (۱۳۹۰). «گزارشی کوتاه از دستآوردهای انقلاب اسلامی». *نشریه حصون*. شماره ۳۴. ۱۲۰-۱۰۳.
- مشیری، سعید و التجایی، ابراهیم. (۱۳۹۱). «مطالعه تطبیقی روند بلندمدت تغییرات ساختاری در اقتصاد ایران در مقایسه با اقتصادهای تازه‌صنعتی شده». *فصلنامه اقتصاد تطبیقی*. شماره ۱. ۲۲۲-۱۷۵.
- مرندی، محمدرضا. (۱۳۸۴). «نگاهی به کارنامه جمهوری اسلامی». *مطالعات انقلاب اسلامی*. شماره ۱۵۱-۱۲۹.
- معیدفر، سعید. (۱۳۹۴). «منتظر موج جدید مهاجرت برای آب باشید». *مهرنامه*. شماره ۴۴-۱۳۱.
- نصیری، علی‌صغر. (۱۳۹۴). «دستآوردهای انقلاب اسلامی ایران». *پیام*. شماره ۱۱۶. ۲۳-۶.
- رفیع‌بور، فرامرز. (۱۳۸۰). *توسعه و تضاد؛ کوششی در جهت تحلیل انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران*. چاپ پنجم. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- هانتیگتون، ساموئل. (۱۳۷۵). *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*. ترجمه: محسن ثلاثی. تهران: علم.
- «گزارشی از کارنامه نظام در حوزه صنعت و معدن (۱۳۸۳)». *مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی*. شماره ۲۳ و ۲۴. ۲۱۴-۱۷۷.
- گزارش معاونت توسعه و مدیریت منابع انسانی ریاست جمهوری ۱۳۹۳. آمارهای بانک مرکزی در: www.cbi.ir

آمارهای مرکز آمار ایران در پایگاه اطلاعاتی نشریات مرکز آمار ایران:
www.amar.csi.org.ir

References

- Arjomand, Saeid A. (1986). Irans Islamic Rev. in comparative Perspective. *World Politics*, 3-38.
- Foran, John and Goodwin, jeff. (1993). Revolutionary Outcomes in Iran and Nicaragua Coalition Fragmentation war and the Limits of Social Transformations, *Revolution: critical Concepts in political Science*, edited by Rosmery H. T. Okane, London: Routledge.
- Kamrava, Mehran .(1999). revolutionary revised: the Structuralist – voluntarist Debate. *Canadian Journal of the political Science*, 2-32.
- Moghadam, Valentine. (1995). Gender and Revolutionary Transformation: Iran 1979 and Easter Europa 1989. *Gender and Society*, 3-9.
- Snyder, Robert S. (1999 a). The US and Third World Revolutionary States: Understanding the Breakdown Relations, *International Studies Quarterly*, 43, 2.
- World Bank Annual Report, 2013 , 2015.*
- Zimmermann, Ekkart. (1990). on the outcomes of Revolutions: some Preliminary Considerations. *Sociological Theory*, Vol. 8, No. 1.



سویزکتیویته شکننده در میانه بازار و دولت (مطالعه مردم‌گارانه سویزکتیویته در بانه)

کمال خالق پناه^۱ - هیوا کریم زاده^۲

چکیده

هدف مقاله حاضر کاوشی در ماهیت سویزکتیویته در فضای نئولیبرال ناموزون امروز در حیات اجتماعی مرزهای ایران و به طور خاص، شهر بانه است. بدین منظور در چارچوب روایتی مردم‌گارانه در شهر بانه در مرز ایران - عراق به مواجهه فرهنگ محلی و بازار نئولیبرال جهانی پرداخته‌ایم. پرسش ما این است که مواجهه شهری مرزی بانه با فضای نئولیبرال اقتصاد ایران و فضای سیاسی دولت چگونه سویزکتیویته را برساخت و مفصل‌بندی می‌کند؟ روش این مقاله ترکیبی از مردم‌گاری و خودزنندگی نامه‌نویسی است. روایت ما از مردم‌گاری این مواجهه بیانگر آن است که در رابطه با چگونگی رویارویی با نئولیبرالیسم، الگویی عام در جهان و حتی در یک کشور خاص وجود ندارد و کاوش در این حوزه، کاوش در زمینه‌های خاص تجربه مورد نظر است، در فضای اجتماعی ناموزون ایران و در شهر بانه، سویزکتیویته در میانه میدان اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی هستی سرشار از مخصوصه، اقبال و بد اقبالی دارد. سویزکتیویته نه آزاد و مستقل و نه سیال و ترکیبی بلکه شکننده و آسیب پذیر است. حاکمیت مولفه‌های نئولیبرال و مناسبات بازار و دولت در شکل خاص آن در شهر بانه به سپهر حیات روانی افراد، حیات خانوادگی و دیگر مناسبات اجتماعی ورود پیدا کرده، فردی شکننده برساخت شده، ناپایدارسازی فرهنگی و اجتماعی زندگی نمادین تغییراتی در راستای تغییر هنجارهای اجتماعی و ارزش‌های فرهنگی، کالایی‌شدن روابط انسانی و درنهایت برساخت سویزکتیویته شکننده در میانه بازار و دولت ممکن ساخته است.

واژگان کلیدی: نئولیبرالیسم، شهر بانه، مناسبات بازار و دولت، سویزکتیویته شکننده، ناپایدارسازی فرهنگی.

۱. استادیار گروه جامعه شناسی، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران. نویسنده مسئول: (kkhaleghpanah@yahoo.com)

۲. کارشناسی ارشد جامعه شناسی، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران.

مقدمه

این مقاله نتیجه مردم‌نگاری مواجهه با بازار جهانی در شهری مرزی میان ایران و عراق است. شهر بانه به گونه‌ای غیررسمی، در مرز ایران و عراق به یکی از جایگاه‌های رویارویی غیررسمی با نئولیبرالیسم بدل شده است. اجتناب‌ناپذیری این وضعیت، دولت ملی را به اتخاذ موضع‌گیری‌ها رسمی و غیررسمی واداشته است، به گونه‌ای که بعضًا نادیده گرفته می‌شود و گاهی هم محدود شده و یا مرزهای اصلی بسته می‌شود؛ با این همه شهر بانه به بازاری برای خرید و فروش کالاهای جهانی بدل شده است. از سراسر ایران برای خرید ارزان قیمت انواع مختلف کالاهای جهانی به بانه سفر می‌کنند و مردم خود بانه نیز از طریق کولبری، قاچاق، سفر به چین و تجارت غیررسمی با این وضعیت درگیر هستند. این وضعیت، حیات فرهنگی محلی بانه را عمیقاً تغییر داده است، اقتصاد محلی متروک شده و هر روز افراد بیشتری به کار در این وضعیت روی می‌آورند. نتیجه این وضعیت در سطح خرد اجتماعی، پیچیده و سرشار از ناخوشایندی است. خاصیت فرهنگی^۱ (Tugal, 2012) موضع‌گیری‌های پرنوسان دولت و همچنین وضعیت سیاسی خاص مرز ایران و عراق در قالب کردنستان عراق، تجربه بازار جهانی را به تجربه‌ای سرشار از تناقض^۲ بدل کرده است؛ کاوش در این تجربه موضوع این مقاله است. مفروضه زمینه‌ای ما این است که مرز ایران و عراق و شهرهای مرزی در کردنستان ایران، زمینه غیررسمی مواجهه با نئولیبرالیسم به‌واسطه کالاهای جهانی هستند. ایده نظری ما این است که شکل خاص رویارویی غیررسمی با نئولیبرالیسم در مرزها سرشار از نوسانات سیاسی-اقتصادی است و پیامدهای این مواجهه در مرزها نه یک «شهروندی انعطاف‌پذیر» (kanna, 2010)، بلکه سوبژکتیویته‌ای شکننده است. بنابراین پیگیری ترجمه اصول نئولیبرال به میانجی کالاهای جهانی به روایت‌های شخصی در شهر بانه حاکی از اشکالی از به هم ریختگی فرهنگی است. بی‌ثباتی در موقعیت مواجهه با کالای جهانی در شهر بانه به‌واسطه مداخله دولت، بستن مرز و وضعیت بی‌ثبات کردنستان عراق، سوبژکتیویته‌ای شکننده خلق کرده است. اما باید همواره به‌خاطر داشت که شکل این شکنندگی بر اساس وضعیت طبقاتی افراد متمایز است، ما در این مقاله بیشتر به توصیف این سوبژکتیویته همچون نتیجه وضعیت کشاکش دولت و بازار مرزی، ماهیت شکننده آن و پیامدهای آن در زمینه خاص و توسعه نیافته شهر بانه می‌پردازیم.

1. specificity
2. contradiction

هدف ما در این مقاله مردم‌نگاری مواجهه افراد با فضای نئولیبرال در حال گسترش در شهر بانه همچون نمونه‌ای از زمینه توسعه‌نیافتگی است. شهر/ بازار بانه فضایی گشوده به روی توصیف گسترش نئولیبرالیسم خاص کشور ایران در زمینه توسعه‌نیافتگی اقتصادی و ثبات نسبی فرهنگ است. شهر/ بازار بانه در طول دو دهه گذشته عملاً به مرز نئولیبرالیسم جهانی و دولت ایران بدل شده است، مرزی در کشاکش میان بازار در حال هجوم کالاهای جهانی و محدودیت‌های دولتی در برابر آن است. کالاهای جهانی به شکل‌های مختلف و از مجرای‌های گوناگون در بانه عرضه می‌شود، دولت عملاً با آن مدارا و گاهی همدستانه برخورد می‌کند، مردم از سراسر ایران برای خرید به بانه مراجعه می‌کنند. در پی این مواجهه بانه دیگر یک شهر کوچک با حاکمیت فرهنگ محلی و اقتصاد کشاورزی باقی نمانده است، بانه به‌واسطه کالاهای جهانی به شهر جدیدی با محوریت بازار بدل شده است. سؤال ما این است که افراد، چگونه خودشان و فضای جدید را می‌فهمند؟ تاریخ آنها، رؤایها، ترس‌ها و امکانات آنها در فضای آشنا/بیگانه موجود، چیست و چگونه و چه روایتی از سویژکتیویته خود ارائه می‌دهند؟ سعی ما در این مقاله بیشتر ارائه ای از توصیفات خام زندگی اقشار متوسط شاغل در فعالیت‌های خدماتی در بانه است و نه تبیینی نظری.

پژوهش‌های مرتبط با این موضوع در ایران بیشتر به امکانات این مواجهه پرداخته‌اند و نه مخصوصه‌های آن. در این رابطه می‌توان به دو پژوهش‌های ذیل اشاره کرد. باینگانی و جلالی‌پور (۱۳۹۵) در پژوهشی با عنوان «مطالعه جامعه‌شناختی پیامدهای اقتصادی بازار و تجارت مرزی (اتنوگرافی انتقادی بازار مرزی بانه)» پیامدهای اقتصادی ظهر و گسترش بازارهای مرزی از منظر درک و تفسیر و تجربه مردم را بررسی نموده‌اند. نتایج پژوهش مذکور نشان داده است که مهم‌ترین پیامدهای اقتصادی بازار و تجارت مرزی عبارتند از خدماتی‌شدن جامعه، افزایش مهاجرپذیری، هژمونیک‌شدن پول، تضعیف شیوه‌های تولید سنتی، تضعیف طبقه متوسط، پیدایش قشر تاجر سرمایه‌دار نوظهور، افزایش فاصله اقتصادی و کالایی‌شدن فضا. کیاسراپی (۱۳۹۵) در پژوهش «تحلیل جامعه‌شناختی سیاست‌های نئولیبرالیسم در ایران (مورد دولت هاشمی رفسنجانی)» به بررسی نقش سیاست‌های نئولیبرال دولت‌های پس از جنگ پرداخته است. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که اجرای برنامه‌های خصوصی‌سازی و تجارت آزاد در زمینه واردات و صادرات، نه تنها کمک قابل توجهی به بهبود وضعیت اقتصادی کشور نکردند، بلکه کشور را با چالش‌های جدیدی نیز روبرو نمودند. روند کوچک‌شدن دولت نیز تنها

در زمینه اجتماعی و فرهنگی صورت گرفت، که این امر منجر شد تا اقشار ضعیف‌جامعه از بسیاری از امکانات رفاهی بی‌بهره بمانند، اماطبات بالا از فرصت‌های ویژه جهت رفاه بیشترسود جویند. در این پژوهش ما نشان خواهیم داد که سوبزکتیویته مصاحبه‌شوندگان، با شکنندگی تشخّص می‌یابد، هستی اجتماعی آنها مخصوصه‌ای است از تقابل‌ها (از قبیل دولت‌بازار جهانی، فضای اجتماعی محلی و کالای جهانی، سیالیت روابط و شکل‌های مسلط منجمد) و انتخاب‌هایی که به لحاظ سوبزکتیو ممکن و به لحاظ ابزکتیو مسدود هستند.

۱- چارچوب مفهومی: نئولیبرالیسم و سوبزکتیویته

امروزه مباحث مربوط به نئولیبرالیسم به پیش‌زمینه مطالعات انسانی بدل شده است. شکل‌گیری و تدوین آن در جهان و در فضاهای اجتماعی محلی، شکل و پیامدهای آن بر وجود مختلف زندگی انسانی در حال گسترش است. دیوید هاروی، نئولیبرالیسم را به عنوان نظریه‌ای اقتصادی-سیاسی تعریف می‌کند که رفاه و بهروزی انسانی را نتیجه چارچوب‌های نهادی بازار آزاد، تجارت آزاد و مالکیت‌خصوصی می‌داند (هاروی، ۲۰۰۵: ۲). هاروی شکل‌گیری و تکوین نئولیبرالیسم را در نهادهای آکادمیک خاصی همچون مکتب شیکاگو و گسترش آن در سراسر جهان به شکل‌های مختلف (شیلی، آمریکای دوره ریگان، انگلستان دوره تاچر و چین) را به بحث می‌گذارد. مفروض ما با توجه به این مباحث این است که تاریخ نئولیبرالیسم گشوده و متعدد و متکثر است و فرایند هژمونیک‌شدن آن از زمینه‌ای دیگر متفاوت است، پویایی، محدودیت‌ها، مقاومت در برابر آن و تاثیرات آن نیز متفاوت خواهد بود. در این فضا انگ^۱ از مفصل‌بندی‌های متفاوت نئولیبرالیسم صحبت می‌کند. مفصل‌بندی‌های متفاوت نئولیبرالیسم را می‌توان در میدان‌های مختلف جستجو کرد، از اشکال مختلف سیاست‌گذاری در حوزه‌های سلامت و آموزش و فرهنگ گرفته تا جنسیت، قومیت و نژاد (سعدهیلو، ۲۰۰۴). جامعه ایران با توجه به توسعه ناموزون آن در طول دهه‌های گذشته به شکلی کاملاً متمایز با نئولیبرالیسم مواجهه شده است (نعمانی و بهداد، ۱۳۹۳). در این چارچوب مواجهه نئولیبرالیسم با امر محلی و فرهنگ محلی و هستی سوبزکتیویته خاص این مواجهه موضوعی جدی برای پژوهش است. غیاب این تلقی از نئولیبرالیسم در ایران ضرورت این

امر را دو چندان می‌کند. در مطالعات آکادمیک پژوهش در سوزه‌سازی^۱ نئولیبرال بیشتر بر سیاست‌گذاری‌های نئولیبرال، تکنولوژی‌ها و یا گفتمان‌هایی تمرکز دارند که مردم با آن رویارو می‌شوند (schwiter. 2013).

ما در عصر نئولیبرالیسم زندگی می‌کنیم (سعدهیلو، ۲۰۰۴)؛ بخشی از یک طرح هژمونیک که نمی‌توان آن را از منظومه مفاهیم جهانی‌شدن، امپریالیسم، حاکمیت مصرفی، جامعه مصرفی و غیره جدا کرد. نئولیبرالیسم واقعاً موجود دیدگاهی عملی‌تر و متمرکز بر برنامه ثبات اقتصاد کلان، آزادسازی تجارت و خصوصی‌سازی اقتصاد است. در طرح نئولیبرال، مداخله دولتی نامطلوب تلقی می‌شود، چرا که عقلانیت را زیر پا گذاشته و علیه آزادی فردی است (مونک، ۲۰۰۴). این ایده مشترک در نظام نئولیبرال، تاریخ و تحول خاص خود را در کشورهای مختلف دارد. بنابراین نئولیبرالیسم و پیامدهای آن بدون در نظر گرفتن سوبژکتیویته دشوار به نظر می‌رسد. بنابراین همانگونه که دیوید گاندلر^۲ و جولیان رید^۳ عنوان می‌کنند، ما بدون بحث از چگونگی پروبلماتیک‌کردن سوبژکتیویته در نظام نئولیبرال، عملکرد آن به عنوان یک برنامه اجتماعی-اقتصادی را نخواهیم فهمید (گاندلر و رید، ۲۰۱۶). به نظر گاندلر و رید این امر مستلزم گستالت از فهم موجود از سوزه لیبرال متعارف در نظریه اجتماعی و سیاسی است که با عنوان فیگوری به نام انسان اقتصادی شناخته شده است؛ سوزه‌ای عقلانی، مستقل، قدرتمند و غیره در روابط خود. به نظر رید یک جنبه مهم سوبژکتیویته نئولیبرال که بایستی در ذهن داشته باشیم، دگرگونی‌پذیری پویای آن، سیالیت و ترکیبی‌بودن آن است (رید، ۲۰۱۶: ۸). توجه رید به این قضیه را بایستی با ویژگی‌های زمینه‌مند جوامع و میدان‌های مختلف اجتماعی همراه کرد. به عبارت دیگر سوبژکتیویته، حامل وضعیت اجتماعی-سیاسی نیز هست. بر این اساس بایستی با پروژه بازآندیشانه خود که از سوی گیدنر ارائه شده است (گیدنر، ۱۳۹۴) با احتیاط برخورد کرد و بایستی به این امر پروژه زندگینامه‌ای خودتحقیق‌بخشی نیکلاس روز (Rose. 1999) و مدرنیزاسیون بازآندیشانه بک (۲۰۰۱) را نیز اضافه کرد. در اینجا از نظر ما روایت افراد درگیر و مردم‌نگاری فضای اجتماعی، فرم مفیدی برای تحلیل حیات اجتماعی، گفتمان‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی است. این امر به معنای درافتادن در رویکردهای تفسیرگرایانه نیست، بلکه در سراسر این

1. subjectification

2. Ghandler

3. Reid

مردم‌نگاری سعی در افشاری مخصوصه‌ای داریم که سوبژکتیویته را در نهایت خلق می‌کند؛ سوبژکتیویته‌ای پاره پاره و شکننده که تداوم هستی اش به جایی بیرون از خود وابسته است. برای این کار ما بر روی مصرف و کار افراد در فضای بازمأبانه شهر بانه متمرکز خواهیم شد. رفت و آمد ما در این فضاء، در میانه ساحت‌های اجتماعی متکثر - محلی/جهانی، مرزهای سیاسی، ارتباطات فرهنگی و بین‌فرهنگی و میدان قدرت دولتی- میدان بازار آزاد کالای جهانی گویای آن است که گفتمان نئولیبرال بازار جهانی را پذیرفته‌اند و به لحاظ اجتماعی سرسپرده^۱ آن هستند، اما به لحاظ سیاسی همواره به‌واسطه تهدید دولتی بسته‌شدن مرز آسیب‌پذیر هستند. از طرف دیگر میدان فرهنگی آنها به وضوح لذت‌گرایی بازار را به رسمیت نمی‌شناسد و حیات نمادین مخالف حیات مادی آنها را صورت‌بندی می‌کند. بر این اساس سوبژکتیویته نه تنها مبتنی بر آزادی و استقلال فیگور انسان اقتصادی نیست، بلکه در عنوان سیالیت و ترکیبی‌بودن آن نیز بایستی محظوظ بود. زمینه‌مندساختن سوبژکتیویته در فضای نئولیبرال ناموزون جهان امروز گویای آن است که بر آسیب‌پذیری و شکنندگی سوبژکتیویته‌ها تأکید بیشتری داشته باشیم.

ادبیات گسترده‌ای در باب نئولیبرالیسم و سوبژکتیویته در حال شکل‌گیری است. مجموعه‌ای از نظریات که خودچیرگی^۲ خودآینی، تفاوت و مسئولیت‌پذیری و خلاقیت فردی را ارج می‌نهند و گرایش نظری دیگری که بر وضعیت‌های خاص زمینه‌های خاص محلی و فرهنگی تاکید می‌کند. ایهوا انگ معتقد است که نئولیبرالیسم از طریق مفصل‌بندی با مؤلفه‌های غیر نئولیبرال همچون طرد عملی می‌شود. به‌نظر وی می‌توان دو نوع تکنولوژی را در این رابطه از هم جدا کرد. تکنولوژی‌های سوبژکتیویته و تکنولوژی‌های انقیاد^۳. اولی مبتنی بر انتخاب آگاهی و استقلال شهروندان است و دومی استراتژی‌های سیاسی برای قاعده‌مندساختن جمعیت را شامل می‌شود (tugal. 2012). احمد کانا نیز در مقاله‌ای در نشریه انسان‌شناسی فرهنگی (۲۰۱۰) معتقد است که شهروندی انعطاف‌پذیر دریافت‌های سنتی خود را با دریافت‌های نئولیبرال جایگزین نمی‌کند، بلکه تلاش می‌کند نئولیبرالیسم را با مفاهیم غیر نئولیبرال از خویشتن هم‌تراز کند. در رابطه با وضعیت زمینه مورد پرسش ما بایستی هم‌راستا با مباحث انگ، ماهیت

1. subjected
2. self – gavening
3. subjection

متناقض نتولبرالیسم را تأیید کرد، اما با توجه به خاصیت جغرافیای سیاسی مرزها، تکنولوژی‌های سوبژکتیویته و انقیاد هم وزن نیستند و همواره تکنولوژی‌های انقیاد امکان تکنولوژی‌های سوبژکتیویته را مشروط می‌سازند. نتیجه این امر همان چیزی است که ما از آن با عنوان سوبژکتیویته آسیب‌پذیر و شکننده یاد می‌کنیم.

۲- روش‌شناسی پژوهش

روشی که در این تحقیق اتخاذ شده است مردم‌نگاری و خودمردم‌نگاری است. میشل دونیر (۲۰۱۳) می‌گوید «مردم‌نگاری روشنی است در علوم اجتماعی که به بررسی زندگی مردم، کنش‌ها و باورها در بستر روزمره آن می‌پردازد. پیمایش‌ها آزمایش‌ها و مصاحبه‌های رسمی همگی به وسیله محققان علوم اجتماعی به کار گرفته می‌شوند، در مقابل مردم‌نگار به جستجوی فهم زندگی می‌پردازد آن‌گونه که زیسته می‌شود» (دونیر، ۲۰۱۳: ۴). وی در ادامه می‌افزاید: نتایج کار او عمده‌تاً مبتنی بر کار میدانی است که مستلزم ورود به دنیای مردم تحت مطالعه همچون مشاهده‌گری نزدیک یا حتی مشارکت‌کننده در مدتی نسبتاً طولانی می‌باشد. مردم‌نگار با سهیم‌شدن در تجارب زندگی روزانه سوژه‌ها بیشتر با شرایط و موقعیت کمتر قابل مشاهده‌ای که زندگی این سوژه‌ها را شکل می‌دهد همانگ می‌شود (دونیر، ۲۰۱۳: ۶).

هسته اساسی مردم‌نگاری شهری بر این مبنای استوار است که مشاهده مردم در بستر روزمره‌شان در موقعیت‌های سازمان‌نیافته مختلف در یک بازه زمانی طولانی ممکن است سرنخ‌هایی از اینکه آنها چگونه جهان‌شان را بر می‌سازند یا معنا می‌کنند به دست دهد. در حقیقت مردم‌نگاری بر سودمندی تجارب شخصی تأکید می‌گذارد، چه تجارب آنانی که مطالعه می‌شوند و چه آنانی که مطالعه را انجام می‌دهند. به عبارت دیگر مردم‌نگارها به اینکه در یک لحظه مشخص بودن به چه چیزی شبیه است، به تجارب روزمره مردم عادی در روزهای معمولی، به تفسیرهایی که آنها وارد تجارب‌شان می‌کنند، علاقه‌مند هستند. دونیر تا آنچه پیش می‌رود که اظهار می‌کند «در طول زمان یک مردم‌نگاری خوب می‌تواند تبدیل به یک تاریخ اجتماعی بی‌نظیر شود» (دونیر، ۲۰۱۳: ۹-۱۰).

روش نمونه‌گیری در کار مردم‌نگاری به شیوه نظری است. به این معنا که پژوهشگر بایستی در محیط مورد پژوهش شروع به جمع‌آوری داده‌ها از انواع منابعی کند که به لحاظ نظری پژوهش وی را غنا بخشیده و به موضوعات مورد بحث نزدیک‌تر می‌نماید و تا در پایان محقق را به اشباع نظری برساند. مقاله حاضر در درجه اول حاصل تجربه زیسته مردم‌نگار در

بستر مورد مطالعه بوده و حقیقت امر آن است که یافتن افراد کلیدی یا مطلع^۱ به شیوه معمول در این بستر کاری بسیار دشوار بود چرا که اکثریت عاملان شرکت‌کننده را افرادی تشکیل می‌دهند که بیشتر دارای وضعیت ذهنی منفعت‌گرا و واقع‌بین‌به معنای انجام هر آنچه به اهداف و نیازهای من کمک می‌رساند- هستند و از هرگونه برداشت یا بینش خاصی که به شکلی جمعی به بیان مشکلات و مسائل اجتماعی بپردازد خالی‌اند.

میدان مطالعه نیز گروه‌های فعال مختلف در فضای بازار در شهر بانه هستند که عموماً فروشنده‌گان جوان را شامل می‌شود. افرادی که مستقیماً درگیر خرید و فروش کالای جهانی بوده و گروه منحصر به‌فردی را در سطح فرهنگ محلی تشکیل می‌دهند. البته باید متذکر شد که هر گونه سخن، بحث، نکته و مشاهدهای در فضای بازار و در موضوعات مورد بحث از زبان هر کسی به‌عنوان جزئی از کار پژوهش مردم‌نگار خوش‌چین مورد استفاده قرار گرفته است. نحوه انتخاب نمونه و شناسایی مطلعین بر اساس شناخت مردم‌نگار از شرکت‌کننده‌گان در بازار و مدت زمان سپری شده برای آشنایی با افراد بوده است. در این راستا با ۳ نفر مصاحبه رسمی و ۱۴ نفر مصاحبه غیررسمی انجام شده است. گرچه اتکای اصلی مردم‌نگار بر تجربه زیسته و مشاهدات غیرمشارکتی بوده است. روش‌های گردآوری داده مصاحبه رسمی و غیررسمی با استفاده از پرسشنامه باز و مشاهده مشارکتی بوده است. به‌طور کلی حضور در محل اصلی ترین کار مردم‌نگار بوده است. همچنین واحد تحلیل در پژوهش حاضر فرد است. برای تحلیل داده‌های مردم‌نگاری در اینجا تحلیل مضمونی را به کار گرفته‌ایم؛ به این معنا که مضامین اصلی داده‌ها را بررسی و به مفاهیم نظری مرتبط ارجاع داده‌ایم.

مردم‌نگار سعی کرده است در حد وسع و امکان به تصویر جریانات و مسائلی از بستر پژوهش بپردازد که به موضوعات اصلی پژوهش ارتباط دارد و فضای کلی بستر محلی نیز در اختیار خواننده قرار گیرد و کلیت نیز دچار آسیب یا تجزیه نگردد و به حاشیه رانده نشود. بر اساس آنچه گفته شد در چارچوب مفهومی و روشی ذکر شده، در جستجوی تاریخ اجتماعی تجارت مرزی در شهر بانه، مناسبات و تعامل متعارض و پرنسان دولت و بازار در پدیده تجارت مرزی و در نهایت به ناپایدارسازی فرهنگی و از جاکندگی اجتماعی وضعیت پیش‌گفته می‌پردازیم. این سه مضمون بنیادی نتیجه مشارکت زیسته و مصاحبه رسمی و غیررسمی با کنشگران درگیر در میدانی به گستردگی شهر/بازار بانه بوده است.

۳- تحلیل یافته‌ها و میدان مورد مطالعه

شهرستان بانه چه به لحاظ جغرافیایی و چه به لحاظ فرهنگی تا همین اواخر دارای وضعیتی حاشیه‌ای و بسته بود و مردم این شهرستان فرهنگ و تاریخ اجتماعی خاص خود را داشتند؛ بنابراین طبیعی است که ارزش‌های محلی مختص به خود را پرورش داده و فرهنگ متمایزی نیز در جامعه تولید نمایند؛ اما امروزه به‌واسطه موقعیت مرزی و همچنین گسترش بازارهای جهانی وضعیتی استثنایی را به دست آورده است، چرا که طی سالهای اخیر خیل عظیمی از کالاهای جهانی به بانه سرازیر شده و از تمام نقاط ایران برای خرید کالا به این شهرستان سفر می‌کنند که شاید در طول تاریخ با این وسعت با جهان خارجی و کالاهای آن مواجهه و برخورد نداشته و هرگز تجربه چنین تحولاتی را از سر نگذرانده باشد.

کسانی که در بانه زندگی می‌کنند شاهد روندی از تحولات در سالهای اخیر بوده‌اند که فضای سنتی و بافت فرهنگ محلی این شهر را به طرز محسوسی دگرگون نموده است؛ بازاری که در نهایت شکل گرفت منجر به تغییرات بسیار وسیع و شدیداً عمیقی در فضای شهری، فرهنگ مردم محلی و حتی استراتژی‌های کلی دولت گشته است. پاساژها، شرکت‌های حمل و نقل باربری بین‌المللی، بنگاه‌های تعویض ارز (صرافی‌ها)، دفاتر آژانس‌های مسافرتی بین‌المللی، بانک‌ها و مؤسسات مالی متنوع با شعب متعدد، تورهای توریستی، هتل‌ها و مسافرخانه‌ها، رستوران‌ها و غذاخوری‌ها در راستای نیازهای جدید بازار مدرن وارد این فضا شده و چهره شهر را به کلی دگرگون نموده‌اند. در واقع مقوله‌ای که می‌توان از این وضعیت استخراج نمود مدرنیزاسیون خصوصی و از پایین بازار است.

۳-۱- تاریخ اجتماعی تجارت مرزی

مرزها واقعیت سیاسی امروز و محصول تاریخ، سیاست و قدرت‌اند و مرز آگاهی نتیجه تولمان شرایط درونی و بیرونی است با پیامدهای عینی و ذهنی. مخصوصه بنیادی سوبژکتیویته در این شرایط، نتیجه این وضعیت است. بر این اساس مرزها همواره فراتر از آن چیزی هستند که به نظر می‌رسند. در وضعیت مدرن خاورمیانه این استعلای مرزی درهم آمیختگی پیچیده‌ای از سیاست‌های است. در رابطه با کردستان از روزگاران گذشته مرزها ماهیتی فرهنگی داشتند و بحشی از فرایند زیست اقتصادی. اما در جهان

دولت‌ملت‌ها و ظهور نئولیبرالیسم و بهویژه پس از سقوط صدام و رسمیت اقلیم کردنستان عراق مخصوصه حیات مرزی در شهرهایی همچون بانه (گسترش پدیده کولبری، مدارا با فروش گسترده کالای جهانی، سیاست‌های متناقض دولتی و بی‌ثباتی فرهنگی) آغاز شد. در این چارچوب همواره مردم محلی که جزئی از گروههای «در حاشیه مانده»^۱ -اگر نگوییم به حاشیه رانده شده- جامعه ایران بودند همواره به مرز به عنوان مفرّ و یا منبعی برای از سرگذراندن بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نگریسته‌اند که نوعی مرزاگاهی فرهنگی، سیاسی و در رابطه با موضوع ما در این مقاله اقتصادی را به دنبال داشته است.

در کشورهای جهان سوم توسعه به‌طور نامتوازن صورت گرفته است و اغلب دولت‌های مرکزی از توجه به مناطق حاشیه‌ای و مرزی و تأمین نیازهای آنان باز می‌مانند. منطق توسعه در قالب سیاست‌های توسعه‌ای بانی خلق تضادها، شکافها، عدم توازن، تهییستی و به‌طور کلی ناپایداری اجتماعی-اقتصادی است. نگاهی سطحی به شرایط اقتصادی و اجتماعی این نواحی، شخص ناظر را از سختی و فرسایشی بودن معیشت آنها آگاه می‌سازد. این شرایط و ماضعف شدن وضعیت مرزی همیشه انتخاب دیگر را در اختیار مرزنشینیان قرار داده است: آن سوی مرزها. نمونه بارز این وضعیت در دوران جنگ بین ایران و عراق و همچنین جنگ دولت بعث عراق با مناطق شمالی کردنشین رخ داد که مردم محلی بانه با خیل عظیم آواره‌گان کرد عراقی روبرو شدند. اما توجه به مرز به عنوان فرصتی تجاری و امکان رونق اقتصادی و اشتغال‌زایی آن برای مردم شهر هنگامی شروع شد که دولت مرکزی بعد از پایان جنگ در سال ۱۳۶۸ رشد اقتصادی را در اولویت برنامه‌های خود قرار داد. از طرف دیگر به دلیل ناآرامی‌های داخلی عراق و جنگ با کویت بنیادهای اقتصادی و علی‌الخصوص کشاورزی این کشور به دنبال جنگ‌های پی‌درپی به‌شدت تخریب شده و فرصتی صادراتی را برای ایران مهیا کرد. به این ترتیب دولت با احداث بازارچه مرزی و بنگاههای پیله‌وری و استفاده از قرابت‌های زبانی و فرهنگی و حتی خویشاوندی مردم محلی در دو سوی مرز کالاهای ضروری و در مراحل بعدی هرگونه کالایی را که تقاضا برای آن وجود داشت به عراق صادر می‌نمود. متعاقباً نگرش مردم محلی به مرز از فاز بحرانی-معیشتی خارج شده و همچون فرصتی برای اشتغال و درآمد تغییر یافت و دیدگاهی بازرگانی-تجاری غالب شد. اما دیری

1. marginalized

نپایید که ورق برگشت. مردم محلی تا حدودی با تفاوت قیمت کالاهای در دوسوی مرز هر چه بیشتر آشنا شدند و از طرفی با خروج تدریجی عراق از بحران و سقوط صدام حسین بحران‌های عراق فروکش کرده و به تبع آن صادرات اقلام ضروری و کشاورزی نیز کاهش پیدا کرد. از سوی دیگر سیاست اقتصادی درون کشور و کشاورزی‌های سیاسی با غرب، بانه را در مرز رویارویی مستقیم با بازار جهانی کالاهای قرار داد. تحمیل تعرفه‌های گمرکی توسط دولت مرکزی که روی اغلب اقلام و بهویژه کالاهای لوکس تا چندین برابر وضع می‌شد باعث وارونه شدن جریان شده و مردم محلی به سمت واردات کالا از طریق کولبری اقدام نمودند. وضعیت زمینه‌ای و مداخله‌گر عمله در این رابطه توسعه‌نیافتگی استان کردستان است و همین دیالکتیک کولبری را در این استان و استان‌های همجوار ممکن ساخته است. بنابراین ما در رابطه با این دیالکتیک مفهوم «حکشیدگی^۱» پدیده تجارت مرزی در متن تحولات اجتماعی این شهر پرداخت چرا که تجارت مرزی با بسیاری از شرایط و مناسبات محلی اعم از اقتصادی، فرهنگی و سیاسی گره خورده بود. در نتیجه تجارت با عراق چنین تصویری در ذهن مردم شکل گرفت که مرز یک امکان بالقوه اقتصادی برای شهر است. بنابراین سیر تاریخی تکوین مرز-آگاهی به شکلی است که در ابتدا دارای فرمی بحرانی/معیشتی بوده و به دنبال تحولات و مسائل مختلف محلی در حال حاضر به بازار گانی/تجاری تغییر یافته است که می‌باشد در تاریخ اجتماعی و نحوه شکل‌گیری بازار بانه لحاظ گردد. تصورات پیرامون شکل‌گیری بازار را معنی‌هایی مانند فرصت، مقاومت و درآمد فراگرفته بود که باعث همراهی و همدلی اغلب پنهان و ناگفته مردم در حمایت از قاچاقچیان (به زبان مردم محلی راننده سه اف) و در نهایت منجر به استقرار بازار شد. مضاف بر اینها به دلیل گران‌بودن کالاهای وارداتی از گمرکات رسمی و فضای بسته داخلی میل به مصرف کالاهای خارجی ارزان در میان مصرف‌کنندگان داخلی شکل گرفته بود که با گذشت چند سال و جاافتادن نسبی بازار حجم وسیعی از مسافران به این شهر سرازیر شدند. از طرفی چون آن دسته از کالاهای وارد شهر می‌شدند که هیچ گونه اصطکاکی را با خط قرمزهای دولت بر نمی‌انگیخت و کالاهای معمولی زندگی روزمره را شامل می‌شد بهانه‌ای به دست دستگاه‌های اجرایی نمی‌داد و نوعی از مشروعیت را برای بازاریان به همراه داشت که کسب و کار خود را حلal قلمداد می‌کردند. آنچه از ذکر این تاریخچه مختصر در نظر داریم اشاره به روند

تاریخی تحول مرز-آگاهی مردم محلی از فاز بحرانی/معیشتی به بازرگانی/تجاری است. هم‌اکنون مردم با ورود سریع و به‌روز کالاها از بازارهای جهانی-کالاهایی که هر یک نماد فرهنگی خاص و حامل معانی ویژه خود می‌باشند- از یک سو و ارتباط با فرم‌های متنوع فرهنگی به‌واسطه هجوم مسافران از تمام نقاط کشور به محیط خود از سوی دیگر، روبرو هستند. همچنین فضای نوظهور شهری در بانه مردم محلی را مجموعه مکان‌ها و اشیاء جدیدی که همان پاساژها و کالاهای جهانی هستند روبرو کرده است. اینها تجربه‌ای ویژه را برای مردم محلی فراهم کرده است. بنابراین کنکاش چالش‌های پیش‌روی چنین مردمان شهری که در طی چند سال به‌طور ناگهانی به ورطه جهانی‌شدن افتاده است پرسش زیربنایی پژوهش حاضر و دغدغه خاص مردم‌نگار است.

۲-۳- تعامل متعارض دولت و بازار در پدیده تجارت مرزی

کالاهایی که به بانه وارد می‌شوند به لحاظ قانونی و از دید حکومت مرکزی همچنان غیرمجاز یا قاچاق هستند و علی‌رغم ماهیت غیرقانونی، شاهد نوعی تحمل و یا چشم‌پوشی از سوی دستگاه‌های اجرایی دولتی نسبت به بازار هستیم. گرچه شاید این چشم‌پوشی‌ها تحت فشارهای اجتماعی و مدنی مردمی و جهت کنترل شکاف‌های مختلف قومی و مذهبی اعمال شوند. در هر صورت بازار اکنون هیچ‌گونه سازوکار قانونی و حقوقی نوشته‌شده‌ای نداشته و تعامل با آن به شیوه‌ای بوده است که در هر زمان و هر شرایطی هیچ نوع امتیاز یا حقی را برای مردم به ارمغان نیاورد و بنا بر مصلحت و موقعیت، قدرت بتواند امکان ابتکار عمل هرگونه برخوردي را در دست داشته باشد.

«م.کننده: تا حالا فکر کردی که قاچاق به اقتصاد کشور ضربه می‌زنی؟ می‌دونی که دولت این کار شما رو قاچاق میدونه؟

م.شونده: من خودم رو قاچاقچی نمیدونم من یه کاسیم ... دولت برای من چیکار کرده که من به فکر دولت باشم؟

م.کننده: باشه ولی خوب کارخانه و کارگاه‌ها تعطیل میشه وقتی این کالاهای را وارد بازار می‌کنید.

م.شونده: بابا این عده‌ها که واسه اقتصاد ایران چیزی نیست ... اینها کاسبی چمدانیه ... تازه مگه خود دولت انقدر برنامه ریزیش درسته؟ این حرفها فقط واسه گیر دادن به مردم بیچاره‌س که کاسه کوزه‌ها رو سر اونها بشکن... اینجا هر کی باید به‌فکر خودش باشه مگه اون تهرانی وقتی من نون نداشتم بخورم به فکرم بود؟

م.کننده: بله ... درسته...» (صاحبہ غیر رسمی - ریبور.م).

هچنین به میدان مورد نظر و نحوه پیدایش آن نگریست که از سویی نیازهای محلی مردم بومی، همسویی نیازهای مصرف‌کننده‌گان محلی و داخلی کشور که از نقاط دور و نزدیک به این شهر مسافرت می‌کردند از سوی دیگر- و حتی مهم‌تر از همه- نیاز بی‌پایان سیستم جهانی سرمایه‌داری به فتح بازارهای جدیدی که تحت سیطره دولت- ملت‌های مرکزی هستند با هم همگام شده و دولت-ملت مرکزی را به سمتی سوق داد که شکل‌گیری چنین بازاری رقم زده شود. بنابراین روشن شد که مجموعه‌ای از شرایط تاریخی-اجتماعی متشكل از نقصان‌های محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی در کنار هم قرار گرفته و بانه به بازاری مرزی بدل شد.

از سوی دیگر میل به مصرف کالاهای خارجی از سوی مصرف‌کنندگان داخلی ایران در رونق بازار بانه بسیار مؤثر بود و گویی این بازار میل مصرف‌کننده ایرانی را به مصرف کالای خارجی شناسایی کرده است و از طرفی هم دسترسی به کالای خارجی در بازار داخل ایران برای آنان همچون فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی برای جوانان اروپای شرقی بود که میل مفرطی به مصرف کالاهایی با برنده‌گری (از جمله کوکاکولا) داشتند. شاید به‌توان پا را از این هم فراتر گذاشت و گفت نوعی از اعتراض به فضای داخلی در گرایش به مصرف کالای خارجی در میان مصرف‌کننده ایرانی به خصوص در میان اقشار متوسط و ضعیف به حاشیه‌رانده شده وجود داشته است. در واقع اگر بخواهیم به سبک تاملینسون (۲۰۰۵) استدلال نماییم گروه‌های متوسط و کمدرآمدتر جامعه ایران به‌واسطه مصرف کالای خارجی به هاله پیرامون این کالاهای نیز دست یافته‌اند و در مقابل از هاله معنایی کالای داخلی نیز گریزان بوده‌اند. همچنین از دیگر تأثیرات شکل‌گیری بازار، تلطیف چهره بازنمایی شده از کردها و عقاید قابلی در میان دیگر قومیت‌های ایرانی بود به شکلی که بسیاری از مسافران هنگام ورود به شهر از تفاوت آنچه از کردستان و کرد در ذهن داشتند با آنچه خود تجربه می‌کردند، دم می‌زدند و به این ترتیب بازار و قیمت ارزان‌تر وجهه‌ای فرهنگی مناسب‌تر و حتی متقدم‌تری را از مردم بانه و کردستان به‌طور کلی ایجاد نمود که نوعی از مشروعیت و رسمیت را برای کسب‌وکار مردم محلی و بازار نوظهور آن به همراه داشت و معانی منفی‌تر قاچاق را به حاشیه‌راند.

در واقع چنانچه بخواهیم صورت‌بندی درستی از ایجاد و استقرار بازار در بانه به‌دست دهیم، می‌بایست تأکید کنیم بازار چه از جنیه ایجاد‌کننده‌گان آن از لحظه‌ای که شهر را

درگیر خود نمود چه از جنبه مشتریان و مصرف‌کننده‌گان آن، شکلی بسیار مردمی و عامیانه^۱ به معنای تخصصی آن داشته است، حقیقت آن است که حکومت مرکزی چنانچه خواستار مدیریت درست و به عبارتی مردمی بازار می‌بود، توان سازماندهی و تعیین تکلیف را برای شرایط این ناحیه دara بود. در واقع قدرت شاید به‌واسطه سوء‌مدیریت از طریق القای وضعیت ممنوع و غیرقانونی و انگ قاچاقچی، متمرّد، قانون‌گریز و ... سعی در نگهداشت و تثبیت شرایط بحرانی در شهر داشته است تا بدین وسیله مدیریت و کنترل جوانب مختلف بازار را در دست خود داشته باشد. از این رو چنین برداشتی دور از ذهن نبوده است که رابطه‌ای که دولت با شهر/بازار بانه برقرار نمود عرضه وضعیت بحرانی و آشتفتگی بوده است تا نوعی از بی‌نظمی را بر منطقه تنظیم و نهادینه سازد و از این طریق آزادی در برخورد و به‌طور کلی تراابتکار عمل را برای خود حفظ نماید. چنانچه بخواهم به صورت دیگری به این وضعیت وارد شویم می‌توانیم این چنین به بیان موضوع پردازیم که بالابودن نرخ بیکاری در منطقه و همپوشانی شکاف-های قومیتی، مذهبی و طبقاتی مناطق کردنشین از جمله فشارهای جامعه مدنی کرستان و در اینجا بانه بود که دولت مرکزی را وادار به نوعی مصلحت‌گرایی و مدارا در مقابل بازار مذکور نمود. در واقع باید این نکته را تصریح نمایم که قدرت سعی‌کرده است به‌طرز نامحسوسی مقاومت اجتماعی را مدیریت و مهندسی نماید. گذار حکومت از مرحله انکار و برخورد مستقیم به مدارا، مهندسی، مدیریت و جهت‌دهی روندی است که قدرت در مواجهه با بازار بانه در پیش گرفته است که حاکی از نوعی عقب‌نشینی استراتژیک و تاکتیکی است.

با وجود چنین جریاناتی می‌توان اظهار نمود که استقرار بازاری هرچند غیررسمی و بسیار آسیب‌پذیر در شهر توانست با بسیاری از ابعاد بستر محلی و متن زندگی مردم ارتباط برقرار نماید و نوعی از مشروعیت و رسمیت را برای خواست‌ها و نیازهای مردمان محلی -به‌ویژه در برابر قدرت- به ارمغان آورد. بنابراین بازار همان پدیده‌یغیررسمی‌ای است که به زندگی اقتصادی بانه و پدیده تجارت مرزی رسمیت می‌بخشد.

۳-۳- ناپایدارسازی فرهنگی و از جاکندگی اجتماعی

گرچه استقرار بازار نتیجه حکشیدگی آن در متن شرایط و مناسبات تاریخی/جغرافیایی

محلى بود اما با گذار از این برده این بازار است که شرایط و قوانین خاص خود را بر متن محلی تحمیل و حتی حک کرده و فرمها یا عقلانیت مختص به خود را حاکم نمود و در ادامه منطق خاموش اقتصاد کاپیتالیستی استقلال، رهایی، انتزاع یا «از جا کندگی^۱» مجموعه روابط بازار را با تمام متعلقات آن از متن محلی فراهم نمود. اقتصاد نئولیبرالی متاخر هرگونه پایبندی به «امر اجتماعی^۲» را رد می‌کند تا آنجا که دولت-ملت مدرن هم تا جایی مشروع و کارآمد است که به اصول اقتصاد سیاسی «بازار آزاد^۳» پایبند باشد. در ادامه روند این انتزاع را در عرصه‌هایی که برای مردم‌نگار مشهود بوده است بررسی می‌نماییم.

۳-۱-۳- فردگرایی ضداجتماعی

به محض آنکه واژه بازار مطرح می‌شود سازوکاهایی به دنبال آن به ذهن می‌رسد که مستلزم عملکرد درست آن در اقتصاد سرمایه‌داری است - رقبابت، فروش، عرضه، تقاضا و یکی از تحولات جالبی که بازار با خود به این متن محلی وارد کرد رقبابت بازاریان برای فروش کالاها است که منجر به فردگرایی ضداجتماعی در عرصه فروش شد. «م.کننده: شنیدین که بعضی‌ها جنس تقلیبی می‌فروشن و ادعا هم می‌کنن که اصلی هستن... نظرتون راجع به اینها چیه؟

م.شونده: میخوای من نفر نشونت بدم که با تانکر شامپو پاوه میخربه می‌ریزه تو قالب شامپوی خارجی و ده نفر هم برash کار می‌کنن ... فکر هم می‌کنه آدم زرنگیه ... اما الان همه می‌شناسن شن و باعث بدنامی بازار بانه هم شده... می‌خوان یک شبه همه چی رو به دست بیارن» (صاحبہ رسمي-کریم. م).

افراد بهدلیل فروش در شرایط بحرانی به آسانی دریافت‌هایند چنانچه بخواهند فروش کنند می‌باشد همه تلاش خود را به کار گیرند که مشتری را وادار به خرید محصول خود کنند. در این راستا شروع به بدگویی از اجنبی موجود در بازار و حتی مابقی بازاریان همشهری خود می‌کنند. مکان بازار بانه به حدی متراکم است که مشتری به شعاع حداقل یک کیلومتر انواع کالاهای لوکس زندگی روزمره را به راحتی می‌تواند

1. disembeddedness

2. The social

3. laissez-faire

به دست آورد؛ بنابراین فروشنده‌گانی که در این مکان به فعالیت می‌پردازند از طرفی به واسطه نوسانات شدید ارزی و دیگر موانع ساختاری پیش‌روی کالای قاچاق و همچنین حاکمیت فضای نوکیسه‌گی در بستر کلی تر کشور بهشت اقدام به «دامپینگ^۱» قیمت محصولات نموده‌اند تا حدی که ممکن است کالاهای گران قیمت با سود بسیار پائین به فروش برسند. مضاف بر این به واسطه شرایط داخلی اقتصاد کشور قدرت خرید مصرف‌کنندگان به‌طور مستمر تضعیف شد که موجب ظهور و ورود کالای بدل و به اصطلاح کپی به بازار بانه گشت. به راحتی فروشنده‌گان شروع به تعریف از جنس خود کرد و مابقی کالاهای بازاریان را بدل و کپی شده معرفی می‌کنند. این شرایط باعث گسیختگی‌های رفاقتی، فامیلی و حتی صنفی نیز شده است. فروش تنها وظیفه‌ای است که بر عهده یک بازاری گذاشته شده است و مابقی امور اجتماعی می‌باشد به کناری زده شده و معلق شوند.

«الف. صادقی: من با یکی از دوستان مشورت کردم حرف خیلی جالبی زد اون گفت ببین تو شاگرد یا شریک یا دوست نمی‌خوای ... فروشنده می‌خوای ... کسی که بلد باشه بفروشه

۵. کریم زاده: اها ... باشه من فکرها را بکنم بهتون خبر میدم» (مشاهده مشارکتی-تجربه شخصی).

در واقع از این سخنان کاملاً مشخص بود که این شخص از قبول هرگونه مسئولیت و رابطه‌ای با کسی که می‌خواست استخدام کند خودداری کند و تنها برای او فروش کند. در واقع روابط به سمت نوعی از روابط سرد و رسمی در حال گذار بود.

«م. کننده: کاک شیرکو این مشتری که دیروز اینجا بود الان رفته پیش پسر خاله‌ت ریبور ... چی شد که رفت اونجا؟

م. شونده: نمی‌دونم بازاره دیگه مشتری‌ها رو از هم می‌دزدیم هر کس زرنگ باشه بتونه مشتری خودشو جذب کنه مفته چنگش» (صاحبه غیررسمی).

«م. کننده: به نظرت چرا رقابت انقدر زیاده تو بانه؟ اصلاً رقابت‌ش که به کنار چرا پشت سر هم بدگویی می‌کنن؟

م. شونده: چون همه می‌خوان زود به همه چی برسن... چون چک داده واسه کرایه مغازه کل سال اگه نتونه بفروشه نابود می‌شه و از بازار عقب می‌فته» (صاحبه غیر

رسمی).

علاوه بر اینها بهواسطه شکل‌گیری بازار گروههای پایین‌دست مختلفی از جمله دست‌فروشان، کولبران، گاری‌چی‌ها و... به وجود آمده است که مغازه‌داران کمترین اطلاعی از نحوه کسب‌وکار آنان نداشتند، دارای رابطه خشک و رسمی بوده و کاملاً از یکدیگر فاصله گرفته‌اند که به «جزئی شدن^۱» یا پاره‌پاره‌شدن اجتماع محلی انجامیده است.

«م.کننده: تا حالا با نیروی انتظامی و گمرک و ... برخورد داشتین؟

م.شونده: نه... ما بارو میدیم به برابری که ضمانتی کار می‌کن... اگه جنس هم گرفته بشه اونها پوشش برآمون بر می‌گردونن... هیچ ارتباطی باهشون نداریم.

م.کننده: با خود باربرها و کولبرها چی؟

م.شونده: در همین حد که بار رو ازشون تحويل می‌گیریم تو انبار... دیگه نمیدونم چه جوری بار رو میارن یا از کجا میارن یا با ماشین میاد یا با الاغ و کولبر» (صاحبہ رسمی - ریبورا. م).

روابط خویشاوندی و خانوادگی هم از هجوم عقلانیت بازار مصون نمانده و فرم روابط تماماً زیر سیطره بازار شکل می‌گیرد:

«برادر اول: برآم هشت‌صد میلیون تومان حواله کن با [سه هزار و پانصد و] سی و پنج تومن

برادر دوم: نمی‌بینی چهل تومنه؟

زیادی حرف نزن الان سی و پنج بود...

نخیر الان دیگه چهله برو یه جا دیگه حواله کن...

احمق...[پدر دو برادر هم در حال تماسا کردن بود]» (مشاهده مشارکتی - صرافی).

«م.کننده: اگه یه فامیل یا یه دوست به یاد و بخواهد از شما جنس بخره چطور باهش برخورد می‌کنی؟

م.شونده: خیلی عادی مثل یه مشتری

م.کننده: اگه توقع نابجایی داشته باشه چی؟ مثلاً بخواه خیلی ارزون باهش حساب کنی؟

م.کننده: نه اصلاً اجازه نمی‌دم و نمی‌زارم روابطمن قاتی کارم بشه

م.کننده: اگه بخواه ازش سود نگیری چی؟

م.کننده: نه من حتماً سود خودمو ازش می‌گیرم...» (صاحبہ غیر رسمی - شیرکو. ص).

۳-۲-۳- مناسکی شدن عرف و حذف میراث فرهنگی

علاوه بر نحوه استقرار روابط و مناسبات، آداب و رسوم عامه نیز از این قضایا مصون نمانده است و این وضعیت به حدی رو به پیشرفت است که افراد خویشاوند تنها در موارد خاص با یکدیگر برخورد می‌کنند:
«دنیا جوری شده که قوم و خویش فقط برای عروسی و عزا فامیل هم هستن» (قول معروف).

از جمله تغییرات و تحولات دیگر افزایش ازدواج‌های بین‌فرهنگی و بین‌قومیتی است. قبلًا به واسطه تفاوت‌های فرهنگی، مذهبی و ملی کمتر موردنی از این دست قابل مشاهده بود، حال آنکه بعد از گذشت یک دهه بسیاری از جوانان بانه‌ای فعال در بازار با انبوه مسافران از نقاط مختلف کشور روپرتو هستند که منجر به ایجاد آشنایی و مراودات دوستانه با مشتریان آنان شده است. فروریختن عقاید قالبی چه از طرف مسافران و چه از طرف مردم محلی از عوامل کلیدی این نزدیکی بوده است؛ اما آنچه ریشه تاریخی‌تری دارد تحریق فرهنگی اقلیت‌ها در ایران است که باعث شده است در شرایطی که اکنون که اعضای فرهنگ اقلیت در وضعیت مادی بهتر یا شاید برتری نسبت به گذشته قرار گرفته‌اند سعی در جبران شأن اجتماعی خود داشته و برای بهرسمتی شناخته‌شدن، اقدام به «کردارهای بین فرهنگی^۱» از این دست کنند. به عبارتی «همسایگی فرهنگی» (آپدورای، ۱۹۹۶) از نتایج ورود جریان جهانی‌شدن به این شهر است که برای چنین اعمالی ترسیم یک مرز فرهنگی خاص ناممکن می‌نماید.

«آیا بازار بانه برای شهرشما سقز منفعتی داشته است؟

سقزی: بله چطور نداشته همه مسافران بانه خریدشون رو می‌کنن میان اینجا قضای حاجت می‌کنن» (قول معروف)

همچنین تغییر معانی مشترک جمعی پیرامون عدالت و صداقت و آزادی در متن فرهنگ محلی از دیگر تغییرات عمده‌ای است که عمیقاً به استقرار بازار پیوند خورده است. این مفاهیم جمعی که قبلًا در بافت سنتی فرهنگ محلی روابط درهم‌تنیده‌ای با

ساختار اجتماعی و اعتقادی داشتند اکنون دچار تحولات عمیق معنایی شده‌اند.
 «م.کننده: آقای محمودی شما که صاحب برنده استید چرا کاری نمی‌کنید که اجناس شما دارای بهترین کیفیت باشند... البته نمی‌گم اجناس تون بی کیفیته...»
 م.شونده: الان قدرت خرید بازار در همین حده... این حد از کیفیت رو می‌خره... بیشتر از این ور نمی‌داره...»
 م.کننده: اها یعنی شما می‌فرمایین کیفیت جنس‌هاتون به نسبت قدرت خرید بازار خوبه ... خوب شاید اینطوری ارزش مارک و برنده شما پایین بیاد... درسته؟
 م.شونده: به هر حال کیفیتی که من به مشتری ارائه می‌دهم به نسبت پولیه که میده... حقش همینه» (صاحبہ رسمی - ک.م)

آقای ک.م. که از سرشناس‌ترین تاجران نیز هستند در این گفتگو به طرز ظرفی از نحوه برقراری عدالت و انصاف میان قیمت و کیفیت اجناس خود در بازار سخن می‌گوید. در واقع شاید در لحظه اول مصرف‌کننده/مشتری انتظار داشته باشد که بهترین جنس را با بالاترین کیفیت خریداری کند و در همان حال پول زیادی هم نپردازد یا حداقل به‌طور قابل توجهی خرید صرفه‌جویانه‌ای انجام داده باشد. اما غافل از اینکه این توقع با واقعیت بازار و تعادلی که میان قیمت و کیفیت برقرار می‌کند هم خوانی ندارد. به این ترتیب تفاوت معنایی عدالت نزد مشتری و نزد فروشنده مشخص می‌شود. از این رو است که در هنگام فروش بازاریان از اینکه جنس بدل بفروشند ابایی ندارند چرا که در ذهن خود اینطور قضیه را توضیح می‌دهند که من پول جنس بدل را از او گرفتم هرچند جنس بدل فروخته باشم.

مبناً قضاوت‌های اخلاقی درباره افراد هم بر محور کسب‌وکار و فعالیت اقتصادی آنان می‌چرخد و کسی که از لحاظ اقتصادی به موفقیت نرسیده باشد انواع گمان‌های اخلاقی بر وی حمل می‌شود:

«فرهنگ سنتی ما فرهنگی تعارفی بود پدر و مادرها دوست داشتن بچه هاشون شرم و حیا داشته باشند و بچه با ادب و شرمگین مورد پسند و تمجد بود و درصد زیادی از افراد اجتماع ما شرم و حیا داشتن... اما الان اگه همینطور باشی و یا تو تعارف رفاقت گیر کنی قطعاً موفق نمی‌شی... بهنظر من هیچ که از نظر مادی موفق نمی‌شی از نظر معیارهای اخلاقی هم موفق نخواهی بود چون ورشکست می‌شی و آبروت میره» (صاحبہ رسمی - حسین. ا).

۳-۳-۳- اقبال و بد اقبالی‌های سوژه

اغلب افرادی که در بازار موفق می‌شوند و به سرمایه قابل توجهی دست پیدا می‌کنند وقتی که از دوران پر فراز و نشیب کار خود از روز اول صحبت می‌کنند مرحله‌ای را ذکر می‌کنند که از آن با عبارت «ثاورم ئه کرده‌وه» (آتیش به پا می‌کردم) یاد می‌کنند. اینجا فرد مانند شخصیتی بدون قید و بند یا بسیار پرخاشگر ظاهر می‌شود تا همه از او حساب ببرند و چنین تصور شود که نمی‌توان پول او را بالا کشید. همچنین شخص با پس زدن همه عرف‌ها خود را از فضای سنتی محدود کننده و دست‌وپاگیر خلاص می‌کند. فردی هم که به چنین شخصی مفروض است دچار یک شوک یا نوعی بہت فرهنگی می‌شود چرا که متوجه این نکته می‌شود که او هیچ شخصیت و ارزش و اعتباری بدون داشتن پول ندارد. به این ترتیب هویت او به صورت بخشی‌شده یا جزئی‌شده در می‌آید یا حداقل این توانایی را پیدا می‌کند که بنا بر شرایط خاص کارهای خلاف عادت انجام دهد:

«الف. رحیمی: اون دوره آتیش به پا می‌کردم کاک مهدی... مگر کسی می‌تونست جرئت کنه باهام بد قولی کنه؟... هر کی پولمو نمی‌داد می‌رفتم تو مغازه شن دو تا داد سرش می‌کشیدم و حرف‌های بو دار بهش می‌پرندوم که خجالت بکشه
م. کرمی: چی می‌گفتی مثل؟»

الف. رحیمی: مثلًا می‌گفتم اینجوری نون زن و بچهات رو در میاری؟

م. کرمی: برات سخت نبود؟

بازار اینطوری می‌کنه آدم رو کاک مهدی... ساده باشی و محترم بازی در بیاری یک شبه می‌خورنت» (مشاهده مشارکتی غیر مستقیم).

به این ترتیب فرهنگ مردم محلی هر چه بیشتر به سوی پاره‌پاره شدن پیش می‌رود. این امر در کلیت آن بیشترین تأثیری که داشته است زوال و نابودی فرهنگ یکپارچه و مشترک عمومی مردم محلی است که به هرج و مرج عقیدتی، دل‌زدگی نسبت به همه مرام‌ها و مسلک‌های بومی و محلی، تشتبث آراء، عدم جذابت تفکرات ایدئولوژیک و به طور کلی زوال اجتماع انجامیده است. با ادامه این روند آنچه باقی خواهد ماند هویت-های مصرف‌گرای تمرکز زدوده، خردمند فرهنگ‌های مختلف و حتی فرقه‌گونه شدن گروه‌های اجتماعی و توده‌ای شدن جامعه در سرانجام آن است؛ هویت بازاری: شناسایی فرد و اعتبار او بر مبنای تعهدات مالی او در ارتباط با سایر بازاریان است نه اخلاق به معنای سنتی/ محلی آن. افراد به آسانی می‌توانند در بازار فعالیت اقتصادی داشته باشند در حالیکه شاید در حوزه خصوصی دارای مشکلات اخلاقی حادی باشند که نشانه‌ای از

تفکیک حوزه خصوصی از حوزه عمومی/بازاری است.
 «م.کننده: به نظر شما چرا دولت اجازه داده داخل شهر این کالاهای فروخته بشه و کسی هم قاچاقچی محسوب نمیشے؟
 م.شونده: دولت میخواهد مردم سرگرم باشن...
 م.کننده: چطور؟ توضیح میدی بیشتر؟
 م.شونده: خوب اینطوری مردم کاری به چیزی ندارن فقط به فکر معامله و کاسبی هستن... دنبال خیلی چیزها نمیرن» (صاحبہ رسمی- امید. ر).
 از سوی دیگر بداقبالی‌های سوبژکتیویته به‌واسطه جایگیری بازار بحران‌زده از نتایج بسیار پنهان و مطلوب برای قدرت در چهارچوب روابط و شرایط اجتماعی نوظهور منطقه است. قدرت توانسته است با بازگذاشتن امکان فعالیت اقتصادی مرزی در داخل شهر، عame مردم را به سمتی سوق دهد که هرگونه مطالبات هویتی، زبانی، فرهنگی، مذهبی و غیره به‌حاشیه رانده شود و در واقع تنها فعالیتی که ظاهراً قدرت با آن کمتر مخالفت دارد عرصه فعالیت اقتصادی است. حال آنکه چه بحران‌های اقتصادی وابسته به بازار بین‌المللی (مانند بی‌ثباتی نرخ ارز) و بحران‌های داخلی کشور (از قبیل تورم و بیکاری) فشارهایی را در وله اول بر بازاریان و در وله دوم بر جامعه محلی وارد می‌کند که هرگونه «امر اجتماعی» را به محاقد و فراموشی می‌برد. این مباحث چگونگی تأثیر «جغرافیای سیاسی» را بر روابط متن محلی متجلی می‌سازد. این وضعیت با تفاوت‌هایی در سراسر ایران قابل مشاهده است. همه آنچه از زیستن در بحران نصیب جامعه مدنی شده است فرو ریختن اعتماد اجتماعی، دلزدگی و مسخ‌شدن ارزش‌های اخلاقی/ادینی و مناسکی‌شدن آنها است. در واقع مهندسی اجتماعی قدرت (خواه برنامه‌ریزی شده خواه ناخواسته و خارج از برنامه‌ریزی دقیق) یک پدیده کاملاً مردمی را در متن محلی حاضر به همسویی با ساختار کلی کشور سوق داده است. نحوه برخورد و مدیریت به سبکی است یا دارای روایی است که هر پدیده اجتماعی را لاجرم وارد مفصل‌بندی و شکل‌بندی‌های ساختاری خود نموده و آن را منحرف، آسیب‌زا و مسخ می‌نماید.

نتیجه‌گیری: سوبژکتیویته شکننده

قبل از هر چیز بایستی دوباره بر این نکته تأکید کرد که سوبژکتیویته برخلاف تصور رایج کلیتی منسجم و ایستا که مردمانی با فرهنگ خاص دارای یکسری ویژگی‌های مشخص باشند نیست، بلکه امری فردی، متکثر، پاره‌پاره، مصرفی، دست‌کاری شده و

بخشی از حوزه خصوصی است. در بستر و متن پژوهش حاضر نیز با پیچیدگی‌های خاصی حرکت به سمت این وضعیت قابل مشاهده است. جریان‌هایی که در بستر محلی مشاهده شد نشان داد که زندگی گران‌قیمت، لوکس و مصرف‌گرای البته جهانی در حال دستیابی به جایگاه یک ارزش عمومی و سبک زندگی نسبتاً غالب و تا حدود زیادی مطلوب است. همچنین مشخص شد جوانان فعال در بازار به منظور تعیین موقعیت و جایگاه خود در طبقات اجتماعی مصرف کالاها را به صورتی نمایشی انجام می‌دهند تا ادعای دستیابی به تجربه موثیق و معتبر را بیان کنند. از این‌رو سوبرکتیویته هرچه کمتر مجال و امکان بروز، جلب توجه و حتی مقاومت می‌یابد و خود وانمودی به میدان عمل سوژه/هویت «مرکز زدوده^۱» و «بخشی‌شده»^۲ حداقل در زمان مصرف تبدیل می‌شود. هویت به عنوان مانعی درونی کمترین مقاومت را در برابر کالاها از خود نشان می‌دهد. در واقع گویی کالا دارای نمودی خنثی است یا بیرون از حوزه اخلاق قرار دارد. در واقع نقدها به عاملان منفعل از دیگاه انتقادی به این حوزه از آنجا وارد است که افراد توسط دستگاه‌های تبلیغاتی بازار به آسانی برای مصرف کالاهای جدید قانع و تحریک می‌شوند. معیارهایی که در باب کالا در مرحله خرید به کار گرفته می‌شود بیشتر فایده‌گرایانه است اما به هنگام مصرف با سیاست‌های مصرف و معیارهای زیبایی شناختی ترکیب شده و به مصرف می‌رسد که به «مستعمراتی شدن»^۳ (هاوس، ۱۹۹۶) مصرف انجامیده است. به هنگام مصرف است که فرد میدان آزادی عمل و خلاقیت خود را باز می‌یابد و شروع به بر ساخت هویت خود می‌نماید. در پژوهش حاضر مشخص شد که کالا با برانگیختن میل مصرف‌کننده به واسطه کارایی در سطح فرم جامعه جهانی مصرف‌کنندگان را وادار به مصرف برترین‌ها و آخرين‌ها می‌کند و در سطح معنایی و هنجارین، مصرف‌کننده عاملیت خود را بازیافته که به صورت اغلب غیرمستقیم اما همواره ملموس معنای خود را بر مصرف حک می‌کنند. جالب اینکه در میان تمام خردمندگاه‌های حاضر در بستر مورد مطالعه اعم از ملی‌گرا، مذهبی و سکولار این امر با تفاوت‌های اندک مشترک است. این قسمت از بحث را می‌خواهیم با عبارت «سلفِ نشویلبرال»^۴ (مک‌گوین، ۲۰۱۴) به پایان برسانیم که به زیبایی پیوند امر خرد و کلان در آن مشهود است. منظور از سلف

1. decentered
2. colonization
3. neoliberal self
4. McGuin

نولیبرال خودی است که اقتدار مصرف را به واسطه سلبریتی‌های راهبر پذیرفته است که سیکزندگی شهرت و عقاید بهشت ترویج یافته آن‌ها رهنمودهایی برای عمل مناسب در دنیای نابرابر و رقابتی فراهم می‌کنند.

اما سوبیکتیویته‌شکننده در تمامی این فرایندها به لحاظ ضمنی حضوری پرنگ دارد. مردم محلی بنا به تصور خود بازار را به منطقه وارد کردند و تصور محدودی نسبت به عواقب و پیامدهای آن داشتند؛ تنها جوانب مادی و معیشتی قضیه را می‌دیدند حال آنکه بازار تبدیل به روح حاکم بر فرهنگ کنونی شهر و موتور محركه و انگیزه اصلی همگان را برای کار و فعالیت تشکیل می‌دهد. به طور مختصر و روشن خود، بازار را راه انداختند اما اکنون این بازار است که آنان را وادر به حرکت و فعالیت می‌کند. به این ترتیب تغییری که شهر از سر گذرانده است به زبان جامعه‌شناختی از این قرار است که از حک شدگی (پولانی) به از جاکندگی (گیدنز) یا فک شدگی مجموعه مناسبات بازار از بستر محلی سیر نموده است. چنانچه دلایل ظهور این وضعیت را به روشنی بیان نماییم ابتدا ورود کالاهایی است که قبل از هر چیز بازار جهانی آنها را فراهم می‌کند و سلیقه فرد محلی در آن دخالتی ندارد. دوم مصرف‌کنندگانی هستند که از سایر نواحی وارد این شهر/بازار می‌شوند و باز هم فرد محلی چنانچه بخواهد در این فضا فعالیت داشته باشد نبایستی میان میل تحریک شده مصرف‌کننده و محصولات موجود در بازار مانع ایجاد کند. سوم و مهم‌تر آنکه فرم روابط را عقلانیت بازار کنترل می‌کند و از این جهت نیز باز هم این بازار است که اوضاع را در دست گرفته است. از این رو فرد محلی تنها به پلی برای تشکیل روابطی از این دست بدل شده است.

مدت زیادی را در پی کشف روایت کلی مردم که از بازار بانه و شرایط آن دارند، بودیم. اما هیچگونه نظام و نظام استقرار یافته‌ای از فرهنگ مادی و معنوی حضور ندارد. نکته اساسی که پس از مدت‌ها کلنجر رفتن با تصورات مردم راجع به بازار یافته‌یم این است که روایتی کلی، منسجم و کلان راجع به بازار وجود ندارد که مردم‌نگار بخواهد در پی آن باشد. حقیقت این است که بازار روایتها را درباره ماهیت خود فردی پاره‌پاره کرده است و اتفاق نظری در این زمینه وجود ندارد. به این ترتیب به نظر می‌رسد مکانیزم بازار در متن حاضر عبارت است از القای هیجان ناشی از اسطوره پیشرفت - اعم از مادی و معنوی - به منظور اقناع برای شرکت در آن و همچنین ایجاد برداشتی فردی و سکولار از آزادی که به مصرف پیوند خورده است. بنابراین روند فردی‌شدن و فروریختن تصورات

جمعی مشترک را رقم زده است.

منابع

- آفردو، سعدیلو. (۱۳۹۴). *نئولیبرالیسم: خوانش انتقادی*. ترجمه: میرجواد سیدحسینی. تهران: نشر پرسش.
- باینگانی، بهمن و جلائی پور، حمیدرضا. (۱۳۹۵). «مطالعه جامعه شناختی پیامدهای اقتصادی بازار و تجارت مرزی (انتوگرافی انتقادی بازار مرزی بانه)». *مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران*. شماره ۴. ۵۷۲-۵۳۹.
- عمانی، فرهاد و بهداد، سهراب. (۱۳۹۳). *طبقه و کار در ایران*. ترجمه: محمود متخد. تهران: آگاه.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۹۴). *تجدد و تشخّص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*. ترجمه: ناصر موقیان. تهران: نشرنی.
- مجتهد کیاسری، هانیه و رجلو، قنبرعلی. (۱۳۹۵). *تحلیل جامعه شناختی سیاست‌های نئولیبرالیسم در ایران*(مورد دولت هاشمی رفسنجانی). پایان‌نامه کارشناسی ارشد. تهران: گروه جامعه‌شناسی دانشگاه الزهرا.
- هاروی، دیوید. (۱۳۹۱). *تاریخ مختصر نئولیبرالیسم*. ترجمه: محمود عبدالله‌زاده. تهران: انتشارات دات.

References

- Chandler, d and Julian, Reid. (2016). *The neoliberal subject: Resilience, adaptation and vulnerability*. Rowman & Littlefield, Lanham.
- Duneier, M. Kasinitz, P. & Murphy, A. (Eds.). (2013). *The urban ethnography reader*. Oxford University Press.
- Howes, David. (1996). *Cross cultural consumption*. Routledge.
- Kanna, Ahmed. (2010). Flexible Citizenship in Dubai: Neoliberal Subjectivity in the Emerging City-Corporation. *Cultural Anthropology*, 37 (1): 100–129.
- Kanna, Ahmed. (2011). *Dubai, the City as Corporation*. Minneapolis. MN: University of Minnesota Press.
- McGuigan, Jim. (2014). The Neoliberal Self. *Culture Unbound*, Volume 6, 2014: 223–240.
- Rose, Nicolas. (1999). Governing the Soul: The Shaping of the Private Self. Free Association Books.

- Schwiter, K. (2013). Neoliberal subjectivity – difference, free choice and individualised responsibility in the life plans of young adults in Switzerland. *Geogr. Helv.*, 68.
- Tomlinson, Alan. (2005). *Consumption, identity and style*. Routledge.
- Tugal, Cihan (2012). Serbest meslek sahibi: Neoliberal subjectivity among Istanbul's popular sectors. in *New Perspectives on Turkey*, 46 (46): 65-93.



تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۷/۰۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۰۲

**نسبت‌سنجی کار کرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران
مطابق اهداف توسعه گرایانه سند چشم‌انداز ۱۴۰۴
و الزامات ناظر بر آن**

فاطمه سلیمانی پورلک^۱

چکیده

سند چشم‌انداز بیست‌ساله، اهدافی کلان برای کشور ترسیم کرده که بخش مهمی از آنها را اهداف توسعه گرایانه اقتصادی تشکیل می‌دهد و انتظار تحقق آن را در افق ۱۴۰۴ دارد. فعلیت یافتن اهداف سند از یک سو مستلزم نگرش درون‌زاست و از سوی دیگر در گرو کارکرد بروون‌گرای سیاست خارجی کشور است. از این‌رو، واکاوی نسبت و رابطه میان کارکرد سیاست خارجی کشور و اهداف توسعه گرایانه سند، دغدغه مقاله حاضر است. پرسش اصلی آن است که چه نسبتی میان کارکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و اهداف توسعه گرایانه سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ وجود دارد و مهمنترین الزامات ناظر بر انطباق این دو کدام‌اند؟ پاسخ فرضی که مورد آزمون و وارسی قرار می‌گیرد آن است که به نظر می‌رسد هر چه بر میزان درگیری سیاست خارجی ایران در تنש‌های محیطی افزوده می‌شود، از سطح انطباق‌پذیری کارکردی آن با اهداف توسعه گرایانه سند چشم‌انداز کاسته می‌شود. نوعی هم‌گریزی میان سیاست خارجی تنش‌محاط کشور و سند هدف‌محور توسعه گرا مشاهده می‌گردد. بدین ترتیب، انطباق‌پذیری این دو مستلزم الزاماتی در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی است. روشنی که برای تبیین رابطه مبتنی بر همبستگی میان متغیرهای پیش-گفته مورد استفاده قرار گرفت، از نوع توصیفی-تحلیلی است. از آنجاکه در این مقاله مضمون توسعه گرایی سند چشم‌انداز که معطوف به یک هدف راهبردی است، به عنوان پایه ارزیابی سیاست خارجی ایران مدنظر است، چارچوب نظری نیز ناظر بر «سیاست خارجی توسعه گرا» می‌باشد. در این راستا از «مدل سه‌گانه عملکرد سیاست خارجی» به عنوان معیار سنجش کارکرد سیاست خارجی کشور بهره گرفته شد.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی، جمهوری اسلامی ایران، سند چشم‌انداز، توسعه گرایی، انطباق‌پذیری.

۱. استادیار روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد چالوس، چالوس، ایران.
(fatemeh.soleimani@iauc.ac.ir)

مقدمه

بازتاب اراده نخبگان در جهت‌گیری سیاست خارجی در تدوین اسناد فرادرستی ملی نظیر سند استراتژی ملی و یا اسناد بلندمدت راهبردی و یا سندهای چشم‌انداز متجلی می‌گردد. ایران به عنوان یک بازیگر قدرتمند منطقه‌ای، در پی تلاش برای استقلال و اقتدار ملی، طی یک روند نسبتاً طولانی از طریق بحث و تصمیم‌گیری اجتماعی، در سال ۱۳۸۲ سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ را به عنوان یک سند کلیدی و فرادرستی تدوین کرد که در آن، چارچوب برنامه‌ریزی سیاست‌های داخلی و خارجی برای تبدیل کشور به قدرت برتر در منطقه آسیای جنوب غربی، مشخص گردیده است.

این سند برای نخستین بار استراتژی کلان کشور را ترسیم نموده و تصویری از جایگاه ایران در سال ۱۴۰۴ را مشخص کرده است. با دقت در محتوای این سند و عبارت «ایران کشوری است توسعه‌یافته با جایگاه اول علمی، اقتصادی و فناوری در منطقه»، می‌توان دریافت که در این سند توسعه به عنوان یکی از اهداف اصلی تعیین شده است. به بیان دیگر، بر مبنای این سند، توسعه علمی، اقتصادی و فناوری به عنوان «انتخاب استراتژیک» کشور تلقی شده است. انتخابی که تمامی منابع باید در جهت تحقق عینی آن بسیج شود. اما نکته اساسی آن است که چنین هدفی برای تحقق عینی نیازمند ترجمه به سیاست‌ها و استراتژی‌های مناسب است. به بیان دیگر، اگر سلسله‌مراتب منطقی تبدیل یک ایده به واقعیت عینی را شامل سه مرحله هدف، سیاست و استراتژی بدانیم، اهمیت مراحل سیاست‌گذاری، طراحی و اجرای استراتژی‌های مناسب به گونه‌ای بهتر، روشن می‌گردد. درواقع، بدون ترجمه اهداف به سیاست‌ها و استراتژی متناسب، امکان تحقق آنها وجود نخواهد داشت.

با توجه به اهمیت هدف مورد انتظار این سند از یک سو و مهم بودن پژوهش‌های مرتبط با سیاست خارجی بهویژه در حوزه جایگاه ملزمات اقتصادی در سیاست خارجی معطوف به قدرت‌سازی منطقه‌ای از سوی دیگر، تمرکز و مذاقه در این زمینه به منظور نسبت‌سنجی سیاست خارجی کشور ضرورتی علمی و اجرایی محسوب می‌گردد. از نظر عملی، واکاوی کارکرد سیاست خارجی می‌تواند راهگشای حرکت به سمت تحقق اهداف سند چشم‌انداز باشد. سند با بر جسته کردن «قدرت برتر منطقه‌ای» رابطه مشخصی را بین سیاست خارجی و توسعه اقتصادی مطرح می‌کند که با جدایی ناپذیری این دو مقوله محوریت می‌یابد. از این منظر، پرسش اصلی مقاله آن است که چه نسبتی

میان کارکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی و اهداف توسعه‌گرایانه در سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ وجود دارد؟ و مهمترین الزامات ناظر بر انطباق‌پذیری این دو مقوله کدامند؟ پاسخ فرضی آن است که به‌نظر می‌رسد هر چه بر میزان درگیری سیاست خارجی ایران در تنش‌های محیطی افزوده می‌شود، از سطح انطباق‌پذیری کارکردی آن با اهداف سند چشم‌انداز کاسته می‌شود. به‌بیان دیگر نوعی هم‌گریزی میان سیاست خارجی تنש‌محاط کشور و سند هدف‌محور توسعه‌گرا مشاهده می‌شود. منطبق‌سازی این دو مقوله نیز مستلزم الزاماتی در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی است. همان‌گونه که از فرضیه برمی‌آید، رابطه بین متغیرها مبتنی بر همبستگی بوده و از این‌رو، روش مناسب برای تحقیق در این زمینه از نوع توصیفی-تحلیلی است.

در این نوشتار، هدف آن است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر پایه مقیاس سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ که معطوف به یک هدف کلان راهبردی است، مورد مطالعه قرار گیرد. از این‌رو، «مدل سه‌گانه عملکرد سیاست خارجی» که از نوع هدف‌محور می‌باشد، در چارچوب «نظریه سیاست خارجی توسعه‌گرا» و به‌طور توامان پشتوانه نظری، تحلیلی مقاله پیش رو را تشکیل می‌دهند. گنجاندن مدل پیش‌گفته در قالب نظریه سیاست خارجی توسعه‌گرا به‌عنوان چارچوب و معیار سنجش سیاست خارجی کشور برپایه سند چشم‌انداز مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد.

۱- مبانی مفهومی و نظری

۱-۱- سیاست خارجی به‌مثابه ابزار توسعه

نقش دولت در پیشبرد استراتژی‌های توسعه موضوع بسیاری از مطالعات اقتصاد سیاسی است. یک مکتب فکری مورد اقبال دلالت بر آن دارد که کشورهای در حال توسعه نیاز شدیدی به وجود یک دولت قوی دارند تا بر شکاف میان خود با کشورهای توسعه‌یافته غلبه کنند. به تعبیر جاگوارب، وظیفه این دولت، تحقق «توسعه برنامه‌ریزی شده» است (spoht. 2017: 150).

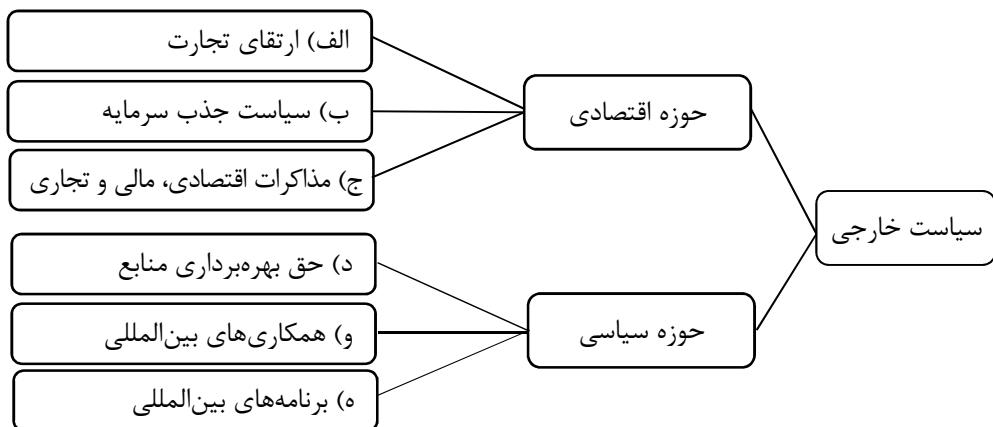
گرشنکرون بر این باور است که هر چقدر یک کشور عقب‌مانده‌تر باشد، نقشی که دولت در پیشبرد توسعه ایفا می‌کند، نیز باید بیشتر و بزرگ‌تر باشد (Gerschenkron. 1961). به‌همین منوال، مطالعه تاریخی آمسدن و چانگ درباره اقتصاد سیاسی نشان می‌دهد که چگونه کشورهای توسعه‌یافته به‌طور سنتی تلاش کرده تا موقعیت پیشروی

خود را از طریق سیاست‌های لیبرالی در خارج و سیاست‌های مداخله‌جویانه نهادینه سازد (Amsden, 2001).

در تحلیل نقش سیاست خارجی در پیشبرد توسعه باید به نقش دولت در این فرایند توجه داشت. در این رابطه می‌توان سیاست خارجی را به دو حوزه کلان اقتصاد و سیاست تقسیم کرد که از این طریق سیاست خارجی بر توسعه کشور تأثیر می‌گذارد. این حوزه‌ها به خطوط اقدام بهویژه در ارتباط با ارتقای رشد اقتصادی کشور و کاهش سطح نابرابری تقسیم می‌شوند. در این چارچوب، مقاله حاضر مدلی ارائه می‌نماید که به عنوان پشتونهای برای تحلیل نحوه کارکرد رابطه سیاست خارجی-توسعه مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد (شکل ۱).

در پرداختن به حوزه اقتصادی سیاست خارجی باید میان سه خط اقدام که می‌توانند به‌طور مستقیم استراتژی توسعه کشور را تحت تأثیر قرار دهند، تمایز قائل شد. این خطوط عبارتند از: الف) ارتقای تجارت ب) سیاست جذب سرمایه ج) مذاکرات اقتصادی، مالی و تجاری. در حوزه سیاسی، خطوط اقدام به‌طور غیرمستقیم‌تر با پیشبرد توسعه ارتباط می‌یابند و آثار عملی آنها به‌سرعت به حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی نمی‌رسد، این خطوط اقدام عبارتند از:

د) حق بهره‌برداری از منابع و همکاری‌های بین‌المللی ۵) برنامه‌های بین‌المللی (Spohr, 2017: 159)



شکل ۱ - خطوط اقدام سیاست خارجی در پیشبرد توسعه

حوزه اقتصادی سیاست خارجی رابطه مستقیم‌تری با برنامه توسعه و بهویژه با رشد اقتصادی می‌یابد. این حوزه معمولاً موضوع تحلیل‌هایی است که سیاست خارجی کشورها را به توسعه آنها ربط می‌دهد (Spohr. 2017: 160). اولین خط اقدام در حوزه اقتصادی نتایج سیاست خارجی را برای تجارت نشان می‌دهد. افزایش تجارت یک کشور موضوعی است که از نظر سیاست‌گذاران در دهه‌های اخیر بهشدت اهمیت یافته است. بهنظر فدر، صادرات نه تنها به رشد GDP بلکه بهافزایش نرخ رشد اقتصادی نیز منجر می‌شود. مشارکت گسترده دولت و رهبران سیاسی در اجرای سیاست‌خارجی خود و اهتمام آنها به تجارت با نقش فروشنده‌گان تاجرپیشه مقایسه می‌گردد. این مقایسه امکان استنتاج اهمیت بیشتر حاکمان و سیاست‌خارجی‌شان برای گسترش تجارت با جهان را فراهم می‌سازد (Feder. 1982: 60).

ارتقای تجارت نه تنها شامل میزان صادرات ملی، بلکه شامل ارتقای کیفی آنها نیز می‌باشد. بر اساس مفهوم توسعه، این خط اقدام مشتمل بر تشویق صادرات با کالاهای دارای ارزش افزوده‌تر می‌گردد. بهایمنظور، سیاست‌گذاران خارجی معمولاً تلاش می‌کنند تا به بازارهای جدید و ارتقای کالاهای دارای ارزش افزوده در تجارت با شرکا دست یابند. این خط اقدام بهشت به سیاست داخلی در ارتباط با افزایش رقابت‌پذیری کالاهای داخلی که تحت تأثیر بهبود سطح مهارت کارگران قرار دارد، وابسته است (Spohr. 2017: 160).

سیاست جذب سرمایه یک کشور (خط اقدام دوم اقتصادی) دو موقعیتی را که یک کشور می‌تواند احراز نماید، دربرمی‌گیرد: جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی که معمولاً از اهمیت فراوانی در مراحل اولیه تنوع تولید برخوردار است، و گسترش سرمایه‌گذاری‌های ملی در خارج. فونسکا معتقد است که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی هم برای سرمایه‌گذار و هم برای سرمایه‌پذیر حامل سود و نفع است. در هر صورت، طرف سرمایه‌پذیر که ضعیفتر می‌باشد، خواستار آن است که انتقال سرمایه به‌دبیال خود به انتقال تکنولوژی که از جنبه حیاتی برای توسعه برخوردار است، منجر شود. طرف سرمایه‌گذار نیز به‌دبیال گسترش دسترسی کشور خود به‌سایر مناطق و فرصت‌های جدید برای تجارت و سرمایه‌گذاری است (Spohr. 2017: 161).

خط سوم اقدام معطوف به ایجاد شرایط سیستماتیک برای استراتژی توسعه ملی است که سابقه آن به تنشی‌های شمال-جنوب در زمان جنگ سرد بازمی‌گردد. زمانی که

کشورهای جنوب به اظهار نارضایتی از شکاف موجود پرداختند، نیاز به مناظره جهانی بر سر فرصت‌های واقعی توسعه مطرح شد. تحلیل چانگ از مسیر توسعه کشورهای مختلف بر احساس نیاز کشورهای در حال توسعه و توسعه‌نیافته به تغییر شرایط مرکز بود. از نظر وی لیبرالیسم بخشی از استراتژی حفظ وضع موجود است و توسعه کشورها را در همین شرایط ساختاری دنبال می‌کند (Amsden. 2001).

در این خط اقدام، استراتژی معطوف به ایجاد شرایط مناسب برای توسعه، کاهش رویه‌های همانند سوبسید و موانع تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای، وجود رژیم مالکیت معنوی عادلانه‌تر و ممکن‌سازی برنامه‌های توسعه‌ای دقیق است. در این معنا، آمسدن استراتژی‌های رشد اقتصادی آسیایی را طرح می‌کند که مسئول تولید کالاهای دارای ارزش افزوده، دستیابی به قابلیت رقابت بین‌المللی و اجتناب از اعمال فشار همانند کشورهای شمال برای لیبرالیزه کردن است. حمایت از صنایع نوپا و رژیم‌های اقتصادی و تجاری عادلانه‌تر قویاً مورد حمایت هستند (Amsden. 2001).

خط اقدام سوم تأثیر غیرمستقلمتری بر رشد اقتصادی یک کشور دارد، اما می‌تواند سهم گستردگی در هر دو بعد توسعه داشته باشد. «تصویر یک کشور در نظام بین‌الملل» از اهمیت فراوانی در حفظ و افزایش جریان‌های تجاری آن، حفظ استقلال آن در رابطه با سایر بازیگران قدرمند، جلب حمایت از موقعیت خود در مجامع بین‌المللی، یا دسترسی به تکنولوژی‌های به‌روز، و ایجاد محیط لازم برای گسترش فعالیت شرکت‌ها هم در داخل و هم در خارج برخوردار است. بنابراین، حوزه سیاسی تأثیر مثبتی بر نتایج حوزه اقتصادی و خطوط اقدام آن دارد.

آنچه از مباحث بهره‌برداری از منابع فهمیده می‌شود، نیاز یک کشور به اطمینان از حق بهره‌برداری از منابع خود است. این بدان معناست که سیاست خارجی یک کشور از امکان بهره‌گیری از تمامی منابع لازم برای نیل به اهداف توسعه‌گرایانه برخوردار باشد. در این معنا، استراتژی کلان از حق بهره‌برداری دستگاه‌های سیاست‌خارجی یک کشور از تمامی منابع و امکانات یک کشور حمایت می‌کند (Spohr. 2017: 162).

همکاری بین‌المللی به عنوان یک سیاست دو وجهی به نفع هر دو طرف درگیر است. طبق نظر لیته، همکاری بیان‌گر بعد تجارت است که بهموجب آن هر دو طرف در ازای مشارکت خود عوایدی به دست می‌آورند. بنابراین، یک کشور می‌تواند به عنوان هدف برنامه‌های همکاری خارجی خود (هم از کشورها و هم از سازمان‌های بین‌المللی) تکنولوژی دریافت کند و پروژه‌های مشترک بهره‌برداری از منابع را توسعه بخشد (Leite. 2012: 21).

یک کشور با پذیرش موقعیتی قوی‌تر در نظم بین‌المللی می‌تواند همکاری یا ابتكارات مشترک با دیگران را بر مبانی برابرتر به‌پیش برد. این کشور همانند یک سهامدار اصلی در برنامه‌های همکاری، تصویر بین‌المللی خود را بهبود می‌بخشد و فرصت‌های بیشتری برای موفقیت استراتژی خود فراهم می‌آورد. بنابراین، همکاری نقش مهمی در کارآیی و اثربخشی اقدامات حوزه اقتصادی ایفا می‌کند. در شرایط همکاری بین‌المللی، کشورهای در حال توسعه می‌توانند دسترسی به مناطق مختلف جهان فراتر از روابط سنتی را به‌مثابه یک استراتژی مداوم برای خود تلقی کنند. این استراتژی که مبنی بر همکاری و هماهنگی سیاسی می‌باشد، دستاوردهای بزرگی از حیث افزایش تجارت و گسترش سرمایه‌گذاری‌های داخلی به‌همراه دارد (Spohre. 2017: 162).

برنامه‌های بین‌المللی مشتمل بر تأثیر غیرمستقیم سایر ابعاد سیاست خارجی بر خطوط پیش‌گفته است و مجموعه‌ای از موضوعات در دستورکار بین‌المللی را دربرمی‌گیرد که می‌تواند پذیرای رهیافت توسعه‌گرا باشد. درکل، توسعه و استقلال یک رابطه تقویت‌شده متقابل را نشان می‌دهند که افزایش آن در یک طرف موجب تقویت آن در طرف دیگر نیز می‌شود. استقلال هدف مشترکی است که همه کشورها دنبال می‌کنند. اندیشمندان امریکای لاتین، استقلال را به آزادی سیاست خارجی از محدودیت‌های تحمیل شده از سوی قدرت‌های بزرگ معنا می‌کنند. بنابراین، هدف استقلال آن است که به دولتها امکان پیروی از استراتژی‌های توسعه خودشان را بدون مداخله خارجی بدهد (Vigevani & Ramazini. 2014: 520).

تصمیماتی در شش خط اقدام پیش‌گفته به‌طور همزمان و هماهنگ باید اتخاذ گردد که البته به‌واسطه متغیرهای داخلی و بین‌المللی محدود می‌گردد. جاگوارب معتقد است که پیشبرد توسعه از طریق ابزارهای داخلی و بین‌المللی مستلزم حمایت گسترده داخلی (به‌ویژه در میان نخبگان سیاسی) از برنامه توسعه است. اول از همه، برنامه توسعه عنصری تعیین‌کننده در استراتژی‌های یک کشور در تمامی خطوط اقدام پیش‌گفته باشد. دوم اینکه، رهبر یا حاکم برای تضمین حمایت عمومی از برنامه توسعه به استراتژی‌های مختلف متولّ شود. سرانجام، در مواجهه با نظام بین‌الملل، هماهنگی با سایر کشورها به عاملی مهم و مؤثر تبدیل شود (Spohr. 2017: 165).

تصمیمات توسعه‌گرای دولت در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی برای نیل به هدف اولیه و اصلی مستلزم شروطی است که در قالب یک مدل سه‌گانه ارائه می‌گردد.

۱-۲-۱- مدل سه‌گانه عملکرد سیاست خارجی توسعه‌گرا

«مدل سه‌گانه عملکرد سیاست خارجی توسعه‌گرا» بر نهادینه‌سازی سیاست خارجی توسعه‌گرا بر مبنای سه اصل کارآیی، اثربخشی و تحول تکامل‌مند استوار است.

(الف) مفهوم کارآیی بر کیفیت کارکرد یک مجموعه دلالت دارد به‌گونه‌ای که این کارکرد متناسب با اهداف و منافع در بستر کمترین منابع باشد. غلبه گفتمان مناسب و متناسب در سیاست خارجی و اجماع گفتمانی اقتصادمحور در حوزه سیاست خارجی از مؤلفه‌های کارآیی و کیفیت‌سنجدی سیاست خارجی سیاست خارجی توسعه‌گرا می‌باشند.

(ب) مفهوم اثربخشی بر اساس شاخص‌های کمیت‌پذیر به‌میزان و درجه حصول اهداف و منافع اشارت دارد و مفهومی نتیجه‌نگر است (رحیمی، ۱۳۸۵: ۳۶). مهم‌ترین مؤلفه‌های اثربخشی سیاست خارجی توسعه‌گرا عبارتند از تعریف عملیاتی اهداف کلی سیاست خارجی و سند دکترین سیاست خارجی.

(ج) اصل تحول تکامل‌مند نیز به‌نحوه تعامل دستگاه‌های تصمیم‌گیرنده سیاست خارجی و توان انطباق‌پذیری آنها با محیط پیچیده و دگرگون‌شونده بین‌المللی برمی‌گردد (الهی، ۱۳۷۸: ۴۹). بهره‌گیری از عقلانیت ارتباطی، اقناعی در سیاست خارجی و کنش‌مندی و کنش‌گری سیاست خارجی اصلی‌ترین مؤلفه‌های تحول تکامل‌مند سیاست خارجی توسعه‌گرا به‌شمار می‌آیند.

این الگوی تلفیقی معطوف به‌ایجاد توازن میان سه اصل یادشده و نشاندن اهداف توسعه‌ای در رأس دستورکار سیاست خارجی توسعه‌گرا در فرایند طراحی و اجرای استراتژی و تصمیمات است.

۲- سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در بستر سند چشم‌انداز ۱۴۰۴

۱-۲-۱- انتظارات سند چشم‌انداز از اهداف و کارکرد مطلوب سیاست خارجی کشور

اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی در سند چشم‌انداز توصیف و روئوس آن، تعیین گشته است. بر این اساس، سند در ذات خود موحد ضوابط، الزامات، قواعد و اولویت‌هایی است که سیاست خارجی کشور را تحت الشعاع قرار داده و افق ذیل را ترسیم می‌نماید:

۲-۱-۱- نیل به جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه آسیای جنوب غربی

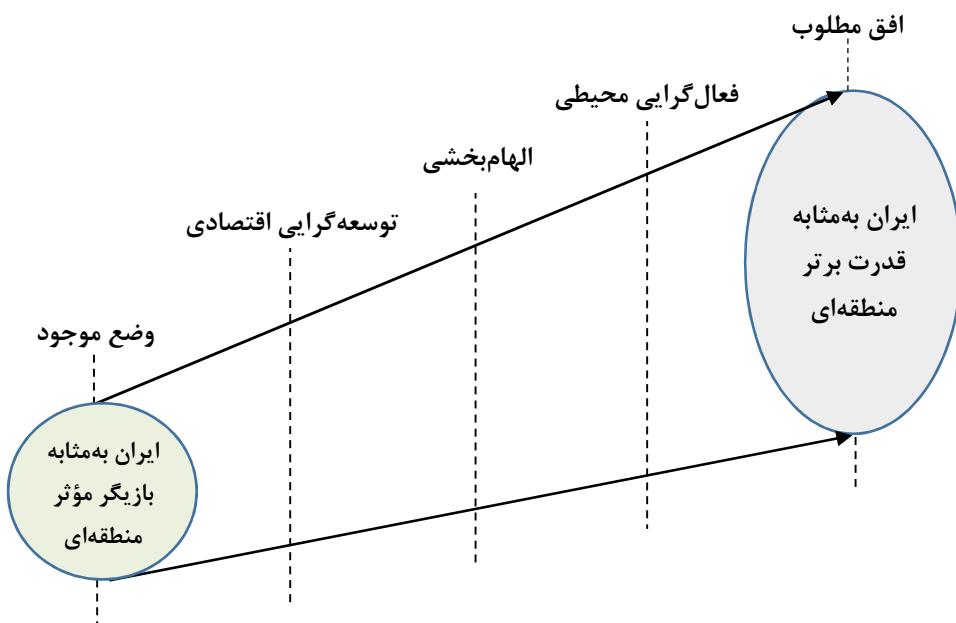
در حوزه سیاست خارجی، شرط اصلی رسیدن به اهداف چشم‌انداز، انتخاب فرآیند مناسب برای اعتلای موقعیت، بهویژه موقعیت اقتصادی با رویکرد جامع، بلندمدت و راهبردی است. تبدیل شدن ایران به قدرت مسلط منطقه‌ای هنگامی امکان‌پذیر است که از یکسو کشور در سطح بین‌المللی عمل کند و از ظرفیت تأثیرگذاری خود بر روابط منطقه‌ای و بین‌المللی استفاده نماید (رضایی، ۱۳۸۲: ۱۵۷) و از سوی دیگر، آن‌گونه که از متن سند برمی‌آید، در سطح منطقه‌ای ایران هدف را معطوف به قطبیت اقتصادی خود ساخته و در این مسیر بنا به منطق جغرافیایی و بازیابی جایگاه خود، در کانون اتصالات منطقه‌ای عمل نماید (جوادی‌ارجمند، ۱۳۸۵: ۲۸۷).

۲-۱-۲- الهام‌بخش در جهان اسلام

مفهوم الهام‌بخشی به تأثیرگذاری مثبت جمهوری اسلامی ایران در سطح منطقه‌ای و جهانی بازمی‌گردد. در جهان امروز با توجه به انقلاب ارتباطات و انفجار اطلاعات و همچنین تسهیل مشارکت مستقیم مردم در شکل‌دهی به روندهای داخلی، کشورهایی می‌توانند نقش آفرینی مؤثرتری در عرصه بین‌المللی ایفا کنند که از یکسو، از ابزارهای نوین بیشترین بهره‌برداری به عمل آورند و از سوی دیگر، کالاهای بهتری برای عرضه در اختیار داشته باشند (افتخاری، ۱۳۸۲: ۱۹).

۲-۱-۳- تعامل سازنده و مؤثر در روابط بین‌الملل

اهداف سیاست خارجی کشور در سند چشم‌انداز بر لزوم اتخاذ استراتژی تعامل فعال و سازنده با نظام بین‌الملل دلالت دارد. از جمله انگیزه‌های به کار گیری این راهبرد الزامات امنیتی و رفع نیازها و فوریت‌های داخلی است. بنابراین، در یک شمای کلی می‌توان اهداف کلان متصور جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴ را بر اساس سند چشم‌انداز به‌شکل زیر ترسیم کرد:



شکل ۲- افق سیاست خارجی در بستر سند چشم‌انداز ۱۴۰۴

۲-۲- گونه‌شناسی سیاست خارجی مطلوب سند چشم‌انداز

از میان سه گزاره مندرج در سند که مدلولات سیاست خارجی‌اند، دو گزاره اول و سوم کارکردگرایانه بوده و گزاره دوم از جنس ایدئولوژیک محسوب می‌شود. بنابراین، سیاست خارجی «کارکردگرایانه ایدئولوژی محور» یک سیاست مناسب و متناسب با وضعيت، موقعیت و خصائیل کشور می‌باشد که مهمترین مؤلفه‌های آن بدین شرح می‌باشند:

۲-۱- انتقادگرایی مبتنی بر عقلانیت ارتباطی، اقنانعی

عقلانیت موردنظر، ساختارهای ظالمانه و نظام سلطه بین‌المللی را با اتکا به ساختارهای ذهنی مشترک و از طریق هنجارسازی اجتماعی و اجتماعی بین‌المللی مورد نقد قرار می‌دهد. برآیند این سیاست نوعی «تجددنظر طلبی اصلاحی» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۳) است که متنضم روندی تدریجی و بلندمدت می‌باشد. از آنجا که این گونه

عقلانیت با توان اقناع‌سازی جامعه بین‌المللی برای ایجاد تغییرات ساختاری بین‌المللی همراه است، از اثربخشی و کارآیی لازم برخوردار بوده و در عین حال برآورنده مضماین آرمان خواهانه سند چشم‌انداز نیز می‌باشد.

۲-۲-۲- طبقه‌بندی زمان‌مند و زمینه‌مند سیاست خارجی

دسند چشم‌انداز در یک سطح متناسب اهداف محیطی بلندمدت از نوع آرمان‌گرایانه و ایدئولوژیک می‌باشد که در دستور کار بلندمدت سیاست خارجی کشور قرار می‌گیرند. سند در سطحی دیگر به‌هدفی می‌پردازد که مستلزم و متناسب زمان و تخصیص منابع در آینده میان‌مدت است و معمولاً بازه زمانی ۵ الی ۱۰ سال را دربرمی‌گیرند. ارتقای وضعیت معیشتی، رفاه اقتصادی، توسعه ملی، تامین نیازهای مردم، دسترسی آزاده به‌سرمایه، کالا و بازار جهانی، صادرات و واردات کالاهای صنعتی و مواد اولیه راهبردی؛ حفظ و ثبات و استقرار نظام و نظام سیاسی-اقتصادی بین‌المللی و منطقه‌ای که کشور در آن احساس امنیت کرده و بتواند به صورت صلح‌آمیز فعالیت کند؛ ارزش‌هایی که برای سعادت و سلامت کشور اهمیت دارند و از طریق دیپلماسی قابل تأمین و چانه‌زنی هستند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵)، مهمترین اهداف از این نوع محسوب می‌شوند. این اهداف کارکردی با اهداف ردیف یک و سه سند منطبق است.

۲-۲-۳- همنشین‌سازی توسعه‌گرایی اقتصادمحور و ایدئولوژی‌گرایی آرمان خواهانه

امروزه به‌باور صاحبنظران و نظریه‌پردازان قدرت مقوله‌ای تجزیه‌ناپذیر محسوب می‌گردد و منابع قدرت اعم از سخت و نرم دارای اهمیت تلقی می‌شوند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵: ۱۳۹). در این میان چه بسا توانمندی اقتصادی مهمترین عامل قدرتساز برای کشورها به‌شمار آید. این در حالی است که در ایران هنوز برآورده قدرت ملی و ارزیابی امنیت ملی کشور بر اساس مولفه‌های سخت‌افزاری سنجیده می‌شود و نقش اقتصاد در محاسبه قدرت ملی چندان حائز اهمیت نیست. درواقع، «مفهوم قدرت در سیاست خارجی ایران، بیشتر امری تصوری است تا آماری» (سریع‌القلم، ۱۳۹۰: ۷۰).

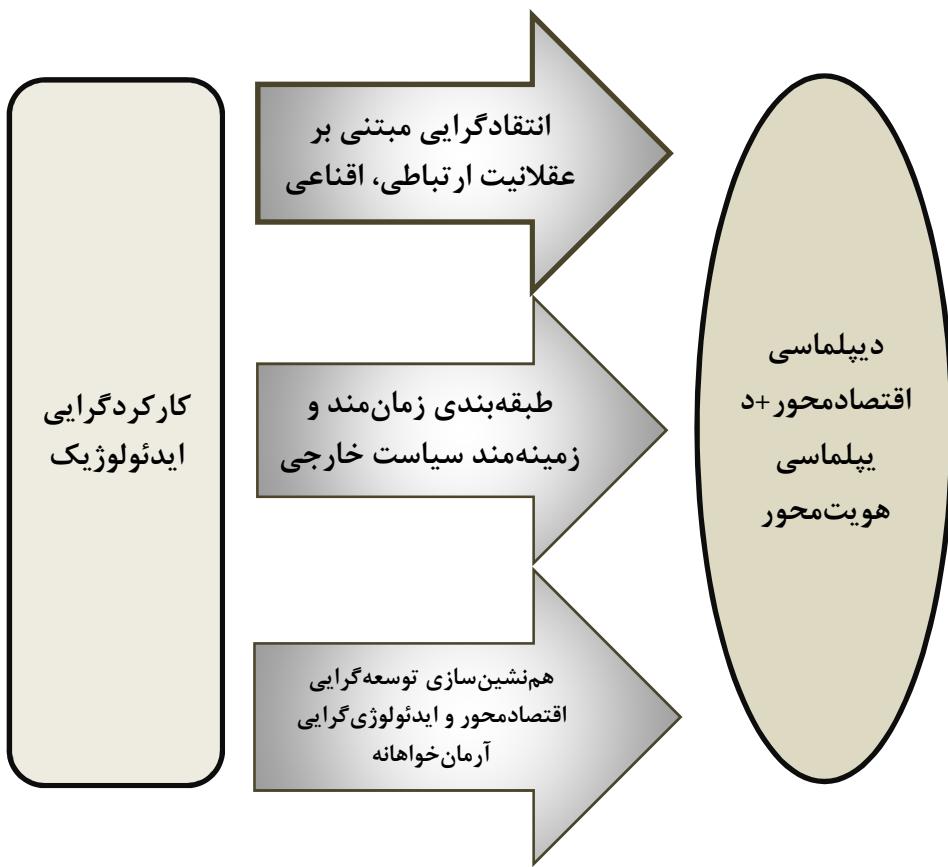
دلیل وجود دوگانه اقتصاد/امنیت یا اقتصاد/ایدئولوژی در سیاست خارجی را باید در محیط امنیتی شده پیرامون ایران جست. در چنین فضایی رویکرد سیاست خارجی ایران جنبه ایدئولوژیکی-امنیتی دارد که عرصه را بر اقتصاد تنگ می‌کند. این در حالیست که «در عصر جهانی‌شده، سیاست خارجی یک کشور در خدمت توسعه ملی است و اقتصاد

نقش جدی در تنظیم سیاست خارجی دارد. در این رابطه متقابل، سیاست خارجی از یکسو زمینه رفع موانع بین‌المللی توسعه کشور و از سوی دیگر زمینه جذب منابع بین‌المللی برای توسعه و قدرتمندی کشور را فراهم می‌سازد» (Saner, 2001: 3). بنابراین، سیاست خارجی ایران می‌باید از عهده همنشین‌سازی توسعه‌گرایی و اقتصادمحوری از یکسو و ایدئولوژی‌گرایی و امنیت محوری از سوی دیگر برآید که در قالب «کارکردگرایی ایدئولوژی محور» تبیین می‌گردد.

وجه کارکردگرایی این سیاست دارای مدلولات توسعه‌گرایانه در حوزه اقتصادی و وجه ایدئولوژی‌گرایانه آن دارای مدلولات آرمان‌خواهانه در حوزه سیاسی-امنیتی است. هر دو وجه این سیاست بر بروون‌گرایی اشارت دارند. از یک طرف رویکرد بروون‌گرای سیاست کارکردگرا به روشنی بیان‌گر ضرورت‌های توسعه‌گرایی و اقتصادی بوده و عمل به الزامات آن خواهناخواه با سیاست خارجی گره خورده است. به همین دلیل موضوع توسعه ملی و توسعه اقتصادی نیازمند سیاست خارجی توسعه‌گرا است. آنچه در فضای جریان‌های حاصل از جهانی‌شدن اقتصاد حلقه اتصال این دو مقوله تلقی می‌شود، دیپلماسی اقتصادی است. از طرف دیگر، رویکرد آرمان‌خواهانه سیاست ایدئولوژی‌گرا متنضم سیاست خارجی تعامل‌گرای هویت‌محور بهویژه با کشورهای همکیش و همسو می‌باشد.

در باب ضرورت رفع دوگانه فوق می‌توان خاطرنشان ساخت که نشاندن ثروت‌سازی ملی و توانمندسازی اقتصاد در جایگاه شایسته که طبعاً مستلزم کاربست دیپلماسی اقتصادی در سیاست خارجی است، مشکلات کشور را تپنه‌تنها در زمینه اقتصادی حل می‌کند، بلکه عرصه فراختری برای مانور ایدئولوژیک فراهم می‌آورد. قدرت تأثیرگذاری ایدئولوژیک جمهوری اسلامی در عرصه جهانی مستلزم اقتصاد قدرتمند تولیدمحور است.

با توجه به مؤلفه‌های فوق می‌توان سیاست خارجی مطلوب سند جسم‌انداز ۱۴۰۴ را در قالب شکل زیر به‌نمایش گذارد:



شکل ۳- سیاست خارجی مطلوب سند چشم‌انداز ۱۴۰۴

۳- ارزیابی سطح انطباق‌پذیری کارکرد سیاست خارجی کشور با اهداف سند چشم‌انداز

سیاست خارجی کشور از حیث میزان موفقیت در نیل به اهداف مورد انتظار سند چشم‌انداز را می‌توان در سه سطح مورد ارزیابی قرار داد:

سطح اول، به‌آن بخش از کارکرد سیاست خارجی ایران مربوط می‌شود که با اهداف متصور در افق ۱۴۰۴ منطبق بوده و از این حیث روند امیدبخشی را ترسیم می‌کند.

سیاست خارجی منطبق با هدف «الهمام‌بخش در جهان اسلام»، در عرصه کارکرد «بازدارنده انطباق‌پذیر» قابل ارزیابی است که مؤلفه‌هایی مانند استراتژی قدرت‌بنیان

سخت‌افزارگرا، مقاومت‌گرایی ضدنظام سلطه بین‌المللی و فعال‌گرایی امنیتی در بحران‌های منطقه‌ای را دربرمی‌گیرد.

سطح دوم، آن بخش از کارکرد سیاست خارجی کشور را شامل می‌شود که نتوانسته انتظارات توسعه‌گرایانه سند چشم‌انداز را در راستای «نیل به جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه آسیای جنوب غربی» برآورده سازد و از این‌رو، کشور را در فاصله زیادی تا اهداف متصور در سند قرار داده است. «کارکرد بازتابنده» سیاست خارجی جمهوری اسلامی در محورهایی مانند واکنش‌گرایی در برابر روند هم‌افزا و پایای مناقشات و تنش‌های منطقه‌ای، مقابله‌گرایی در برابر بازگشت‌پذیری مدام منازعات امریکامحور و امواج ایران‌هراسی در منطقه و اقناع‌سازی حقانیت راهبردی ایران تأمین‌کننده هدف مذکور نبوده است (سلیمانی، ۱۳۹۵: ۴۰۲-۴۴۲). بهبیان دیگر، اهداف اقتصادی مستلزم برنامه اقتصادی خارجی می‌باشد و این در حالیست که عمدۀ توجهات سیاست خارجی کشور معطوف به اهداف سیاسی، امنیتی و استراتژیک است. درواقع، نوعی ناموازنۀ میان وجوده مختلف سیاست خارجی که اقتصاد را به حاشیه رانده، مشاهده می‌شود.

سطح سوم، حدفاصل سطوح دوگانه پیش‌گفته است و بر انطباق‌پذیری نسبی سیاست خارجی کشور با انتظارات سند چشم‌انداز دلالت دارد. «کارکرد بازتابنده» سیاست خارجی ایران در راستای هدف «تعامل سازنده و مؤثر در روابط بین‌الملل» بر اساس شاخص‌هایی از قبیل تعامل واهم‌گرایانه با قدرت‌های غربی (اروپایی)، تعامل هم‌گرایانه با قدرت‌های آسیایی و منفک‌سازی تدریجی اختلافات بهم‌پیوسته با غرب از مطلوبیت نسبی برخوردار می‌باشد. این کارکرد تاکنون نتوانسته آن گونه که شایسته است در خدمت سایر اهداف مندرج در سند قرار گیرد.

در مجموع، می‌توان اینگونه استنباط کرده که بخش اعظم کارکرد سیاست خارجی کشور از حیث میزان انطباق‌پذیری با اهداف توسعه‌گرایانه سند چشم‌انداز در سطح مناسب و مطلوب ارزیابی نمی‌شود.

۴- الزامات سیاست خارجی کشور برپایه توسعه‌گرایی سند چشم‌انداز

سند چشم‌انداز به‌وضوح دارای مدلولات توسعه‌ای می‌باشد که تناسبی آشکار با سیاست خارجی توسعه‌گرا و دیپلماسی اقتصادی می‌یابد. بنابراین، توسعه و سیاست خارجی در نقاطی مشترک بهم می‌رسند که این اشتراکات الزاماتی را به‌شرح زیر در دو وجهه کارکردی و سیاسی بر سیاست خارجی کشور اعمال می‌کند.

۴-۱- الزامات کارکردی اقتصادی

۴-۱-۱- آزادسازی اقتصادی

در ساختار جهانی شده امروز برخورداری از اقتصاد آزاد جزء مهمی از مولفه قدرت ملی است. این مهم مستلزم الزاماتی در داخل و خارج کشورهاست. از این‌رو، تحول اقتصاد بسته دولتی در ایران بر پایه اصول آزادسازی از یکسو نیازمند ایجاد تغییرات ساختاری در داخل و از سوی دیگر، نیازمند تغییرات رویکردی و کارکردی در خارج است.

از اصول ساختاری آزادسازی کاهش کنترل و تصدی‌گری اقتصادی دولت و در مقابل، تقویت بخش خصوصی است. قدرت بخش خصوصی به عنوان رکن اقتصادی جامعه از دو عنصر برمی‌خیزد، یکی تولید کالا، خدمات و ثروت و دیگری گستردگی تشکل‌ها. در این شرایط می‌باید تقابل بخش دولتی و بخش خصوصی از بین بود و بخش دولتی از متصدی فعالیت‌های اقتصادی به «تسهیل گر فعالیت‌های اقتصادی» (سریع القلم، ۱۳۹۰: ۵۵) بخش خصوصی تبدیل شود.

آزادسازی در این معنا لازمه توسعه اقتصادی و قدرت ملی ایران است و سیاست خارجی در این مسیر با کاربست دیپلماسی اقتصادی می‌تواند ارتباط بخش خصوصی را با مراکز ثروت و قدرت در جهان هموار سازد و زمینه‌ساز پیشبرد فرایند آزادسازی و رونق اقتصادی گردد. رونق اقتصادی خود از مسیر رقابت‌پذیری اقتصاد، تنوع‌پذیری صادرات، صادرات محصولاتی با مزیت نسبی و رقابت‌پذیر همچون صنعت پتروشیمی، معدن و صنایع معدنی، صنایع غذایی، جلوگیری از قاچاق کالا و بازسازی و تقویت زیرساخت‌های اقتصادی کشور اعم از حمل و نقل جاده‌ای، هوایی، دریایی و ... می‌گذرد.

الزام دیگر ناظر بر آزادسازی اقتصادی در کشور به کارکردهای سیاست خارجی در حوزه دیپلماسی اقتصادی مربوط می‌شود. درواقع، معنای اقتصاد باز که بر خدمختاری اقتصادی دیگر بازیگران در کنار دولتها دلالت دارد، یادآور ویژگی‌های دیپلماسی اقتصادی است. یکی از ویژگی‌های بارز دیپلماسی اقتصادی، مشارکت بخش خصوصی در فرآیند سیاستگذاری است که با شناخت و آگاهی از بازار و در یک محیط اقتصادی جهانی جهت سرمایه‌گذاری و تجارت در راستای منافع ملی فعالیت می‌کند. پیوند و همکاری نزدیک میان دولت و بخش خصوصی خود یکی از ویژگی‌های دولتهای توسعه‌خواه است (موثقی، ۱۳۸۷: ۱۸۴). این در حالیست که با وجود تغییرات ساختاری، نهادی و سیاستی در برنامه‌های پنج‌ساله توسعه پیش‌بینی شده، آمار و ارقام

مربوطه در کشور همچنان بر دخالت دولت به ضرر نهادهای مدنی اقتصادی دلالت می‌کند که بهنوبه خود بیان‌کننده ناکامی سیاست آزادسازی اقتصادی است (سلیمانی، ۱۳۹۵: ۳۲۴).

اصلی مانند آزادسازی تجارت خارجی، آزادی واردات تمامی محصولات صنعتی و کشاورزی، لغو محدودیت بر واردات خدمات، حذف حقوق گمرکی بر واردات محصولات صنعتی و کشاورزی، آزادی صادرات تمامی تولیدات داخلی، آزادسازی نرخ کالاهای و خدمات، حذف یارانه‌های غیرمستقیم، آزادسازی نرخ بهره، آزادسازی نرخ ارز، لغو انحصارات دولتی و خصوصی، جربان آزاد اطلاعات، تخصیص بهینه منابع بهوسیله بازار و ایجاد دولت ناظر به جای دولت عامل در عرصه سیاست و اقتصاد باید زمینه‌سازی شود و بستر آن در چارچوب آزادسازی اقتصادی، تعرفه‌زدایی و خصوصی سازی به وجود آید. نظارت کامل بر اجرای صحیح سیاست‌های ابلاغی اصل ۴۴ با هدف تقویت بخش خصوصی در کشور در این راستا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. باید بخش خصوصی را در خدمت اقتصاد ملی تقویت و آن را از کمپرادوری خارج کرد (خلیلی، ۱۳۹۴: ۱۵).

۴-۱-۲- توانمندسازی علمی و تکنولوژیک

دستیابی به توانمندی علمی و تکنولوژیک از کانون‌های تمرکز سند چشم‌انداز می‌باشد که در عین حال، یکی از اهداف اصلی سیاست خارجی توسعه‌گرا نیز بهشمار می‌آید. به عبارت دیگر، یکی از نقاط تلاقی سند چشم‌انداز و سیاست‌خارجی توسعه‌گرا، توسعه علمی و تکنولوژیک است که پایه‌ای برای سایر ابعاد توسعه بهشمار می‌آید. اهمیت علم و فناوری از آنجاست که بر اساس تجرب بشری در اختیار گرفتن علم و فناوری، تولیدکنندگان و سپس جامعه را قادر تمند کرده است (سریع‌القلم، ۱۳۹۰: ۵۴).

بر این اساس، پیشرفتهای علمی باید ثروت‌زا باشد. از آنجایی که ایران در زمینه علم و تکنولوژی فاصله زیادی با کشورهای توسعه‌یافته دارد، می‌توان از طریق دیپلماسی اقتصادی، علمی و جذب تکنولوژی‌های پیشرفته این شکاف را کاهش داد. همچنین می‌توان از این طریق برای دستاوردهای علمی و فناوری کشور در جهان سوم بازار مصرف پیدا کرد. پیشرفتهای علمی و فناوری ایران می‌تواند به منبعی برای الهام‌بخشی نه تنها در جهان اسلام، بلکه در جهان سوم تبدیل گردد. دیپلماسی علمی و فناوری می‌تواند نقش مهمی در تبدیل شدن ایران به مرجعیت علمی و فناوری در جهان اسلام ایفا کند (موسی موحدی، ۱۳۹۱: ۷۵).

از سویی پیشبرد دیپلماسی اقتصادی نیز مستلزم در اختیار داشتن تکنولوژی‌های مدرن و جدید برای انجام فعالیت‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری است. ایران علاوه بر اینکه در ایجاد تکنولوژی بومی توفیق کمی داشته، در انتقال تکنولوژی نیز از مشکلات زیادی رنج برده است. شاید یکی از اصلی‌ترین عوامل عدم توفیق در انتقال تکنولوژی این بوده که اقتصاد و بنگاه‌های تولیدی ما در عرصه جهانی حضور بسیار ضعیفی دارند. در حالی که توسعه علمی نیازمند بهره‌گیری از امکانات و قابلیت‌های نهادهای بین‌المللی فعال در این عرصه است. در دنیای جهانی شده، فناوری به عنصر مهمی برای رقابت و شکوفایی شرکت‌ها تبدیل شده است. آمادگی تکنولوژیک بیان‌گر میزان چاکبی اقتصادها در جذب فناوری‌های موجود بهمنظور ارتقای بهره‌وری صنایع خود است (دهقانی‌فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۱۰۷).

۴-۳-۱-۴- همگرایی با اقتصاد جهانی

یکی از الزامات توسعه‌ای ایران همگرایی با اقتصاد جهانی و بازیابی جایگاه ایران در تعاملات اقتصادی منطقه‌ای و بین‌المللی است. همگرایی با اقتصاد جهانی نیازمند در پیش گرفتن دیپلماسی اقتصادی در سیاست خارجی، تقویت بخش خصوصی در اقتصاد کشور و ارتقای استانداردهای ملی برای هم‌سطح شدن با کشورهای توسعه‌یافته است. سامان‌دهی وضعیت اقتصادی کشور در صورتی ممکن است که بخش خصوصی در تعامل با اقتصاد جهانی رشد کند. تا اقتصاد ایران با اقتصاد جهانی پیوند نخورد، پیشرفت امکان‌پذیر نیست. هیچ کشوری در دنیا با اتكاء صرف بهمنابع داخلی به توسعه دست نیافته است. ایران در سال‌های اخیر بر مبنای آمار و ارقام از جمله کشورهایی است که کمترین تعامل اقتصادی منطقه‌ای را دارد و در سطح چندجانبه نیز تعامل اقتصادی قابل توجهی با جهان نداشته و طبیعتاً از مزایای آن هم محروم مانده است.

نفوذ ایران در بازار عربستان و عراق براساس درصد سهم ایران در کل واردات این کشورها بر اساس نفت‌خام، سهمی بالاتر از ۱۰٪ به ترتیب ۱۴/۸ و ۱۲/۴ درصد بوده است. سهم ایران در بازار کشورهای ترکمنستان، ارمنستان، ترکیه و تاجیکستان بیش از ۲٪ و سهمش در سایر بازارها کمتر از این مقدار بوده است. اما نفوذ کشورهای منطقه در بازار ایران جلوه بسیار متفاوتی داشته است. درمجموع دو کشور امارات متحده عربی و ترکیه بیشترین نفوذ را در میان کشورهای منطقه‌ای در بازار ایران داشته‌اند. سهم این دو کشور از واردات ایران به ترتیب ۱۹/۶ و ۷/۶ درصد در هفتماهه سال ۱۳۹۴ بوده است.

سهم سایر کشورهای منطقه کمتر از ۵٪/۰ بوده است (سایت سازمان توسعه تجارت). مقایسه کشورهای مقصد صادرات ایران در سال‌های ۱۹۹۵ و ۲۰۱۲ نشان می‌دهد که فقط ترکیه در بین بیست کشور دارای رتبه‌بتر جزء همسایگان بوده است و آن هم با رقم ۴۰/۲ درصد کل صادرات ایران در ۲۰۱۲ (Hausmann, 2012) بنابراین، میزان نفوذ ایران در بازارهای منطقه و میزان وابستگی متقابل بین ایران و همسایگان ناچیز است. گذشته از استثناهایی چون افغانستان، عراق، امارات و ترکیه سهم ایران در بازار کشورهای منطقه و سهم آنان در بازار ایران زیر ۲٪ است، رقمی که به خودی خود ضرورت کاربست دیپلماسی اقتصادی منطقه‌ای را نشان می‌دهد.

در سطح بین‌المللی نیز موقعیت ایران در شاخص‌های کلیدی قدرت اقتصادی بسیار ضعیف است. سهم ایران در اقتصاد جهانی در حدود ۳۴٪/۰ برآورد می‌شود که تقریباً بیش از ۸۵٪ آن مربوط به نفت است، لذا می‌توان سهم ایران در صادرات جهانی را در سطح بسیار پایین ارزیابی نمود (<http://unctadstat.unctad.org>). شاخص پیچیدگی اقتصادی نشان می‌دهد که چطور میزان، تنوع و مقاصد صادرات می‌تواند نمایان‌گر اختلاف توسعه‌یافته‌ی اقتصادی و کارآیی دیپلماسی اقتصادی بین کشورها باشد. صادرات ایران در سال ۲۰۱۲ کالاهایی ساده و عمده‌تا متکی به منابع انرژی و فاقد تنوع بوده و حدود ۸۰٪ کل صادرات به پنج کشور اصلی شامل چین، هند، کره جنوبی، ژاپن و ایتالیا انجام شده است. برخلاف صادرات، واردات کشور از تنوع زیادی برخوردار بوده و چین، ترکیه، کره جنوبی، آلمان و هند جمعاً با سهمی حدود ۶۴٪ جزء پنج کشوری هستند که عمده واردات ایران را پوشش داده‌اند. این شرایط تولید و تجارت آسیب‌پذیری شدید کشور را از لحاظ نوع کالاهای صادراتی و وارداتی، تنوع کالاهای و تمرکز طرف‌های تجاری نشان می‌دهد (چشمی، ۱۳۹۳: ۳۳).

این در حالی است که یکی از اهداف و راهبردهای سیاست‌خارجی توسعه‌گرا، گسترش تجارت و توسعه صادرات است. در راستای قدرتمندی ایران، ضمن کاهش وابستگی به انرژی نفت و گاز، حجم تجارت خارجی نیز باید افزایش چشمگیری یابد و صادرات کشور در یک محیط رقابتی افزایش پیدا کند. سیاست‌خارجی توسعه‌گرا سیاستی است که اهداف اقتصادی، سیاسی، امنیتی و فرهنگی کشور را که در قالب برنامه توسعه ترسیم می‌گردد، در بعد خارجی و در دو بستر جهانی و بین‌المللی (بده-بستان با دولت‌های دیگر) طراحی و پیگیری می‌نماید (موسوی، ۱۳۸۸: ۴۱۵).

از دیگر مؤلفه‌های همپیوندی اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی، تشديد سرمایه‌گذاری به عنوان یک جریان برون‌گر است که باعث ورود سرمایه و تکنولوژی، اشتغال‌زایی و افزایش شراکت و رقابت‌پذیری کشور در بازارهای جهانی می‌گردد. سهم ایران همانند سایر کشورهای در حال توسعه از سرمایه‌های سیال و آزاد جهانی چشم‌گیر به نظر نمی‌رسد. در ۱۹۹۰-۲۰۰۰ میزان سرمایه‌گذاری در ایران ۳ میلیارد دلار بود که این رقم در سال‌های ۲۰۰۵-۲۰۰۷ به ۲۰۰۸، ۲۴۰۸ و ۲۰۱۳، ۳۰۵۰ به ۲۰۱۴ و به ۲۱۰۵ میلیارد دلار رسید (<http://unctad.org/fdistatistics>). این شاخص‌ها بیان‌گر پیامدهای سیاست‌های درون‌نگر اقتصادی است که برخلاف جریان‌های اقتصاد جهانی حرکت کرده و تصحیح آن مستلزم و متنضم دیپلماسی اقتصادی است.

بنابراین، ایجاد و توسعه بازارهای بین‌المللی سرمایه از مهمترین پیش‌زمینه‌های پیشرفت دیپلماسی اقتصادی کشور و تعالی روابط سیاسی، اقتصادی و مالی در سطح منطقه و جهان است. در این راستا، سه عامل در تعیین محل موردنظر برای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نقش اساسی دارند: (الف) سیاست‌های کشور میزبان (ب) حمایت فعال کشورها به‌منظور توسعه و تسهیل سرمایه‌گذاری (ج) ویژگی‌های اقتصادی کشور میزبان (گزارش فرابورس، ۱۳۹۲: ۳۰۵). بنابراین، بدون ایجاد بستر و شرایط مناسب و باثبات برای جذب سرمایه خارجی و بهبود محیط کسب‌وکار در ایران نمی‌توان انتظار داشت که جریان مالی جهانی به‌سوی ایران سرازیر شود.

در راستای همگرایی با اقتصاد جهانی و قدرتمندی ایران، ضروریست تا رویکرد توسعه‌ای،

محور سیاست خارجی ایران باشد و این مستلزم برخی اصلاحات اقتصادی به‌شرح زیر است:

- تمرکز فرآیند خط‌مشی‌گذاری تجاری بر رویکرد توسعه صادرات
- توجه به جایگاه کشور در تقسیم‌کار جهانی و شناسایی مزیت‌های نسبی ملی در تولید کالاها و خدمات
- حداقل‌سازی دخالت دولت در تنظیم قیمت‌ها و توجه به سازوکار عرضه و تقاضا
- برنامه‌ریزی برای خصوصی‌سازی رقابتی در مورد همه صنایع دولتی
- تخصیص تسهیلات و سرمایه‌گذاری در صنایعی که دولتی نیستند و پتانسیل صادراتی دارند، نظیر صنایع تولید و فراوری در بخش کشاورزی، فرش، خدمات فنی و مهندسی، پتروشیمی
- آزادسازی اقتصاد در ابعاد گوناگون تجاری، مالی، ارزی و سرمایه‌ای در میان‌مدت و بلندمدت

- کاهش سهم تولید دولتی در GDP با کاهش هزینه‌های دولت در مواردی نظیر واگذاری شرکت‌های دولتی به صورت رقابتی
- جلب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی با ارائه تسهیلات ارزشمند، نظیر حق مالکیت زمین، جابجایی آزادانه اصل و فرع سرمایه و پرهیز از نگاه امنیتی به سرمایه‌گذار خارجی
- پذیرش رویه‌ها و استانداردهای بین‌المللی و جهانی و سازمان تجارت جهانی در تنظیم خطمشی‌ها، قوانین و مقررات بانکی و بیمه‌ای و گمرکی
- زمینه‌سازی ظهور صنایع غیردولتی در بازارهای جهانی از طریق سازوکارهای دیپلماتیک و الزام وزارت خارجه و سایر سازمان‌های مرتبط در همکاری همه‌جانبه با بخش خصوصی (ایمانی، ۱۳۹۶: ۹۱).

۴-۱-۴- کاربست دیپلماسی انرژی

تضمين امنیت انرژی و حضور در بازارهای جهانی نفت و گاز یکی از ضرورت‌های توسعه‌ای ایران است. این مهم در صورتی اتفاق می‌افتد که در سیاست خارجی کشور توجه ویژه‌ای به دیپلماسی انرژی صورت گیرد. «دیپلماسی انرژی به معنای آن است که بتوان زمینه‌های لازم برای عبور از محدودیت‌های تکنولوژیک، بازاریابی، استخراج، اکتشاف و سرمایه‌گذاری را فراهم نمود. اتخاذ دیپلماسی انرژی صحیح، همان‌قدر می‌تواند به ارتقای جایگاه ملی و بین‌المللی ایران و حضور فعال آن در عرصه جهانی بیانجامد که کم‌توجهی به آن می‌تواند بازماندگی از مسیر توسعه و قدرت‌یابی را به همراه داشته باشد» (متقی، ۱۳۹۳: ۱۶). دیپلماسی انرژی زمانی از کارآمدی برخوردار است که زمینه‌های لازم برای چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای وجود داشته باشد. چنین الگویی می‌تواند زمینه‌های تحقق وابستگی متقابل بین ایران و اقتصاد جهانی را فراهم آورد. بخشی از ضرورت دیپلماسی انرژی ناشی از وابستگی متقابل است که میان ایران و مصرف‌کنندگان عمدۀ انرژی حاکم است (ایمانی، ۱۳۹۶: ۹۵).

بررسی‌های دهه‌های اخیر نشان می‌دهد که علاوه‌بر پایین بودن معدل عملکرد متغیرهای کلیدی، اقتصاد انرژی ایران از نوسانات بالایی برخوردار است که به دو عامل اصلی یعنی سیاست‌های اقتصادی نامناسب و همچنین تکانه‌های ناشی از تحریم‌های خارجی برمی‌گردد (دانش‌جعفری، ۱۳۹۳: ۱).

از جمله اهدافی که در دیپلماسی انرژی کشور می‌تواند مدنظر باشد عبارتند از:

- احراز جایگاه شایسته در بازار انرژی با توجه به شرایط رقابتی بازار انرژی در اقتصاد جهان
- جذب بازار مصرف‌کنندگان انرژی که در حال ورود به دایره قدرت‌های بزرگ اقتصادی هستند؛ مثل هند، چین و برزیل
- افزایش و تقویت همکاری با دیگر تولیدکنندگان انرژی منطقه‌ای (متقی، ۱۳۹۳: ۱۷).
- بنابراین، ایران برای قدرتمند شدن هرچه بیشتر لازم است که بر روی انرژی خود مانور بدهد. دیپلماسی انرژی در این راستا می‌تواند موجب تسهیل ورود سرمایه به حوزه نفت و گاز کشور شود و همچنین بازارهای جهانی مناسبی برای فرآورده‌های نفت و گاز ایران بیابد.

۴-۱-۵- نفوذ اقتصادی در کشورهای در حال توسعه

نفوذ در جهان سوم و کشورهای در حال توسعه نیز یکی از راهبردهایی است که در راستای توسعه ایران نیازمند توجه ویژه است. امروزه کشورهای توسعه‌یافته در تسخیر بازار جهان سوم و استفاده از ظرفیت آنها در قدرتمندی هرچه بیشتر خود رقابت سرسختانه‌ای دارند. چین نمونه بارزی از این کشورهای است که با اعطای وام و سرمایه‌گذاری، نفوذ زیادی در جهان سوم دارد. با توجه به دغدغه‌ها و مسائلی که کشورهای در حال توسعه با آن دست به‌گریبان هستند، دیپلماسی اقتصادی مناسب‌ترین رویکرد برای نفوذ در این کشورهای است. کشورهای در حال توسعه از جهت مواد اولیه ارزان، بازار مصرف گستردگ، تجارت، سرمایه‌گذاری و فعالیت اقتصادی، وزن سیاسی در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای، کسب پرستیز بین‌المللی و ... برای کشوری مانند ایران فرصت ویژه‌ای محسوب می‌شوند (ایمانی، ۱۳۹۶: ۹۵).

۴-۲- الزامات سیاسی

۴-۲-۱- تنزدایی و همزیستی مسالمت‌آمیز

توسعه ایران بدون ارتباط با نظام بین‌الملل با چالش‌ها و موانع جدی مواجه است. راه پیشرفت و افزایش قدرت ایران در این است که برنامه مشخصی برای ارتباط با

قدرت‌های بزرگ، نهادهای بین‌المللی و شرکت‌های چندملیتی طراحی شود. دیپلماسی اقتصادی از طریق فراهم کردن زمینه همکاری‌های اقتصادی با دولتها، جذب سرمایه‌گذاری خارجی، همکاری با سازمان‌های اقتصادی منطقه‌ای و جهانی، می‌تواند باعث حل تعارضات با نظام بین‌الملل، همزیستی مسالمت آمیز و تنش‌زدایی با کشورهای دیگر شود. در یک محیط بی‌ثبات، اقتصاد رونق نخواهد گرفت. بدین‌سان، بین‌الملل تنش‌زدایی سیاسی و توسعه اقتصادی رابطه‌ای دوسویه برقرار است.

از طریق دیپلماسی اقتصادی حل و فصل تعارضات با کشورهای تأثیرگذار جهانی، می‌توان محیط پیرامونی ایران را باثبات‌تر کرد تا زمینه جذب سرمایه، همکاری اقتصادی، تجارت کالا و خدمات در راستای قدرتمندی ایران هرچه بیشتر فراهم گردد. به‌طور کلی، سیاست خارجی توسعه‌گرا و دیپلماسی اقتصادی که جوهرهای مداراجو و تعاملی دارند بر اصول همزیستی مسالمت آمیز، تنش‌زدایی، اعتنمادسازی و چند‌جانبه‌گرایی در سطوح جهانی و منطقه‌ای استوارند. پایه‌ریزی سیاست خارجی بر این اصول نه تنها دستیابی به اهداف توسعه ملی را مهیا می‌سازد، بلکه برآورده دیگر اهداف و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران نیز می‌باشد. همزیستی مسالمت آمیز یک سیاست واقع‌گرایانه بر اساس منطق مفاهeme و احترام دوسویه است. بر اساس این منطق، کشور در عین حفظ هویت، اصول و پیگیری منافع ملی خود، حقوق و منافع کشورهای دیگر را به رسمیت شناخته و با پرهیز از مطلق‌انگاری سیاسی تلاش می‌کند هویت خود را نه بر پایه کشمکش با دیگران، بلکه بر مبنای منافع مشترک و همسانی با آنها تعریف نماید (دهقانی‌فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۳۶۵).

۴-۲-۲-۱- اجماع توسعه‌گرایانه نخبگان سیاسی در سطوح نهادی

یکی از چالش‌های جدی در مسیر پیشرفت ایران، فقدان اجماع نخبگان سیاسی بر سر مسئله توسعه ملی است. این موضوع سه آسیب مهم را متوجه روند توسعه در کشور می‌نماید. نخستین آسیب آن است که وزارت امور خارجه را در حیطه دیپلماسی سنتی محصور می‌سازد و فضایی برای کارکرد اقتصادی آن نمی‌گشاید. دوم اینکه راه را بر نقش‌آفرینی و مشارکت بازیگران غیردولتی در سیاست خارجی می‌بندد. سوم آنکه راه بر موازی کاری در سیاست خارجی هموار می‌گردد.

به‌دلیل ضعف نهادی در ایران، توسعه‌گرایی و درنتیجه دیپلماسی اقتصادی در شرایط کنونی در حاشیه بوده و تعریف نهادینه‌ای از آن در قالب اسناد راهبردی که متنضم

ترسیم اهداف در وزارت امور خارجه باشد، وجود ندارد. از سوی دیگر، ناکارکردی چشم‌گیری در روابط بوروکراسی‌های درگیر در دیپلماسی اقتصادی، بهویژه وزارت امور خارجه و وزارت صنعت، معدن و تجارت وجود دارد. بهبیان دیگر، در بوروکراسی وزارت امور خارجه ایران، دیپلماسی اقتصادی جایگاه درخوری ندارد و تعداد دیپلمات‌های اقتصادی آن نیز بسیار محدود است، افزون بر این، طیف وسیعی از بوروکراسی‌ها در ایران به‌شکل اتمیزه در دیپلماسی اقتصادی درگیرند و دچار اصطکاک و ناکارکردی‌اند. این در حالیست که امروزه «در سطح نهادی تکثر و تعدد سازمان‌ها و نهادهای درگیر اعم از دولتی و غیردولتی انحصار سنتی وزارت امور خارجه در زمینه پیگیری امور فرامرزی را به‌طور جدی به‌چالش کشیده و آن را به یک هماهنگ‌کننده بینوزارت‌خانه‌ای برای صورت‌بندی دیپلماسی اقتصادی تبدیل کرده و به‌حاشیه رانده‌اند» (Bayen. 2011: 199-200). در مقابل، این بازیگران متعدد و متنوع در ایران فاقد سازوکارهایی جهت اجماع، هماهنگی و هم‌افزایی می‌باشند.

در خصوص حل این معضل، می‌توان در سطح ملی و با هماهنگی همه نهادهای دخیل دولتی و خصوصی و با مدیریت وزارت امور خارجه، فرآیند تصمیم‌گیری در امور سیاست‌خارجی کشور را سامان داد تا به‌تدریج اجماع ایجاد شود. در صورت شکل‌گیری اجماع در سیاست خارجی، می‌توان با در پیش گرفتن رویکرد توسعه‌محور، موانع بین‌المللی پیشرفت ایران را دفع و امکانات بین‌المللی را جذب کرد. در راستای ایجاد اجماع توسعه‌گرایانه در سیاست‌خارجی ایران، فرآیند تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی در دستگاه سیاست‌خارجی باید با در نظر گرفتن منافع بخش خصوصی و با مشارکت نخبگان و صاحب‌نظران این حوزه انجام گیرد. بدون مشارکت متخصصان سیاست‌خارجی و همراهی بخش خصوصی نمی‌توان دیپلماسی اقتصادی مؤثری در پیش گرفت.

۴-۲-۳- رهایی از هم‌گریزی امنیت‌محوری و توسعه‌گرایی سیاست خارجی

برآیند سند چشم‌انداز بر همنشینی سیاست خارجی و توسعه اقتصادی دلالت دارد. این بدان معناست که از یکسو سیاست خارجی ابزاری در خدمت پیشبرد اهداف توسعه اقتصادی کشور بهشمار می‌آید و از سوی دیگر، توسعه اقتصادی به‌مثابه منبع قدرت در خدمت سیاست خارجی کشور قرار می‌گیرد. این در حالی است که ایران همواره در معرض چالش‌ها و تهدیدات امنیتی از محیط پیرامونی خود بوده و از این‌رو، نمی‌تواند نسبت به مسائل امنیتی بی‌تفاوت باشد. این روند خود به مشکلی در سیاست خارجی

کشور تبدیل شده که می‌توان آن را «تاموازن امنیت و اقتصاد» نامید. به‌دلیل نقش مخرب بازیگران خارجی به‌ویژه در منطقه غرب آسیا، یکی از ویژگی‌های مهم و مستمر سیاست خارجی ایران امنیت محور بودن آن می‌باشد. این مفهوم بدان معناست که بخش مهمی از ملاحظات سیاست خارجی کشور را موضوعات مختلف امنیتی تشکیل می‌دهد که معلول نوع رویکرد غالب منطقه‌ای و بین‌المللی به ایران است.

این روند سبب می‌شود تا برخی کشورهای منطقه در اثر سوء‌برداشت و تحریک قدرت‌های فرامنطقه‌ای نسبت به افزایش قدرت ایران احساس نالمی کنند. این نگرانی به‌ویژه در مورد هویت و ماهیت نظام سیاسی، ایدئولوژی سیاسی و توان دفاعی جمهوری اسلامی می‌باشد. در چنین شرایطی امکان پیشبرد برنامه‌های توسعه و قطبیت اقتصادی برای ایران وجود ندارد. از این‌رو، جمهوری اسلامی می‌باید از امنیتی شدن قدرت و برتری منطقه‌ای خود جلوگیری کرده و یا در صدد غیرامنیتی کردن آن برآید. غیرامنیتی‌سازی بدین معناست که توسعه و قدرت منطقه‌ای ایران تهدیدکننده امنیت و منافع سایر کشورها نبوده و در چارچوب سازوکارهای متعارف دیپلماتیک و مسالمت‌آمیز قاب مدیریت می‌باشد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۶: ۷۹-۸۰). به علاوه، منافع ملی اقتضای آن دارد که گسترش مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی از موضوعات کمتر حساسیت‌برانگیز اقتصادی شروع شود تا به تدریج زمینه برای تکوین و تقویت مناسبات سیاسی و امنیتی و حل و فصل مشکلات در این زمینه‌ها نیز فراهم گردد.

۴-۲-۴- تصویرسازی مثبت از کشور

میان سیاست خارجی توسعه‌گرا و تصویرسازی مثبت نوعی رابطه متقابل وجود دارد. از یکسو سیاست خارجی توسعه‌گرا در سطح بین‌المللی به ارتقای تصویر کشور کمک می‌کند و از سوی دیگر، تصویر مثبت از کشور به پیشبرد اهداف و استراتژی توسعه‌گرایانه در حوزه سیاست خارجی یاری می‌رساند.

با در پیش گرفتن دیپلماسی اقتصادی، همگرایی هرچه بیشتر با اقتصاد جهانی، افزایش رفت‌وآمدۀای تجاری، جذب سرمایه‌های خارجی، حضور شرکت‌های چندملیتی در ایران و جذب توریست به تدریج تصویر کشور در سطح افکار عمومی دنیا از ذهینت امنیتی به ذهنیت مثبت تغییر خواهد یافت، به‌طوری که افکار عمومی دنیا ایران را محیط مناسبی برای کسب‌وکار اقتصادی خواهند یافت. ضمن اینکه در نتیجه رشد اقتصادی، همگرایی با اقتصاد جهانی، کاهش فقر، بیکاری، ناهنجاری‌های اجتماعی،

شفافیت در مسائل مالی، افزایش رضایت مردم و چهره جامعه نیز جهت تعامل هر چه بیشتر با دنیا و کسب اعتبار جهانی بهبود خواهد یافت و این مسئله به نوبه خود در سیاست خارجی و به تبع آن در افزایش قدرت تأثیر مثبتی خواهد گذاشت (ایمانی، ۱۳۹۶: ۹۰). نتیجه این فرایند امنیتی‌زدایی یا غیرامنیتی‌سازی ایران است.

با توجه به اینکه سیاست خارجی ادامه سیاست داخلی است، بهمیزانی که مردم یک کشور از رفاه، سعادت، آرامش، اخلاق، مدنیت و آینده‌ای روش‌تر برخوردار باشند، بههمان میزان در سطح جهانی و منطقه‌ای اعتبار کسب می‌کنند. موفقیت سیاست خارجی یک کشور، در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی مورد سنجش قرار می‌گیرد. مهمترین ابزار آزمایش موفقیت‌های سیاست خارجی در این است که پایگاه اجتماعی داشته باشد (سریع‌العلم، ۱۳۹۰: ۵۶). مادامی که تصویر مخدوشی از ایران در عرصه بین‌المللی حاکم باشد، پیشبرد توسعه اقتصادی بسیار دشوار است. از وجه ایجابی نیز مشارکت فعال در فعالیت‌های بین‌المللی و ایجاد هماهنگی میان راهبردهای سیاست خارجی و مقتضیات نظام بین‌الملل ضروریست، زیرا اولاً پیشبرد توسعه بدون امکانات بین‌المللی امکان‌پذیر نیست و ثانیاً ازوا در هیچ شرایطی به‌سود منافع کشور نیست (واعظی، ۱۳۹۳: ۴۹۲). بنابراین، بهبود تصویر ایران در نزد افکار عمومی جهانی از الزامات توسعه ملی و قدرت‌یابی ایران است.

۴-۵- موازنه‌سازی موقعیت ممتاز ژئوپلیتیک و ژئوکونومیک کشور در سیاست خارجی
ایران کشوریست که از موقعیت ممتاز ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ژئوکونومیک برخوردار می‌باشد و این خصلت چندگانه ایجاب می‌کند که در حوزه سیاست خارجی نیز تمامی ملاحظات ناظر بر این موقعیت‌ها با توجه به منافع و عواید آنها مدنظر قرار گیرند. آنچه در عمل مشاهده می‌گردد تمرکز افراطی سیاست خارجی ایران بر قدرت ژئوپلیتیک و توجه اندک به قدرت ژئوکونومیک کشور است. این در حالیست که حوزه روابط کشورها در واقع تغییر کرده و از سیاست و بعد نظامی به اقتصادی گذر کرده است. بهبیانی ساده تسلط صنعتی و اقتصادی جایگزین تسلط نظامی و توسل به جنگ شده است. معیار قدرت در این دوران دیگر نه گسترده‌گی نیروی نظامی در پهنه جهانی و نفوذ در سرزمین‌ها، بلکه میزان سهم از بازار جهانی است (Luttwak, 1990: 17-21).

سیاست خارجی ایران به این بعد از قدرت بسیار بی‌توجه بوده است. از همین رو ضریب نفوذ ایران در بازارهای منطقه سند چشم‌انداز، به عنوان مهمترین شاخص قدرت

ژئاکونومیک کشور، بسیار اندک است، به‌گونه‌ای‌که شکاف عظیمی میان توان ژئاکونومیک کشورمان و مهمترین رقیب آن یعنی ترکیه شکل گرفته است. بر مبنای بررسی‌های صورت گرفته در مورد میزان نفوذ ۲۰ کشور اصلی صادرکننده به بازار کشورهای منطقه چشم‌انداز در سال ۲۰۱۲، ترکیه با قرار گرفتن در جایگاه ششم، ۴.۷ درصد از کل کالاهای وارداتی این بازار را تامین نموده است. ایران در مقایسه با ترکیه در جایگاه بهشت پایین‌تری قرار داشته و با تامین ۱.۷ درصد از واردات کالایی این کشورها، در رتبه چهاردهم فهرست قرار گرفته است. یک کشور دیگر منطقه نیز در این فهرست در جایگاهی برتر از ایران قرار دارد و آن کشور عربستان است. این کشور، توانسته با تامین ۳ درصد از نیازهای وارداتی کشورهای منطقه خود را در جایگاه نهم تامین‌کنندگان منطقه‌ای قرار دهد (شريعی‌نیا و عابدین، ۱۳۹۳: ۲۳). اگر عقب‌ماندگی ایران از رقبا در حوزه‌هایی چون خطوط لوله، تبدیل شدن به هاب‌های تجاری و اقتصادی، جذب سرمایه خارجی و ناتوانی در انعقاد موافقت نامه‌های تجارت ترجیحی با سایر کشورها را نیز مدد نظر قرار دهیم، می‌توان حاشیه‌ای بودن ایران در صحنه ژئاکونومی منطقه چشم‌انداز را به روشنی مشاهده کرد.

قابل درک است که دلایل مختلفی می‌توان برای وقوع چنین وضعیتی مطرح کرد. طبیعتاً عواملی همچون محیط امنیتی پرآشوب و تحريم‌های بین‌المللی به عنوان عوامل محدودکننده مطرح اند. اما در این میان تعارض اولویت‌های کلان ایران مهمترین نقش را در ناکامی کشور در نفوذ به بازارهای منطقه و ارتقای موقعیت ژئاکونومیک ایفا کرده است. ایران از یک سو در قالب سند چشم‌انداز هدف کلان خود را تبدیل شدن به قدرتی اقتصادی و علمی تعریف کرده و از دیگر سو در یک دهه اخیر در عمل، نفوذ ژئوپلیتیک در منطقه را در اولویت قرار داده است. در یک دهه اخیر برنامه هسته‌ای، نفوذ در بحران افغانستان و عراق، تاثیرگذاری بر بهار عربی و نهایتاً ایفای نقش در بحران سوریه، اولویت‌های استراتژیک کشور بوده‌اند. بدیهی است که پیگیری چنین اولویت‌هایی نمی‌تواند به تبدیل شدن کشور به قدرتی ژئاکونومیک مدد رساند. از همین روست که در وضعیت کنونی در تمامی صحنه‌های ژئوپلیتیکی منطقه، نقش ایران برجسته است. اما در حوزه‌هایی چون نفوذ در بازارها، برتری در تولید، تبدیل شدن به هاب اقتصادی یا تجاری، توان سرمایه‌گذاری در دیگر کشورها و ... که جملگی شاخص‌های قدرت ژئاکونومیک یک کشور به شمار می‌آیند، ایران جایگاه نازلی دارد. احتمالاً سیاستگذاران تعارضی میان پیگیری اولویت‌های ژئوپلیتیکی و حضور فعال در تمامی بحران‌های

منطقه خاورمیانه از یکسو و تلاش برای تبدیل شدن به قدرتی ژئوکconomیک از دیگر سو احساس نمی‌کرده‌اند. اما همان‌گونه که تجربه ایران در یک دهه اخیر به روشنی نشان می‌دهد، پی‌گیری توامان اولویت‌های ژئوپلیتیک و ژئوکconomیک، کشور را دچار تعارض می‌سازد. افزون بر این، پیگیری اولویت‌های ژئوپلیتیک باعث شده تا حساسیت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به قدرت‌یابی ایران به‌گونه‌ای بی‌سابقه در یک دهه اخیر افزایش یابد. تشديد تحریم‌های بین‌المللی و تیره شدن روابط کشور با اغلب بازیگران منطقه‌ای را می‌توان نمادهای افزایش حساسیت‌ها در مورد مسیر قدرت‌یابی ایران دانست. در چنین شرایطی، پیشبرد اهداف ژئوکconomیک که بیش از هر چیز بهثبات در محیط امنیتی و اعتماد کشورها به‌یکدیگر نیازمند است، با دشواری‌های متعددی روبروست. رفع این آسیب را می‌توان یکی از الزامات سیاست خارجی توسعه‌گرا برای کشور دانست که رویکرد دیپلماسی اقتصادی می‌تواند بستر مناسبی را برای استفاده بهینه از ظرفیت ژئوکconomیکی منحصربه‌فرد ایران در مسیر توسعه کشور فراهم آورد.

۶-۲-۴- مشارکت‌گرایی در قبال کشورهای توسعه‌یافته

یکی دیگر از پیش‌شرط‌هایی که در افزایش قدرت ایران باید به آن توجه شود، اتخاذ رویکرد چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی، همکاری نزدیک با کشورهای توسعه‌یافته و تبدیل تعارض به اختلاف در روابط با ابرقدرت‌ها است. در این زمینه، پیگیری دیپلماسی اقتصادی می‌تواند بسیار مفید واقع شود، چراکه قدرت‌هایی اتحادیه اروپا، آلمان، انگلیس، فرانسه، چین، ژاپن، روسیه نگاه اخلاقی و انسان‌دوستانه به‌مسئل بین‌المللی ندارند، بلکه در روابط بین‌الملل با منطقه‌هایی فایده و تأمین منافع ملی خود تصمیم‌گیری می‌کنند. براین اساس، ایران در مسیر توسعه می‌تواند با حفظ هویت خود و با اتخاذ دیپلماسی اقتصادی و با توجه به قواعد بازی روابط بین‌الملل، همکاریه ای منطقی و مسالمت‌آمیزی با کشورهای توسعه‌یافته داشته باشد. بدون ارتباط با قدرت‌های بزرگ و حل تعارضات با آنها، تبدیل شدن به کشوری قدرتمند در عرصه جهانی مقدور نیست، چراکه تعارض و دشمنی با ابرقدرت‌های بسیار سنگینی به منافع و امنیت ملی تحمیل می‌کند (ایمانی، ۹۳۹۶: ۹۴).

۷-۲-۴- همکاری نهادی منطقه‌ای و بین‌المللی

همکاری نهادی منطقه‌ای و بین‌المللی یکی از الزامات راهبردی در راستای توسعه‌گرایی بهشمار می‌آید. تجربه موفق کشورها در گذار از مرحله توسعه‌نیافتگی نیز حکایت از

آمیختگی آنها با سازمان‌های اقتصادی منطقه‌ای و بین‌المللی دارد. نهادهای بین‌المللی برمحور وابسته‌سازی کشورها به یکدیگر زمینه مفهوم پردازی‌های نوین مانند استقلال و وابستگی را فراهم و آنها را از معانی کلاسیک خود تهی ساخته‌اند. امروزه نهادها نشان داده‌اند که استقلال «از» جهان و عدم وابستگی به دیگران با منطق و روح حاکم بر نظام بین‌الملل در تعارض بوده و برونو گرایی نهادی از ضرورت‌های توسعه ملی است که الزامات خاصی را در سیاست خارجی به همراه دارد و کشورها را به کاربست دیپلماسی اقتصادی فرامی‌خواند. مشارکت فعال در این نهادها برای کشوری مانند ایران این زمینه را فراهم می‌سازد تا با حفظ استقلال «در» جهان به ارتقای نقش نهادی خود همت گمارد و از رهگذر آن نظاره‌گر دستاوردها و عواید اقتصادی باشد. بر اساس تجربه جهانی، با اتخاذ رویکرد اقتصادی در سیاست خارجی ایران، زمینه برای همکاری با نهادهای بین‌المللی مانند سازمان تجارت جهانی، اکو، دی، آ، اتحادیه اقیانوس هند، آسه آن، شانگهای و نهادهای غیردولتی فراهم می‌گردد.

در فرایند نهادی اقتصادی و تجاری، سازمان تجارت جهانی اصلی‌ترین و چهان‌شمول‌ترین سازمان در حوزه تجارت بین‌الملل است. در حال حاضر در فضای اقتصاد بسته خارجی حدود ۸۰٪ صادرات ایران بین ۱۰ کشور تقسیم شده است. امروزه سازمان تجارت جهانی با بیش از ۱۶۰ عضو حدود ۹۸٪ تجارت جهان را تحت ضوابط و مقررات خود درآورده است و اگر ایران به عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد خارج از این سازمان، در پنج سال آینده نتواند سیاست الحق را در اولویت برنامه‌های کشور قرار دهد، بدون شک با چالش‌های متعددی در توسعه صادرات روبه‌رو شده و مورد انواع و اقسام تبعیض‌های تجاری از سوی کشورهای مختلف قرار می‌گیرد. بر اساس پیش‌بینی‌ها، چند کشور محدود خارج از سازمان تجارت جهانی در منطقه یعنی کشورهای حوزه چشم‌انداز در آسیای جنوب غربی در پنج سال آینده همگی به عضویت این سازمان درخواهند آمد، افغانستان و عراق مراحل اولیه را در این ارتباط پیموده‌اند، آذربایجان، قرقستان و ازبکستان نیز در مراحل میانی فرایند مذاکرات خود هستند، پاکستان و ترکیه از اعضای مؤسس این سازمان هستند که بهدلیل عدم عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی، موانع متعدد تعریفهای و غیرتعریفهای را علیه ایران اعمال و منافع فراوانی کسب کرده‌اند. در شرایط کنونی، عدم الحق به این نهاد مانع بسیار کلیدی در توسعه نهادمند تعاملات اقتصادی و تجاری ایران است (مصاحبه معاون وزیر صنعت، ۱۳۹۴/۸/۶). بنابراین، سیاست دولت در ایران می‌باید بر «درجی عمل‌گرایانه با این سازمان همه‌جانبه

اقتصادی» (Tripathi. 2008: 369) مبتنی گردد. الحقاق به‌سازمان تجارت جهانی را می‌توان به‌عنوان یک ضرورت استراتژیک مطرح نمود، چراکه هم به سیاست‌خارجی توسعه‌گرا معنا می‌بخشد و هم زمینه‌های پیشبرد اهداف آن را فراهم می‌آورد و این مهم مستلزم و متضمن دیپلماسی اقتصادی می‌باشد.

۴-۲-۸- باثبات‌سازی محیط پیرامون

از آنجاکه امروزه اقتصاد ملی قوی از اجزاء ضروری امنیت ملی و منطقه‌ای است (Forman. 2012: 22). توسعه‌گرایی به الزام آشکار سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه تبدیل شده که مستلزم و متضمن دیپلماسی اقتصادی است. نیازی به تأکید نیست که امروزه اهمیت دیپلماسی اقتصادی به‌عنوان ابزار سیاست خارجی ناشی از نگرانی‌های امنیتی کشورهای است، چراکه امنیت منطقه از اقتصادهای قوی حاصل می‌شود (Bicchi. 2002: 4). از یک‌سو، اقتصاد قوی نیازمند محیطی امن و باثبات در پیرامون کشورهای است و از سوی دیگر، امنیت و ثبات منطقه‌ای خود معلول وجود سطح مشخصی از توسعه و رفاه اقتصادی است. در واقع، رابطه مبتنی بر قوام‌بخشی متقابل میان توسعه اقتصادی و امنیت و ثبات منطقه‌ای وجود دارد که دستیابی به یکی بدون دیگری متصور نمی‌باشد. «کشوری که پیشبرد توسعه را گزینه استراتژیک خود قرار دهد، نیازمند محیط امنیتی باثبات است. زیرا بین ثبات و امکان پیشبرد توسعه رابطه مستقیم و تنگاتنگی وجود دارد. از این‌رو، یکی از الزامات پراهمیت سیاست خارجی، ثبات‌سازی در محیط امنیتی ایران است» (واعظی، ۱۳۹۳: ۲۹۳). در همین راستا، سیاست خارجی توسعه‌گرا با ابزار دیپلماسی اقتصادی را بازدارنده بی‌ثباتی در سطح منطقه و درنتیجه عامل امنیت‌زا تلقی می‌کنیم.

برای اساس، دیپلماسی اقتصادی به چند طریق بازدارنده بی‌ثباتی و ناامنی منطقه‌ای و درنتیجه، راهگشای اهداف استراتژیک و توسعه‌ای ایران است. اول، دیپلماسی اقتصادی بر مبنای تجارت و اقتصاد آزاد، توسعه، ثروت و رفاه بیشتری برای اعضا به‌بار می‌آورد و بدین ترتیب زمینه‌های رقابت منطقه‌ای بر سر منابع اقتصادی را کاهش می‌دهد. به عبارت دیگر، کشورهای مرffe و ثروتمند از وضع و نظم اقتصادی‌سیاسی موجود راضی بوده و حافظ وضع موجودند و این عامل بازدارنده بی‌ثباتی و ناامنی است. دوم، دیپلماسی اقتصادی و تجارت آزاد به وابستگی متقابل اقتصادی می‌انجامد که به عامل بازدارنده در برابر منابع بی‌ثباتی و ناامنی منطقه‌ای بازدارندگی تبدیل می‌شود، چراکه جنگ در

شرایط وابستگی متقابل متضمن و مستلزم صرف هزینه‌ای گراف است. برآیند این عوامل، کاهش مطلوبیت زور و جنگ در روابط منطقه‌ای می‌باشد. افزون بر این، مبادلات تجاری و اقتصادی موجود ادراک مشترک است. با توجه به ریشه داشتن مناقشات و منازعات منطقه‌ای در سوءبرداشت‌ها، ادراک مشترک منطقه‌ای نقش تعیین‌کننده‌ای در بازدارندگی در برابر ناامنی‌ها ایفا می‌کند (دھقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۶: ۸۲-۷۵).

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که اشاره شد، متن سند چشم‌انداز بهروشنی دارای مدلولات توسعه‌گرایانه در حوزه سیاست خارجی کشور است. مطالعه‌ای دقیق در اهداف سند نشان از تأکید بر قدرتسازی ملی در وجود مختلف اعم از مادی (اقتصادی و علمی) و ایدئولوژیک دارد. همچنین ضرورت‌ها و الزاماتی که نظریه‌پردازان و صاحب‌نظران برای سیاست خارجی توسعه‌گرا برشمرده‌اند، اساساً بر وجود مختصات ساختاری متناسب در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و امنیتی دلالت دارد. بنابراین، واضح است که نقاط تلاقی مهمی میان این دو مقوله به‌چشم می‌خورد. از سویی، با توجه به‌اینکه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران علاوه‌بر وجه واقع بینی توسعه ملی، بر رکن آرمان‌گرایی ایدئولوژیک نیز استوار است، ترکیب مناسب و متناسب میان این دو، مستلزم اتخاذ سیاست مبتنی بر «کارکردگرایی-ایدئولوژیک» است.

سند چشم‌انداز متضمن دو هدف کارکردی و یک هدف آرمانی است. از بررسی فرازونشیب سیاست خارجی کشور این‌گونه برمی‌آید که تحقق هدف آرمانی بدون نیل به اهداف کارکردی امکان پذیر نمی‌باشد. جوهره سند، بیان‌گر این حقیقت است که لازمه الهام‌بخشی، اثربخشی و پیشرویی، داشتن روابط سازنده با کشورهای جهان است. این امر بیان‌گر منطق درونی سند چشم‌انداز نیز می‌باشد، زیرا نمی‌توان به جایگاه اول منطقه دست یافت و کشور را به جایگاه اقتصادی برتر در منطقه رساند، اما در حوزه سیاست خارجی روابط سازنده نداشت.

نتیجه آنکه مفاهیم توسعه و سیاست خارجی و نوع رابطه آنها با هم در سند چشم‌انداز اساسی و تفکیک ناپذیر تلقی شده و تحقق اهداف چشم‌انداز منوط به داشتن سیاست خارجی توسعه‌گرا و تعامل‌گر با محیط است تا بتواند ویژگی‌هایی مانند الهام‌بخشی، اثربخشی و پیشستازی را حفظ کند و در عین حال تسهیل‌کننده توسعه اقتصادی کشور و رساندن آن به جایگاه شایسته منطقه نیز باشد. به لحاظ کارکردی

کشوری که در داخل به دنبال توسعه اقتصادی است، باید رویکرد هنجاری آن در سیاست خارجی نیز توسعه‌گرا باشد. این رویکرد از یک سو مستلزم تعامل سازنده و پویای جمهوری اسلامی ایران با محیط منطقه‌ای و بین‌المللی و از سویی دیگر، نیازمند تغییرات ساختاری و نگرشی در داخل است. این الزامات داخلی و خارجی همان گونه که نظریه‌پردازان توسعه‌گرایی تأکید کرده‌اند، هم جنبه اقتصادی دارد و هم جنبه سیاسی.

منابع

- افتخاری، اصغر و دیگران. (۱۳۹۰). «بازخوانی الزامات امنیتی سند چشم‌انداز جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴؛ رویکردی چندجانبه». *فصلنامه راهبرد*. شماره ۶. ۵۳-۸۰.
- الهی، شعبان. (۱۳۷۸). «مثیل عملکرد سازمانی، ارزیابی عملکرد دستگاه‌های اجرایی کشور». *کنگره شهید رجایی*.
- ایمانی، همت. (۱۳۹۶). «نقش سیاست خارجی در توسعه ملی ایران». *فصلنامه سیاست*. شماره ۱۴. ۷۹-۹۹.
- جوادی‌ارجمندی، محمد جعفر. (۱۳۸۸). «سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ و سیاست خارجی ج.ا.ا. در دستیابی به قدرت برتر منطقه‌ای». *فصلنامه سیاست*. دوره ۳۹. شماره ۱. ۶۷-۹۰.
- چشمی، علی و ملک‌الساداتی، سعید. (۱۳۹۳). «ارزیابی رتبه جهانی ایران در شاخص پیچیدگی اقتصادی». *مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی*.
- خلیلی، عبدالرسول. (۱۳۹۴). «برجام و دیپلماسی اقتصادی کارآمد با عضویت در WTO». در: <http://www.irna.ir/fa/News/81821773>
- دانش جعفری، داود و کریمی، سمانه. (۱۳۹۳). «نفت، برنامه ششم توسعه و اقتصاد مقاومتی». *سیاست‌های راهبردی و کلان*. دوره ۲. شماره ۸. ۳۵-۱.
- دهقانی‌فیروزآبادی، سید جلال. (۱۳۸۷). *چارچوبی مفهومی برای ارزیابی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. تهران: دانشگاه آزاد اسلامی.
- دهقانی‌فیروزآبادی، سید جلال. (۱۳۸۷). «ضرورت‌ها و کارکرد دیپلماسی در سیاست خارجی» در: *سیاست خارجی توسعه گرا*. تهران: مرکز مطالعات استراتژیک.
- دهقانی‌فیروزآبادی، سید جلال. (۱۳۸۶). «ضرورت‌ها و الزامات منطقه‌گرایی در تحقق برتری منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران». *نگرش راهبردی*. شماره ۸۷. ۸۸-۵۷.
- دهقانی‌فیروزآبادی، سید جلال. (۱۳۹۱). «دیپلماسی اقتصادی جمهوری اسلامی ایران: زمینه‌ها و چالش‌ها». *فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی ایران*. شماره ۵۲. ۱۱۴-۷۳.
- دهقانی‌فیروزآبادی، سید جلال. (۱۳۹۳). «گفتمان اعتدال‌گرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران». *سیاست خارجی*. شماره ۱. ۴۰-۱.
- دهقانی‌فیروزآبادی، سید جلال. (۱۳۹۵). *کلیات روابط بین الملل*. تهران: مخاطب.
- رحیمی، غفور. (۱۳۸۵). «ارزیابی عملکرد و بهبود مدیریت سازمان». *تدبیر*. شماره ۱۷۳.
- رضایی، محسن. (۱۳۸۲). *ایران منطقه‌ای*. تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

- سریع القلم، محمود. (۱۳۹۰). «مفهوم قدرت و عملکرد سیاست خارجی: مقایسه چین و ایران». *فصلنامه روابط خارجی*. شماره ۱. ۴۹-۷۴.
- سلیمانی پورلک، فاطمه. (۱۳۹۵). «چالش‌ها و ضرورت‌های دیپلماسی اقتصادی ایران و الزامات آن در حوزه سیاست خارجی». *فصلنامه مجلس و راهبرد*. شماره ۸۸. ۳۵۸-۸۸.
- سلیمانی پورلک، فاطمه. (۱۳۹۵). «نسبت میان بحران‌های ژئوپلیتیک در جهان اسلام و پدیده ترویریسم». *همایش بین‌المللی بحران‌های ژئوپلیتیکی جهان اسلام*. جلد ۱. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- شریعتی‌نیا، محسن و عابدین مقانکی، محمدرضا. (۱۳۹۳). «تحریم‌ها و جهت‌گیری صادرات ایران: اقتصاد سیاسی دوران گذر در روابط بین‌الملل». *فصلنامه روابط خارجی*. شماره ۲۲. ۷-۳۲.
- گزارش فرابورس. (۱۳۹۲). «دیپلماسی اقتصادی: چالش‌ها و راهکارهای جذب سرمایه گذاری خارجی». در: <http://www.ifb.ir>
- موثقی، احمد. (۱۳۸۷). «توسعه و سیاست خارجی توسعه گرا» در: *سیاست خارجی توسعه گرا*. تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- موسوی موحدی، علی‌اکبر. (۱۳۹۱). «دیپلماسی علمی و فناوری». *نشریه نشاء علم*. سال دوم. شماره ۲.
- موسوی شفایی، مسعود. (۱۳۸۸). «دیپلماسی اقتصادی: ابزار نوین سیاست خارجی در عصر جهانی شدن». *مجموعه مقالات دیپلماسی اقتصادی*. تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- صاحبہ معاون وزیر اقتصاد. «سیاست اصلی دیپلماسی اقتصادی کشور الحاق به سازمان جهانی تجارت باشد». در: <http://www.irna.ir/fa/News/81806945>
- متقی، ابراهیم. (۱۳۹۳). «دیپلماسی انرژی ایران، الگوها و روندها، موسسه مطالعات بین‌المللی انرژی». در: <http://www.energydiplmacy.iies.ac.ir>

References

- Amsden. Alice H. (2001). *The Rise of the Rest: challenges to the west from late-industrializing economies*. New York: Oxford University Press
- Bayen. Nicholas and Stephen Woolcock. (2011). *The New Economic Diplomacy; Decision-making and Negotiation in International Economic Relations*. Hampshire: Ashgate.
- Bicchi, Federica. (2002). From Security to Economy and Back? Euro-Mediterranean Relations in Persective. European University Institute. on <http://ies.berkeley.edu/research/bicchiconvergenceofciv.doc>.
- Feder, Gershon. (1982).On Exports and Economic Growth. *Journal of Development Economics*, 12: 59–73.
- Forman, Lori. (2012). Part One: Regional Security Trends and merging Issues. on <http://apcss.org/wp-content/uploads/2012/09/Chapter1.pdf>
- Gerschenkron, Alexander. (1961). *Economic Backwardness in Historical Perspective*. New York: Frederick A. Praeger.
- Hausemann, Ricardo, Cesar A. Hidalgo and et.al. (2013). *The Atlas of Economic Complexity: Mapping Paths to Prosperity*. Harvard University: MIT Press.
- Leite, Iara Costa. (2012). Cooperação Sul-Sul: Conceito, História e Marcos Interpretativos. *Observador On-line*, 7 (3): 1-40.
- Luttwak, Edward N. (1990). From Geopolitics to Geo-Economics: Logic of Conflict, Grammar of Commerce. *The National Interest*, No. 20, Summer on <https://www.jstor.org/stable/i40110732>.
- Saner, Raymond and Lichi Yiu. (2001). International Economic Diplomacy: Mutations in Post- Modern Times. Netherland Institute of International Relations Clingendael. on http://www.clingendael.nl/sites/default/files/20030100_cli_paper_dip_issue84.pdf
- Spohr, Alexandre P. (2107). Foreign Policy's Role in Promoting Development: the Brazilian and Turkish Cases. on http://www.scielo.br/scielo.php?script=sci_arttext&pid=S0102-85292017000100157.
- Tripathi, Rahul. (2008). India's Economic Diplomacy at the World Trade Organization. *International Studies*, October/December, Vol. 45, No. 4.
- World Bank Group. (Fall 2016). Iran Economic Monitor towards Reintegration. On <http://documents.worldbank.org/curated/en/741891483046725613/pdf/111462-WP-P162048-PUBLIC- IranEcoMonitor-12-22-2016.pdf>
<http://unctadstat.unctad.org/CountryProfile/364/en364GeneralProfile.htm>
<http://unctad.org/fdistatistics>.



درآمدهای نفتی و آثار متعارض آن بر رشد و توسعه اقتصادی در ایران و نروژ

احمد رشیدی^۱ – سید صالح موسوی^۲

چکیده

نفت به عنوان اصلی ترین منبع قدرت اقتصادی و سیاسی همواره در تحولات سیاسی و اجتماعی دولت‌های نفتی نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کرده است. در مقاله حاضر با بررسی مقایسه‌ای نقش نفت در اقتصاد ایران و نروژ در بی‌پاسخ به این پرسش هستیم که چرا درآمدهای نفتی در ایران منجر به توسعه اقتصادی نشده، اما در نروژ، پیش‌ران توسعه اقتصادی بوده است؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این سوال در چارچوب مقاله حاضر مورد آزمون قرار گرفته عبارت از این است که تفاوت در سیاست‌گذاری و مدیریت درآمدهای نفتی بین ایران و نروژ علت آثار متفاوت آن درآمدها در توسعه اقتصادی است. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد وابستگی ملی ایران به نفت و هزینه کردن درآمدهای ناشی از آن در چارچوب بودجه و هزینه‌های جاری منجر به پیامدهای ضد توسعه در ایران شده است. بر عکس، در نروژ، به جای تاکید بر سرمایه‌ها یا منابع طبیعی، بر توسعه سرمایه‌های انسانی تاکید شده و از ثروت نفت به عنوان پشتوانه و موتور توسعه بهره گرفته شده است. در نروژ با جلوگیری از ورود درآمدهای نفتی به بودجه جاری و ذخیره نمودن آن در صندوق ذخیره ارزی و با مدیریت هوشمندانه، اقدام به سرمایه‌گذاری در خارج از کشور صورت پذیرفته است و ضمن جلوگیری از تبدیل کشور و دولت به دولتی رانتیر، از این نعمت در مسیر پیشبرد برنامه‌های توسعه کشور استفاده شده است.

واژگان کلیدی: توسعه اقتصادی، بیماری هلنی، نفت، نروژ، دولت رانتیر.

۱. *دانشیار علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران. نویسنده مسئول:
(a.rashidi@umz.ac.ir)

۲. کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.

مقدمه

دستیابی به توسعه اقتصادی یکی از مهمترین اهداف دولت‌هاست و این فرصت برای کشورهایی که دارای منابع طبیعی هستند، بیشتر فراهم است. ایران به عنوان چهارمین کشور نفت خیز جهان در صورت مدیریت صحیح عواید نفتی، می‌تواند به توسعه اقتصادی دست یابد، حال آن که چه پیش از انقلاب و چه پس از انقلاب، عدم مدیریت صحیح نه تنها منجر به توسعه اقتصادی نشده، بلکه وابستگی بیش از پیش به درآمدهای نفتی را به ارمنغان آورده است و موجب شده تا در صورت افت قیمت نفت از یک سو بودجه‌ی دولت با چالش مواجه و در طرح‌ها و برنامه‌های عمرانی و مالی دولت خلل ایجاد شود و از سوی دیگر گرانی و تورم که یکی دیگر از پیامدهای اصلی کاهش درآمدهای نفتی است را بر دوش افراد جامعه بار کند.

بدون شک وابستگی اقتصاد ایران به نفت، یک اشکال اساسی است. درآمدهای حاصل از فروش نفت باید صرف توسعه اقتصادی کشور و نه تحقق بودجه سالانه شود. از این منظر، متاسفانه بودجه کشور نه تنها یک بودجه غیرتوسعه‌ای، بلکه در مواردی حتی ضدتوسعه‌ای بوده است. اولین بار پس از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۶۵ بعد از شوک سوم نفتی و کاهش ۵۸ درصدی عواید آن، نیاز جدا شدن از اقتصاد تک محصولی مبتنی بر نفت برای رهبران جمهوری اسلامی احساس شد، لذا پس از خاتمه جنگ و در آغاز برنامه‌ی اول توسعه مسئله‌ی فوق به مسئله‌ای اصلی برای نظام تبدیل شده بود. این انکا به نفت در بسیاری از موارد نه تنها فرصت، بلکه تهدیدی اقتصادی برای نظام است؛ به ویژه در سطح بین‌الملل، قدرتهای بزرگ از جمله آمریکا، همواره از نفت به عنوان اهرم فشار علیه جمهوری اسلامی ایران استفاده کردند (حشمت زاده، ۱۳۷۹: ۲۷).

در مقابل آسیب پذیری اقتصاد ایران و سایر کشورهای خاورمیانه به دلیل اتکا به صادرات نفت، کشور نروز نمونه متفاوتی است. این کشور به عنوان یک کشور نفت خیز اروپایی هرگز بیش از ۴ درصد از درآمدهای نفتی خود را در بودجه جاری استفاده نمی‌کند و مابقی درآمدهای خود را در حساب ذخیره ارزی با نام صندوق دولتی نفت، پس انداز می‌کند. علی‌رغم این که ارزش صادرات نفت خام، گاز طبیعی و میعانات گازی این کشور در سال ۲۰۱۶ حدود ۱.۳۹۵.۰۰۰ بشکه در روز بوده است اما می‌توان از کشور نروز به عنوان یک کشور غیر نفتی یاد کرد. زیرا که این کشور در بودجه‌های

جاری خود از این درآمدها استفاده نمی‌کند. و درآمدهای نفتی در صندوق بازنشستگی دولت پس انداز شده است.

بررسی سیاستها و قوانین دولتهای نروژ و ایران در حوزه‌ی نفت می‌تواند روشی کند که نروژ چطور توانسته از تأثیر منفی نوسانات قیمت نفت بر اقتصاد داخلی پیشگیری کند، اما کشور ایران کماکان از واپستگی به اقتصاد نفتی رنج می‌برد و سیاستهای دولتهای پیشین و فعلی، کشور را از دستیابی به توسعه‌ی اقتصادی محروم کرده است.

این مقاله در نظر دارد از یک سو نحوه‌ی هزینه کرد درآمدهای نفتی در کشور ایران را از برنامه‌ی اول توسعه پس از انقلاب (۱۳۶۸) تا سال (۱۳۹۷) تشریح و نتایج آن را بررسی کند و از سوی دیگر نحوه‌ی مدیریت آن را در نروژ از (۱۹۸۹) تحلیل و با مدل مدیریتی ایران مقایسه کند. سؤال اصلی مقاله این است که نروژ با چه سازوکاری توانسته عواید نفتی را مدیریت کند تا منتج به توسعه‌ی اقتصادی شود و چرا درآمدهای حاصل از فروش نفت باعث توسعه اقتصادی ایران نشده است؟

۱- مبانی نظری پژوهش: دولت رانتیر و بیماری هلندی

برای اولین بار واژه دولت رانتیر در اروپا و در قرن ۱۹ در ادبیات اقتصاددانانی مانند آدام اسمیت، دیوید ریکاردو و کارل مارکس مطرح شد. اما بعد از جنگ دوم جهانی و با شرایط جدید بین المللی تعدادی از دانشمندان علوم اجتماعی مانند فیلیپ راکینز، دیوید پیرس، حازم بیلاوی و جیالو لوسیانی به بررسی ایجاد ماهیت دولتها و بویژه دولتهای خاورمیانه و تک محصولی سخن از دولت رانتی به میان آوردند (توسلیان، ۱۳۹۳: ۲۶).

تعریفی که از دولت رانتیر شده است به این صورت می‌باشد: هر دولتی که قسمت عمده‌ی درآمد خود را از منابع خارجی به‌شکل رانت دریافت کند. به عبارتی دولتی رانتیر است که به دلایل خاص دارای این ویژگی است که به‌طور مستقیم، دریافت کننده درآمد حاصل از فروش کالاهای خدمات با قیمت‌های بسیار بالا از هزینه‌ی تولید آنها می‌باشد (حسینی، ۱۳۸۹: ۲۵). بنابراین اقتصاد رانتی به منابع طبیعی بدون نیاز به توجه به توسعه آن وابسته است. نمونه‌هایی از این منابع عبارتند از: مواد معدنی، آب، نفت و گاز. اقتصاد رانت ساز به عنوان اقتصادی تعریف می‌شود که مربوط به حفظ فعالیت‌هایی است که درآمد حاصل از فروش ثروت رانتینگ را فراهم می‌آورند، اما این فعالیت‌ها به

ارائه یک تصویر روشن از وضعیت اقتصادی موجود در دولت و دیگر تعاریف اقتصاد رانت گرایی وابستگی یک دولت در اقتصاد آن به منبع طبیعی استخراج شده از زمین است، اقتصاد به وابستگی به مبادلات تجاری منتهی می‌شود که منجر به ظهور جامعه مصرف کننده در ارتباط با واردات می‌شود و این نوع از اقتصاد مربوط به کشاورزی نیست (Shatha Khalil. 2018).

تعداد قابل توجهی از کشورها وجود دارند که اقتصادهای آنها به صادرات منابع طبیعی ذکر شده بستگی دارد. با این حال در بسیاری از کشورهای در حال توسعه که دارای منابع طبیعی هستند، وابستگی به درآمد حاصل از آنها باعث بروز و شدت در اقتصاد این کشورها شده است و همین باعث به خطر افتادن سیستم سیاسی و اقتصادی این کشورها در میان مدت و بلند مدت شده است (Kaya & et al. 2019: 2).

در اقتصاد سیاسی، اقتصاد رانت گرایی، جزء اقتصادهایی است که درآمد آنها وابسته به یک بخش واحد است و اگر این درآمد منحصرا به خزانه دولت سپرده شود، دولتها به عنوان دولت رانت دهنده نامیده می‌شوند. از آنجایی که دولتهای زیادی وجود دارند که منبع اصلی درآمد آنها منابع نفتی است، بهطور کلی، دولتهای تک محصول محصول نفتی و یا دولتهایی که بیش از ۴۲ درصد از درآمد خارجی خود را از نفت به دست می‌آورند، دولتهای رانت دهنده نامیده می‌شوند. با وجودی که این دولتها کم و بیش در سراسر جهان پراکنده اند، اما بیشتر آنها در خاورمیانه و به ویژه کشورهای خلیج فارس قرار دارند. اولاً، دولتهای رانتی از لحاظ اقتصادی وابسته به یک محصول واحد هستند، به این دلیل که آنها در ساختار اقتصادی خود تنوعی ندارند و از این رو واجد شرایط یک بعدی بودن هستند. ثانياً، به عنوان نتیجه بحران‌های مالی دوره‌ای هستند که تحت تاثیر قیمت نفت است. ثالثاً، اکثر این کشورها به طور کلی بیماری هلندی یا عدم تقارن در بخش‌های اقتصادی را تجربه کرده‌اند (Adib Bazgir. 2018).

از دیدگاه حازم بیلاوی و لوسيانی دولت رانتیر دولتی است که رانت‌های خارجی را به طور منظم و به مقدار زیاد دریافت می‌کند. بیلاوی عقیده دارد هر دولتی که درصد یا بیشتر از کل درآمدش از رانت خارجی باشد، دولت رانتیر است. از نظر آنها رانت هیچ گونه ارتباطی با فرایندهای تولید در اقتصاد داخلی کشور ندارد. (Bilalov و لوسيانی^۱، ۱۹۹۰: ۸۷-۸۸)

و اما ویژگی‌های اقتصاد رانت‌ساز:

دولت رانتی متکی به رانت‌های خارجی می‌باشد به طوری که اقتصاد محلی به یک بخش تولیدی قوی نیاز ندارد.

نیروی کار درگیر در دستیابی به رانت درصد کمی از کل نیروی کار را تشکیل می‌دهد.

حکومت در دولت رانتیر دریافت کننده اصلی رانت خارجی است.

دولت کارفرمای اصلی مردم است که این مسئله، ظهور جامعه مدنی فعال را دشوار می‌سازد و انگیزه‌ای برای پیشرفت در جهت دموکراسی وجود ندارد.

در اینجا دولت دیگر نگران فعالیتهای اقتصادی و ایجاد یک وضعیت رشد اقتصادی پایدار

نیست چرا که دولت در اینجا براساس مالیات در تامین بودجه نیست (Shatha Khalil, 2018).

رانت نفتی به این صورت تعریف شده است که از لحاظ اقتصادی بین قیمت‌های نفت در بازار و همچنین اختلاف بین هزینه‌های تولید نفت. پیدایش نفت و استخراج آن در حجم انبوه رانت نفتی بر رانت ارضی اولویت یافت. رانت نفتی در راس درآمدهای دولت قرار گرفته که دولت به هر شکلی این رانت را به بخش‌های دیگر جامعه و یا هر یک از بخش‌های اقتصاد دولتی و یا غیر دولتی توزیع کند. به طوری که رانت نفتی عامل بسیاری از نوسانات سیاسی و اقتصادی در کشور و یکی از مهمترین فاکتورهای توسعه نامتعادل اقتصادی و سیاسی می‌باشد. با توجه به اینکه درآمدهای نفتی بادآورده بسیار زیاد می‌باشند، دولت نیازی به ایجاد مدیریت منظم اقتصاد ندارد (نجفی، ۱۳۸۴، ۳۹).

بنابراین می‌توان گفت که اکثر کشورهای تولید کننده و صادر کننده نفت، دولت‌های رانتیر هستند، زیرا رانت خارجی در این کشورها مستقیماً به خزانه دولت می‌رود و سهم آن در درآمدهای دولت بیش از ۴۲ درصد است. بر اساس این تعریف، رانتیریسم نیز شامل شیوه رفتار و حکومت دولت رانتیر است. این شیوه سیاست و حکومت دارای دربرگیرنده دو ویژگی اساسی است. اول اینکه رانت در کنترل نخبگان حاکم است و دوم اینکه نخبگان حاکم از این رانت برای جلب همکاری و کنترل جامعه استفاده می‌کنند تا در نتیجه ثبات سیاسی دولت را حفظ کنند (حاجی یوسفی، ۱۳۷۶: ۱۵۲).

در دولت‌های رانتیر، پدیده‌ای به نام بیماری هلندی وجود دارد. این بیماری نخستین بار در کشور هلند و در سال ۱۹۶۰ اتفاق افتاد. بیماری هلندی به این شکل روی می‌دهد که با افزایش قیمت نفت و افزایش درآمدهای نفتی حاصل از صادرات نفت، ثروت یک کشور زیاد شده و این افزایش ثروت، رشد بخش غیرقابل مبادله اقتصاد و تضعیف بخش قابل مبادله اقتصاد را در پی دارد (تهرانی، ۱۳۸۴: ۶۵).

این سیاست در مدت کوتاهی منجر به عدم رشد قیمت بعضی کالاها می‌شود اما قیمت زمین و مسکن که اقلام وارداتی نیستند، رشد زیادی دارد. این وضعیت را در علم اقتصاد، اثر مصرفی می‌نامند. در این راستا اگر سیستم ارز شناور در کشور وجود داشته باشد، افزایش عرضه پول موجب افزایش ارزش اسمی پول کشور شده ولی ارزش واقعی آن همچنان کم می‌شود و در نهایت وضعیت مشابه وضعیت توصیف شده در بالا در اقتصاد ایجاد می‌شود. پیشگیری از بیماری هلندی یک ضرورت انکار ناپذیر در اقتصاد کشورهای سرشار از منابع نفتی، شامل نفت و گاز می‌باشد.

نروژ از بهترین نمونه‌ها در این مورد است که همچنان در پی ایجاد مکانیزم و سازوکارهایی برای کنترل این پدیده است. سیاستگذاران اقتصادی نروژ از سرگذشت هلندی‌ها درسی را آموختند که با تاسیس صندوق ذخیره ارزی به جای تلفیق بودجه سنتوی با درآمدهای حاصل از صادرات نفت خام، از ابتلا به بیماری هلندی دور ماندند. درآمد نفتی همواره نقش اساسی در اقتصاد سیاسی ایران در طول ۸۰ سال گذشته ایفا کرده است. چه قبل از انقلاب که تخصیص و توزیع این درآمدها در اختیار دولت بود و مشکلات و بحران‌های اقتصادی شدیدی مانند تورم، عدم کارآیی، فساد و مصرف گرایی را بدنبال داشت و چه بعد انقلاب که نفت به عنوان پشتونه مالی محکمی برای اجرای سیاست‌های داخلی و خارجی دولت بوده است. می‌توان گفت بخش عظیمی از اقتصاد ایران همچنان تحت تاثیر پدیده رانت می‌باشد زیرا درآمدهای بادآورده نفتی در جمهوری اسلامی نیز به عنوان مهمترین منبع درآمد دولت به حساب می‌آیند (تولسلیان، ۱۳۹۳: ۹۵). به طوری که می‌توان گفت ایران در دهه‌های اخیر همواره گرفتار بیماری هلندی بوده است و در این گیرودار ضمن افزایش بیکاری، کاهش ارزش پول نیز رخ داده است؛ به طوری که بازار گرانان برای ادامه فعالیت خود با مشکلات بیشتری روبرو شدند. روش‌ها و راهکارهای مقابله با این معضل در جامعه‌ی ایران شامل عدم استفاده از درآمدهای نفتی در بودجه و سرمایه گذاری آن، شناور نگه داشتن نرخ ارز (نرخ ارز باید سالانه به اندازه تورم افزایش یابد) و تعیین هزینه‌های دولت به اندازه درآمدهای مالیاتی دولت می‌باشد.

بنابراین، به روشنی می‌توان دریافت که ایران در مسیر استفاده از درآمدهای نفتی به بیماری هلندی مبتلا شده است. بیماری که در کشورهای متکی بر درآمدهای نفتی ظاهر می‌شود. اما در این میان کشور نروژ توانسته است با کاربست سیاست‌های درست در راستای استفاده از درآمدهای نفتی، این بیماری را پشت سر گذاشته و به توسعه پایدار اقتصادی برسد.

۲- سهم نفت در اقتصاد ایران

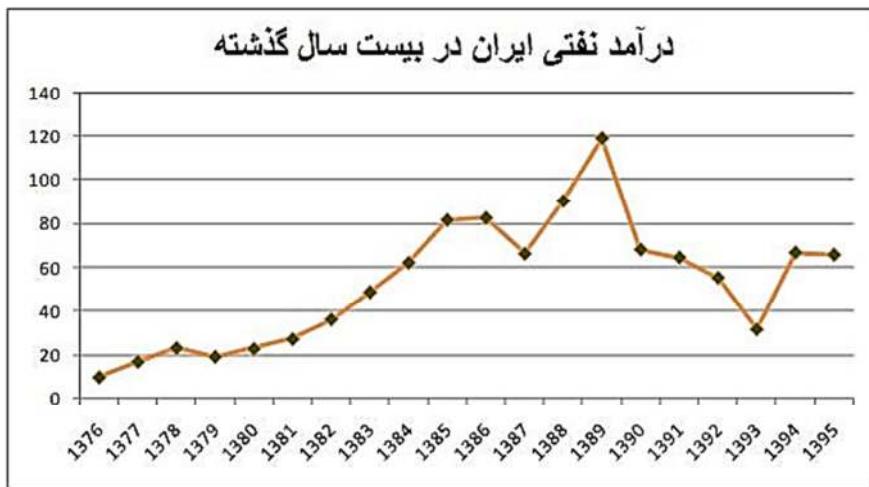
گرچه نفت در ایران برای مدت طولانی استخراج شده است اما اهمیت و نقش آن در توسعه اقتصاد ایران نسبتاً از سال‌های دهه ۱۹۶۰ نمایان‌تر می‌شود. با چهار برابر شدن قیمت نفت، وابستگی کشورها به درآمد نفتی به میزان قابل توجهی افزایش یافته است که با نوسانات شدید بین المللی قیمت نفت همخوانی دارد (Pesaran & kamiar, 2013: ۵).

اقتصاد ایران به عنوان یک کشور نفتی شناخته شده است، به عبارتی اقتصاد ایران وابستگی شدیدی به درآمدهای نفتی دارد و بیشتر سهم صادرات کشور به صادرات نفت خام اختصاص دارد. همچنین صادرات نفت خام درصد بالایی از تولید ناخالص داخلی کشور را تشکیل داده است به طوری که می‌توان اقتصاد ایران را اقتصاد نفتی خواند (تسلیان، ۱۳۹۳: ۱۰۳).

کشورهای صادرکننده نفت به واسطه صادرات نفتی خود به عنوان کالایی استراتژیک، وارد روابط و مناسبات تجارت جهانی می‌شوند و با اتصال به تجارت جهانی، اقتصاد جهانی را به نوعی از خود متاثر می‌سازند. گراهام فولر معتقد است که «نفس ماهیت این کالا باعث می‌شود که تولید کننده بلافتاصله به اقتصاد جهانی وصل شود و با نیازها و آسیب پذیری‌های بزرگ‌ترین نظام اقتصادی جهان، نیازهای صنعتی بین المللی و اقدامات سایر تولیدکنندگان در اطراف و اکناف جهان اجبارا آشنا شود» (فولر، ۱۳۷۷: ۲۸۰).

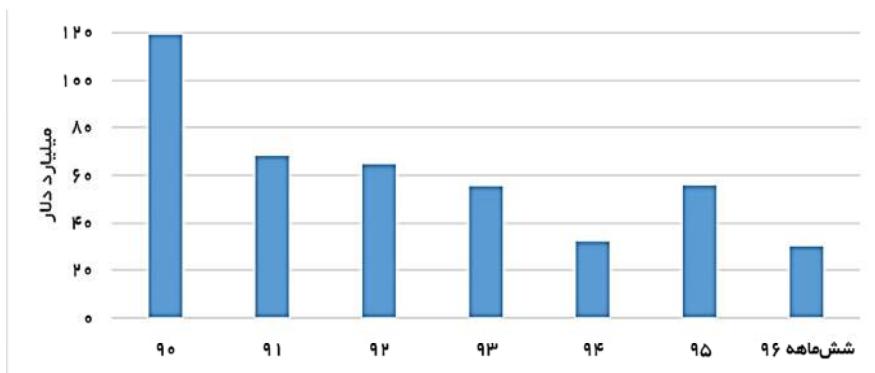
بودجه دولت و اقتصاد کشور در ایران براساس منابع طبیعی و بالاخص نفت و درآمد ناشی از صادرات آن مبتنی است. این امر منجر به وابستگی به نفت در اقتصاد شده و مشکلاتی را به وجود اورده است. گروهی که به اقتصاد بازار آزاد به‌شکل افراطی اعتقاد دارند یا نسبت به تحولات اجتماعی در ایران خوبشین نیستند، و نفت را بلای سیاه می‌دانند (دینی ترکمنی، ۱۳۹۴: ۱۲).

در زیر به بررسی میزان وابستگی ایران به نفت پرداخته می‌شود: نمودار (۱) درآمدهای نفتی ایران در بیست سال گذشته، نمودار (۲) صادرات نفتی ایران، نمودار (۳) درآمد نفتی ایران از سال ۱۳۹۲ تا ۱۳۰۲ و نمودار (۴) درآمد صادرات نفت و گاز نسبت به قیمت ثابت را نشان می‌دهد.



(منبع: اقتصادنیوز، ۱۳۹۷).

وابستگی بودجه دولت به درآمدهای نفتی موجب می‌گردد که با نوسانات شدید درآمدهای نفتی، مدیریت کلان مالی و اقتصادی کشور دچار اختلال شود. به خصوص در زمان کاهش درآمدهای نفتی، هزینه‌های جاری دولت انعطاف پذیری کمتری برای کاهش دارند و هزینه‌های عمرانی دولت بیشتر کاهش می‌یابد که دلیل آن هم چسبندگی بیشتر هزینه‌های جاری نسبت به عمرانی است که در نتیجه باعث طولانی شدن دوره ساخت پروژه‌های عمرانی می‌گردد (حاجی میرزا، ۱۳۸۵: ۱۱).



▲ صادرات نفتی (ارزش نفت خام، فرآورده‌های نفتی، گاز طبیعی، مایعات و میعانات گازی) – منبع: بانک مرکزی ایران

همانطور که در نمودار بالا مشاهده می شود در سالهای اخیر سهم صادرات نفت از کل صادرات بین ۶۵ تا ۷۵ درصد و سهم آن در تولید ناخالص داخلی در حدود ۱۵ درصد بوده است. همچنین صادرات نفت منبع اصلی تامین ارز برای واردات بوده است. علاوه بر این بخش مهمی از هزینه‌های دولت (بیش از ۶۰ درصد) از طریق صادرات نفت تأمین می‌شود. بنابراین، برخی از متغیرهای مهم اقتصادی مانند واردات، هزینه‌های مصرفی دولت، سرمایه‌گذاری دولتی و خصوصی، نرخ ارز و ... متأثر از صادرات نفت‌اند (افزو و سوری، ۱۳۸۸: ۱۰۳).

درآمد نفتی ایران از سال ۱۳۰۲ تا ۱۳۹۲

دوره	صادرات نفتی (میلیارد دلار)			قیمت نفت (دلار)			تولید ناخالص داخلی (میلیارد دلار)			متوسط و استانگی (درصد)
	متوسط	تغییرات	متوسط	تغییرات	متوسط	تغییرات	متوسط	تغییرات	متوسط	
قبل از جنگ	۱۹,۹۱		۴۶,۴۵	۱۸,۶		۷,۴۴	۲۴,۶۶	۷,۴۷	۷,۴۴	۷,۲۵
زمان جنگ	۱۲,۵۹		۲۴,۸	۷,۳۲		۷,۴۲	۴۱,۰	۷,۶۸	۷,۴۲	۷,۱۳
دولت پنجم و ششم	۱۵,۷۸		۷,۱۶	۷,۳۲		۹,۱۲	۹۱,۵۹	۷,۱۲	۷,۲۵	-۷,۴۱
دولت هفتم و هشتم	۲۱,۷۴		۷,۳۸	۷,۳۸		۳۲۸,۷۸	۷,۲۴۳	۷,۲۵۹	۷,۲۵	۷,۰
دولت نهم و دهم	۷۹,۷۶		۷,۲۶۷	۷,۲۶۷						

منبع: (بانک مرکزی).

درآمد صادرات نفت و گاز به قیمت ثابت ۱۰۰=۲۰۱۰ (میلیارد دلار)



همان طور که جدول و نمودار بالا نشان می‌دهند، صادرات نفتی ایران در سال‌های پس از انقلاب اسلامی ایران تا کنون، افزایش قابل ملاحظه‌ای داشته است و به همین نسبت نیز قیمت نفت در این سال‌ها سیر صعودی داشته است و باعث شده است که تولید ناخالص داخلی کشور نیز افزایش یابد. بنابراین طبق آمار مذکور، نفت نقش حیاتی در اقتصاد ایران ایفا می‌کند و اقتصاد این کشور شدیداً به درآمدهای نفتی وابسته است و بر همین اساس در آینده نزدیک به یک مشکل و تهدید جدی برای کشور تبدیل می‌شود.

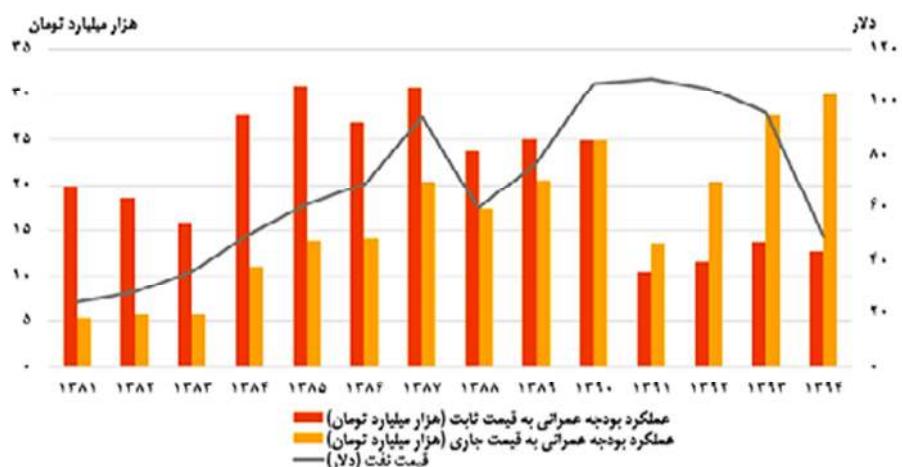
همراهی قیمت نفت با تراز کلی بودجه ایران و کشورهای پیشرفتنه



(منبع: معاونت پژوهش‌های اقتصادی مجلس، ۱۳۹۵)

تأثیرپذیری مستقیم بودجه دولت و اقتصاد از نوسانات قیمت و درآمد نفت ویژگی عمومی کشورهای صادرکننده نفت در چند دهه اخیر بوده است. نمودار بالا نشان می‌دهد که هم در ایران و هم در کشورهای پیشرفتنه، تراز کلی بودجه دولت به‌طور قابل توجهی تحت تأثیر روند نوسان قیمت است.

عملکرد بودجه عمرانی و قیمت نفت



(منبع: معاونت پژوهش‌های اقتصادی مجلس، ۱۳۹۵)

طبق نمودار بالا، نوسان قیمت و درآمدهای نفتی، عمدهاً در نوسان بودجه‌های عمرانی (که نسبت به بودجه‌های جاری کمتر اجباری هستند) منعکس می‌شود. همین نوسان بودجه و در نتیجه بودجه عمرانی در نتیجه نوسان قیمت نفت، عامل مهمی در رشد اقتصادی کشورهای متکی به این منبع طبیعی به شمار می‌رود.

ادبیات اقتصادی در کشورهایی که بودجه دولت در آنها متکی به منابع طبیعی است، مملو از مشکلات مختلف و البته مشترک است. یکی از مهمترین این موارد، عدم تنوع اقتصاد در این کشورهای است که خود دلیل کاهش رشد است و افزایش آن نیز به افزایش رشد می‌انجامد (آتشبار، ۱۳۹۵).

۳- برنامه‌های توسعه و درآمدهای نفتی در ایران

همه دولتهای ایران در بودجه عمومی وابستگی به درآمدهای نفتی را تجربه کرده‌اند و قطع وابستگی به نفت در عمل اتفاق نیافتداده است. این در حالی است که سیاست اعلامی آنها ایجاد تنوع در اقتصاد و سرمایه گذاری در بخش‌های دیگر صنعتی و تولیدی در راستای کاهش سهم نفت از درآمد صادرات ایران بوده است (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۵).

نخستین برنامه توسعه پس از انقلاب در سال ۱۳۶۱ تهیه شده و آماده تقدیم به مجلس شد. اهداف ده گانه برنامه اول، ساماندهی فضایی و توزیع جغرافیایی جمعیت و تمرکز زدایی از تهران، مطرح شده بود. در جدول‌های پایان سند برنامه، متوسط رشد اقتصادی سالانه ۸/۱ درصد در سال و تولید سرانه با توجه به رشد جمعیت (درصد ۳/۲)، سالانه ۴/۹ درصد بود. الگوی برنامه، برنامه ریزی جامع اقتصادی و استراتژی برنامه جایگزینی واردات با حمایت از صنایع داخلی و کاهش وابستگی به درآمد نفت بود (سازمان برنامه، ۱۳۶۸).

برنامه دوم توسعه اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی دریک ماده واحده و ۱۰۱ تبصره برای اجرا در مدت ۵ سال (۱۳۷۴-۱۳۷۸) تهیه شد. الگوی برنامه دوم، برنامه ریزی جامع اقتصادی و استراتژی برنامه، رشد و توسعه پایدار، حمایت از صنایع داخلی و کاهش وابستگی به درآمد نفت انتخاب شده بود (سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۴). اما با کاهش درآمدهای نفتی در سال ۱۳۷۷ و متعاقباً بی ثباتی سیاست‌ها و برنامه‌ها منجر به ناکارآمدی راهکارهای مقابله با فقر و نابرابری شد (ragfer و ابراهیمی، ۱۳۸۷: ۳۳).

برنامه سوم توسعه اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی در ۳ بخش، ۲۶ فصل و ۱۹۹ ماده برای اجرا در مدت ۵ سال (۱۳۷۹-۱۳۸۳) تهیه شده بود. مهم ترین ناکامی‌های برنامه سوم توسعه عبارتند از: افزایش بی رویه واردات؛ افزایش کند صادرات غیرنفتی؛ افزایش حجم نقدینگی؛ وابستگی شدید بودجه به درآمدهای نفتی؛ روند ناقص و کند خصوصی سازی؛ هدفمند نبودن یارانه‌ها؛ عدم وصول درآمدهای مالیاتی و رشد اشتغال پایین (مصلی نژاد و محمدزاده، ۱۳۹۵: ۷۶).

برنامه چهارم توسعه در ۶ بخش، ۱۵ فصل و ۱۶۱ ماده تهیه و در تاریخ ۱۳۸۳/۸/۱۶ برای اجرا در دوره پنج ساله (۱۳۸۴-۱۳۸۸) تهیه شد (سازمان مدیریت و برنامه ریزی، ۱۳۸۳). در دوره (۱۳۸۴-۱۳۸۸) با وجودی که در کل این دوره درآمدهای نفتی سرشار بود و در مقاطعی قیمت نفت به بشکه‌ای بالاتر از ۱۵۰ دلار رسید، ولی به دلیل تزریق درآمدهای نفتی به درون جامعه، اقتصاد کشور با معضلات عمده‌ای از جمله تورم، رکود و ورشکستگی بسیاری از بنگاه‌های اقتصادی مواجه شد؛ زیرا به پشتوانه درآمدهای عظیم نفتی در بودجه ریزی، سیاست انساطی اجرا شد و به علاوه به دلیل حضور درآمدهای نفت در ذخایر بانک مرکزی و در ادامه اجرای سیاست وام‌های زودبازدۀ، سبب انبساط شدید در بخش پول شد و متعاقباً باعث افزایش شدید

تقاضا در تمامی بخش‌های اقتصادی شد که این موضوع نیز به تورم شدید دامن زد (کرم زادی، ۱۳۹۱: ۶۳).

با توجه به واقعیت‌های فوق می‌توان گفت در کشورهایی که بخش عمده درآمد صادراتی از محل فروش نفت تأمین می‌شود و اتکای دولت به دیگر صادرات غیرنفتی در حداقل است، ثبات درآمدهای آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. از آنجا که نفت مهم ترین منبع تأمین درآمد ارز و یکی از منابع اصلی تأمین بودجه عمومی کشور ما می‌باشد، بی ثباتی، نااطمینانی و نوسان درآمد حاصل از آن که از عوامل متعددی سرچشم می‌گیرد، تمام برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

۴- از تشکیل حساب ذخیره ارزی تا صندوق توسعه ملی

همواره یکی از دغدغه‌های دولت در اقتصاد ایران، نحوه مدیریت درآمدهای نفتی بوده است. مسیر اصلی انتقال درآمدهای ارزی حاصل از نفت به اقتصاد ایران، بودجه دولت می‌باشد.

درآمدهای نفتی به دلیل نوسانات قیمت نفت در بازارهای جهانی، پرنوسان و بی‌ثبات است؛ اما نکته جالب واکنش نامتقارن بودجه دولت به درآمدهای نفتی است. در واقع در دوره‌های رونق نفتی که درآمدهای نفتی افزایش می‌یابد، مخارج رو به گسترش دولت از طریق فروش درآمدهای ارزی حاصل از نفت، تأمین می‌شود، در مقابل در دوره‌های رکود نفتی که درآمدهای نفتی کاهش می‌یابد، مخارج دولت نه تنها کاهش نمی‌یابد، بلکه مخارج رو به گسترش دولت از طریق استقراض از بانک مرکزی جهت پوشش کسری بودجه تأمین می‌گردد (روزنامه دنیای اقتصاد، ۱۳۸۸: شماره ۲۰۱۹).

بنابراین فلسفه شکل گیری این حساب بیشتر در راستای تعديل فشارهای ناشی از نوسان قیمت نفت بر اقتصاد ملی بوده تا ایجاد پس انداز برای نسل‌های آینده کشور یا کاهش ذخایر ارزی بانک مرکزی. همچنین در دهه ۱۳۷۰ نوسات قیمت و کاهش قیمت نفت و درآمد ارزی دولت و محقق نشدن بودجه موجب شد تا صندوق ذخیره ارزی با هدف جذب درآمدهای افزایش یافته مقطوعی و موقتی نفتی و جلوگیری از تاثیر نوسات قیمت نفت بر بودجه دولت و اقتصاد ملی بوجود آید (روشنی، ۱۳۹۵: ۷۰).

در راستای دستیابی به راهکارهای عملی در خصوص مدیریت صحیح درآمدهای نفتی، نخستین بار براساس قانون برنامه سوم توسعه و در قالب ماده ۶۰ قانون برنامه پنج ساله سوم توسعه اقتصادی افتتاح حساب ذخیره ارزی ایجاد و مقرر شده که از سال

۱۳۸۰ مازاد درآمد حاصل از صادرات نفت نسبت به ارقام پیش‌بینی شده برنامه در این حساب نگهداری شوند (روزنامه دنیای اقتصاد، ۱۳۸۸: شماره ۲۰۱۹). در صورتی که در آمد ارزی حاصل از فروش نفت خام کمتر از نفت خام کمتر از آنچه پیش‌بینی شده باشد دولت می‌تواند طی یک دوره ۶ ماهه از موجودی حساب ذخیره ارزی برداشت کند و معادل ریالی آن در حساب درآمد عمومی در نظر گرفته شود. بنابراین می‌توان عملکرد و نقش حساب ارزی را به این صورت بیان کرد:

- وابستگی بودجه دولت به درآمدهای حاصل از صادرات نفت خام کاهاش یابد؛
- در صورت بهبود درآمدهای نفتی از گسترش بی رویه بودجه جلوگیری به عمل آید؛
- جلوگیری از ورود شوک‌های منفی نفتی بر اقتصاد و اعتبارات عمرانی؛
- بخش‌های غیردولتی در بخش‌های تولیدی و صادراتی تقویت شوند (صادقی و بهبودی، ۱۳۹۱: ۴۱).

بنابراین می‌توان گفت که پدیده حساب ذخیره ارزی در ایران چندان با برنامه نبوده و به صورت مقطعي بوده است و همین که ذخایر اندکی در این حساب نگه داری می‌شد به طرق مختلف هزینه می‌شد. به خاطر همین بی‌برنامگی، حساب ارزی نتوانسته موفق عمل کند و به اهدافی که برای آن تعریف شده بود، برسد.

همین عملکرد نامید کننده حساب ذخیره ارزی باعث شد، دولتمردان به فکر تغییر استراتژی مدیریت درآمدهای نفتی در اقتصاد کشور باشند. بنابراین در سال ۱۳۸۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام موضوع ایجاد صندوق توسعه ملی را مطرح کرد (روزنامه دنیای اقتصاد، ۱۳۸۸: شماره ۲۰۱۹).

پس از تجربه ناموفق حساب ذخیره ارزی، تأسیس صندوق توسعه ملی با هدف سرمایه‌گذاری در امور زیربنایی و توجه به عدالت بین نسلی در مواد ۸۴ و ۸۵ قانون برنامه پنجم توسعه کشور تصویب و ابلاغ شد. ماموریت اصلی این صندوق حفظ اصل سرمایه و عدالت بین نسلی از درآمدهای نفتی اعلام شد (صیادی و بهرامی، ۱۳۹۴: ۹۶). با توجه وضعیت اقتصادی کشور، به نظر می‌رسد این صندوق نیز نباید سرنوشت بهتری نسبت به حساب ذخیره ارزی داشته باشد.

با توجه به این کارا شدن، ساز و کار سرکوب دلارهای نفتی در اقتصاد نیازمند نهادهای کارآمد دولت و همکاری نیروهای سیاسی و اجتماعی تأثیر گذار بر تصمیم‌های دولت در زمینه شیوه هزینه کردن درآمدهای نفتی است که از طریق این صندوق می‌تواند تحقق پیدا کند. بنابراین صندوق ذخیره ارزی باید از یورش دولت جهت تأمین

کسری بودجه مستقل باشد زیرا همان طور که گفته شد هدف از تاسیس این صندوق، ذخیره درآمدهای مازاد نفتی بود. تا از آسیب پذیری کشور در زمان نوسان‌های قیمت نفت جلوگیری کند.

همچنین توجه به ایرادات واردہ به کارکرد صندوق توسعه ملی باید یکسری اصلاحات در اساسنامه و کارکرد این صندوق ایجاد شود:

۱. ایجاد صندوق یا حساب ثبات‌ساز بودجه‌ای با منابع مشخص و مستقل از صندوق توسعه ملی که براساس یک قاعده مالی ایجاد شده باشد.
۲. تغییرات اساسنامه صندوق به‌طوری که استقلال در منابع و مخارج داشته باشد.
۳. منع اعطای تسهیلات ریالی از سوی صندوق.
۴. استفاده از منابع صندوق در مشارکت سرمایه‌گذاری‌های خارجی یا تامین بیمه و وثایق مورد نیاز برای ورود سرمایه‌گذاران خارجی (صندوق توسعه ملی جمهوری اسلامی ایران).

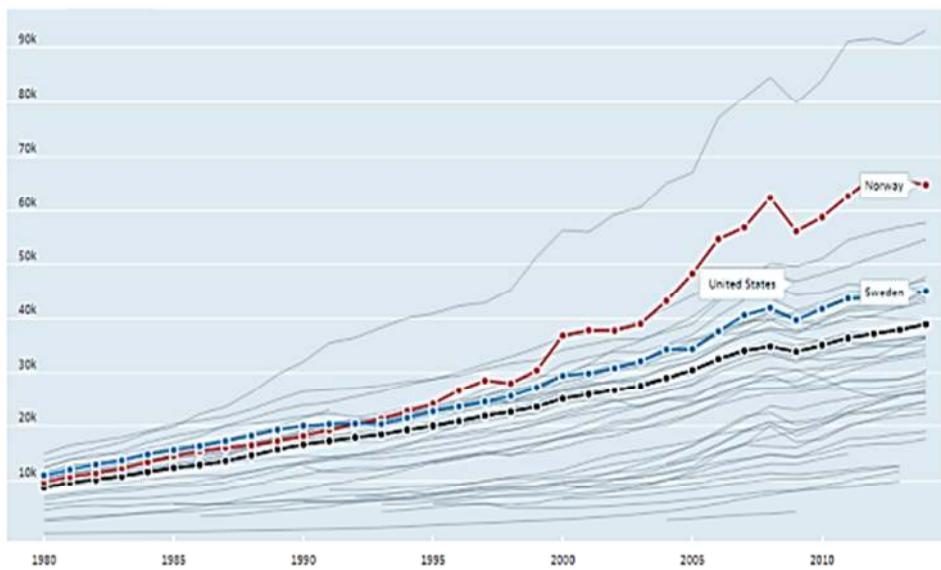
۵- سهم نفت در اقتصاد نروژ

نروژ بعد از عربستان و روسیه سومین کشور صادرکننده نفت در دنیا است که درآمدهای حاصل از نفت را صرف افزایش ثروت ملی می‌کند و آن را در صندوق ارزی پس انداز می‌کند و دولت هرگز حق برداشت آن را ندارد. این کشور ۲۰ درصد از درآمد فروش نفت را صرف بودجه دولتی می‌کند و ۸۰ درصد آن را در بازارها و بورس‌های بین‌المللی سرمایه‌گذاری می‌کند (کمالی دلفاردی و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۱).

با توجه به اینکه منابع طبیعی به‌طور مستقیم و ذاتاً نمی‌تواند مانع رشد اقتصادی شود، به‌نظر می‌رسد این پدیده از طریق کانال‌هایی مانند نوسانات شدید بازار جهانی نفت، افزایش قیمت نسبی کالاهای غیرتجاری (غیرقابل مبادله) نسبت به کالاهای تجاری (قابل مبادله) و در نتیجه، لطمه خوردن به بخش صنایع و کشاورزی، ضعف مهارت‌های شغلی و بی‌توجهی به سرمایه‌ی انسانی، به‌صورت غیرمستقیم موجب بروز برخی انحرافات در عملکرد اقتصادهای متکی بر منابع شده است (حسینی یزدی و توسلی نائینی، ۱۳۹۴: ۱۹).

نروژ برای دهه‌ها کم درآمدترین کشور منطقه اسکاندیناوی بود. با این حال، تاریخ اقتصادی اخیر این کشور نشان دهنده رشد تولید ناخالص داخلی در مقایسه با سایر نقاط اروپا و دیگر کشورهای توسعه یافته، مانند ایالات متحده است که در نمودار زیر

نشان داده شده است. این نوسان رویدادها به‌طور معمول با کشف نفت نروژ در سال ۱۹۶۹ و پس از آن از سال ۱۹۷۱ همراه بوده است. در سال ۲۰۱۲، بخش نفت بیش از ۲۳ درصد کل ارزش خالص این کشور را تشکیل می‌داد (Essays. 2013).



دولت نروژ تأکید زیادی بر این امر داشت که منابع طبیعی باید تحت کنترل دولت باشد و دولت مقام مسئول در زمینه اعطای امتیاز کشف و تولید نفت باشد. با امتیازاتی که دولت در سال ۱۹۶۵ اعطا کرد، در سال ۱۹۶۶ اولین چاه نفت در فلات قاره نروژ حفاری شد و تولید در اوایل دهه ۱۹۷۰ آغاز شد؛ در آن زمان تولید نفت روزانه ۳۲۰۰۰ بشکه بود که در سال ۱۹۸۷ به یک میلیون بشکه و در سال ۱۹۹۶ به سه میلیون بشکه در روز افزایش یافت. به دلیل پایین بودن تقاضای داخلی در نروژ این کشور توانست به یکی از صادرکنندگان عمده نفت در جهان تبدیل شود (شیرکوند، ۱۳۸۲: ۵۰).

همانند ایالت‌های آلاسکا و آلبرتا، در نروژ نیز بعد از کشف حوزه‌های نفتی بحث‌های فراوانی در رابطه با چگونگی مصرف این درآمدها صورت گرفت و ترس از بیماری هلندی و نیز نگرانی‌های ناشی از جذب این درآمدها در اقتصاد داخلی شدت یافت. با این حال صحبتی از ایجاد صندوق نفتی نبود (کیان پور، ۱۳۸۹: ۸۲). پارلمان نروژ از ابتدا در پی این بود که نفت سهم زیادی در اقتصاد نروژ داشته باشد و در این راستا شرکت‌های

نروژی هم باید در این بخش فعالیت می‌کردند. در این فرآیند، بنگاههای نروژی از قابلیت در زمینه‌های مرتبط نظری کشتی سازی و تخصص زمین شناسی بهره برداشتند. بنگاههای نروژی پیش از کشف نفت در زمینه‌های گوناگونی فعال بوده‌اند و در بازار جهانی نیز جایگاه بالایی را به دست آورده‌اند. اما در بخش نفت، به دلیل هزینه‌ی زیاد این بنگاه‌ها زیاد فعالیت نمی‌کردند (بابازاده، ۱۳۹۲: ۲۳).

افزایش قیمت نفت در سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ موجب افزایش درآمد نروژ شد. دولت نروژ در این مسیر با پیش‌بینی ادامه روند افزایش قیمت‌ها، برنامه‌هایی را تدارک دید، اما شرایط پیش‌بینی شده عملی نشد و دولت نروژ بدھی‌های زیادی به بار آورد. این امر موجب شد تا پارلمان نروژ در سال ۱۹۹۰ تشکیل صندوق ذخیره ارزی را به تصویب برساند. این صندوق به طور رسمی در سال ۱۹۹۶ کار خود را آغاز کرد و از آن زمان تا کنون توانسته موجب تحول بزرگی در اقتصاد این کشور شود. در حالی که اغلب کشورهای نفت خیز دنیا درآمدهای حاصل از فروش نفت خام خود را صرف هزینه‌های جاری می‌کنند، نروژ با پس انداز کردن آن در یک صندوق مستقل موجبات این تحول عظیم شده است (سلطانی و حشمت‌پور، ۱۳۹۵: ۲۱۷).

۶- سیاست توسعه ملی و درآمدهای نفتی نروژ

۶-۱- تاسیس صندوق ذخیره ارزی

در نروژ پس از کشف ذخایر نفتی وسیع، برای مقابله با پیامدهای منفی افزایش درآمد ناگهانی و نوسان قیمت نفت و جلوگیری از تاثیرات آن بر روی دیگر بخش‌های اقتصاد، در سال ۱۹۹۰ صندوقی برای سرمایه گذاری درآمدهای نفتی نروژی تاسیس شد که دومین صندوق مستمری مستقل در جهان است که تقریباً نیم تریلیون دلار ارزش دارد (موری^۱، ۲۰۱۰: ۲).

تصدی‌گری اندک دولت در بخش نفت و گاز و تفکیک بین حیطه‌های سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری و تجارت، منجر به درگیری اندک دولت در فرایند توسعه و بهره برداری از منابع نفت و گاز و در عوض، انجام نظارت مستمر بر حسن انجام کار توسط شرکت‌های داخلی و خارجی گردیده است که در بلند مدت با اعمال مالیات‌های متنوع، درآمدهای خود را حداقل نموده است. به طور کلی، همه منابع مالی حاصل از

1. Murray

صادرات نفت و گاز نروژ، در صندوق بازنشستگی دولتی این کشور ذخیره می‌گردد که به طور مستقیم، تحت ناظارت بانک مرکزی و هیئت ناظارت بر این نهاد قرار دارد و اعضای آن توسط مجلس نروژ تعیین می‌شوند. برداشت از این صندوق، به منظور تامین کسری بخش غیر نفتی، حداقل در حد چهار درصد از سود سرمایه گذاری‌های انجام شده توسط صندوق امکان پذیر است و دولت مجاز به استفاده مستقیم از درآمدهای ارزی در اقتصاد داخلی نیست (وزارت مالیه نروژ^۱، ۲۰۱۱: ۱۲۲). مسؤولیت مدیریت صندوق بر عهده بانک مرکزی نروژ گذاشته شد. این بانک پیش از این تجربه مدیریت ذخایر ارزی را داشت و از این جهت شناخته شده و مورد احترام بود (بابازاده، ۱۳۹۲: ۲۴).

ساختمان و شیوه عملکرد صندوق به گونه‌ای طراحی شد که بتواند کارکردهای زیر را تحقق بخشد:

- مقابله با هرگونه نوسان اقتصادی ناشی از تغییرات قیمت محصولات صادراتی؛
- ایجاد اطمینان لازم برای بازارهای مالی خارجی نسبت به توانایی کشور در زمینه پرداخت تعهدات ارزی در شرایط بحرانی یا بروز شوک‌های خارجی؛
- امکان سودآوری جاری ذخایر ملی؛
- کمک به حفظ ارزش پول ملی؛
- منبعی جهت سرمایه گذاری در خارج از کشور (حشمتی مولایی، ۱۳۸۳: ۳۲).

۶-۲- توجه به سایر زمینه‌های اقتصادی

نروژ مسئله‌ی عدم تمرکز صادرات بر یک محصول را درک کرده و به همین دلیل تمرکز خود را از روی نفت برداشته و به سایر زمینه‌ها معطوف کرده است. بسیاری از اقتصاددانان عقیده دارند که تمرکز صرف بر روی منابع، حتی از نوع تجدید پذیر درست نیست، زیرا در این شرایط ممکن است با کسد شدن بازار این منابع و یا هر اتفاق دیگری، اقتصاد یک کشور به دلیل وابستگی شدید به آن منبع، به طور کامل از بین برود. صادرات نفت و گاز در نروژ ۴۵ درصد از کل حجم صادرات این کشور را تشکیل می‌دهد و پیش بینی می‌شود این کشور تنها با صادرات نفت و گاز خود می‌تواند به حیات

خود ادامه دهد (مگانگالوما^۱، ۲۰۱۴: ۲۰).

۶-۳- تعلق منابع به نام نسل‌ها

سیاستمداران و تصمیم‌گیران نروژ در مدیریت منابع نفتی به تعلق این منابع به همهٔ نسل‌ها تأکید دارند و همین امر یکی از دلایل توسعه این کشو به شمار می‌آید (دیسچ، ۲۰۱۳: ۱۴). در این راستا، هدف از تشکیل صندوق ذخیره، نه تنها محافظت از اقتصاد در برابر نوسانات قیمت نفت، بلکه حمایت حسابگرانه از سرمایه نفتی نروژ، ایجاد اندوخته درازمدت برای انجام دادن تعهدات مالی کشور در آینده، کاهش مصرف جاری و حرکت به سمت اقتصادی غیر نفتی بود.

۶-۴- شفافسازی

شفافیت عملکرد، هزینه‌ها و درجه ریسک پذیری صندوق هر سه ماه یک بار بوسیله بانک مرکزی نروژ به اطلاع عمومی مردم می‌رسد. همچنین گزارش‌های فصلی صندوق نیز بر روی وب سایت آن قرار می‌گیرد. به موازات آن به‌طور مرتب بعد از تشکیل جلسات اعضای صندوق با مسئولان وزارت دارایی، یک کنفرانس خبری در مورد عملکرد جاری صندوق ترتیب داده می‌شود. در گزارش سالانه فهرست تمامی سرمایه‌گذاری‌ها، درصد مالکیت‌ها و درآمدها اعلام می‌گردد (کارآفرین، ۱۳۸۶: ۲۵).

۶-۵- سرمایه‌گذاری در دیگر کشورها

تمامی موجودی صندوق مازاد درآمد نفت نروژ صرفاً در دیگر کشورها سرمایه‌گذاری می‌شود و این کشور در سال ۲۰۰۵ میلادی بیشترین و بزرگترین سرمایه‌گذاری‌ها در مورد صنعت نفت و گاز را داشته است. اسم شرکت دولتی استات اویل که اصلی‌ترین شرکت استخراج نفت و گاز در نروژ است، به دلیل سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی اش، بیشتر در کشورهایی غیر از نروژ شنیده شده است. همچنین یکی از اصلی‌ترین شرکت‌هایی که حتی نفت ایران را استخراج می‌کند، همین شرکت استات اویل است. جنبه مهم دیگر این سیاست، استفاده از صندوق ذخیره ارزی بهمنظور ایجاد انگیزه برای سرمایه‌گذارانی است که در توسعه میادین نفتی فعالیت می‌کنند.

1. Mgangaluma

دوره دوم / شماره ۱ / بهار و تابستان ۱۳۹۸

نروز توانته است با تشویق این‌گونه سرمایه گذاران تلاش آنها برای به کار بردن آخرین تکنولوژی روز دنیا و ابداع روش‌های جدید جهت افزایش هرچه بیشتر ضریب باز یافت میادین نفتی را دو چندان کند. از این طریق بازیافت نفت در برخی از میادین نروز به حدود ۷۰ درصد رسیده است. در حالیکه این رقم برای اکثر مخازن ایران حداقل ۳۰ درصد است به عبارت دیگر نروزی‌ها توانته‌اند از یک میدان نفتی بیش از دو برابر نفتی که در سایر مناطق دنیا استخراج می‌شود برداشت کنند (<http://www.daneshnaft.ir>).

از دلایلی که نروز تصمیم به سرمایه گذاری در دیگر کشورها گرفته است به شرح ذیل می‌باشد:

- جلوگیری از تبدیل شدن صندوق به یک منبع اضافی برای تامین مالی هزینه‌های دولت. اگر از وجود صندوق در سرمایه‌گذاری داخلی استفاده شود، به بخشی از بودجه دولت تبدیل می‌گردد که عواقب خاص خود را در پی دارد.
- سوق دادن سرمایه‌گذاری‌ها به خارج از کشور باعث می‌شود که ساختار صنعتی به درآمدهای نفتی وابسته نگردد. از این‌رو در صورت کاهش یا قطع درآمدهای نفتی نیز این ساختار قابل دوام خواهد بود.
- ضرورت تثییت اقتصاد نروز با سرمایه‌گذاری مستقیم منابع صندوق نفت در خارج از کشور. این امر فشار در زمینه تقویت ارزش نرخ یا کاهش نرخ‌های بهره را کم می‌کند و اقتصاد داخلی را در مقابل تاثیرات ناشی از درآمدهای بالاتر نفتی مورد حمایت قرار می‌دهد.
- مصرف درآمدهای ارزی در داخل کشور می‌تواند آثار تورمی بر جای گذارد. به علاوه در شرایطی می‌تواند منجر به ضعف شرکت‌های داخلی در برابر واردات انبوه گردد (یوسفی، ۱۳۸۴: ۱۲۱-۱۲۳).

۶- تامین صندوق بازنیستگی

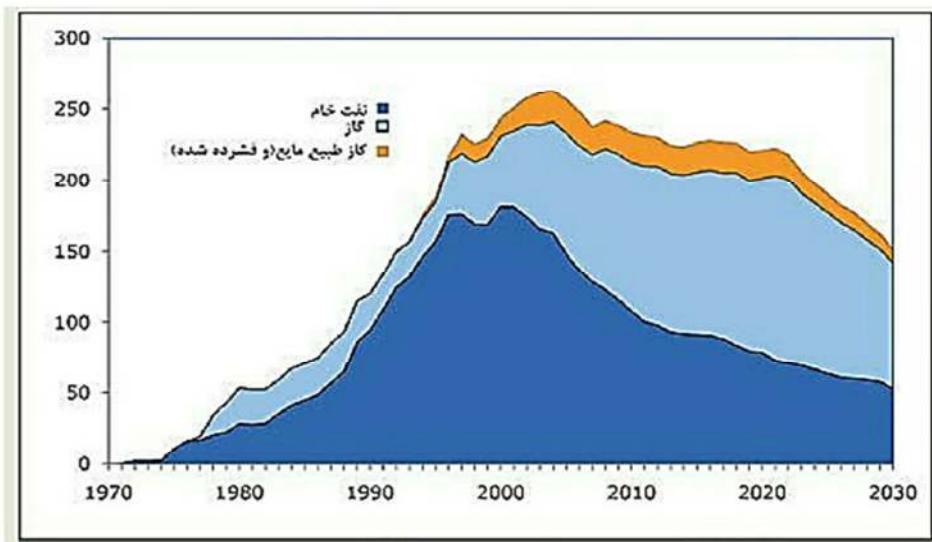
عملکرد مناسب صندوق بازنیستگی در سالهای اخیر آن را به کارآمد ترین صندوق در دنیا تبدیل کرده است. این صندوق به عنوان یک ابزار برای اعمال سیاست‌های بلند مدت مالی و توقف تدریجی کسب درآمدهای نفتی در سال ۱۹۹۰ تأسیس شد. انتقال ثروت از منابع نفتی نروز به دارایی‌های خارجی که توسط صندوق بازنیستگی دولت، سرمایه‌گذاری می‌شود به دولت کمک می‌کند تا تنوع و گوناگونی ثروت نفتی دولت بهبود پیدا کند (<http://www.daneshnaft.ir>).

۶-۷-۶- اعتماد به دولت

در نروژ ولخرجی عظیمی صورت نمی‌گیرد. در واقع تصمیم‌گیران به دقت در حال اجرای مصوبه‌ای هستند که بر اساس آن، می‌توانند تنها ۴ درصد مازاد درآمدهای صندوق را در پروژه‌های عمومی دولتی هزینه یا سرمایه‌گذاری کنند و البته دلایل زیادی وجود دارد که چرا مردم نروژ از پس انداز شدن ذخایر و منابع مالی خود راضی‌اند و گرفتار وسوسه داشتن زندگی تجملاتی نیستند. پروفسور کپلین معتقد است که دمکراسی اجتماعی و خط مشی‌های مربوط به تساوی حقوق افراد باعث شده است که نروژ جامعه‌ای همگن با سطح عظیمی از اعتماد عمومی داشته باشد. او می‌گوید: «ما به دولت اعتماد داریم. باور داریم مالیاتی که می‌پردازیم به شیوه‌ای هوشمندانه هزینه خواهد شد و وقتی اطمینان است که بقیه افراد سهم خودشان را می‌پردازند شما هم از پرداخت سهم خود راضی هستید. اما آیا نروژ به دلیل سطح بالای اعتماد شهروندانش ثروتمند است یا اعتماد شهروندانش به دلیل ثروت زیاد نفت کشورشان بالاست؟ همچنین کپلین معتقد است که هر دو گزینه درست است به طوری که سطح بالای اعتماد باعث آسان و روان شدن رشد اقتصادی می‌شود» (سلطانی و حشمت‌پور، ۱۳۹۵: ۲۱۶).

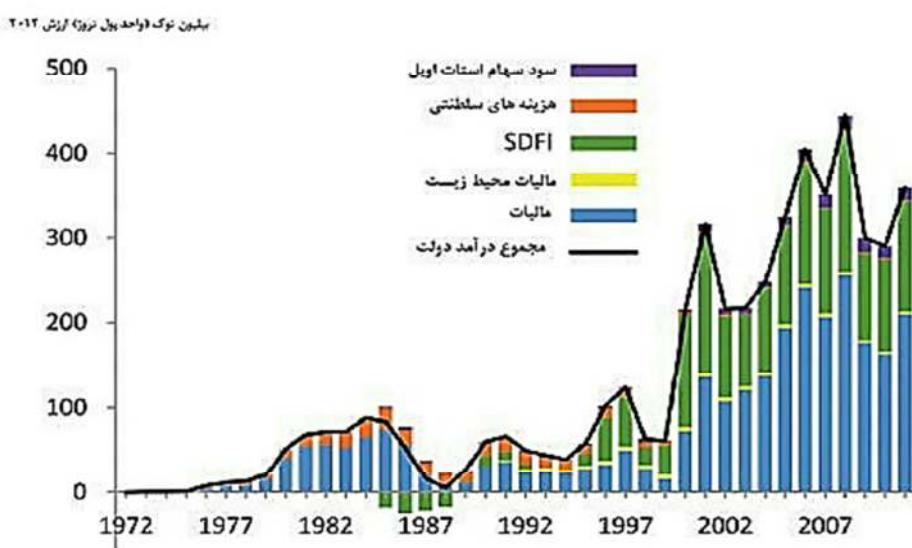
نقش درآمدهای نفتی در متغیرهای توسعه‌ی اقتصادی نروژ

تولید نفت نروژ:



شکل بالا نشان می‌دهد که تولید نفت نروژ از سال ۱۹۷۰ روند صعودی داشته و بر میزان آن در طی این سال‌ها افزوده شده است.

خالص جریان نقدی دولت از فعالیت‌های بخش نفت:



(منبع: بانک جهانی).

نمودار بالا درآمدهای دولت در طول زمان را نشان می‌دهد. مهم‌ترین آنها درآمدی است که از طریق سیستم مالیاتی خاص بخش نفت به دست می‌آید؛ دومین منبع مهم درآمد دولت مالکیت مستقیم از طریق SDFI است. در حال حاضر در تمام پروژه‌های نفتی سهام مالکیت غیر فعال دارد. به علاوه دولت دو سوم سهام مالکیت استات اویل را در اختیار دارد و به همین نسبت از سود تقسیم شده آن را مستقیماً دریافت می‌کند.

نتیجه گیری

دولت نروژ به سرمایه گذاری درآمدهای نفتی در خارج از کشور می‌پردازد و تنها مقدار کمی از آن را در اقتصاد داخلی وارد می‌کند. همین شیوه منجر به موفقیت دولت نروژ در فعالیتهای نفتی شده است. به کارگیری این راهکار توسط نروژ باعث شده یک منبع ارزی نزدیک به ۸۰۰ میلیارد دلاری برای این کشور پنج میلیون نفری ایجاد شود و نوسان قیمت نفت نیز هیچ تلاطمی در اقتصاد ملی آن ایجاد نکند اما در ایران وقتی قیمت نفت افزایش می‌یابد، اقتصاد دچار بیماری هلندی و در زمان کاهش قیمت نفت، دولت با کسری بودجه و تورم رو به رو می‌شود. علاوه بر این رشد اقتصادی ایران هم همراه با نوسانات درآمدهای نفتی، نوسان داشته و هیچ وقت روند باثبتات و پایداری نداشته است.

تأسیس صندوق ذخیره ارزی از مهمترین راهکارهای دولت نروژ برای ورود درآمدنفتی به اقتصاد بوده است. بر اساس قانون، وجود صندوق در استناد مالی خارجی اوراق قرضه، سهام شرکت‌ها، استناد بازار مالی و اوراق بهادر سرمایه گذاری می‌شود و پارلمان نروژ باید تغییرات در صندوق را تأیید کند. در این راستا بانک مرکزی هرسه ماه به بررسی شفافیت صندوق می‌پردازد و آن را به اطلاع مردم می‌رساند.

در راستای تفاوت‌های این دو کشور باید گفت در خصوص تشکیل صندوق و حساب ذخیره ارزی دو کشور شرایط متفاوتی داشتند که بستگی به نوع نگاهشان به درآمدهای نفتی داشت. اما هدف هر دو کشور در راستای مدیریت درآمدهای نفتی بوده که منجر به ایجاد صندوق و حساب ذخیره ارزی گردیده است. حساب ذخیره ارزی ایران اهداف خود را عملی نکرده و مسیر درستی را طی ننموده است، اما نروژ به موفقیت‌های چشمگیری در این زمینه دست یافته است. از جمله این دستاوردهای مهم در نروژ استفاده از صندوق، منظور ایجاد انگیزه برای سرمایه‌گذارانی است که در توسعه میادین نفتی فعالیت می‌کنند. این کشور توانسته با تشویق این‌گونه سرمایه‌گذاران تلاش آنها را برای به کار بردن آخرین تکنولوژی روز دنیا و ابداع روش‌های جدید جهت افزایش هرچه بیشتر ضریب بازیافت میادین نفتی دو چندان کند. از این طریق بازیافت نفت در برخی از میادین نروژ به حدود ۷۰ درصد رسیده؛ در حالی که این رقم برای اکثر مخازن ایران حداقل ۳۰ درصد است. یعنی نروژی‌ها توانسته‌اند از یک میدان نفتی بیش از دو برابر ایران برداشت کنند. یکی دیگر از ویژگی‌های مهم صندوق ذخیره ارزی نروژ نقش

آن در صندوق بازنشستگی این کشور می‌باشد که عملکرد مناسب آن طی سال‌های اخیر این صندوق بازنشستگی را به کارآمدترین در نوع خود تبدیل کرده است.

علاوه بر عملکرد مثبت صندوق ذخیره‌ی ارزی نروژ، از دیگر پیروزی‌ها و عملکردهای مثبت نروژ در خصوص درآمدهای نفتی می‌توان به افزایش شمار شرکت‌های بین‌المللی این کشور در عرصه انرژی اشاره کرد. برای مثال، شرکت استات اویل به عنوان بزرگ‌ترین شرکت نفتی نروژ رتبه ۲۹ را در میان شرکت‌های نفتی جهان به خود اختصاص داده است.

تأسیس حساب ذخیره ارزی در ایران با هدف جلوگیری از انتقال آثار منفی نوسان قیمت نفت بر اقتصاد داخلی صورت گرفت. ایران همچنین در تلاش بود تا با ذخیره‌سازی ما زاد درآمد نفتی، از بخش خصوصی نیز حمایت نماید اما در ایران برداشت بی‌رویه از حساب ذخیره ارزی و تتریق پول آن به اقتصاد را شاهد بوده‌ایم. از طرف دیگر در دسترس بودن منبع ذخیره ارزی به دلیل عدم تشکیل یک صندوق مستقل از نظر حقوقی با مدیریت مشخص و مستقل نیز امکان دستیابی دولت به آن را سهل کرده و باعث شده تا اهداف پیش‌بینی شده از تشکیل حساب ذخیره ارزی محقق نگردد.

آنچه که ما داریم-برخلاف نروژ- حساب ذخیره ارزی است، نه صندوق ذخیره ارزی. شکل‌گیری صندوق به معنی ایجاد نهاد عمومی مستقلی است که هیات مدیره و مدیر عامل خاص خود را دارد و امکان تصمیم‌گیری مستقل روی سرمایه‌گذاری در طرح‌های تولیدی و سودآور را دارا می‌باشد. بدین‌ترتیب این تشکیلات جدید می‌تواند نسبت به ارزیابی طرح‌ها و پرداخت وام‌ها، رأساً اقدام کرده و در عین حال بر بازگشت منابع نیز نظارت نماید. در این صورت با وجود مدیریت شفاف امکان نظارت عمومی و دقیق نیز بر صندوق وجود خواهد داشت.

دولت باید به سمت نظام مالیاتی کارآمد پیش برود تا وابستگی خود را به درآمدهای نفتی کاهش دهد و هزینه‌های جاری را از محل فروش نفت تامین کند، هرچند در بخش هزینه‌ها نیز نیازمند برقراری انضباط مالی است و اکنون ایران گران اداره می‌شود. در ایران درآمدهای نفتی برای خرچ‌های دولت هزینه می‌شود، اما در بسیاری از کشورهای پیشرفته مانند نروژ درآمدهای دولت از راه مالیات به دست می‌آید. در ایران به دلیل وجود درآمدهای نفتی و هزینه کردن آن، دولت، نظام مالیاتی مستحکمی را ایجاد نکرده است و همین امر از تفاوت‌های دولت نروژ و ایران در امر درآمدهای نفتی است.

بنابراین با توجه به تفاوت‌های سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی موجود میان کشور نروژ و ایران، جا دارد سیاست‌های کشور نروژ توسط مسئولین مورد بررسی دقیق قرارگیرد و سپس سیاست‌هایی که متناسب با ویژگی‌های خاص ایران است اتخاذ شود. در این راستا باید صندوق ذخیره ارزی با یک قاعده نظاممند ایجاد شود و اساس کار هم این باشد که اولاً از این صندوق، پول برای هزینه‌های جاری دولت برداشت نشود و ثانياً منابع آن صرف خرید تکنولوژی جدید و ایجاد و توسعه زیرساخت‌های کشور شود. صرف پول برای ایجاد زیرساخت و خرید تکنولوژی جدید بهمثابه ایجاد ثروت برای نسل‌های آینده است. همچنین این اقدام باعث می‌شود نوسانات قیمت نفت نیز اثری بر بودجه کل کشور نداشته باشد. بهطور کلی می‌توان گفت که ایران وابستگی شدیدی به درآمدهای نفتی دارد به طوری که می‌توان عنوان دولت نفتی به آن داد اما در مقابل نروژ با وجود اینکه یکی از بزرگترین صادرکنندگان نفت می‌باشد در آمدهای نفتی آن، نقش بسیار کمی در تامین بودجه دولت ایفا می‌کنند، بنابراین ایران باید وابستگی خود به درآمدهای نفتی را کاهش دهد.

منابع

- ابراهیمی، سجاد. (۱۳۹۰). «شوك‌های قیمت نفت و نوسانات نرخ ارز و نااطمینانی حاصل از آنها بر رشد اقتصادی کشورهای منتخب». *فصلنامه پژوهشنامه بازرگانی*. شماره ۵۹. ۸۳-۱۰۶.
- افروز، احمد و سوری، علی. (۱۳۸۳). «اثر ثبات و نوسانات صادرات نفت بر رشد اقتصادی ایران». *پیک نور*. دوره ۲. شماره ۴ (ویژه اقتصاد). ۱۰۳-۱۱۰.
- بابازاده، بهزاد. (۱۳۹۲). «نروز؛ تنها کشور نفتی توسعه یافته؛ چرا؟». *روزنامه اندیشه اقتصاد*. شماره ۳۰۸۱ه.
- ترکمانی، علی دینی. (۱۳۹۴). «نفت، طلای سیاه یا بلای سیاه». *روزنامه دنیای اقتصاد*. شماره خبر ۸۶۹۶۸.
- تولسلیان، زهرا. (۱۳۹۳). اقتصاد سیاسی رانتیریسم و امکان سنجی تحقق الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت. پایان نامه کارشناسی ارشد. کرمانشاه: گروه علوم سیاسی دانشگاه رازی.
- تهرانی، فرشاد. (۱۳۸۴). «تجربه کشور نروز در مورد متنوع‌سازی اقتصادی صنعت نفت و کاربردهای آن برای ایران». *مجله مطالعات اقتصاد انرژی*. شماره ۷. ۷۲-۷۴.
- حاجی میرزایی، سیدمحمدعلی. (۱۳۸۵). «بررسی ضرورت و اهمیت تنظیم جریان ورود درآمدهای نفتی به اقتصاد ایران». *فصلنامه بررسی‌های مسائل اقتصاد انرژی*. سال دوم. شماره ۳. ۴-۳۱.
- حاجی یوسفی، امیر محمد. (۱۳۷۸). *دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران*. تهران: مرکز استناد انقلاب اسلامی.
- حسینی یزدی و دیگران. (۱۳۹۴). «بررسی تاثیر درآمدهای بالای نفتی بر توسعه کشور نروز با استفاده از تحلیل عملکرد». *ماهnamه علمی ترویجی اکتشاف و تولید نفت و گاز*. شماره ۱۲۳. ۱۹-۲۴.
- حسینی، سیدمصطفی. (۱۳۸۹). دولت رانتیر و انقلاب اسلامی در ایران. پایان نامه کارشناسی ارشد. بابلسر: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران.
- حشمت‌زاده، محمدباقر. (۱۳۷۹). *آثار و نتایج انقلاب اسلامی ایران*. تهران: موسسه فرهنگ دانش و اندیشه معاصر.

- حشمتی مولایی، حسین. (۱۳۸۳). «اقتصاد ذخایر ارزی انتخاب ناگزیر جوامع اسلامی». *فصلنامه بانک صادرات ایران*. شماره ۲۹، ۲۹-۲۰.
- ragfer, حسین و ابراهیمی، آزاده. (۱۳۸۷). «تابرابری درآمدی در ایران طی سالهای ۱۳۶۳-۱۳۸۵». *فصلنامه رفاه اجتماعی*. شماره ۲۸، ۳۴-۹.
- روشنی، حمید محمد. (۱۳۹۵). «اثر درآمدهای نفتی بر نقدینگی ایران، با تأکید بر نقش صندوق ذخیره ارزی». *فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های رشد و توسعه اقتصادی*. شماره ۲۳، ۷۴-۵۹.
- سازمان برنامه و بودجه. (۱۳۷۴). قانون برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران.
- سازمان برنامه و بودجه. (۱۳۶۸). قانون برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران.
- سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور. (۱۳۸۳). «مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم توسعه». جلد اول و دوم.
- سلطانی، علیرضا و حشمت پور، علیرضا. (۱۳۹۵). «ساختار مدیریت درآمدهای نفتی در نروژ و گذار از دولت رانتیر». *فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل*. شماره ۱۹۷، ۳۴-۲۳۰.
- شیرکوند، فاطمه. (۱۳۸۲). «درآمدهای نفتی ایران و ایجاد رانتخواری، حذف رقابت».
- ماهnamه سیاسی، اقتصادی، مسائل اجتماعی. شماره ۱۴۹، ۵۲-۴۸.
- صادقی، حسین و بهبودی، داوود. (۱۳۹۱). «صندوق ذخیره توسعه و عمران ملی». دو ماهnamه بررسی مسائل و سیاست‌های اقتصادی. شماره ۵۱-۵۲، ۵۲-۲۳.
- صندوق توسعه ملی جمهوری اسلامی ایران. (۱۳۹۰). بررسی جایگاه صندوق‌های ثروت ملی در ایران و جهان.
- صیادی، محمد و بهرامی، جاوید. (۱۳۹۴). «ارزیابی اثرات سیاست‌های سرمایه گذاری درآمد نفتی بر متغیرهای عملکرد اقتصادی در ایران: رویکرد تعادل عمومی تصادفی پویا (DSGE)». *پژوهش‌نامه اقتصاد انرژی ایران*. دوره ۴، شماره ۱۶، ۸۵-۱۳.
- علی نژاد، محمد. (۱۳۹۵). «وایکینگ‌های مرفره». *هفته نامه تجارت فردا*. شماره ۱۷۶.
- فولر، گراهام. (۱۳۷۷). *قبله عالم*. ترجمه: عباس مخبر. تهران: نشرمرکز.
- کاتوزیان، همایون. (۱۳۷۴). «اقتصاد سیاسی کشورهای صادر کننده نفت». ترجمه: علیرضا طیب. *اطلاعات سیاسی اقتصادی*. شماره ۹۵ و ۹۶.

- کارآفرین. (۱۳۸۶). «راه نروژی، تدبیر کویتی». شماره ۵۶.
- کرم زادی، مسلم. (۱۳۹۱). «وابستگی به درآمدهای نفتی، بی ثباتی در سیاست و توسعه اقتصادی در ایران». *فصلنامه علمی-پژوهشی رهیافت انقلاب اسلامی*. شماره ۶۸-۴۹. ۲۱. ۶۸-۶۹.
- کمالی دلفاردی و دیگران. (۱۳۹۴). «بررسی عملکرد دولتهای رانتیر در دو حوزه ی توسعه اقتصادی و سیاسی». کنفرانس بین المللی اقتصاد سبز.
- کیان پور، سعید. (۱۳۸۹). «بررسی حساب ذخیره ارزی در ایران در مقایسه با تجربیات صندوق‌های نفتی سایر کشورها». *بررسی‌های بازرگانی*. شماره ۴۳. ۷۸-۹۵.
- محمدزاد، اصغر و مصلی نژاد، عباس. (۱۳۹۵). «برنامه سوم توسعه» (۱۳۷۹-۱۳۸۳): زمینه‌ها، اهداف، کامیابی‌ها و ناکامی‌ها». *فصلنامه راهبرد*. شماره ۷۹. ۱۷۶-۱۵۷.
- مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی. (۱۳۸۵). «گزارش ارزیابی عملکرد حساب ذخیره ارزی ۱۳۷۹ لغایت ۱۳۸۵».
- نجفی، کرم. (۱۳۸۳). تاثیر درآمدهای نفتی بر سیاست‌های اقتصادی ایران در دهه ۶۰ و ۷۰. پایان نامه کارشناسی ارشد. تهران: گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- یوسفی، مهدی. (۱۳۸۴). «گزارش کشوری انرژی: نروژ». تهران: موسسه مطالعات بین المللی انرژی.

References

- Abdullah Kaya, Evren Tok & et al. (2019). Article Economic Diversification Potential in the Rentier, *States Towards for a Sustainable Development*.
- Adib Bazgir. (2018). *Economic and political pathology of rentier governments in the Middle East Book*. August, Publisher: Padina Publication.
- Askari, Hossein & Jaber, Mohamed. Oil Exporting Countries of the Persian Gulf: what Happened to all that Money. *Journal of Energy finance and Development*.
- Beblawi, Hazem Al and Luciani, Giacomo. (1990). The Rentier State in the Arab World. in Luciani, G. *The Arab State*.London: Routledge.
- Demesquita Bueno, Alastair, Smith Bruce, Randolph Disch , Arne. (2013). Norway's Oil for Development Program. Oslo, Scanteam. on <http://www.oecd.org> .
- Essays, UK. (November 2013). The Dutch Disease: Lessons from Norway. on <https://www.ukessays.com/essays/health-and-social-care/dutch-disease-lessons-norway-1468.php?vref>.

- Jones, walter.s. (1991). *The Logic of International relations.* Newyork: harper Collins publishers Inc.
- Kamrava, Mehran. (2003). *The Politics of Weak Control : State Capacity and Economic Semi – Formality in the Middle East.* Georgetown: Georgetown University Press.
- Kamiar, Mohaddes, M.Hashem, Pesaran. (2012). One Hundred Years of Oil Income and the Iranian Economy: A Curse or a Blessing?. *CESifo Working Paper*, No. 4118.
- Mgangaluma, Evarist. (2014). Natural Resources Managment, Harare, MEFMI. on <http://www.mefmi.org/images>
- Murray, Cameron. (2010). Fresh Economic Thinking . The Norwegian solution to Dutch Disease . Wednesday, April 7.
- Norwegian Ministry of Finance. (2011). The Management of the Government Pension. on <https://www.regjeringen.no>
- Ross , Michael. (April 2001). Does Oil Hinder Dmocracy. *World Politics*, Volume 53, Issue 3.
- Shatha Khalil. (2018). *The Rentier Mentality of the government destroys the Iraqi economy.* Rawabet Center for Research and Strategic Studies. <http://www.daneshnaft.ir-10920>
- <https://www.donya-e-eqtesad.com/fa/tiny/news-595652>
- <https://www.donya-e-eqtesad.com/fa/tiny/news-770804>



اقتصاد دانش؛ دانش به جای کار

احمد خالقی^{۱*} - زینب آذرگشتب^۲

چکیده

ظهور اقتصاد دانش، نتیجه تحولات متعددی در اقتصاد معاصر بوده است که در ارتباط تنگاتنگی با گسترش اقتصاد بازار محور، کالایی‌سازی کار ذهنی و پیدایش نظام حقوق مالکیت‌فکری قرار دارد. در این نوشتار بستر و زمینه‌های ظهور اقتصاد دانش محور برای تشخیص نقش تاریخی مشخص آن در راستای استمرار و تداوم منطق نظام اقتصادی معاصر مورد بررسی قرار گرفته است. علاوه‌بر این، ضمن نقد دیدگاه‌هایی که دانش انسانی را به جای کار به عنوان منبع اصلی ثروت مورد توجه قرار می‌دهند، تلاش کرده‌ایم تا با مراجعه به نظریه ارزش-کار مارکس و با تمرکز بر رابطه میان دانش و نظریه ارزش، دخالت برجسته دانش را در پروسه‌ی کار و در ادامه قانون افزایش بارآوری نیروی کار مورد توجه قرار داده و به این نتیجه دست یابیم که کار دانش محور از کار تولیدکننده کالا جدایی‌ناپذیر است و حتی در خدمت آن نیز عمل می‌کند. به بیان دیگر، دانش انسانی را نمی‌توان از کار جدا کرد، بلکه این دو به عنوان کار ذهنی و کار بدنی در راستای تغییر ترکیب ارگانیک سرمایه عمل کرده و مقدار ثابت آن را افزایش می‌دهند. این امر به افزایش ظرفیت تولیدی جوامع که همواره مورد توجه اقتصاددانان بوده است، منجر می‌شود.

واژگان کلیدی: اقتصاد دانش، نظریه ارزش، گردش سرمایه، بهره‌وری نیروی کار، کارل مارکس.

۱. *دانشیار علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. نویسنده مسئول:

(dr.khaleghi@ut.ac.ir)

۲. کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

«طبیعت نه ماشین می‌سازد، نه لوکوموتیو، راه آهن، تلگراف برقی یا ماشین ریسنندگی خودکار و غیره. اینها حاصل صنعت انسان‌اند؛ که مواد طبیعی را به اندام‌های اراده انسان و سلطه‌ی او بر طبیعت یا اندام‌های مشارکت انسان در طبیعت تبدیل می‌کند. اینها اندام‌های مغز انسانی‌اند که با دست انسان ایجاد شده‌اند؛ قدرت دانش‌اند که عینیت یافته‌اند. تحول سرمایه ثابت خود شاخصی است برای پی‌بردن به این که دانش عام اجتماعی، شناخت، تا چه حد به نیروی مستقیم تولید تبدیل شده و در نتیجه تا چه حد شرایط روند زندگی اجتماعی، خود، زیر فرمان تعقل عام قرار گرفته و همگام با آن تغییر یافته است؛ تا چه حد نیروهای تولید اجتماعی نه فقط به صورت دانش بلکه به صورت اندام‌های بیواسطه‌ی پراتیک اجتماعی، فرایند واقعی حیات، به تحقق پیوسته‌اند.»

مارکس، گروندربیسه

۱- مقدمه

امروزه بسیاری از کشورهای جهان با مشاهده ارتباط ساختاری میان دانش و اقتصاد توجه خاصی به اقتصاد مبتنی بر دانش داشته و از آن در راستای رسیدن به رشد و توسعه اقتصادی بهره می‌گیرند. زمانی که آدام اسمیت، پدر علم اقتصاد در قرن هجدهم به نقش سازنده تخصص در تولید اشاره کرد و از دانش به عنوان عامل مهمی در افزایش کارایی اقتصاد نام برد، ریشه‌های اقتصاد دانش‌بنیان در حال شکل‌گیری بود. با این حال مفهوم «اقتصاد دانش» در دهه ۹۰ میلادی به‌طور گسترده وارد ادبیات سیاسی و اقتصادی کشورهای مرکز نظام سرمایه‌داری شد. هر چند تئوری «جامعه‌ی پس‌اصنعتی» که ارتباطی نزدیک با «اقتصاد دانش» دارد پیش‌تر در نیمه اول دهه هفتاد میلادی مطرح شده بود. برآمدن مفهوم اقتصاد دانش نتیجه‌ی چند روند موازی و مرتبط در اقتصاد معاصر است: ظهور، پیشرفت و گسترش سریع فناوری اطلاعات و تکنولوژی ارتباطی جدید، رشد سریع تقاضا و گشودگی بازارها برای محصولات مبتنی بر تکنولوژی جدید، روند کالایی‌سازی دانش و پیدایش نظامهای حقوقی مالکیت فکری و غیره. متعاقب این تحولات، تئوری‌های اقتصادی و جامعه‌شناسی مناسب با آنها نیز تولید شدند. در اقتصاد، تئوری‌ها بر پایه‌ی تأثیر انقلابی دانش به‌طور کلی و اطلاعات و ارتباطات به‌طور خاص بر پرورشی تولید و حتی سازمان اجتماعی- اقتصادی موجود بنا شدند. در جامعه‌شناسی نیز اثر دگرگون‌کننده‌ی ارتباطات بر ساختار و نظام اجتماعی و تعیین‌کنندگی طبقات در ارتباط با این تحول، مبنای تئوری پردازی قرار گرفت. اما این

تئوری‌ها از پرداختن به زمینه‌های برآمدن آن‌چه «اقتصاد دانش» نامیده می‌شود و نقش تاریخی مشخص آن ناتوان بودن، چرا که موجودیت آنها در چشم‌پوشی از درک تاریخی این مناسبات نهفته بود.

در این نوشتار ضمن پرداختن به این نقاط مغفول، ابتدا به بیان مسأله مورد نظر این پژوهش می‌پردازیم، سپس با مروری هرچند اجمالی بر پیشینه ادبیات موجود، به تعریف اقتصاد دانش‌بنیان، ارتباط میان دانش و اقتصاد سیاسی در نظریه‌های اقتصاد سیاسی کلاسیک، نئوکلاسیک و مارکسیست‌های اتونومیست، ارتباط میان دانش و نظریه ارزش پرداخته و سرانجام با تکیه بر این مباحث جایگاه دانش را در فرایند کار با توجه به نظریه‌ی ارزش- کار مارکس مورد کند و کاو قرار می‌دهیم.

۲- طرح مسأله

با ورود به قرن بیست و یکم و پیشرفت‌های بزرگ فناورانه شاهد دگرگونی چهره جهان هستیم. به گونه‌ای که جهانی شدن، همگرایی میان بازارها، رقابت شدید بر سر تولید و استفاده از دانش، منجر به تحول اقتصاد سنتی به اقتصاد مدرن مبتنی بر دانش و اطلاعات شده است. بسیاری از توان بالقوه‌ی دانش در اقتصاد سخن گفته و از آن به عنوان اهرم موثری برای تسریع توسعه یاد می‌کنند. به بیان دیگر آن‌ها بر این عقیده- اند که دانش به عنوان عصر اصلی رشد و توسعه‌ی اقتصادی جایگزین عوامل تولید یعنی ماشین‌آلات، زمین و نیروی کار شده است. این تحولات کشورهای خواهان توسعه را به صرافت همسویی هرچه بیشتر با این روند افکنده است، چرا که در غیر این صورت از مواهب جهانی شدن بهره‌ای نخواهند برد. همزمان با تاکید بر افزایش نقش و سهم دانش و تخصص در اقتصاد، و تغییرات تکنولوژیک و ساختاری متعاقب آن شاهد افزایش تقاضا برای نوع دیگری از کار هستیم که تفاوت بسیاری از پوسته‌ی پیشین خود دارد: کاری بر پایه‌ی دانش و تخصص؛ تا آن‌جا که پژوهش‌های سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) خبر از ظهور «کارگران دانش» در اقتصاد دانش‌بنیان می‌دهد.

با توجه به این که یکی از شاخص‌های نظام اقتصادی در قرن بیست و یکم افزایش سرمایه‌گذاری در زمینه‌ی توسعه‌ی دانش و علوم و پیش‌برد نقش آن در فرایند تولید است، پرسش پژوهش حاضر این است که آیا کاهش میزان سرمایه‌گذاری در ماشین- آلات و تجهیزات صنعتی به نسبت سرمایه‌گذاری در دانش و فناوری مغایر با منطق و قوانین حرکت نظام سرمایه‌داری است، و این امر می‌تواند حکایت از یک تحول کیفی در

مناسبات اقتصادی و اجتماعی داشته باشد یا خیر؟ آیا همان‌گونه که عده‌ای عنوان می‌کنند، تحولات اخیر «دانش» را به جای «کارانسانی» به منبع اصلی ثروت تبدیل کرده است؟

اساساً در برخورد با شکل‌گیری تحولات نوین اقتصادی، گسترش انقلاب تکنولوژیک و برآمدن مفهوم «اقتصاد دانش» شاهد دو جریان عمدۀ در عرصه‌ی اجتماعی هستیم. دسته‌ی نخست، به کلی تأثیر این تحولات را در روند حرکت جوامع نادیده گرفته و تصور می‌کنند تئوری‌های کلاسیک پاسخگوی تمامی مضلات و مسائل امروزی هستند. این گروه به صورتی با تحولات اخیر روبرو می‌شوند که گویی هیچ اتفاقی رخ نداده و تاریخ همچنان سیر خطی و ایستای خود را دنبال می‌کند. در مقابل، گروهی دیگر قرار دارند که روند دیالکتیکی تاریخ و حرکت سنتزگونه آن را نادیده گرفته و با چشم‌پوشی از قوانین بنیادین نظام‌های اقتصادی به‌شکل عام و منطق نظام سرمایه به‌طور ویژه، این تحولات را به معنای پایان نظام طبقاتی و سرمایه‌داری تعبیر می‌کنند. متن حاضر ضمن به رسمیت شناختن تحولات اخیر، افزایش نقش دانش در اقتصاد امروز و تلاش در چهت تئوریزه کردن آن، بر آن است تا رابطه «اقتصاد دانش» و اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری را از منظری دیگر مورد بررسی قرار داده و در برابر این ادعا ایستادگی کند که با چنین تحولاتی «از این پس به تدریج نقش کارگران از پروسه‌ی تولید حذف می‌شود، ربات‌ها جای انسان را می‌گیرند، سرمایه‌داری صرفاً تعدادی از آن‌ها را به خدمت می‌گیرد و با نابودی یک عنصر از تضاد، تضاد طبقاتی منتفی می‌شود. آن‌چه می‌ماند دیگر سرمایه‌داری نیست، سرمایه، اثیری و ناپدید می‌شود و غیره» (پارسا، ۱۳۸۰: ۷). ادعاهایی که پیش از هر چیز دلالت‌های سیاسی آن در خدمت نفی جنبش‌ها و حرکات اجتماعی قرار داشته و دارد. در برابر این نگاه، ادعای اصلی نوشه‌ی حاضر این است که دحالت بر جسته‌ی دانش در پروسه‌ی کار در ادامه‌ی قانون افزایش بارآوری نیروی کار در نظام سرمایه‌داری به‌منظور افزایش سودآوری سرمایه (در نتیجه‌ی کسب ارزش اضافی نسبی از کار) بوده و نه تنها منطق آن را زیر سوال نمی‌برد بلکه مؤید آن نیز محسوب می‌شود. از این منظر، بر جستگی نقش دانش در این دوره خارج از فرایند کار نبوده و تنها می‌باشد از آن به‌عنوان «کار مبتنی بر دانش» که خود بر کار اجتماعی در معنای عام استوار است یاد کرد.

۳- پیشینه‌ی پژوهش

باتوجه به گستردگی آثار پیرامون موضوع مذکور، تنها به بررسی برخی از مهم‌ترین آن‌ها می‌پردازیم. پیش‌تر اشاره کردیم که توجه به نقش دانش در اقتصاد ریشه در آرای گذشته دارد. در این رابطه آدام اسمیت در قرن هجدهم به نقش عمومی علم و آموزش در پیشرفت فرهنگی و اجتماعی و نیز نقش تخصصی آن در تقسیم کار و بهره‌وری توجه نمود (Smith. 1976: 177). با افزایش رقابت اقتصادی میان کشورهای صنعتی جهان و آشکار شدن جنبه‌های کاربردی اقتصاد، جوزف شومپتیر نقش دانش در نوآوری و پویایی اقتصادی را مورد توجه قرار داد و آن را اساس کارآفرینی و تحول اقتصادی معرفی کرد (Schumpeter. 1934). پس از جنگ جهانی دوم و طرح تئوری سرمایه‌ی انسانی، گری بکر در سرمایه‌ی انسانی با ارجاع ویژه به آموزش به تحلیل اهمیت آموزش و پژوهش در رشد سرمایه‌ی انسانی پرداخت و آن را در بهبود کارایی اقتصادی حائز اهمیت بسیار دانست (Becker. 1964).

دنیل بل در پیدایش جامعه‌ی پساصنعتی: تهوری در پیش‌بینی/اجتماعی به طرح تقابل میان جامعه‌ی صنعتی و پساصنعتی پرداخت. از نظر او جامعه صنعتی همانگی میان ماشین و انسان برای تولید کالا است، در حالی‌که جامعه‌ی پساصنعتی حول دانش و بهمنظور کنترل اجتماعی و هدایت نوآوری و دگرگونی سازمان یافته است. این امر به نوبه‌ی خود روابط جدیدی را رقم زده و ساختارهای جدیدی را ایجاد می‌کند (Bell. 1973).

جوزف استیگلیتز در «به سوی پارادایم جدیدی برای توسعه» بر این باور است که امروزه نقش حجم سرمایه و اندازه بازار در توسعه اقتصادی همچون گذشته اساسی نیست و این نقش بر عهده دانش و فناوری است؛ تخصص انسانی نیروی اصلی تحول اقتصادی است و برنامه‌های توسعه می‌بایست با توجه به این عامل مهم تدوین شده و به اجرا درآیند. وی دانش را همچون کالای عمومی جهانی در نظر می‌گیرد که بیشترین تاثیر خود را زمانی به نمایش خواهد گذاشت که بدون هیچ محدودیتی توزیع شود (Stiglitz. 1998).

لیدوسدورف در «ارزیابی بنیان‌های دانشی یک اقتصاد» ضمن بررسی ساختار فناوری برخی کشورها و سازمان درونی آنها، در صدد اندازه‌گیری بنیان‌های دانشی اقتصاد است. وی شاخص‌های ترکیبی را در سه سطح ملی، محلی و منطقه‌ای در بیش از یک میلیون داده مورد آزمون قرار داده است و عقیده دارد تکنولوژی متوسط بیشتر از تکنولوژی بالا به پایه دانشی اقتصاد کمک می‌نماید (Leydesdorff. 2000).

گوران تربورن در «جهانی‌سازی، ابعاد، امواج تاریخی» عقیده دارد که نخستین موج جهانی‌سازی با گسترش دین آغاز شد و به مناطق مختلف گسترش یافت. آخرین موج جهانی‌سازی نتیجه‌ی مجاورت فناوری اطلاعات و ارتباطات است که عامل اصلی تغییرات اقتصادی به شمار می‌آید و با به کارگیری دانش منجر به رشد اقتصادی و ایجاد اشتغال شده است (Therborn. 2000).

مالهوترا در «تحلیل سرمایه‌های دانشی یک جامعه» گذار از اقتصاد انرژی محور به اقتصاد دانش محور را مطرح کرده است. این دگرگونی ناشی از تمرکز بر سرمایه‌های دانشی و فکری، گسترش دانش ملی، افزایش سطح انباشت سرمایه انسانی است که موجب تحولات شگرفی در اقتصاد جهانی شده است (Malhotra. 2001).

دیوید دیکر در «بنیان‌های اقتصادی جامعه‌ی دانش محور» فرایند حرکت اقتصاد مبتنی بر دانش را با تکیه بر چشم‌اندازی تاریخی و نیز با توجه به ضرورت مهارت و توانایی‌های نیروی انسانی مورد بررسی قرار داده است. وی نیز عقیده دارد که رشد تکنولوژی در تولید کالاهای و خدمات موج تغییرات گسترده‌ای در کار و فعالیت انسانی است و توسعه‌ی نامنظم میان جوامع غنی و فقیر ناشی از توسعه نامنظم علم و فقر دانش است (Dyker. 2002).

اسپرر در اقتصاد دانش محور و سرمایه‌ی اجتماعی در کشورهای مرکز و شرق اروپا با توجه به سطح متفاوت توسعه در درون کشورهای مذکور، شاخص‌های توسعه دانش محور را اشتغال، میزان ثبت‌نام در آموزش عالی، توانمندی‌های پژوهشی و فناوری اطلاعات و ارتباطات برشمehrde است؛ وی عقیده دارد که اقتصاد دانش محور موجب دستیابی سریع‌تر و ادغام به موقع در فرایند جهانی‌شدن می‌شود (Sporer. 2004).

پژوهش حاضر بر تمامی یافته‌های منابع مذکور در راستای اهمیت و جایگاه ویژه‌ی دانش در اقتصاد امروز تاکید می‌گذارد. آنچه این نوشتار را از منابع پیشین متمایز می‌سازد توجه به ارتباط میان دانش و ارزش افزوده است. به بیان دیگر جنبه‌ی نوآورانه‌ی آن در این مهم نهفته است که آیا نقش مهم دانش در اقتصاد می‌تواند جایگاه کار انسانی در تولید ارزش اضافه و انباشت سرمایه را مختل نماید؟ پس از بررسی مفهوم اقتصاد دانش و ارتباط میان دانش با اقتصاد سیاسی، با تکیه بر نظریه ارزش-کار مارکس تلاش خواهیم کرد به این پرسش پاسخی درخور بدھیم.

۴- جایگاه اقتصاد دانش، تعاریف و ویژگی‌های آن

۱-۴- جایگاه اقتصاد دانش و اهمیت آن در اقتصاد معاصر

وقوع انقلاب صنعتی در قرن هجدهم میلادی و حرکت از اقتصاد سنتی مبتنی بر کشاورزی به اقتصاد صنعتی، زندگی بشر را با تغییرات اساسی در صحنه‌های سیاسی، اجتماعی و به ویژه اقتصادی مواجه ساخت. در پی انقلاب صنعتی، شهرنشینی رواج یافت و استانداردهای رفاهی دستخوش تغییر اساسی شد. در این دوره ایجاد صنایع مختلف و ماشینی‌شدن موجب مطرح شدن دانش به عنوان یک عامل اساسی در پروسه‌ی تولید شد و استفاده از دانش و تکنولوژی به عنوان یک نهاده مهم استراتژیک مورد توجه تمامی تولیدکنندگان قرار گرفت. این تحولات در دگرگونی مفهوم توسعه موثر افتاد، به گونه‌ای که توسعه به معنای ساخت و ساز جای خود را به انتشار هرچه فراگیرتر دانش و اطلاعات و گسترش آموزش داد.

با ظهر نظریه‌های رشد درونزا در دهه ۹۰ میلادی، اقتصاددانان به اهمیت دانش در حفظ رشد پایدار تاکید گذاشتند و در همین دوره بود که ادبیات اقتصاد دانش در سطح بنگاه‌ها به سرعت رشد کرد. توجه به نقش دانش در اقتصاد و رشد اقتصادی البته مفهوم جدیدی نیست، به نحوی که آدام اسمیت و مارکس در قرن نوزدهم به نقش تخصص و دانش در تولید و اقتصاد بسیار توجه داشته و فردیک لیست تاکید کرده است که خلق و توزیع دانش به بهبود کارایی در اقتصاد کمک می‌کند. طرفداران شومپیتر نظریه هریشمن، گالبرایت و گودین به نقش ابداع و نوآوری در پویایی اقتصاد توجه خاص داشته و رومر و گروسمان نیز با ارائه نظریه‌ی جدید در زمینه‌ی سرمایه انسانی، برای علم و دانش در رشد بلندمدت اقتصادی نقش عمده‌ای قائل شده‌اند (آفاجانی، ۱۳۹۱: ۹۰).

از آنجایی که افزایش ظرفیت تولیدی همواره مورد توجه صاحبان سرمایه و اقتصاددانان بوده است، توسعه‌ی انسانی و سرمایه‌ی اجتماعی خیلی زود به عنوان معیارهای کلان اقتصادی شناسایی شدند. با گسترش مفهوم سرمایه و تلاش جهت رشد اقتصادی، بهره‌وری هرچه بیشتر منابع تولید تحت تأثیر این عامل جدید، یعنی دانش قرار گرفت، چرا که در ادبیات مدیریت و اقتصاد همواره به عنوان یک منبع حیاتی برای حفظ رقابت‌پذیری و سودآوری به شمار می‌آمد.

دانش، ذخیره انباشته شده‌ای از اطلاعات و مهارت است که از مصرف آن توسط گیرندگانش حاصل می‌شود. از این تعریف می‌توان دریافت که بهره‌وری تحت تأثیر جنبه‌های متفاوتی از دانش همانند آموزش رسمی و غیررسمی، مهارت‌ها و قوانین قرار دارد که به نوبه خود تولید را نیز متاثر می‌نماید (بهبودی، ۱۳۸۹: ۲۳). افزون بر این، فناوری اطلاعات و ارتباطات نیز یکی از عناصر مهم اقتصادی و نقطه عطفی در تحولات پایانی قرن بیستم محسوب می‌شود که برای توسعه و گسترش اقتصاد دانش‌محور به عنوان اقتصاد هزاره‌ی سوم، همچون موتور رشد اقتصادی عمل می‌کند.

۴-۲- تعریف اقتصاد دانش و ویژگی‌های آن

پاول و استلمن اقتصاد دانش‌بنیان^۱ را به معنای اتکای بیشتر بر توانایی‌های فکری به جای نهادهای فیزیکی یا منابع طبیعی به همراه تلاش برای ایجاد بهبود رویه‌ها و محصولات در هر مرحله از فرایند تولید، تعریف کرده‌اند. این اقتصاد به تولید کالاهای و خدمات بدیع یا بهبود یافته نیز منجر می‌شود، و سهم سرمایه ناملموس در تولید ناخالص داخلی افزایش می‌یابد (Powell & Snellman, 2004).

مهمترین تعریف در این خصوص متعلق به OECD (سازمان همکاری اقتصادی و توسعه) و APEC (کمیته اقتصادی سازمان همکاری آسیا و پاسیفیک) است. سازمان همکاری اقتصادی و توسعه، اقتصاد دانش‌بنیان را به عنوان اقتصادی که مستقیماً مبتنی بر تولید، توزیع و استفاده از دانش است، تعریف نمود. این سازمان با توجه به رویکرد فریتز مکلاب^۲ که از پیشگامان حوزه‌ی اقتصاد دانش و جامعه اطلاعاتی بود، اقتصاد نوین را اقتصادی دانست که در آن نقش دانش در مقایسه با منابع طبیعی، سرمایه‌ی فیزیکی و کارگر دارای مهارت پایین در جایگاه بالاتری قرار دارد (OECD, 1996). APEC نیز اقتصاد دانش‌محور را اقتصادی که در آن تولید، توزیع و کاربرد دانش، عامل و محرك اصلی رشد اقتصادی و ایجاد ثروت و اشتغال است تعریف می‌کند (معمار نژاد، ۱۳۸۹: ۸).

بنابراین در اقتصاد دانش‌بنیان، دانش از نظر کیفی و کمی با اهمیت‌تر از گذشته است؛ علاوه بر این، کاربرد فناوری اطلاعات و ارتباطات (ICT) عامل محركه آن است. در این زمینه برخی از محققان تأثیر دانش از طریق بکارگیری فناوری اطلاعات و ارتباطات در جامعه را بررسی نموده و این‌گونه استدلال می‌کنند که ICT و بهویژه

1. knowledge-based economy
2. Fritz Machlup

اینترنت با از میان برداشتن موانع موجود، دو زمینه مهم را برای اقتصاد مبتنی بر دانش فراهم می‌کنند (معمارنژاد، ۱۳۸۴: ۸۴).

از لحاظ کاربردی برای دستیابی به اقتصاد نوین تنها تولید و توزیع اطلاعات و پرداختن به آموزش کافی نیست، بلکه نکته مهم به کارگیری مستمر و پایدار آن‌ها در گسترش و ظرفیت بهره‌برداری از منابع اقتصادی است (Smulders, 2007). بنابراین می‌توان اقتصاد دانش را روش تولیدی‌ای دانست که در آن از دانش برای ایجاد ارزش‌افزوده‌ی محسوس یا نامحسوس و از فناوری جهت تبدیل بخشی از دانش آدمی به ماشین‌آلات استفاده می‌شود. به این ترتیب سرمایه‌گذاری در صنایع نیز با محوریت دانش مورد توجه خاص قرار می‌گیرد؛ بدین معنا که واحدهای تحقیق و توسعه جهت ارتقای دانش وارد عمل شده و تولید، توزیع و کاربرد آن را وجهه‌ی همت خویش قرار می‌دهند؛ این امر منجر به شکل‌گیری صنایع دانش‌بنیان می‌شود که شامل تولیدکنندگان عمده‌ی کالاهای پیشرفته، سازندگان تکنولوژی پیشرفته و نیمه‌پیشرفته، کاربران عمده‌ی صنایع دانشی از قبیل دارایی، بیمه، کسب و کار، موسسه‌های ارتباطی و اطلاعاتی و غیره می‌باشند که سهم قابل توجهی از تولید ناچالص داخلی، ایجاد ارزش-افزوده و اشتغال را به خود اختصاص می‌دهند (OECD, 2000c).

علاوه بر این، اقتصاد دانش‌بنیان، اقتصاد کمیابی منابع نیست، بلکه اقتصاد فراوانی منابع است؛ زیرا برخلاف بسیاری از منابع که مورد استفاده قرار گرفته و مستهلک می‌شوند، دانش و اطلاعات می‌توانند بدون مستهلک شدن بارها مورد استفاده قرار گیرند و حتی با مصرف بیشتر رشد کنند. اگر اقتصاد سنتی با ویژگی‌های سخت‌افزاری ملموس همانند کارخانه‌های فولاد، پتروشیمی، اتمومیل‌سازی و غیره شناسایی می‌شود، اقتصاد مورد بحث دارای ویژگی‌های نرم‌افزاری، و در برگیرنده‌ی ایده‌ها و افکار است.

جهت انطباق با ترجیحات مصرف‌کننده، تغییرات تکنولوژیک و حفظ رقابت، ساختار اشتغال و نوع نیروی کار نیز متناسب با تحولات نوین تغییر کرده، افزایش تقاضا برای نیروی کار ماهر را به دنبال آورده و سهم آموزش عالی در اشتغال رو به افزایش می‌گذارد. واقعیتی که در مورد کشورهای عضو سازمان صدق کرده و سهم آموزش عالی در اشتغال را حداقل دو برابر - از ۲۲ درصد به ۴۱ درصد - کرده است. شواهد موجود حاکی از نوعی تعصب و سوگیری در مهارت‌افزایی و به کارگیری افراد آموزش دیده در محیط کار است (OECD, 2000). به این ترتیب شاهد اشتغال بیشتر یقه‌سفیدها در تولید و خدمات هستیم (Osterman, 1995).

افزایش تقاضا برای نیروی کار ماهر و متخصص به معنای افزایش تقاضا برای کارگرانی است که بتوانند با دانش طبقه‌بندی شده کار کنند. مشاغل دانش‌پایه منجر به ظهور کارگران دانش^۱ یا کارگران علم و فناوری می‌شود. این امر بر اهمیت آموزشی تخصصی دلالت می‌کند که فراتر از یادگیری در دوران تحصیل است. کسب صلاحیت‌ها و شایستگی‌های محیط کار همچون مهارت‌های ارتباطی، توانایی حل مسأله و کار تیمی، تکنولوژی‌های ارتباطی و اطلاعاتی (ICT)، سرپرستی و هدایت، اصلاح برنامه‌ی کار، توسعه متناسب با ارزیابی‌ها، ایجاد انگیزه برای ارتقای کار، دارا بودن خلاقیت و غیره (OECD, 2000e).

محوریت دانش در اقتصاد ارتباط و پیوند مستحکمی را میان دانشگاه، صنعت و دولت ایجاد می‌کند. در گذشته دانشگاه و صنعت تحت نفوذ دولت قرار داشتند اما حرکت به سمت الگوی جدید مرزهای قدیمی میان این سه نهاد را دگرگون کرده و تقسیم کار دقیقی میان آن‌ها شکل گرفته است. همواره دانشگاه را به عنوان نهادی که تولید علم می‌کند، صنعت را به عنوان نهادی که ثروت‌آفرینی می‌کند، و دولت را به عنوان نهادی برتر که نفوذ خود را بر این دو اعمال می‌کند در نظر می‌گیرند؛ سه نهادی که هر یک عهده‌دار امور تخصصی و مختص به خود است. اما در اقتصاد نوین دانشگاه در کنار وظیفه‌ی سنتی خود نقش پیشین صنعت را عهده‌دار شده و با راه‌اندازی شرکت‌های دانش‌بنیان، پارک‌های علم و فناوری، شرکت‌های دانشگاهی ثروت‌آفرینی می‌کند؛ صنعت افزون بر نقش پیشین خود عهده‌دار آموزشی تخصصی شده و به تولید آموزشی مبتنی بر محیط کار مبادرت می‌ورزد؛ دولت نیز با سیاست‌گذاری هماهنگ در راستای مشارکت در تحقیق و توسعه، تامین ملی و مشارکت در ایجاد شرکت‌های دانش‌بنیان و برقراری روابطی چندجانبه فراتر از نقش سنتی خویش گام برمی‌دارد. به گونه‌ای که می‌توان رابطه‌ای افقی را میان آن‌ها شناسایی کرد (Leydesdorff, 2001a).

بنابراین می‌توان گفت اقتصاد دانش‌محور بر چهار ستون عمده متمکی است: نیروی کار ماهر و آموزش‌دیده، سیستم نوآوری اثربخش، زیرساخت‌های اطلاعاتی مناسب (ICT) و سیستم نهادی و اقتصادی پویا. پیش‌تر شرح کاملی از عامل نخست ارایه شد. اما عامل دوم، به شبکه‌ی نهادها، قواعد و روش‌هایی اطلاق می‌شود که بر نحوه‌ی دستاوردها، خلق، انتشار و استفاده از دانش یک کشور اثر می‌گذارد و شامل دانشگاه‌ها،

مراکز تحقیقاتی عمومی و خصوصی و گروههای فکری سیاست‌گذار است. در زمینه ICT محققان بانک جهانی این حوزه را دربرگیرنده سخت‌افزار، نرم‌افزار، شبکه‌ها و واسطه برای جمع‌آوری، ذخیره، پردازش، انتقال و ارایه‌ی اطلاعات به‌شکل صدا، داده، تصویر و متن تعریف می‌کنند. سیستم نهادی و اقتصادی پویا نیز در برگیرنده دولتی به دور از فساد، پاسخ‌گو و مؤثر، و هم‌چنین مت Shank از یک نظام قانونی است که از حقوق مالکیت و مالکیت فکری حمایت می‌کند. اگر حقوق مالکیت فکری به‌طور متناسبی حمایت و تقویت نشود محققان و دانشمندان انگیزه‌ی کمتری جهت خلق دانش فناورانه‌ی جدید خواهند داشت و حتی در صورت خلق دانش نیز عدم حمایت از حقوق مالکیت فکری شدیداً انتشار دانش جدید را مختل می‌نماید (عظیمی، ۱۳۸۷: ۳۴).

در مقام مقایسه میان اقتصاد سنتی و اقتصاد دانش محور می‌توان گفت که اولی دارای توسعه‌ای یکنواخت، خطی و کند است، انتخاب نوع کالاها بیشتر مبتنی بر خواست تولیدکننده است؛ چرخه‌ی حیات کالا در آن طولانی می‌باشد؛ شرکت‌های بزرگ صنعتی گردانندگان اصلی آن هستند؛ گستره‌ی رقابت، محلی و منطقه‌ای است؛ بازارها همگن و متجانس فرض شده و همگی تحت یک برنامه‌ی مشخص بازاریابی قرار دارند؛ تحول‌پذیری رشته‌های فعالیت در آن آهسته است؛ و منبع اصلی مزیت رقابتی، دسترسی آسان به مواد اولیه، نیروی کار ارزان، نقدینگی و کاهش هزینه‌ی تولید از طریق صرفه‌جویی‌های مقیاسی است. اما در دومی، توسعه‌ی اقتصادی دستخوش تغییرات بسیار شدید می‌شود؛ به علت تحولات تکنولوژی و رقابت، چرخه‌ی حیات کالاها در آن بسیار کوتاه‌مدت است؛ انتخاب نوع کالا بیشتر مشتری محور می‌شود؛ گردانندگان اصلی آن، شرکت‌های دانش‌بنیان و کارآفرینان مبتکر هستند؛ گستره‌ی رقابت بین‌المللی است؛ بر حسب شرایط خاصی هر بازار، برنامه بازاریابی متفاوت، کالاهای متفاوت، قیمت متفاوت و روش‌های پیشبرد فروش گوناگون در نظر گرفته می‌شود؛ منبع اصلی مزیت رقابتی، برخورداری از توانایی‌های ویژه، تشکیلات برتر و ممتاز، سرعت عمل سرمایه‌های انسانی، برخورداری از حمایت مشتریان و استراتژی‌های متغیر و پویاست؛ بنابر مقتضیات آن، افراد باید دارای تخصص‌های متعدد بوده و هر زمان در حال آموختن باشند؛ افزون بر این، شاهد وحدت و ادغام شرکت‌ها هستیم (کلاهی، ۱۳۹۳: ۶۶).

براساس مطالعه‌ی سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) میزان سرمایه‌گذاری در کشورهای صنعتی و پیشرفته‌ی جهان در زمینه‌ی توسعه‌ی دانش و نسبت تولیدات مبتنی بر دانش در مقایسه با کل تولیدات این کشورها تغییرات مهمی داشته است.

براساس اطلاعات منتشر شده، کشور آلمان در صدر اقتصادهای دانشپایه قرار گرفته است. در این کشور ۵۸/۶ درصد از محصولات بخش کسب و کار در سال ۱۹۹۶ از فعالیتهای دانشپایه حاصل شده است. این میزان در مورد آمریکا ۵۵/۳ درصد و ژاپن در مقام سوم، ۵۳ درصد است. بهدلیل این سه کشور، انگلیس و فرانسه به ترتیب با ۴۱/۳ درصد و ایتالیا با ۵۰ درصد قرار گرفته‌اند (عسکریان حقیقی، ۱۳۸۹: ۴۶).

۵- دانش و اقتصاد سیاسی

وقتی از انقلاب اطلاعات در قیاس با انقلاب صنعتی صحبت می‌شود، نقش دانش در پروسه‌ی تولید در مرکز توجه و تاکید قرار می‌گیرد. اگر ورود ماشین به پروسه‌ی تولید کالایی، تحولی عظیم در پیچیدگی و مقیاس تولید کالایی ایجاد کرد، انتظار می‌رود که در تحولات اقتصادی جدید نیز، دانش این نقش را بر عهده بگیرد. پیش از این اشاره کردیم که مفاهیمی چون «اقتصاد دانش»، «جامعه‌ی اطلاعاتی»، «جامعه‌ی فرآصنعتی» و غیره، قادر به درک دیالکتیکی تداوم و انقطاع در تحولات اجتماعی نیستند. این مفاهیم عموماً با هدف چشم‌پوشی از تسلط مدام ساختار و مناسبات سرمایه‌داری و به عنوان بیان تحولی نوین و گسترشی رادیکال از مناسبات تولیدی و اقتصادی پیشین مورد استفاده قرار می‌گیرند (fuchs. 2009: 387).

با این وجود از آن‌جا که دانش همواره در پروسه‌ی تولید دخیل بوده است، باید بتوان نقش آن را در نظریه‌های موجود اقتصاد سیاسی مشخص کرد. به عنوان مثال، می‌دانیم که یکی از مزایای عمدی کالاهای اطلاعاتی و دانش‌محور در فرایند انباست سود، این است که این محصولات در قیمت بسیار بالاتری از ارزش خود به فروش رسیده و موجب کسب سود بالا می‌شوند. برای این منظور، تبیین نقش دانش در نظریه ارزش و تبیین رابطه میان دانش (کار دانش‌محور) و کالا (کار تولید‌کننده‌ی کالا) ضروری است. چرا که در سطح بنیادین، «اقتصاد دانش» را می‌توان رابطه به طور تاریخی مشخص میان کالا و دانش در نظر گرفت و آن‌چه درک ما را از اقتصاد دانش می‌سازد در تحلیل نهایی رابطه‌ای است که میان این دو برقرار می‌کنیم. در چارچوب اقتصاد سیاسی مارکسیستی، برای تبیین این رابطه در گام اول باید به پروسه تولید و مسائل مشخص مرتبط با آن (از جمله مسئله تقسیم کار و تخصیص زدایی از کار) پردازیم، به نحوی که بتوان نقش دانش و کار دانش‌محور را نیز در رابطه با پروسه‌ی تولید درک کرد. پیش از آن اما اشاره‌ای کوتاه به نقش دانش در نظریه‌های اقتصاد سیاسی کلاسیک، نئوکلاسیک و اتونومیست

خواهیم داشت.

از منظر اقتصاد سیاسی کلاسیک، دانش مخصوصی عمومی است و از آنجا که ذاتاً کمیاب نیست، انحصاری هم نیست و نمی‌تواند تحت تملک خصوصی درآید. با وجود آن که در تعاریف کلاسیک، اقتصاد به عنوان علم استفاده‌ی بهینه از منابع کمیاب شناخته می‌شود ولی با گسترش دانش و ظهور علم به عنوان یکی از عوامل تولید، امروزه بحث کمیابی عوامل تولید اهمیت کمتری یافته است. پیشرفت‌های تکنولوژیک نشان دادند که دانش به عنوان یک عامل تولید می‌تواند تا مدت‌های طولانی مساله‌ی کمیابی منابع را از حالت بحرانی خارج سازد. چرا که دانش و اطلاعات علیرغم با ارزش بودن و صیانت توسط بنگاه‌های اقتصادی، به هیچ وجه جزء منابع کمیاب تلقی نمی‌شوند و پس از طی یک فرایند، در اختیار همگان قرار می‌گیرند. از این‌رو، ویژگی مهم دانش آن است که استفاده‌ی یک نفر از آن، مانع استفاده‌ی افراد دیگر نمی‌شود و لذا می‌توان دانش را یک کالای عمومی مانند بهداشت و امنیت دانست.

اما در اقتصاد سیاسی نئوکلاسیک، همزمان با برآمدن مفهوم اقتصاد دانش، دانش می‌تواند به طور بخشی انحصاری نیز باشد. در ۱۹۹۵ میلادی پیتر دراهوس مقاله‌ای آینده‌نگرانه با عنوان «فئودالیسم اطلاعاتی در جامعه اطلاعاتی» نوشت. او در این اثر تصویری از جامعه اطلاعاتی را در سال ۲۰۱۵ میلادی به تصویر کشید و با نگاهی بدینانه از آینده، خاطرنشان نمود که عصر اطلاعاتی تحت سلطه‌ی دارندگان خصوصی حقوقی مالکیت فکری درخواهد آمد. دراهوس کتاب خود را با این پاراگراف بدینانه پایان داد: «البته نمی‌توان تصور کرد که جامعه اطلاعاتی در قرن بیست و یکم به این شکل درخواهد آمد. اما اگر اهداف جوامع ما ارتباطی با اصول روشنفکری نداشته باشد و در بند مالکان بخش خصوصی، دلال بازی، واسطه‌گری و قدرت کنترل نشده‌ی جهانی قرار گیرد، شکل‌گیری پیش‌بینی‌های من، دور از انتظار نخواهد بود. در دنیایی که حقوق بذرها و نباتات، الگوریتم‌ها، دی.ان.ای و فرمول‌های شیمیایی در دستان عده‌ای محدود قرار گرفته است و جریان اطلاعات نیز توسط رسانه‌های اطلاع رسانی تحت مالکیت ثروتمندان انتشار می‌یابد، به وجود آمدن فئودالیسم اطلاعاتی دور از انتظار نخواهد بود.» نویسنده‌ی کتاب نشان می‌دهد که چگونه چند ابرشرکت برای توسعه‌ی تولیدهای صنعتی و رقابت‌های تجاری خویش، به دامنه‌ی گسترده‌ای از اقدامات دست زده و انحصار فکری و اطلاعاتی را در دستان خود متمرکز می‌کنند (ریمر، ۱۳۸۷: ۹۵).

از نظرگاهی دیگر و به طور خاص از منظر مارکسیست‌های اتونومیست، دانش به لحاظ

کیفی از دیگر محصولات اجتماعی متمایز است. از این منظر، سرمایه‌داری معاصر در حال تحول به آن چیزی است که «سرمایه‌داری شناختی» نامیده می‌شود. در این فرم جدید از سرمایه‌داری، پروسه‌ی تولیدِ دانش محل نزاع نیروی کار و سرمایه است و فرم هژمونیک کار، کار ذهنی یا «شناختی» است. بدین معنا که کار ذهنی (کاری که محصولاتی غیرمادی مانند دانش و ارتباطات تولید می‌کند) در تولید ارزش و در نتیجه در جداول طبقاتی نقش تعیین‌کننده دارد. در مقابل، نیروی کاری که کالاهای مادی تولید می‌کند در حین گذار به «سرمایه‌داری شناختی» اهمیت و قدرت تعیین‌کننده‌ی خود را از دست می‌دهد (آزاد، ۱۳۹۴: ۴). مسأله‌ی کلیدی در نقد این دیدگاه، تبیین جایگاه ویژه‌ی دانش در نظریه‌ی ارزش و سرمایه‌داری معاصر است. از این‌رو ابتدا پس از بیان فشرده‌ای از نظریه‌ی ارزش مارکس، به رابطه‌ی دانش و نظریه‌ی ارزش می‌پردازیم.

۶- دانش و نظریه ارزش

می‌دانیم که تولید و گردش کالایی سرآغاز سرمایه و تشکیل‌دهنده‌ی آن وساطت تاریخی است که سرمایه در میان آن پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارد. به بیان مارکس آخرین محصول دَوَران یا گردش کالایی، نخستین صورت تجلی سرمایه است. چنین بیانی ناظر خواهد بود بر اهمیت بررسی کالا به عنوان بخشی از تمامیت شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری که نطفه‌ی اساسی‌ترین تضادهای این نظام را با خود به همراه دارد. با اطلاق صفت کالا به محصولی با ارزش مصرفی مشخص که در عین حال نه برای رفع نیاز شخصی که با هدف فروش و عرضه در بازار به واسطه‌ی کار انسانی تولید می‌شود، از همان آغاز عوامل دوگانه‌ی کالا خودنمایی می‌کند. مارکس نشان می‌دهد که مبادله‌ی کالاهایی با ارزش مصرفی متفاوت تنها بدین جهت امکان‌پذیر است که عاملی مشترک با نسبتی یکسان میان کالاهای مورد مبادله وجود داشته باشد. به بیانی دیگر، هر دو می‌بایست مساوی با کمیت ثالثی باشند که از حیث ارزش مبادله، هر کدام بتوانند به این کمیت ثالث تحویل یابند. با کشف مارکس از سرشناسی کار نهفته در کالا مشخص می‌شود که ویژگی مشترک تمامی کالاهای صرف‌نظر از اشکال متفاوت کیفی و ارزش‌های مصرفی گوناگون‌شان، این است که همگی نه فقط محصول کار، که نماینده‌ی کار مجرد انسانی محسوب شده و ارزش هر کدام نیز بر اساس میزان کاری که به لحاظ اجتماعی برای تولید آنان لازم است محاسبه می‌شود. ارزشی که بیان و تجلی خود را ضرورتاً در ارزش مبادله‌ای کالاهای می‌باید (مارکس، ۱۳۸۶: ۱۰۱-۱۶۰). در فرایند تبدیل پول به سرمایه شاهدیم که در فرمول عمومی سرمایه (پول-کالا-

پول بیشتر)، پول در این گرددش تبدیل به سرمایه می‌شود، و یا به بیان مارکس به لحاظ نقشی که یافته خود از پیش سرمایه است. بدین معنا ارزشی که وارد این فرایند می‌شود نه تنها حفظ بلکه بر مقدار ارزشی آن نیز افزوده شده، و به بیان دیگر ارزش افزایشی می‌گردد. مارکس این افزایش در ارزش اولیه را ارزش اضافه^۱ می‌نامد. ارزش اضافه‌ای که منطق نظام سرمایه بر اساس آن شکل گرفته و تداوم می‌یابد. اما این ارزش اضافی از کجا ناشی می‌شود؟ مارکس نشان می‌دهد که تشکیل ارزش اضافه بر اساس قوانین ذاتی مبادله‌ی کالاهای یعنی قانون مبادله‌ی بین برابرها نمی‌تواند از گرددش یا مناسبات مبادله‌ای میان کالاداران سرچشمه بگیرد، هرچند که ارزش جز در این محیط محقق نمی‌شود و تولیدکننده‌ی کالا خارج از این محیط نمی‌تواند پول یا کالا را به سرمایه تبدیل کند. به بیان مارکس، سرمایه نمی‌تواند در گرددش ایجاد شود و در عین حال نمی‌تواند خارج از آن پدید آید. بنابراین ارزش اضافه نه از این مسیر که فروشنده‌گان کالاهای خود را بالاتر از ارزش آن بفروشند، و نه از این مسیر که خریداران کالاهای را پایین‌تر از ارزش آن‌ها خریداری کنند بدست نمی‌آید. باقی ماندن در قلمرو مبادله صرفاً چگونگی توزیع ارزش را نشان می‌دهد و نه چگونگی تشکیل آن را (مارکس، ۱۳۸۶: ۲۳۷-۲۷۵).

به‌نظر مارکس این تغییر در مقدار ارزش تنها می‌تواند ناشی از کالایی باشد که در معامله‌ی نخستین پول-کالا خریداری شده است ولی نه از ارزش آن کالا، زیرا چنان که گذشت برابرها با هم مبادله می‌شوند و پرداخت نیز طبق ارزش کالاهای انجام می‌گیرد. پس تغییر مزبور فقط می‌تواند از ارزش مصرف کالا، یعنی از استعمال و استفاده آن ناشی شود. کالایی ویژه که ارزش مصرف اش خود سرچشمه‌ی ارزش باشد. در واقع صاحب پول ما کالایی با این ویژگی را در بازار پیدا می‌کند و آن عبارت است از توان کار یا نیروی کار. از آنجا که مصرف نیروی کار مانند هر کالای دیگری در خارج از بازار و محیط گرددش انجام می‌گیرد، پرسوهه مصرف کار در عین حال پرسوهه تولید کالا و تولید ارزش اضافه نیز خواهد بود. پرسوهه تولید بدین جهت می‌بایست به مثابه پرسوهه ارزش افزایی و وحدت روند کار و تشکیل ارزش اضافه قلمداد شود. پس از این بیان فشرده، حال به رابطه‌ی دانش و نظریه ارزش می-پردازیم.

اگر به مفهومی به عنوان کار دانش محور در تمایز با کار تولیدکننده کالا قائل باشیم و یا

1- surplus value

دوره دوم / شماره ۱ / بهار و تابستان ۱۳۹۸

به طور موقت قائل شویم، در دسترس‌ترین و پرکاربردترین نمونه‌ها از کالاهای تولید شده توسط این قسم از کار، نرم افزارها و محصولات اطلاعاتی از قبیل ارتباطات الکترونیکی، ویدئوهای دیجیتال، موزیک و غیره هستند. با وجود پدیده‌هایی مانند سرقت و انتشار رایگان اطلاعات و گسترش نسبی محصولات متن باز و البته در مقابل، رژیم‌های حقوقی مالکیت مانند کپیرایت، این محصولات در پروسه‌ی تولید سرمایه‌دارانه، به عنوان «کالا» به قصد مبادله و کسب سود تولید می‌شوند، ارزش و ارزش مصرفی هستند و ارزش آن‌ها همانند سایر کالاهای با زمان کار اجتماعی لازم برای تولیدشان تعیین می‌شود. به بیان دیگر، این ایده‌ها درون ساختار اقتصادی موجود که مبتنی بر انباشت هرچه بیشتر سرمایه است، تبدیل به کالا شده و در بازارهای ناهمگن مجازی و حقیقی مورد مبادله قرار می‌گیرند. افراد با اعلام قیمت دانش خود آن را به خرید و فروش رسانده و صاحبان دانش می‌توانند به صورت انحصاری و شبه انحصاری عمل کنند، همانند آموزشگاه‌ها و موسسات کنکوری و پژوهشی. اما در مورد این نوع کالاهای، یک تفاوت قابل توجه با دیگر کالاهای وجود دارد که کندوکاو بیشتر در مسأله را ضروری می‌سازد:

در پروسه‌ی تولید یک کالای دانش‌محور عموماً زمان کار لازم برای اولین واحد کالا در مقایسه با واحدهای بعدی به طور قابل ملاحظه‌ای بیشتر است. در واقع یک نسخه‌ی اصلی تولید می‌شود و نسخه‌های بعدی صرفاً کپی‌هایی از آن هستند که با صرف زمانی نزدیک به صفر در مقایسه با نسخه‌ی اصلی، تولید می‌شوند. مسأله‌ای که باید به آن پاسخ داد این است که زمان کار صرف شده برای اولین واحد کالا، چه نقشی در تعیین ارزش واحدهای بعدی دارد؟ اگر بپذیریم که بین این دو نوع (اولین نسخه و نسخه‌های بعدی) تفاوتی کیفی وجود دارد، پذیرفته‌ایم که بین کار تولیدکننده‌ی این دو نوع کالا تفاوتی کیفی وجود دارد؛ تفاوت میان کاری که کالایی جدید خلق می‌کند (کار دانش‌محور) و کاری که همان کالا را به صورت انجویه تولید می‌کند (کار تولیدکننده‌ی کالا).

مسأله‌ی نقش کار دانش‌محور در تعیین ارزش کالاهای اطلاعاتی به دو صورت کلی و متضاد توضیح داده شده است؛ نخست، بر اساس هزینه‌ی تولید: با فرض این که دانش جزئی از سرمایه‌ی ثابت تولید است، زمان کار صرف شده برای تولید نسخه‌ی اصلی، در تعیین ارزش هر واحد کالای منفرد دخیل است. بر این اساس، ارزش هر واحد اطلاعاتی از این طریق محاسبه می‌شود: $V = \frac{P+K}{N}$ ارزش کالا، P ارزش کار تولیدکننده کالا، K ارزش کار دانش‌محور و N تعداد کالای تولیدشده). همان‌طور که مستقیماً از این

رابطه بر می‌آید، ارزش کالا به تعداد کالای تولید شده وابسته است و چنین توضیحی نمی‌تواند در چارچوب نظریه‌ی ارزش قرار گیرد. علاوه بر این، در نظر گرفتن دانش به عنوان جزئی از سرمایه‌ی ثابت، مستلزم استهلاک و از دست رفتن ارزش دانش در فرایند تولید است. در حالی که به وضوح مشخص است که دانش در حین و بر اثر درگیری در فرایند تولید ارزش خود را از دست نمی‌دهد. دوم، بر اساس قیمت انحصاری: در این تصویر ارزش محصولات اطلاعاتی به عنوان کالا، به زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید آن‌ها وابسته است و از آنجا که دانش برخلاف سایر منابع تولید بر اثر استفاده مستهلك نمی‌شود و استفاده‌ی مجدد از آن بی‌هزینه است، پس از آن که «الگوریتم» ساخت یک کالای اطلاعاتی در پروسه‌ی کار دانش‌محور تولید شد، دیگر نیازی به این نوع کار برای تولید انبوه این کالاهای نیست. در این صورت‌بندی، زمان کار برای تولید دانش تولید این نوع کالاهای در تعیین ارزش آن دخیل نیست، در نتیجه ارزش کالاهای اطلاعاتی - از آنجا که تولید به کمی کردن منحصر می‌شود - به صفر میل می‌کند، هر چند قیمت آن‌ها به صورت انحصاری تعیین شده و از ارزش تبعیت نمی‌کند. در تعیین انحصاری قیمت کالاهای اطلاعاتی، حقوق مالکیت فکری نقش محوری دارد؛ بدین معنا که اگر این حقوق وجود نداشت، کالایی‌سازی کالاهای اطلاعاتی غیرممکن بود (jeon, 2011: 194).

با رجوع مجدد به نظریه ارزش-کار، می‌توان گفت که این توضیح هنگامی که ارزش کار تولید‌کننده کالا را تقریباً صفر در نظر می‌گیرد، دو مفهوم کاملاً متمایز کار انضمایی (مشخص) و کار اجتماعاً لازم را با هم خلط می‌کند. زمان کار اجتماعاً لازم تقریباً هیچ‌گاه با زمان کار انضمایی مطابق نیست. زمان کار اجتماعاً لازم عبارت است از زمان کاری که برای تولید هر نوع ارزش مصرفی در شرایط متعارف تولید در جامعه‌ای معین و با میزان مهارت میانگین و شدت کار رایج در آن جامعه لازم است. بنابراین از نزدیک به صفر بودن زمان کار انضمایی برای تهیه یک کمی از یک سی دی در یک یا صد بنگاه محصولات چندرسانه‌ای، نمی‌توان نزدیک به صفر بودن زمان کار اجتماعاً لازم به عنوان نیروی کار واحد و همانند انسانی برای تولید آن کمی را نتیجه گرفت.

محصول کار دانش‌محور در واقع نه اولین نمونه از یک کالا که بعداً به تولید انبوه می‌رسد، بلکه مجموعه‌ی نظام‌یافته‌ای از طرح‌ها، دریافت‌های ذهنی و روندهای برنامه‌ریزی شده‌ای است که به تولید انبوه کالا منتج می‌شود. در واقع، کار دانش‌محور مختص فرایند تولید کالاهای اطلاعاتی و ارتباطی نیست و تولید هر کالای جدید و یا بهینه‌سازی هر نوع کالای موجود نیازمند میزانی از کار دانش‌محور است. مارکس در

تحلیل فرایند کار، آن را به عنوان فعالیتی هدفمند که نتیجه‌اش پیش از اجرا، به طور ذهنی موجود است تعریف می‌کند. هدفمندی فعالیت یا تصویر از پیش موجود، وجه تمایز کار انسانی با سایر صورت‌های «غیریزی» و اولیه‌ی کار است. به این معنا که در فرایند کار، درک و دریافت همواره بر اجرا مقدم است. هرچند تنها از طریق اجراست که درک و تصویر اولیه می‌تواند محقق شود. این تقدم ادراک بر اجرا مختص شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری نیست و مشخصه‌ی کار انسانی به طور عام است، اما می‌توان ادعا کرد که در مورد خاص سرمایه‌داری مسئله از این حد فراتر می‌رود و این تقدم و تاخر به دوپاره‌گی کار، کار ذهنی و کار یدی، می‌انجامد (jeon. 2011: 198).

از نظر مارکس در همیاری ساده به عنوان شکل اولیه و بنیادین تولید سرمایه‌دارانه، سرمایه‌دار به عنوان بازنمود وحدت و اراده‌ی کل پیکر کار اجتماعی در مقابل کارگران منفرد قرار می‌گیرد. در نتیجه‌ی تقسیم کار نیز، کارگر تکه‌تکه و به جزئی از فرایند تولید تبدیل می‌شود. تقسیم کار مستقیماً به رویارویی کارگر با توانمندی‌های ذهنی فرایند مادی تولید چون دارایی غیر و نیرویی که بر او حاکم است منجر می‌شود و این روند نهایتاً در صنعت مدرن با تبدیل علم به نیروی مولدی متمايز از کار و در خدمت سرمایه تکمیل می‌شود. توانمندی ذهنی فرایند تولید و علم، دو فرم از حضور دانش در فرایند تولید هستند. مارکس فرم دیگری را نیز تشخیص می‌دهد و آن را «کاره‌همگانی» می‌نامد؛ «کار همگانی تماماً کار علمی، تماماً کشف و تماماً ابداع است». مارکس وجود تفاوت میان کار همگانی و کار همیارانه را بر دو دسته از شواهد تجربی مستند می‌کند. نخست از طریق تفاوت عظیم میان هزینه‌ی اولین مدل از یک ماشین جدید و هزینه‌ی تکثیر آن، و دوم از تفاوت عظیم هزینه‌ی راه‌اندازی یک بنگاه مبتنی بر نوآوری جدید در مقایسه با بنگاه‌های بعدی که از دنباله‌ی آن بر می‌خیزند (مارکس، ۱۳۸۶: ۵۰۴-۶۳۱).

۷- نتیجه‌گیری

با کمک گرفتن از تحلیل مارکس از جدایی میان کار و توانمندی‌های ذهنی فرایند مادی تولید و نیز پیدایش نقش مستقل علم در فرایند تولید در صنعت مدرن، می‌توان روند تاریخی انکشاف این تفکیک را ردیابی، و عینیت آن را نیز در قالب دو جزء متمايز از فرایند کار مشاهده کرد؛ یعنی فرایند کار دانش محور به عنوان فرایند تولید دانش تولید کالا در تمایز با فرایند کار تولید کننده‌ی کالا.

با چنین تعریفی از دانش و نقش آن در فرایند تولید، روشن می‌شود که دانش و کار

دانش محور در تولید هر نوعی از کالا دخیل هستند. کار دانش محور در تولید یک مدل جدید کولر به همان شکل دخیل است که در تولید یک نرم افزار جدید، فرایند طراحی، تولید نمونه های اولیه، تست و ایرادیابی تا تولید انبوهر در مورد کولر نیز طی می شود. این فرایند نیز نیازمند نیروی کار و مجموعه ای از تخصصها است. کار دانش محور، محصول نهایی و نیز شیوه ای انجام کار را معین می کند و با توجه به کار کردش، در فرایند کلی کار بر کار تولید کننده کالا تقدم دارد. و از همه مهمتر در ارتباط با روش تولید، کار دانش محور از طریق نوآوری و تحول در روش تولید به افزایش بار آوری کار تولید کننده کالا و تحقق ارزش اضافی نسبی از طریق کاهش زمان کار لازم برای تامین وسایل معاش کارگر منجر می شود. از این رو نه تنها دخالت دانش در فرایند کار و تولید مختص اقتصاد هزاره سوم نبوده بلکه افزایش نقش آن امروزه جز در امتداد حرکت ذاتی سرمایه در جهت بار آوری بیشتر نیروی کار و تولید، و افزایش سودآوری سرمایه از طریق افزایش ترکیب ارگانیک قابل فهم و درک نخواهد بود.

در ساختار تولید سرمایه داری که از سوی مارکس مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت، روز کار در برابر گیرنده مدت زمانی است که کارگر «نیروی کاری» خود را طی مدت زمانی معین و در ازای مزدی معین به سرمایه دار می فروشد. نیروی کاری کارگر عبارت است از صرف «کار یدی» که طی آن نیروی جسمانی وی مورد استفاده قرار می گیرد، و نیز «کار ذهنی» که با پیشرفت علم و تخصصی تر شدن امور - به ویژه در دوره هی معاصر که از آن با عنوان عصر دانایی یاد می شود - اهمیت بیشتری می یابد. به بیان دیگر، پیشرفت های علمی منجر به افزایش کار ذهنی و کاهش کار یدی می شود. از همین رو است که می گوییم دانش جزیی از نیروی کار و فرایند کار و از آن جدایی ناپذیر است. دانش در این معنا و برخلاف ادعاهای مطرح شده، نمی تواند از کار جدا افتاده و جایگزین آن و عوامل تولید شود. اما دانش در یک معنا می تواند از ارزش نیروی کار کاسته و در مقابل آن صفاتی نماید. در ادامه به همین جنبه دانش و نقش آن در راستای افزایش سرمایه ای ثابت و کسب ارزش اضافه ای نسبی می پردازیم.

روز کاری که پیشتر از آن سخن گفته شده شامل «کار لازم» و «کار اضافی» است. کار لازم، کاری است که طی آن کارگر به تولید مزد تواند از آن تمامآ در چه یدی - مبادرت می ورزد، و «کار اضافی» کاری است که سود حاصل از آن در اختیار کارفرما قرار می گیرد. به بیان دیگر، کار لازم از این جهت برای کارگر لازم است که معیشت کارگر در گرو انجام آن است؛ و کار اضافی به این دلیل برای کارگر اضافی

است که طی آن باید ارزش اضافی بیشتری را که انباشت و زیست سرمایه بدان متکی است تولید نماید. روشن است که سیستم تولید سرمایه‌داری خواهان کاهش مدت زمان کار لازم - از طریق کاهش ارزش نیروی کار و ارزش وسائل معيشت وی- و افزایش مدت زمان کار اضافی است. این امر مستلزم انقلابی تمام و کمال در پروسه‌های فنی کار و نیز در گروه‌بندی‌های اجتماعی است. ظهور ماشین و تحول در وسائل تولید و نیز ظهور کارگران ساده و متخصص، تمام وقت و نیمه وقت، یقه‌سفیدها و یقه‌آبی‌ها از همین‌جا نشأت می‌گیرد. تأثیر این روند بر ترکیب ارگانیک سرمایه این‌گونه آشکار می‌شود: کاهش مدت زمان کار لازم مساوی است با کاهش سرمایه‌ی متغیر-آن بخش از سرمایه که صرف پرداخت دستمزد می‌شود و بیانگر ارزش نیروی کار است- ، و افزایش مدت زمان کار اضافی مساوی است با افزایش سرمایه‌ی ثابت (آن بخش از سرمایه که بیانگر ارزش وسائل تولید است).

به عنوان مثال، هر پیشرفت علم شیمی تعداد مواد مفید جدید و کاربرد مواد پیش‌تر شناخته شده را چند برابر می‌کند و از این راه بر حوزه‌ی نفوذ سرمایه تأثیر گذارد و به آن می‌آموزد که چگونه فضولات پروسه‌های دور قبل تولید و مصرف را به پروسه‌ی دور جدید تولید بازگرداند و بدون صرف هیچ‌گونه سرمایه‌ی اضافی به مواد تازه‌ای دست یابد. امری که مستقل از سرمایه‌ی در حال کار، سرمایه‌ی اولیه‌ای که پا به عرصه‌ی تجدید حیات خود می‌گذارد را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد.

نقش تاریخی علم در خدمت سرمایه از اینجا نشأت می‌گیرد که با اختراع ماشین و افزایش بهره‌وری و فشردگی کار توانست به کاهش مدت زمان کار اجتماعاً لازم، ارزان‌تر شدن نیروی کار و کاهش ارزش آن، و نیز افزایش مدت زمان کار اضافی، تحصیل ارزش‌اضافی نسبی و تسريع انباشت سرمایه دست یابد. به بیان دیگر علم در این ساختار با هربار پیشرفت خود از ارزش نیروی کار بهطور کلی کاسته و بر ارزش وسائل تولید می‌افزاید و این یعنی صفات‌آرایی علم و ماشین در مقابل نیروی کار، چه یدی و چه ذهنی. از همین رو است که گفته‌ی تامپسون علم به جای آن که در خدمت کارگر و ارزش اضافه. تا آنجا که به گفته‌ی تامپسون علم به جای آن که در خدمت کارگر و افزایش قوای تولیدی‌اش باقی بماند، تقریباً در تمامی زمینه‌ها در مقابل وی صفات‌آرایی نموده و مبدل به ابزاری می‌شود که بر ضد آن عمل می‌کند.

از این رو می‌توان همسخن با جان استوارت میل در کتاب اصول اقتصاد سیاسی این پرسش مهم را مطرح کرد که چگونه کل اختراعات مکانیکی تا به حال صورت گرفته از

زحمت روزانه‌ی هیچ انسانی نکاسته است؟ در سیستم و ساختار سرمایه‌داری دانش نیز همچون ماشین چنین هدفی را دنبال نمی‌کند بلکه علم به صورت نیروی مستقل جذب و جزیی از پروسه‌ی کار می‌شود – و نه جایگزین عوامل تولید - تا در جهت افزایش مقدار سرمایه‌ی ثابت و کاهش مقدار سرمایه‌ی متغیر، کاهش زمان کار لازم و افزایش زمان کار اضافی عمل کرده و ارزش اضافه را تحقق ببخشد. اما این امر به معنی منتفی شدن دانش از کار و یا بر عکس نیست. از این رو، برخلاف نظراتی که تلاش می‌کنند دانش را در مقابل کار قرار دهنده روش می‌شود که اولاً، دانش خارج از فرایند کار نیست، جزیی از فرایند و عوامل کار است، کار دانش محور خود بر مجموعه‌ای از نیروی کار استوار شده و از آسمان نازل نمی‌شود، و افزایش نقش علم در اقتصاد به معنای کاهش کار یدی و افزایش کار ذهنی است؛ ثانیاً، کار دانش محور نه تنها کار تولیدکننده‌ی کالا را حذف نمی‌کند بلکه در خدمت آن نیز قرار دارد و منجر به فشردگی کار تولیدکننده‌ی کالا می‌شود.

بنابراین در چنین شیوه‌ی تولیدی که مبتنی بر جدایی وسائل تولید به مثابه مالکیت غیر در برابر نیروی کار است، شرکت‌های دانش‌بنیان به عنوان مالکان ابزار تولید، واجد همان نقش و ویژگی صاحبان سرمایه بوده و نیروی کارگران دانش را که دانشگاه و صنعت در اقدامی مشترک به تربیت‌شان همت می‌گمارد، در ازای پرداخت میزان معینی از مزد خریداری می‌کنند. هر ایده‌ی نوین کارگران دانش در صنعت بر میزان جزء ثابت سرمایه و نیز سرعت گردش آن می‌افزاید. در چنین بستری دانش واجد چهره‌ای پارادوکسیکال است. از یک سو به عنوان کالایی عمومی که می‌باشد در اختیار همگان باشد، و از سوی دیگر، در حالت انحصاری و شبه انحصاری که تنها در دستان عده‌ای محدود مرکز می‌شود. این تنافضات و سنتیزهای ناشی از خود علم یا فناوری‌های نوین نیست، بلکه ناشی از شیوه‌ی استفاده‌ی کاپیتالیستی از آنان است. بدین معنا که در این ساختار، سرمایه علم دیگری را همان‌گونه جذب و جزء خود می‌کند که کار دیگری را، و این امر استثمار علم و کار را به دنبال خواهد داشت. پس از آن‌چه گفته شد نمی‌توان مخالفت با علم و فناوری را نتیجه‌گیری کرد، بلکه شیوه استفاده‌ی از علم و فناوری مورد انتقاد قرار گرفته است.

منابع

- آزاد، حسن. (۱۳۹۴). «در دفاع از نظریه ارزش مارکس». نشر اینترنتی بیدار.
- آفاجانی، معصومه. (۱۳۹۱). «اقتصاد دانش محور». مجله راهبرد توسعه. شماره ۳۱.
- بهبودی، داود. (۱۳۸۹). «رابطه بلند مدت اقتصاد دانش بنیان و رشد اقتصادی در ایران». *فصلنامه علمی - پژوهشی سیاست علم و فناوری*. شماره ۴. ۲۲-۲۳.
- پارسا، خسرو. (۱۳۸۰). *جامعه انفورماتیک و سرمایه داری؛ واقعیت و اسطوره*. تهران: نشر آگاه.
- ریمر، متیو. (۱۳۸۷). «فئودالیسم اطلاعاتی، مالکیت اقتصاد دانش در دستان کیست؟».
- مجله سیاحت عرب*. شماره ۶۱.
- عسگریان حقیقی، داود. (۱۳۸۹). «اقتصاد دانش پایه، پایه اقتصاد هزاره سوم». *محله تدبیر*. شماره ۱۰۱. ۴۹-۴۶.
- عظیمی، ناصر. (۱۳۸۷). «اقتصاد دانش محور در کشورهای جنوب شرقی آسیا». *محله رهیافت*. شماره ۴۳. ۴۲-۳۲.
- کلاهی، افшин. (۱۳۹۳). «اقتصاد دانش بنیان، بایدها و نبایدها». *نامه اتاق بازرگانی*. شماره ۸۹.
- مارکس، کارل. (۱۳۷۸). *گروندریسه: مبانی نقد اقتصاد سیاسی*. ترجمه: باقر پرهام و احمد تدين. تهران: نشر آگاه.
- مارکس، کارل. (۱۳۸۶). *سرمایه*. ترجمه: ایرج اسکندری. ج ۲ و ۱. تهران: نشر فردوس.
- معمارنژاد، عباس. (۱۳۸۴). «اقتصاد دانش بنیان، الزامات، نماگرها، موقعیت ایران، چالش‌ها و راهکارها». *محله اقتصاد و تجارت نوین*. شماره ۱.
- معمارنژاد، عباس. (۱۳۸۹). «خورشید دانش، افق اقتصاد». *هفته نامه اقتصاد و دارایی*. شماره ۳۱۳.

References

- Becker, Gary. (1964). *Human Capital; with special Reference to Education*. U. of Chicago Press.
- Bell, D. *The coming of post-industrial society: A venter of social forecasting*. NY: 1973. 1. Baudrillard J.
- Christian, Fuchs. (2009). A Contribution to the Critique of the Political Economy of Transnational Informational Capitalism. *Rethinking marxism*, volume 21 number 3.

- Dyker, David. A. Rodosevic Slavo. (2000). Economic Fundamentals of the Knowledge Society Effects Normative Governance. *International sociology*, Vol. 15, No.2, 151-79.
- Heesang, Jeon. (2011). The Value and Price of Information Commodities: An Assessment of the South Korean Controversy. Paul Zarembka, Radhika Desai. in (Ed.), *Revitalizing Marxist Theory for Today's Capitalism* (Research in Political Economy, Volume 27). Emerald Group Publishing Limited, pp. 191 – 222.
- Ledesdorff, Loet. (2000b). A Triple Helix of University- industry-government Relations. *The Journal of Science & Health Policy*, 1, PP. 43-48.
- Leydesdorff, L. & Etzkowitz, H. (2001). The Transformation of University- industry- government Relations. *Electronic Jornal of Sociology*, 5(4), (2001a). Available online at: <http://www.sociology.org/content/vol1005.004/th.html>.
- Malhotra. A. and S. Rajagopalan. (2001). Have US Manufacturing Inventories Really Decreased? An Empirical Study. *Manufacturing and Service operations Management*, vol.3, PP 14-24.
- OECD. (2000c). Education at a Glance: OECD Indicators, CERI, Paris.
- OECD. (2000e). Knowledge Management in the Learning Society, CERI, Paris.
- OECD. (1996). The Knowledge-based Economy. Paris.
- Osterman, P. (1995). Skill, Training and Work Organization in American Establishments. *Industrial Relations*, Vol. 34, No 2.
- Powell, W. W., & Snellman, K. (2004). The knowledge economy. *Annu. Rev. sociol.*, 30, 199-220.
- Schumpeter, J. (1911). *Theory of Economic Development*. Harvard University Press.
- Smith, A. (1776, 1976). An Inquiry into the Nature and Cause of the Wealth of Nations. *University of Milan, Working Paper*, No 136.
- Smulders, J. & L. Bretschger. (2007). Sustainable Use of Resources and Economic Dynamics. *Journal of Environmental & Resource Economics*, Vol. 36, PP. 1-13.
- Sporer, Zeljka. (2004). *Knowledge-Based Economy and Social Capital in Central and Eastern Countries*, Vol. 42, No 6, November- December 2004. PP 39-91.
- Stiglits, J. (1998), "Towards a New Paradigm for Development", UNCTAD.
- Therborn, G. (2000), Globalization, Dimensions, Historical waves, Regional



ابتکار احیای جاده ابریشم چین در تکاپوی تأمین انرژی و توسعه صادرات

سعید میرترابی^{۱*} - هادی ترکی^۲

چکیده

چین به عنوان دومین اقتصاد بزرگ جهان، چند دهه رشد مستمر و پرشتاب اقتصادی را تجربه کرده و امروز برای استمرار بخشیدن به روند خیزش خود به عنوان قدرتی جهانی و رفع تنگناهای پیش روی اقتصاد صادرات محور خود، به شدت به امنیت بخشی به منابع عرضه انرژی وارداتی، وابسته است. در همین راستا، مقام‌های پکن چند سالی است که ابتکاری بین‌المللی را در چارچوب احیای جاده ابریشم به منظور ایجاد پیوندهای اقتصادی، تجاری، زیرساختی و انرژی با ده‌ها کشور جهان مطرح و با قدرت دنبال کرده‌اند. هدف از این پژوهش، بررسی کردن تلاش‌های پکن در مقابله با تنگناهای مرتبط با تأمین انرژی و استمرار رشد اقتصادی از طریق پیشبرد ابتکار احیای جاده ابریشم است که از آن با عنوان یک کمربند یکراه یاد می‌شود. پرسش اصلی تحقیق این است که دولت چین چگونه قصد دارد از طریق پیشبرد ابتکار یک کمربند یکراه، اهداف خود را در زمینه امنیت انرژی و رشد اقتصادی محقق سازد؟ پاسخی که به عنوان فرضیه به این پرسش داده شده این است که دولت چین از طریق پیشبرد ابتکار یک کمربند یکراه، قصد دارد ضمن تقویت قابلیت پرداخت و قابلیت دسترسی به انرژی وارداتی به کشور، توانمندی اقتصاد صادرات محور خود را بهبود بخشد. مقاله نشان می‌دهد ابتکار یک کمربند یکراه، به عنوان حلقة تکمیلی در راهبرد تقویت امنیت انرژی وارداتی چین پس از راهبرد تغییب شرکت‌های چینی در سرمایه‌گذاری در بخش بالادستی در کشورهای نفت خیز به حساب می‌آید و این هر دو، در راستای تحکیم بخشی به استمرار الگوی توسعه صادرات محور این کشور است. روش تحقیق مقاله توصیفی-تبیینی است.

واژگان کلیدی: جاده ابریشم، انرژی، توسعه، چین، نئومرکانتیلیسم.

۱. استادیار گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. نویسنده مسئول:
(Saeedmirrabi@gmail.com)

۲. دانشجوی دوره دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

۱- بیان مساله

امروزه انرژی، بهخصوص نفت و گاز، بیش از گذشته به پایه قدرت و ثروت جهانی تبدیل شده است و نقش اساسی در تعیین جایگاه کشورها در سلسله مراتب نظام بین‌الملل پیدا کرده است. در واقع رشد سریع اقتصادی چین، موجبات افزایش گسترده مصرف انرژی برای این کشور را فراهم آورده است (شريعتنیا، ۱۳۸۷: ۱۰). چین که در چند دهه گذشته رشد اقتصادی روز افزونی را تجربه کرده، بیش از پیش به منابع انرژی وارداتی وابسته شده است. این کشور در حال حاضر به دومین مصرف کننده بزرگ نفت جهان، تبدیل شده و پیش‌بینی‌ها حاکی از آن است که ظرف چند سال آینده به بزرگ‌ترین مصرف کننده وارد کننده نفت جهان تبدیل خواهد شد. در همین راستا، نیاز فزاینده به انرژی، وابستگی شدید به واردات آن، جهت‌گیری سیاست خارجی چین را بهویژه در مقابل کشورهای تولید کننده تغییر داده و این کشور را بر آن داشته است که فعالانه در بیرون از مرزها در پی رفع دغدغه امنیت انرژی‌اش باشد.

بی‌تردید منابع انرژی و مدیریت مصرف آن، یکی از عوامل تاثیرگذار بر روند رشد اقتصادی چین بوده و بدین ترتیب امنیت انرژی برای این کشور بسیار با اهمیت است. چین اصلاحات اقتصادی را به‌سوی یک اقتصاد مبتنی بر بازار در ۱۹۷۸ تحت نظارت دنگ شیائوپینگ آغاز کرد. دولتهای متوالی چین، گشايش و ادغام کشور در زنجیره‌های ارزش جهانی را ادامه دادند. در دهه ۱۹۸۰ چین، جهان را دعوت به داخل کرد و راهبرد توسعه مناطق ساحلی در سال ۱۹۸۸، استان‌های ساحلی را به عنوان سکوهای اصلی صادرات توسعه داد. در اوایل دهه ۱۹۹۰، دولت، شرکتهای چینی (ملی شده) را برای «بیرون رفتن» تحت فشار گذاشت و با آغاز قرن بیست و یکم، سرمایه‌گذاری‌های چین در خارج از کشور به‌طرز چشمگیری افزایش یافت. با در اختیار داشتن حجم وسیعی از نیروی کار، نتیجه این بود که چین به کارگاه تولیدی جهان تبدیل شد. این کشور کمتر از ۳ درصد تولیدات صنعتی جهان را بر حسب ارزش تولید در سال ۱۹۹۰ در اختیار داشت اما امروز تقریباً یک‌پنجم تولیدات صنعتی جهان را به‌خود اختصاص داده است که نشانگر الگویی از رشد اقتصادی متکی بر صنعت، وابسته به نیروی کار و وابسته به صادرات است. رشد اقتصادی سالانه چین دورقمی شد. تجارت رونق گرفت و سهم تجارت از تنها ۷ درصد از درآمد ملی در سال ۱۹۷۸ به ۶۲/۹ درصد از تولید ناخالص داخلی کشور در سال ۲۰۰۵ رشد کرد (Passi, 2019: 168-69).

در همین راستا، چین به بزرگترین صادرکننده جهان در سال ۲۰۰۹ تبدیل شد. با این همه پس از رشد چشمگیر نرخ تولید ناخالص داخلی به بیش از ۱۴ درصد در سال ۲۰۰۷، رشد اقتصادی کشور به ۹/۶ درصد کاهش یافت و از سال ۲۰۱۲ شروع به کندشدن کرد. این روند تا به جایی رسید که شی‌جین‌پینگ، رئیس‌جمهور چین از ۲۰۱۴ این پدیده را به نام «روال جدید^۱» نامید. بدین ترتیب رشد اقتصادی چین از متوسط نرخ رشد ۱۰ درصد سالانه در سه دهه قبل، به ۷/۷ درصد در سال ۲۰۱۲ و به ۶/۷ درصد در سال ۲۰۱۶ کاهش یافت (Passi, 2019: 169). که این امر لزوم پیگیری روش‌های نوین برای استمرار بخشیدن به روند رشد اقتصادی کشور را که عمدتاً متکی به توسعه صادرات بوده، به همراه داشته است.

از سوی دیگر سیاست‌های انرژی چین به عنوان یک قدرت در حال خیزش در سطح جهانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. افزایش وابستگی به نفت وارداتی، احساس رو به تزايد نالمنی در حوزه انرژی را در میان رهبران چین برانگیخته است. آنان نگرانند که اختلال در عرضه نفت و یا افزایش بسیار زیاد قیمت آن، تداوم توسعه اقتصادی کشور را به خطر اندازد. مصرف شدیداً رو به افزایش انرژی چین و اجراء به تأمین آن از منابع خارجی از یک سو و نگرانی‌های جدی این کشور پیرامون امنیت انرژی، سیاست خارجی این کشور را تحت تاثیر قرار داده و باعث شده است تا پکن با پی‌گیری یک دیپلماسی انرژی فعال و گسترش روابط دیپلماتیک خود، از طرق گوناگون، برای رفع نیاز به انرژی خود تلاش نماید.

به‌نظر می‌رسد یکی از جلوه‌های مهم این دیپلماسی فعال در جستجوی تداوم رشد اقتصادی و امنیت انرژی در چین در قالب ابتکار احیای جاده ابریشم پدیدار شده است. این طرح در واقع بزرگ‌ترین ابتکاری است که تاکنون توسط یک کشور در سطح جهان اعلام شده و در حال اجرا می‌باشد. این ابتکار بیش از ۶۵ کشور را در برمی‌گیرد و هزینه اجرای آن بالغ بر چهار هزار میلیارد دلار در ۹۰۰ پروژه مختلف برآورد شده است (ترابی و صانعی، ۱۳۹۸: ۱۰۱). در راستای اجرای این طرح قرار است با ایجاد زیرساخت‌های گسترده حمل و نقل، شبکه‌ای از پیوندها میان اقتصاد چین با کشورهای مورد نظر برقرار گردد. این خطوط ارتباطی هم برای نقل و انتقال کالا و مسافر طراحی شده است و هم برای نقل و انتقال انرژی و به موازات این خطوط که عموماً برای استفاده‌های

چندمنظوره احداث خواهد شد، طرح‌های گسترهای برای ایجاد خطوط لوله انتقال انرژی نیز مد نظر قرار گرفته است.

در همین راستا، پرسش اصلی تحقیق این است که دولت چین چگونه قصد دارد از طریق پیشبرد ابتکار یک‌کمربند یکراه، اهداف خود را در زمینه امنیت انرژی و رشد اقتصادی محقق سازد؟ پاسخی که به عنوان فرضیه به این پرسش داده شده این است که دولت چین از طریق پیشبرد ابتکار یک‌کمربند یکراه، قصد دارد ضمن تقویت قابلیت پرداخت و قابلیت دسترسی به انرژی وارداتی به کشور، توانمندی اقتصاد صادرات محور خود را بهبود بخشد.

بر اساس این فرضیه، می‌توان گفت اقتضایات و الزامات مرتبط با الگوی رشد و توسعه اقتصادی چین به عنوان متغیر مستقل تحقیق مد نظر است. این اقتضایات و الزامات در دوره جدید که تنگناهایی در زمینه استمرار رشد اقتصادی و تأمین امنیت انرژی پدید آمده مقام‌های پکن را به ارائه ابتکار یک‌کمربند یکراه بر انگیخته است. تأمین امنیت انرژی بر مبنای شاخص‌های تقویت قابلیت پرداخت و قابلیت دسترسی به انرژی وارداتی، متغیر میانجی تحقیق حاضر است. بهبود توانمندی اقتصاد صادرات محور چین نیز متغیر وابسته تحقیق محسوب می‌گردد.

تحلیل ابعاد امنیت انرژی ابتکار یک‌کمربند یکراه چین از منظر نگاه نئومرکانتیلیستی پکن به این مقوله و کاربرد شاخص‌های دقیق برای تحلیل این رویکرد و بررسی ابعاد و پیامدهای آن برای امنیت انرژی وارداتی چین، نوآوری تحقیق حاضر محسوب می‌شود. در همین راستا، مقاله نشان می‌دهد که ابتکار یک‌کمربند یکراه چگونه قرار است اهداف دوگانه چین در زمینه تقویت امنیت انرژی و کاهش تنگناهای رشد اقتصادی صادرات محور این کشور را تحقق بخشد. مقاله در راستای آزمون فرضیه مطرح شده، نخست به بررسی چارچوب نظری تحقیق بر اساس روایت نئومرکانتیلیستی به امنیت انرژی و توسعه اقتصادی می‌پردازد و با استخراج شاخص‌های این رویکرد، نشان می‌دهد که مقام‌های چینی چگونه قصد دارند اجرای طرح‌های زیرساختی ابتکار یک‌کمربند یکراه را به اهداف دوگانه مورد نظر در حوزه انرژی و توسعه صادرات کشور پیوند بزنند.

۲- رویکرد نظری: قرائت نئومرکانتیلیستی به توسعه اقتصادی و امنیت انرژی

نئومرکانتیلیسم، نظریه‌ای اقتصادی است که بیشتر منافع کشورها را از منظر اقتصادی مد نظر قرار می‌دهد. در این نظریه قدرت سیاسی برآمده از ثروت اقتصادی تلقی می‌شود (Padoan & Gerriey. 1986: 84). نظریه نئومرکانتیلیست در اصول اساسی خود،

بیشترین اشتراک را با نظریه نووقع‌گرایی دارد (Oatley, 2010: 8). در این نظریه، بر بعد اقتصادی قدرت و اقتدار دولت، تأکید می‌شود. در این نگاه، دولت نقشی درجه اول در اقتصاد دارد و به کنترل بازار آزاد و شرکت‌های غیردولتی می‌پردازد و دست کم در برخی حوزه‌های اقتصادی شرکت‌های دولتی به شیوه‌ای انحصاری عمل می‌کند (Rodrik, 2010: 15).

رویکرد نئومرکانتیلیستی به حوزه انرژی و تأمین امنیت آن را می‌توان در چارچوب نگاه ابزاری دولت به انرژی به عنوان تضمین کننده روند رشد و توسعه اقتصادی در نظر گرفت. با این حساب مداخلات دولت در بازار انرژی و عمدتاً از طریق شرکت‌های دولتی را می‌توان یکی از ویژگی‌های برجسته رویکرد نئومرکانتیلیستی به انرژی در نظر گرفت. این شرکت‌ها در واقع، نماینده منافع و دغدغه‌های دولت در حوزه انرژی و مجری سیاست‌های آن به حساب می‌آیند. در رویکرد نئومرکانتیلیسم، اصول مبتنی بر تجارت آزاد به ویژه اصل محوری مزینتسی، دست کم به صورت آشکار مورد نقض قرار نمی‌گیرد، اما دولتها همواره نگران برتری رقبا در این حوزه هستند و بنابراین سیاست‌هایی را با هدف کاهش تضادهای ناشی از عدم موازنۀ با قدرت رقیب دنبال می‌کنند. فرضًا در حوزه سیاست‌های تجاری، بسیاری از دولتها، رژیم تجارت آزاد بین المللی را به نفع رقبای خود تلقی کرده و برای «هم سطح کردن میدان بازی» از طریق تسلیم به انواع سیاست‌های حمایت‌گرایانه، همچون پی‌گیری سیاست تجاری استراتژیک، اعطای یارانه‌های صادراتی، حمایت از تولید و پژوهش در حوزه فناوری‌های پیشرفته تلاش می‌کنند (بالام و وست، ۱۳۹۲: ۳۲-۳۳). نگرانی از واردات و تلاش برای تقویت صادرات یکی از ویژگی‌های اولیه رویکرد مرکانتیلیستی به توسعه اقتصادی و کسب همزمان قدرت و ثروت بوده است (بالام و وست، ۱۳۹۲: ۲۸) که در دوره جدید با الگوسازی ژپن، به سوی جهت‌گیری الگوی رشد اقتصادی صادرات‌محور جلوه گر شده است (بالام و وست، ۱۳۹۲: ۳۶). بسیاری از کشورهای شرق آسیا از جمله چین نیز در همین مسیر گام گذاشته اند.

بنابراین یکی دیگر از ویژگی‌های سیاست‌های نئومرکانتیلیستی، تلاش دولتها برای مقابله با تهدیدهای رقبا علیه اقتصاد داخلی در فضای وابستگی متقابل اقتصادی در عرصه جهانی است. مقاله در همین راستا نشان می‌دهد که دولت چین چگونه قصد دارد با بهره‌گیری از ابتکار یک‌کمرنده یکراه، زمینه تقویت پیوند اقتصاد خود با مناطق پیرامونی را فراهم کند و صادرات کالاهای خود را به این مناطق گسترش دهد.

از سوی دیگر، کمیابی منابع انرژی و اهمیت و نقش فوق العاده این منابع در تعیین منابع قدرت اقتصادی و نظامی قدرت‌های بزرگ، سبب شکل‌گیری نوعی رقابت مرکانتیلیستی و نئومرکانتیلیستی میان قدرت‌های چالشگر جهانی در طول حدود یک قرن گذشته شده است (میرترابی، ۱۳۹۱: ۹۸). بنابراین، اهمیت انرژی برای قدرت‌های بزرگ که به دنبال تضمین امنیت ملی و افزایش ثروت اقتصادی خود هستند، غیرقابل انکار است (Grygiel, 2006: 15). در قرائت نئومرکانتیلیستی این ایده مطرح است که در اقتصاد جهانی امروز، کشورها در نوعی وابستگی متقابل نسبت به یکدیگر بسر می‌برند، اما این وابستگی در شماری از منابع طبیعی و معدنی کمیاب که تقاضای بالایی برای آنها وجود دارد (مثل انرژی و آلیاژها و مواد معدنی خاص) متنضم ایجاد یک ریسک امنیتی غیرقابل قبول برای کشور است و از این رو، با اتخاذ سیاست‌هایی خاص باید دامنه این ریسک‌ها را کاهش داد (بالام و وست، ۱۳۹۲: ۳۲).

رقابت قدرت‌های بزرگی همچون امریکا، روسیه و چین برای کنترل بر منابع انرژی آسیای مرکزی در همین راستا قابل تفسیر است. در اینجا رگه‌های پر رنگ سیاست نئومرکانتیلیستی مشهود است. قدرت‌هایی همچون روسیه و چین، که در داخل نوعی رویکرد اقتصادی مختلط را دنبال می‌کنند، با بهره‌گیری از شرکت‌های انرژی دولتی یا مختلط خود، در این رقابت‌ها حضور دارند و ایالات متحده نیز که ساختار اقتصادی لیبرال در داخل دارد، در حوزه انرژی رویکرد لیبرال را رد می‌کند (Ziegler and Menon, 2014: 17). چرا که ایالات متحده در این زمینه، کاهش نفوذ روسیه و چین در این منطقه و تنوع بخشی به منابع عرضه انرژی به اقتصاد خود را دنبال می‌کند (Ziegler & Menon, 2014: 22).

با این حساب می‌توان گفت، در ارتباط با قدرت‌های بزرگ اقتصادی، الزامات مرتبط با حفظ مزیت‌های رقابتی، سبب شده است حتی کشورهایی که در اساس، سیاست توسعه‌ای و تجاری لیبرال را دنبال می‌کنند، در زمینه تأمین انرژی، به سبب حساسیت فوق العاده موضوع، مداخلات دولت را در این عرصه بپذیرند و بهسوی سیاست‌های نئومرکانتیلیستی گرایش پیدا کنند. در این حال طبیعی است قدرت‌هایی همچون چین، که در سیاست توسعه‌ای و تجاری خود عمدتاً در قالب رویکردهای نئومرکانتیلیستی عمل می‌کنند، در حوزه تأمین امنیت انرژی، همین نگاه دولت محور نئومرکانتیلیستی را پیگیری نمایند.

در دوران معاصر، انرژی در قالب یک کالای استراتژیک مطرح است. به طور کلی، تلاش برای نگهداری کافی از این کالای استراتژیک امنیت انرژی نامیده می‌شود (Pickford. 2017: ۱). امنیت انرژی، به عرضه مداوم، مطمئن و باقیمت‌های معقول در حامل‌های انرژی اشاره دارد (طاهری و رستم‌آقایی، ۱۳۹۵: ۱۴۹). امنیت انرژی به مفهوم توانایی یک اقتصاد برای تضمین قدرت تامین منابع انرژی به صورت پایدار و در طول زمان با سطح قیمتی است که تاثیر نامطلوبی بر عملکرد اقتصادی آن اقتصاد نگذارد. در اینجا فراتر از جنبه‌های زمین شناختی مرتبط با استحصال منابع انرژی و جنبه‌های زیست محیطی مرتبط با پیامدهای مصرف سوخت‌های فسیلی، دو هدف بسیار کلیدی در تأمین امنیت انرژی شامل در دسترس بودن و قابل خرید بودن منابع انرژی است. عنصر در دسترس بودن بهدلیل تفاوت عرضه کنندگان با مصرف کنندگان مطرح می‌شود، که در واقع مفهومی ژئوپلیتیکی است. عنصر قابل خرید بودن نیز هزینه‌های مصرف انرژی برای حفظ و پایداری رشد اقتصادی را مدنظر دارد (سواکل، ۱۳۹۱: ۶۱۸-۵۹۰).

این مقاله نشان می‌دهد که ابتکار یک‌کمرنده یکراه، به‌طور مستقیم، این دو هدف عمدۀ در مسیر تأمین امنیت انرژی چین را در چارچوبی نئومرکانتیلیستی دنبال می‌کند.

همان‌طور که اشاره شد یکی از مهمترین نمودهای سیاست‌های نئومرکانتیلیستی در عرصه اقتصاد بین‌المللی، در حوزه انرژی پدیدار شده است. اقتصادهای صنعتی غرب که به‌شدت هوادار رژیم تجارت آزاد بین‌المللی بودند، پس از مواجهه با بحران انرژی در دهه ۱۹۷۰، سیاست‌های گسترشده‌ای را با حمایت دولت، در جهت کاهش دغدغه‌های امنیت عرضه انرژی، با دخالت دولت به اجرا گذاشتند (بالام و وست، ۱۳۹۲: ۳۱). در این حوزه، یکی از مهمترین سیاست‌هایی که مد نظر کشورهای وارد کننده انرژی گرفت، تنوع بخشی به منابع عرضه انرژی را می‌توان جلوه دیگری از نئومرکانتیلیسم در حوزه امنیت انرژی قلمداد کرد.

همان‌گونه که در تعریف امنیت انرژی اشاره شد، یکی از اهداف عمدۀ امنیت انرژی، قابل خرید بودن انرژی برای کمک به استمرار رشد اقتصادی است. باید توجه داشت که اساساً یکی از نمودهای عمدۀ بحران انرژی در دهه ۱۹۷۰، که دغدغه تأمین امنیت انرژی را برای کشورهای وارد کننده به‌طور جدی مطرح کرد، چند برابر شدن بهای نفت در خلال شوک‌های اول و دوم نفتی بود. در قرن جدید نیز افزایش شدید بهای انرژی، بار دیگر سبب توجه بیشتر به مقوله امنیت انرژی شد به‌گونه‌ای که امنیت انرژی را مترادف با امنیت ملی قرار داد (Breyer & Azzuni. 2017: 23).

به لحاظ تجربه تاریخی، کشورهای عمدۀ مصرف کننده نفت، در طول چند دهه گذشته همواره به موضوع بهای نفت در بازار با حساسیت بالایی برخورد کرده‌اند. از آنجا که بهای نفت، بر موازنۀ تجاری کشورهای وارد کننده، نرخ‌های تورم و سطوح فعالیت‌های اقتصادی اثر قابل ملاحظه‌ای بر جا می‌گذارد، دولت‌های مصرف کننده، نوسان بهای نفت در بازار را با دقت دنبال کرده‌اند. تضمین استمرار صدور نفت از منطقه خلیج‌فارس با «بهاي معقول»، يكى از پايه‌های سياست خارجي ایالات متحده در ارتباط با منطقه نفت خيز خلیج‌فارس به‌مدت چند دهه بوده است. همچنین نوسان بهای نفت در بازار، بارها سبب شده که روسای جمهور در غرب، از پیروزی در انتخابات بازمانند (Noreng. 2006: 5). بدین ترتیب تلاش برای قابل پرداخت کردن بهای انرژی وارداتی را می‌توان یکی دیگر از عناصر رویکرد نئومرکانتیلیستی در حوزه انرژی و امنیت انرژی به حساب آورد.

در جمع بندی از مباحث نظری که تاکنون مطرح شد می‌توان گفت، که در رویکرد نئومرکانتیلیستی به توسعه اقتصادی و تجارت، مداخلات دولت و دغدغه‌های آن برای کمک به رشد و توسعه اقتصادی و حفظ مزیت‌های تجاری در مقایسه با رقبا، اهمیت فوق العاده ای دارد. این امر در ارتباط با کشوری همچون چین که در اساس سیاست توسعه ای نئومرکانتیلیستی را دنبال می‌کند، به معنای تلاش پیگیر دولت برای رفع تنگناهای موجود در زمینه رشد و توسعه اقتصادی و به سخن دقیق‌تر، فراهم سازی زمینه پیوند بیشتر اقتصاد این کشور با مناطق پیرامونی و گسترش هرچه بیشتر صادرات محصولات چینی به بازارهای خارجی است. این امر مستلزم این است که دولت چین دغدغه‌های موجود در زمینه امنیت انرژی وارداتی خود را به‌ویژه در زمینه قابلیت دسترسی و خرید منابع انرژی، مرتفع سازد. بر اساس بحث‌های بالا، ابتکار یک‌کمرنده یک‌راه، حلقه مفقوده ای است که قرار است امنیت انرژی وارداتی چین را به عنوان پیش درآمد استمرار رشد و توسعه اقتصادی این کشور در دوره ای که تنگناهایی جدی در این زمینه به وجود آمده است، برطرف سازد. در همین راستا، مقاله نشان می‌دهد که دولت چین ابتکار یک‌کمرنده یک‌راه را به شیوه‌ای طراحی کرده و به پیش‌برده است که رویکرد نئومرکانتیلیستی در زمینه تقویت امنیت انرژی وارداتی، در آن کاملاً محسوس است. شاخص‌های این رویکرد را می‌توان به این شرح مطرح کرد:

۱. مداخلات دولت در حوزه تأمین انرژی و از جمله حضور فعال شرکت‌های

دولتی

۲. تنوع بخشی به منابع و مسیرهای عرضه انرژی
۳. پیگیری سیاست رقابتی و امنیتی در حوزه تأمین انرژی
۴. تلاش برای قابل پرداخت کردن بهای انرژی وارداتی

در این میان شاخص‌های اول تا سوم، هدف قابلیت دسترسی به انرژی را در مقوله امنیت انرژی دنبال می‌کنند و شاخص چهارم و تا اندازه‌ای شاخص اول، در مسیر تحقق هدف قابل خرید کردن انرژی، کاربرد دارند.

۳- الزامات تأمین امنیت انرژی چین

در میان کشورهای آسیایی، چین با داشتن بالاترین میزان مصرف و نرخ رشد مصرف و نیز برخورداری از سریع‌ترین رشد اقتصادی، نگرانی‌های جدی‌تری در خصوص تضمین جریان‌های انرژی مورد نیاز اقتصاد خود دارد؛ زیرا دستیابی به منابع مطمئن انرژی، عاملی اساسی در تضمین تداوم نوسازی اقتصادی و اجتماعی بهمراه انتخاب چین می‌باشد (صفوی و مهدیان، ۱۳۸۹: ۳۹). فراهم آوردن مشاغل صنعتی و زندگی مدرن برای یک جمعی عظیم، چین را وادار به استمرار رشد اقتصادی می‌نماید. این امر، نیاز فزاینده به انرژی را به همراه خواهد داشت. چین با اتخاذ رتبه نخست در زمینه مصرف انرژی، خود را ملزم خواهد یافت تا در جهت تأمین منابع انرژی و تأمین امنیت مسیرهای انتقال آن عمل نماید (فرهادی، ۱۳۸۹: ۱۳).

انتظار می‌رود که عطش چین برای نفت وارداتی تا سال ۲۰۲۰ با افزایش ناگهانی از ۴۰ درصد به ۷۰ درصد کل نیاز این کشور به نفت برسد. به همین دلیل چین با تلاش فراوان به‌دنبال امنیت انرژی در خاورمیانه، آسیای مرکزی و حتی حیات خلوت آمریکا درآمریکای لاتین بوده است (بصیری و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۰۶-۲۰۷).

جدول ۰- نیاز چین به نفت به درصد بر مبنای میانگین تغییر سالانه

پیش‌بینی‌ها				پیشینه				
۲۰۰۴-۳۰	۲۰۳۰	۲۰۲۵	۲۰۲۰	۲۰۱۵	۲۰۱۰	۲۰۰۴	۲۰۰۳	۱۹۹۰
۳/۵	۱۵/۷	۱۳/۶	۱۱/۶	۱۰/۵	۹/۴	۶/۴	۵/۶	۲/۳

Source: Salami Zavareh, Fallahi Barzoki. 2018: 709

هر چند چین دارای منابع عظیم زغال سنگ است، اما وابستگی آن به زغال سنگ دو مشکل اساسی دارد: اولاً مصرف زغال سنگ نشان دهنده بهروزی پایین انرژی است و ثانیا کاربرد زغال سنگ در مقیاس وسیع به علت آلاینده بودن قابل توجیه نیست (A.khan. 2008: 3). این موضوع با اهداف تأمین امنیت انرژی این کشور از منظر قابل قبول بودن و معیارهای زیستمحبیتی، همخوانی ندارد. بنابراین چین، ترجیح می‌دهد که از این انرژی کمتر استفاده کند و به سمت واردات نفت و گاز روی آورد. این کشور در سال ۲۰۱۸، به بزرگترین واردکننده نفت و گاز در سطح جهان تبدیل شد و شواهد حاکی از آن است که اتکای این کشور به واردات انرژی در سال‌های آتی افزایش خواهد یافت. این کشور در سال ۲۰۱۸، ۴۶۰ میلیون تن نفت و ۹۰ میلیون تن گاز طبیعی از کشورهای مختلف وارد کرد (China Daily. 2019-01-21).

۴- تحلیل فرضیه

۴-۱- فعال‌تر کردن شرکت‌های دولتی و خصوصی چین در بازار انرژی بین‌المللی

در سیاست نئومرکانتیلیستی، بزرگترین و استراتژیک‌ترین بخش‌های اقتصاد، از طریق مداخلات دولت مدیریت می‌شود و در این زمینه شرکت‌های دولتی یا مختلط دولتی و خصوصی به عنوان مجریان سیاست‌ها و اهداف دولت عمل می‌کنند (Ziegler and Menon. 2014: 17). واقعیت این است که چین در قالب ابتکار احیای جاده ابریشم، اجرای پروژه‌های زیرساختی مرتبط با حمل و نقل و احداث خطوط لوله و تأسیسات انتقال انرژی را بهم پیوند زده است. در نتیجه بسیاری از طرح‌های زیرساختی مرتبط با حمل و نقل که در قالب ابتکار یک‌کمربند یکراه دنبال می‌شود، به‌طور خاص، یا به‌شكل همزمان می‌تواند برای مقاصد امنیت انرژی نیز مورد استفاده قرار گیرد. نکته قابل توجه در این زمینه این است که اساساً ابتکار یک‌کمربند یکراه، ابتکاری دولتی است که با اراده سیاسی پکن و پشتیبانی مالی و تدارکاتی گسترده شرکت‌های دولتی چینی در حال اجراست. جدول زیر نشان می‌دهد که تأمین مالی این ابتکار تا چه اندازه متکی به حمایت‌های نهادهای مالی چین است.

جدول ۴- تأمین مالی دولتی ابتکار یک‌کمرندهای یکراه

(بهارزش ۴۰ میلیارد دلار) - به طور صریح برای تأمین بودجه پروژه‌های یک‌کمرندهای یکراه، تأسیس شده است که توسط موسسه‌های مختلف دولت چین (با استفاده از ذخایر ارزی ذخیره شده) تأمین می‌شود.	صندوق جاده ابریشم
بانک توسعه صادرات چین (۸۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۵)، بانک توسعه کشاورزی چین احتمالاً بزرگترین منبع تأمین سرمایه برای پروژه‌های یک‌کمرندهای یکراه است	وام از بانک‌های سیاستی چین
(بهارزش ۱۰۰ میلیارددلار) - قرار است بخش مهمی از منابع مالی این بانک به تأمین مالی طرح‌های ابتکار یک‌کمرندهای یکراه، اختصاص یابد.	بانک سرمایه‌گذاری زیر ساخت آسیا (AIIB)
(بهارزش ۱۰۰ میلیارد دلار) - این بانک نیز قرار است از پروژه‌های ابتکار یک‌کمرندهای یکراه حمایت کند	بانک توسعه جدید BRICS
بخش دیگری از منابع مالی ابتکار یک‌کمرندهای یکراه، قرار است از منابع مرتبط با سرمایه‌گذاری‌های دولت و بانک‌های استانی چین تأمین گردد.	سرمایه‌گذاری‌های دولت و بانک‌های استانی چین

Source: Aris. 2016: 3

حوزه اوراسیا، یکی از مناطق عمدۀ غنی از انرژی است. تلاش‌های چین در راستای پیشبرد ابتکار احیای جاده ابریشم، سبب تقویت حضور شرکت‌های چینی در سراسر اوراسیا شده است. این شرکت‌ها به عنوان بخشی از برنامه سرمایه‌گذاری‌های زیرساخت و ارائه وام در قالب ابتکار یک‌کمرندهای یکراه عمل می‌کنند. این شرکت‌ها «عمدتاً» در بخش‌های انرژی و زیرساخت فعالیت می‌کنند (Wu & Chatterjee. 2017). همراهی زیرساخت‌های مالی که توسط چین ایجاد شده، از جمله بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا (AIIB)، که تاکنون ۱/۷ میلیارد دلار در تأمین مالی ۹ پروژه در کشورهای ابتکار یک‌کمرندهای یکراه اختصاص داده است و صندوق راه ابریشم ۴۰ میلیارد دلاری که بیش از ۴ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری کرده است، نشانگر تمایل پکن به بهره‌گیری از سرمایه مازاد خود برای حمایت از پروژه‌های زیرساختی و تقویت پیوندهای اقتصادی با این مناطق بهویژه در حوزه انرژی است (Weimin. 2017: 1).

از یک منظر، ابتکار یک‌کمربند یکراه را می‌توان در ادامه سیاست دولت چین برای فعال‌تر کردن شرکت‌های چینی در بازارهای بین‌المللی تلقی کرد. این امر، سبب شده که شرکت‌های نفتی چینی در سال‌های اخیر به سرمایه‌گذاری گسترده در ذخایر انرژی در سراسر آسیای مرکزی، آفریقا و آمریکای لاتین رو بیاورند (Ziegler & Menon, 2008: 211-212). برای مثال، چین در اواخر سال ۲۰۰۰، تنها در سودان حضور داشت، اما امروزه مشارکت خود را در این قاره در الجزایر، لیبی، نیجریه، آنگولا و گینه‌بیسائو گسترش داده است. این کشور در سال ۲۰۰۶ در سواحل ایگوریای آنگولا، حدود ۲/۲ میلیارد دلار در زمینه اکتشاف نفت سرمایه‌گذاری کرده است (Zhao, 2008: 211-212).

چین در راستای تحکیم امنیت انرژی خود، سه شرکت بزرگ دولتی شامل شرکت ملی نفت چین (CNPC)، شرکت نفت و پتروشیمی چین (Sinopec) و شرکت نفت ملی دریایی (CNOOC) را ایجاد کرده است که از آنها به عنوان قهرمان ملی یاد می‌کند. همچنین پکن به‌منظور تقویت بخش خصوصی در اوایل دهه ۱۹۹۰ قانون حاکم بر بخش انرژی خود را تغییر داد و سازمان‌های غیردولتی نیز تشویق به خرید دارایی‌های انرژی در خارج از کشور شدند. در همین راستا، شرکت‌های بخش خصوصی با شرکت شرکت‌های دولتی چین موفق به حضور در میدان‌های نفتی عمده شده‌اند (Ziegler & Menon, 2014: 28-29). اقدامات شرکت‌های دولتی و خصوصی چین در حوزه انرژی، سبب بهبود موقعیت این شرکتها در صحنه رقابت‌های بین‌المللی برای بهره‌برداری از منابع بکر نفت‌وگاز قرار شده است (رفیع و جامی، ۱۳۹۵: ۳۴-۳۵).

از منظر رشد و توسعه اقتصادی باید گفت دولت چین با پیگیری ابتکار یک‌کمربند یکراه، امیدوار است که در شرایطی که پس از بحران مالی و اقتصادی ۲۰۰۸، نوعی کشش و فشار متقابل میان جهانی‌شدن و حمایت‌گرایی، حتی در کشورهایی همانند ایالات متحده بروز پیدا کرده است، کشش به‌سوی اولی یعنی گسترش بیشتر جهانی‌شدن اقتصاد را تقویت کند تا این طریق اجازه دهد روند گشاپیش چین به روی جهان تداوم یابد و امکان گسترش صادرات کالاهای چینی به بازارهای جدید فراهم شود. معماً پیام‌های اخیر شی‌جین‌پینگ، رئیس‌جمهور چین در مجتمع جهانی، از جمله در نشست همکاری اقتصادی آسیا و اقیانوس آرام در لیما در ماه نوامبر ۲۰۱۶ و در مجمع کمربند و راه در ماه مه ۲۰۱۷ همین است (Passi, 2019: 172). همچنین تنها سند چشم‌انداز رسمی چین، بر ادغام عمیق‌تر کشور در نظام اقتصادی جهان تأکید دارد و سرمایه‌گذاری و همکاری تجاری را به عنوان «وظیفه بسیار مهمی در ایجاد

کمربند و راه» به رسمیت می‌شناسد. در این سند آمده است که هدف از این پروژه «توسعه مشترک و موفقیت متقابل» است. به طور خاص‌تر هدف این طرح در این سند، تقویت پیوندها با زیرساخت‌های انرژی، همکاری در جهت افزایش امنیت خطوط نفت‌وگاز و دیگر راه‌های حمل‌ونقل و ایجاد شبکه‌های حمل‌ونقل جدید با همکاری کشورهای منطقه‌ای بیان شده است (NDRC. 2015).

۴-۲- افزایش تنوع منابع عرضه و مسیرهای انتقال انرژی

همان‌گونه که اشاره شد، تنوع‌بخشی به منابع عرضه و مسیرهای انتقال انرژی، یکی از عناصر عمده رویکرد نئومرکانتیلیستی در حوزه انرژی است. با عنایت به‌اینکه ابتکار یک‌کمربند یکراه، برقراری و یا تقویت پیوندهای اقتصادی و تجاری دهها کشور با چین را از طریق ایجاد کوریدورهای متعدد اقتصادی مد نظر دارد؛ به طور طبیعی، پیشبرد این ابتکار، زمینه افزایش تعداد کشورهای عرضه کننده انرژی به چین و تنوع بخشیدن به مسیرهای انتقال انرژی به این کشور را فراهم می‌کند.

به‌طور کلی، ابتکار یک‌کمربند یکراه، شامل شش کوریدور عمده اقتصادی است که از میان آنها این کوریدورها، اهداف امنیت انرژی را دنبال می‌کنند: ۱) کوریدور اقتصادی چین-پاکستان ۲) کوریدور اقتصادی چین-آسیای مرکزی ۳) کوریدور اقتصادی بنگلادش-چین-هند-میانمار ۴) کوریدور اقتصادی چین-مغولستان-روسیه. درواقع در همه شش کوریدور اقتصادی مدنظر در ابتکار یک‌کمربند یکراه، اهداف انرژی مد نظر است، اما پروژه‌های مورد نظر در چهار کوریدور ذکر شده در بالا، به‌طور مستقیم و به شکلی گسترده، موضوع عرضه انرژی به چین را دنبال می‌کنند (Lin. 2017: 46).

در اینجا با عنایت به اهمیت ذخایر انرژی خاورمیانه و آسیای مرکزی، به‌طور مختصر به طرح‌های یک‌کمربند یکراه چین برای تقویت امنیت انرژی وارداتی از این مناطق و گسترش زمینه مبادلات تجاری اشاره می‌شود.

بی‌شك یکی از مهمترین دلایل چین برای طرح و اجرای استراتژی «کمربند اقتصادی جاده ابریشم» به عنوان یکی از دو شاخه اصلی طرح یک‌کمربند یکراه، بحث امنیت عرضه انرژی است. از این حیث می‌توان گفت اغلب کشورهایی که احتمالاً در طرح مذبور حضور خواهند داشت از جمله کشورهای حوزه خلیج‌فارس از تأمین کنندگان انرژی چین هستند (ملکی و رئوفی، ۱۳۹۵: ۷۸-۷۹).

در جغرافیای اقتصادی، چشم‌انداز رئیس‌جمهور چین برای احیای کمربند اقتصادی راه دریایی ابریشم، به عنوان دومین شاخه طرح یک کمربند یکراه، این است که، شرکت‌های چینی از بازارهای خاورمیانه، از جمله در بخش بالادستی نفت، استقبال کنند. با استفاده از این استراتژی جدید می‌توان گفت دیپلماسی اصلی چین برای امنیت انرژی آن است که تنوع عرضه کنندگان نفت و راه‌های انتقال انرژی را تحقق بخشد (Salami Zavareh, Fallahi Barzoki. 2018: 713-716).

غنای ذخایر نفتی خاورمیانه و نزدیکی آن به خاک اصلی چین در کنار اقتصادی بودن خرید نفت از این منطقه سبب شده است بیش از پنجاه درصد از نیازهای نفتی چین از این منطقه تأمین شود. در سال ۲۰۱۶ چین ۶/۲ میلیون بشکه نفت در روز وارد کرد که بیش از نیمی از آن از خاورمیانه و شمال آفریقا بود (Dusek & Kairouz. 2017: 4). چین با ایران نه تنها بهدلیل منابع نفت و گاز، بلکه برای تقویت ارتباطات زیرساختی شمال و جنوب و نیز ایجاد پل ارتباطی میان ایران، آذربایجان، ترکمنستان و سایر کشورهای آسیای مرکزی وارد همکاری شده است که اهداف بسیاری از این طرح‌ها در حوزه انرژی است (Umbach. 2019: 33). در عین حال خاورمیانه بخش بزرگی از ابتکار یک کمربند یکراه است که چین را از راه آسیای میانه به اروپا متصل می‌کند. همراستا با این تلاش‌ها برای تقویت پیوندهای انرژی، شواهد حاکی از آن است که تجارت چین با کشورهای منطقه خاورمیانه از ایالات متحده فراتر رفته است. در همین راستا، کل تجارت دو جانبه چین و خاورمیانه از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۴ حدود ۶۰۰ برابر رشد کرده است و انتظار می‌رود طرح‌های مندرج در ابتکار یک کمربند یکراه، این روند را هر چه بیشتر تقویت کند (Dusek & Kairouz. 2017: 2).

شی‌جین‌پینگ رئیس‌جمهور چین، در سفر به عربستان سعودی، مصر و ایران در ۱۹ تا ۲۳ ژانویه ۲۰۱۶، تصویری بسیار روشن در این باره ارائه کرد که چین چگونه ابتکار یک کمربند یکراه را برای تقویت مناسبات مورد نظرش با این کشورها، برگزیده است. وی در خلال این دیدار، ۵۲ توافقنامه امضا کرد: یعنی ۱۴ توافق با عربستان، ۲۱ توافق با مصر و ۱۷ توافق با ایران. هر سه کشور همچنین یادداشت تفاهم‌هایی برای مشارکت در «یک کمربند یک راه» با چین امضا کردند. این توافقات همکاری همچنین شامل حوزه‌های تجارت، انرژی، ارتباطات راه دور، هواپما و تغییر آب و هوای بوده است (Yuan. 2019: 93).

آسیای مرکزی به عنوان یک کانال استراتژیک در ارتباط با اوراسیا، علاوه بر موقعیت ژئوپلیتیکی برجسته، غنی از منابع نفت و گاز است. ذخایر قابل بازیافت آن از نفت و گاز به ترتیب ۱۸/۸ درصد از کل ذخایر اثبات شده نفت و ۴۵ درصد از ذخایر گاز جهان است (Gueldry & Liang. 2016: 230). به علت این ذخایر عظیم، چین در کنار دیگر قدرت‌ها از جمله روسیه، علاقه زیادی به این منطقه دارد. پیش از بحران مالی سال ۲۰۰۸، روسیه در ایجاد محدودیت برای حضور پکن در آسیای مرکزی تا حدودی موفق بود، اما با شروع بحران هر دو قدرت نیاز به نزدیکی اقتصادی به یکدیگر داشتند. علاوه بر این، اقتصاد چین از محدود اقتصادهایی بود که توانست از طریق سیاست‌های نئوکانتلیسیتی کلاسیک و با اتکا به بنگاه‌ها و وام دولتی، تعادل قدرت را در این منطقه به نفع خود تغییر دهد (Pirani. 2011: 173). همین سیاست در ادامه در راستای طرح‌هایی که چین در قالب ابتکار یک‌کمربند یکراه دنبال کرد، با شدت بیشتری در این منطقه ادامه پیدا کرده است. به عنوان مثال، چندین پروژه خط لوله که سال‌ها به تأخیر افتاده بود به سرعت به پایان رسید و اعطای ۱۳ میلیارد دلار وام، موقعیت پکن را در قرقستان مستحکم کرد. در حال حاضر قرقستان مهم‌ترین کشور صادرکننده نفت به چین است، چراکه پکن در سال ۲۰۰۹ بخش مهمی از سهام شرکت‌های نفت و گاز این کشور را خرید و در سال ۲۰۱۰ حدود ۸۰ درصد از سهام ۱۵ شرکت انرژی این کشور را در اختیار داشت (Eder. 2014: 54).

از بعد اقتصادی و تجاری نیز باید در نظر داشت که ابتکار فرامرزی یک‌کمربند یکراه، به چین امکان دسترسی بیشتر به بازار و مصرف کنندگان را می‌دهد. به عنوان یادداشتی آماری، باید گفت ابتکار یک‌کمربند یکراه، سهم میلیارد مصرف کننده جدید را در ۳۰ سال آینده اضافه خواهد کرد. زنجیره‌های عرضه‌ای ایجاد می‌شود که «شبکه تولیدکننده - مصرف کننده» را تغذیه خواهد کرد. شبکه‌های حمل و نقل مندرج در ابتکار یک‌کمربند یکراه، بازارهای مستعد را در کشورهای در حال توسعه در سراسر اوراسیا، از جمله پاکستان و کشورهای آسیای مرکزی و جنوب شرقی آسیا، به مراکز تولیدی در چین مرتبط خواهند کرد (Passi. 2019: 174).

از آنجا که ابتکار یک‌کمربند یکراه، مشتمل بر دو مسیر خشکی و دریایی است، این امر امکان، تنوع‌بخشی به مسیرهای انتقال انرژی به چین از هر دو مسیر خشکی و دریایی را فراهم می‌کند. طرح جاده ابریشم دریایی، بر آن است تا دریای جنوبی چین را

به دریای مدیترانه متصل نماید (Vander Putten & Meijnders. 2015: 8). در همین راستا، چینی‌ها به دلیل نداشتن ناوگان دریایی نقل و انتقال انرژی، از ساخت ناوگان‌های نفتی دریایی صحبت به میان آورده‌اند (Lin. 2017: 64). این کشور همچنین، ناوگان زیردریایی بزرگی ایجاد کرده و تلاش‌هایی را برای به دست آوردن توافقنامه در مورد استفاده از امکانات بندری در امتداد مسیرهای تانکرهای نفت کش چین در دریای چین، برموده، بنگلادش و پاکستان انجام داده است (Zhao. 2008: 218-221).

۳-۴- پیگیری سیاست رقابتی و امنیتی در حوزه تأمین انرژی

۷۵ درصد از واردات انرژی چین از طریق تنگه مالاکا در دریای جنوبی چین عبور می‌کند، که در برابر مداخله و محاصره نیروی دریایی ایالات متحده آسیب پذیر است. چین همچنین از پاکستان و میانمار برای ایجاد مسیرهای جایگزین واردات انرژی بهره می‌برد. کوریدور اقتصادی چین و پاکستان از کاشغر و سین‌کیانگ، به بندر گوادار در دریای عرب می‌رود. تصور می‌شود که این بندر به عنوان پایانه ترانزیت عمل کند و تا سال ۲۰۲۱، یک خط لوله نفتی از گوادار تا کاشغر تکمیل می‌شود که انتظار می‌رود حدود ۱۷ درصد از واردات نفتی چین را تحويل دهد. در حال حاضر در میانمار، قرار است بندر کیائوک پاییو به یک خط لوله نفتی فرا مرزی که ساخت آن به تأخیر افتاده متصل گردد. این خط لوله می‌تواند نزدیک به ۶ درصد از واردات نفت خام چین را عرضه کند. بنابراین، پیوند زیرساخت‌ها در حال پاسخ به اهدافی است که اغلب درباره ابتکار یک‌کمربند یک‌کمره مطرح شده است یعنی حل کردن معضل تنگه مالاکا (Passi. 2019: 164).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، همراستا با رشد اقتصادی چین و افزایش تقاضای این کشور برای انرژی، دسترسی مستمر به این کالا برای چین به صورت مسئله‌ای امنیتی جلوه‌گر شده است. هرچند در مورد امنیت انرژی، بحث‌هایی از قبیل تهدید و دزدی دریایی نیز مطرح است، اما مسئله مهم برای پکن در این زمینه، دسترسی به انرژی وافر برای اقتصاد رو به افزایش چین است. این کشور، در حال حاضر توانایی گسترهای برای حفاظت از تانکرهای نفتی و ورود به جنگ در دریای جنوبی چین در تنگه مالاکا دارا نمی‌باشد و به همین دلیل است که طرح راه ابریشم دریایی، بر آن است تا دریای جنوبی چین را به دریای مدیترانه متصل نماید (Vander Putten & Meijnders. 2015: 8). به همین منظور چین تلاش‌هایی را برای به دست آوردن توافقنامه در مورد استفاده از امکانات بندری در امتداد مسیرهای تانکر نفت کش در

دریای چین و در برمه، بنگلادش و پاکستان انجام داده است. به عبارتی، مهمترین و استراتژیک‌ترین نقشه چین برای تأمین امنیت انرژی خود را می‌توان بندر گوادر پاکستان دانست (آجیلی و دیگران، ۱۳۹۶: ۸۸).

بنابراین اگر واشنگتن تصمیم بگیرد شاهراهی را که نفت را از راه دریا (تنگه تایوان و تنگه مالاکا) به چین می‌رساند قطع کند، آنگاه ممکن است چین احساس کند که حق قانونی و مشروع آن در برخورداری از امنیت انرژی توسط آمریکا به مخاطره افتاده است (بصیری و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۰۷-۲۰۶).

بازگشایی کوریدورهای تجاری شرق به غرب از مسیر پاکستان و گشايش کوریدورهای جدید به چین، ازوابای تحمیل شده بر پاکستان را از بین خواهد برد (امیراحمدیان و دولت‌آباد، ۱۳۹۵: ۱۴-۱۵). در واقع بسیاری از کشورهای دارای ذخایر انرژی با توجه به نداشتن فناوری‌های حوزه انرژی نیازمند چین هستند و لذا کارایی شرکت‌های انرژی چین در زمینه اکتشاف و بهره‌برداری، آنها را در موقعیت برتر برای کنترل حداکثری منابع بکر نفت‌و‌گاز قرار می‌دهد (رفعی و جامی، ۱۳۹۵: ۳۵-۳۴). چینی‌ها معتقدند امنیت انرژی از طریق خطوط لوله زمینی، آسیب‌پذیری کمتری نسبت به تنگه مالاکا دارد (Gao. 2010: 82-84). به همین دلیل، مبادرت به سرمایه‌گذاری برای احداث خطوط انتقال انرژی به طول ۱۸۰۰ مایل زمینی بین چین و ترکمنستان کردند (Luft. 2016: 19).

با وجود اینکه حوزه خلیج‌فارس، مخزن انرژی جهان محسوب می‌شود، چینی‌ها درباره نقل و انتقال انرژی در این منطقه، به لحاظ تجربه‌های گذشته همواره دچار نگرانی هستند. امروز این نگرانی‌ها در اعمال تحریم‌های نفتی علیه ایران، وجود بی‌نظمی در منطقه، رقابت دوجانبه میان ایران و عربستان و همچنین نقش روسیه در منطقه است که همگی از منظر پکن می‌تواند به‌شکل بالقوه آثار مخربی بر امنیت عرضه انرژی در منطقه بر جا بگذارد. این امر سبب شده است مقام‌های پکن، همراستا با توسعه خطوط ارتباطی زیرساختی در چارچوب ابتکار یک‌کمربند یکراه، به طور جدی تأمین امنیت عرضه انرژی به کشور خود را در برابر اقدام‌های تحریبی احتمالی رقباً مد نظر قرار دهند. کارشناسان بر این باورند که طرح‌های احیای جاده ابریشم، به‌ویژه در حوزه اقیانوس هند، متضمن اهدافی امنیتی برای حفاظت از خطوط نقل و انتقال انرژی به‌سوی چین است. چین در صورت مناقشه با امریکا، از تحریم نفتی ایالات متحده هراس دارد و در نتیجه پکن، ایجاد پایگاه‌های ساحلی برای حفاظت از خطوط عرضه‌اش را مدنظر قرار داده است (Holmes. 2016). از این پایگاه‌های ساحلی تحت عنوان «رشته مروارید»

یاد می‌شود. این رشتہ، یک «خط ساحلی مصنوعی» است که از طریق نقاط پشتیبانی تدارکاتی در امتداد مسیرهای اصلی ناوبری (از میانمار تا تنگه هرمز) تشکیل شده است که به چین، اجازه نظارت بر اقیانوس هند را می‌دهد (Kleven. 2015).

همان‌گونه که کاریسو، خاطر نشان کرده است، «گوادار، جایگزین مناسبی برای جریان ذخایر انرژی جمهوری‌های آسیای مرکزی خواهد بود، زیرا از کوشا (ترکمنستان) تا گوادار، ۱۲۰۰ کیلومتر فاصله است، که از فاصله ۳۴۰۰ کیلومتری از نزدیکترین بندر یعنی اودسا، در دریای سیاه بسیار کمتر است» (Carriço. 2011: 497). همچنین باید توجه داشت که پاکستان، از طریق گوادار به چین، مسیری از تجارت و انرژی را ارائه می‌کند، که از طریق آن، نفت خاورمیانه که در پالایشگاه‌ها در گوادار ذخیره شده، از طریق خطوط‌لوله و راه آهن، به چین منتقل می‌شود (Bhattacharjee. 2015: 1). این مسیر، راه کوتاهتری را میان آسیای غربی و چین ارائه می‌کند، که سبب «صرفه‌جویی قابل توجه در زمان و هزینه‌های حمل و نقل» می‌شود.

امکانات کوریدور اقتصادی چین و پاکستان، می‌تواند به چین کمک کند تا منافع خود را از طریق بسیج سریع نیروها و تجهیزات نظامی، از بنادر دریایی به مناطق داخلی و یا از خطوط راه آهن به‌سمت بنادر برای کشتی‌ها دنبال کند. گوادار می‌تواند به عنوان یک پایگاه نظارت (وحتمی ایستگاه پشتیبانی) برای ارتش آزادیبخش خلق چین عمل کند، زیرا از نظر راهبردی، درست در خارج از تنگه هرمز واقع شده است، که از طریق آن، ۴۰ درصد از نفت جهان تجارت می‌شود (Vandewalle. 2015: 6).

همان‌گونه که اشاره شد، در چارچوب نگاه نئومرکانتیلیستی، قدرت‌های بزرگ اقتصادی، در رقابت با دیگر قدرت‌ها، برای حفظ مزایای تجاری و اقتصادی خود در عرصه اقتصاد بین‌المللی می‌کوشند و تلاش پکن برای تقویت امنیت انرژی وارداتی خود نیز در همین راستا قابل ارزیابی است. در یک نگاه اقتصادی‌تر، می‌توان ابتکار یک کمربند یکراه را ابزاری برای بهبود موقعیت رقابتی چین در برابر ایالات متحده در نظر گرفت. کارشناسان، یکی از اهداف این ابتکار در حوزه مالی را، بین‌المللی کردن یوآن چین و تقویت موقعیت آن در برابر دلار ایالات متحده ارزیابی کرده اند. این مهم می‌تواند مبادلات کالاهای چینی را از وابستگی به دلار امریکا کاهش دهد. می‌توان گفت هدف راهبرد یک کمربند، یکراه این است که سکوی پرتاب جدیدی برای تسهیل ظهور چین به عنوان نیروی مولد جدید انتقال تولید و تحرک سرمایه در نظام سرمایه‌داری جهانی باشد. این تحول به ناچار رقابت جهانی را در ارتباط با انتقال تولید، گسترش سرمایه و سهامبازار، به‌ویژه در میان کشورهای اصلی

سرمایه‌داری، تشدید می‌کند (Xing. 2019: 14).

۴- قابل پرداخت کردن انرژی وارداتی از طریق معاوضه امکانات زیرساختی با انرژی در کشورهای نفت‌خیز

با عنایت به حجم بسیار و قابل ملاحظه در واردات انرژی چین، طبیعی است که افزایش بهای انرژی وارداتی، متنضم آثار منفی جدی بر روند رشد و توسعه اقتصادی این کشور است، چرا که در این شرایط، منابع در دسترس برای سرمایه‌گذاری در کشور کاهش خواهد یافت و این امر بر چشم‌انداز رشد اقتصادی این کشور اثر منفی بر جا خواهد گذاشت. باید توجه داشت که کاهش چشم‌انداز رشد و توسعه اقتصادی حتی می‌تواند بهمثابه تهدیدی برای کلیت و بقای نظام سیاسی موجود تلقی گردد. چراکه مهمترین منبع مشروعیت نظام کنونی، توفیق آن در بهبود سطح رفاه و چشم‌انداز آن برای عموم افراد جامعه است.

برآورد مقام‌های چینی حاکی از آن است که افزایش ۱۰ دلار در هر بشکه نفت وارداتی، می‌تواند به میزان یک درصد از رشد اقتصادی این کشور بکاهد. همچنین برآورد شده است که افزایش مشابه در بهای نفت، می‌تواند به میزان ۴٪ درصد نرخ تورم در چین را افزایش دهد. واقعیت این است که افزایش نرخ تورم در کشوری همانند چین می‌تواند پیامدهای سیاسی و اجتماعی خطرناکی برای چینی‌ها رقم بزند. از این روست که مقام‌های پکن، بهشدت از پیامدهای چنین تحولی نگرانند. شماری از کارشناسان اقتصادی و سیاسی، خاطرنشان کرده‌اند که حوادث خشونت بار تیان آمن در ۱۹۸۹، به افزایش نرخ‌های تورم در کشور بی‌ارتباط نبوده است (Lin. 2017: 56).

دولت چین در چارچوب پیشبرد ابتکار یک‌کمرنده یکراه، از این امکان بهره‌مند می‌شود که در کشورهای نفت‌خیز در ازای اجرای طرح‌های زیرساختی، دسترسی پایدار به نفت کشور هدف را تضمین نماید. از این نوع نفت در اصطلاح دارایی مرتبط با سرمایه‌گذاری، یاد می‌شود. واقعیت این است که بهای تأمین این نوع نفت، نسبت به نفتی که در بازار جهانی دادوستد می‌شود، لزوماً کمتر نیست، اما نکته مهم این است که چین، این دسترسی را در ازای پرداخت وام یا سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های کشورهای هدف، محقق می‌کند. بدین ترتیب باید گفت چین از این راه، به نفتی دسترسی پیدا می‌کند که بهای آن نسبت به بازار جهانی نفت، نوسان کمتری دارد و به شکلی با ثبات‌تر و پایدارتر نیز قابل عرضه است. این امر به نوبه خود می‌تواند به ثبات و

پایداری اقتصادی در چین یاری رساند (Lin. 2017: 56). به عبارتی، چین در تعامل با کشورهای دارنده انرژی، می‌تواند زمینه را به سوی نوعی وابستگی متقابل سوق دهد. به طوری که کشورهای نفت‌خیز قادرند «امنیت انرژی» را به عنوان دغدغه استراتژیک چین برطرف نمایند و از سوی دیگر چین نیز متقابلاً قادر است به برخی نیازهای استراتژیک خاورمیانه در حوزه تکنولوژی و سرمایه، پاسخ گوید (سلطانی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۹۸). این رویه می‌تواند ناشی از این امر باشد که چین در حال حاضر از ۳۰ کشور انرژی خود را وارد می‌کند و آمریکا از ۶۰ کشور. لذا چین از طریق در اختیار قراردادن سرمایه در زمینه تکنولوژی حفاری و پروژه‌های خط‌لوله می‌تواند از یک سو امکانات خود را به فروش رساند و اقتصادش را شکوفا سازد و از سوی دیگر با توجه به نیاز روز افزون به انرژی، از کشورهای دارای ذخایر، بهره کافی ببرد (Al-Al-Rawashdeh. 2017: 39).

نتیجه گیری

این مقاله نشان داد که چین امنیت انرژی خود را به عنوان پیش درآمدی برای استمرار رشد الگوی اقتصادی صادرات محور خود می‌داند و در شرایطی که این الگوی رشد اقتصادی پس از بحران مالی و اقتصادی ۲۰۰۸، با تنگناهای جدی روپوش شده است، کمک به استمرار این روند رشد و تقویت امنیت عرضه انرژی خود را با توصل به روش‌ها و ابتكارهای جدید از جمله ابتکار یک‌کمرنده یکراه مدد نظر قرار داده است. پکن گسترش پیوندهای زیرساختی و ارتباطی با جهان پیرامون و استمرار بخشیدن به عرضه انرژی از بیرون را به طور همزمان در قالب ابتکار یک‌کمرنده یکراه در پیش گرفته است. از زمانی که چین در اوایل دهه ۱۹۹۰ به واردکننده خالص انرژی تبدیل شد، موضوع مصرف انرژی و استمرار رشد اقتصادی، پیوند بیشتری با یکدیگر پیدا کردند و دولت چین در قالب رویکردی نوئمر کانتیلیستی تلاش کرد زمینه‌های بیرونی تحقق هر دو هدف را مدنظر قرار دهد. مقاماتی پکن ابتدا در اوایل قرن جدید، شرکت‌های چینی را در جستجوی سرمایه‌گذاری در منابع انرژی در خارج از کشور، ترغیب به رفتن به بیرون کردند. در این مرحله، شرکت‌های چینی به طور عمده در بخش‌های بالادستی نفت و انرژی در کشورهای غنی از نفت و گاز وارد شدند. با این همه به نظر می‌رسد این اقدام به تنها یکی برای تأمین امنیت عرضه انرژی به کشور کافی نبوده است. چراکه معضل قابلیت دسترسی و قابلیت پرداخت برای منابع انرژی وارداتی به طور کامل با این اقدام

قابل حل نبود.

ابتكار احیای جاده ابریشم در ادامه این گونه تلاش‌ها، قصد دارد، حضور شرکت‌های چینی را در حوزه پایین دستی بازار انرژی یعنی حوزه نقل و انتقال آن به داخل کشور تقویت نماید. همان‌گونه که فرضیه مقاله نشان داد، چینی‌ها با رویکردی نئومرکانتیلیستی، ابتکار بلندپروازانه احیای جاده ابریشم را مطرح کرده و پیش‌برده‌اند. این ابتکار در اساس با هدف تقویت پیوندهای اقتصاد چین با طیف گسترده‌ای از کشورهای پیرامونی مد نظر قرار گرفته و هدف اصلی آن این است که تنگناهای پیش‌روی رشد و توسعه اقتصادی چین را در دوران کنونی که روند رشد اقتصادی کشور به‌طور آهسته در حال کاهش است، از میان بردارد.

چینی‌ها در اعلام اهداف رسمی این ابتکار، به موضوع انرژی اشاره‌ای رسمی نکرده‌اند، اما همان‌گونه که مقاله نشان داد، بسیاری از پژوهش‌های مد نظر در مسیرهای خشکی و دریابی راه ابریشم و شش کوریدور اقتصادی آن، تأمین امنیت عرضه انرژی به این کشور را مدنظر دارد. رویکرد امنیت‌محور همراه با مداخلات دولت در حوزه تأمین امنیت عرضه انرژی مختص به چین نیست، اما به‌نظر می‌رسد پیگیری اجرای طرح‌های گسترده زیرساختی برای تقویت پیوندهای اقتصادی و تجاری با ده‌ها کشور جهان و مندرج کردن اهداف تأمین امنیت انرژی به‌شکلی زیرکانه در داخل این طرح‌ها، یکی از ویژگی‌های بارز قدرتی است که خیزش مسالمت‌آمیز قدرت خود را در سطح جهان دنبال می‌کند.

منابع

- آجیلی، هادی و دیگران. (۱۳۹۶). «امنیت انرژی چین در راستای طرح یک کمربند-یک جاده». *تحقیقات سیاسی بین‌المللی*. شماره ۳۳-۹۴، ۶۳-۶۵.
- امیراحمدیان، بهرام و صالحی دولت‌آبادی، روح‌الله. (۱۳۹۵). «ابتکار جاده‌ابریشم جدید چین (اهداف، موانع، چالش‌ها)». *مطالعات روابط بین‌الملل*. شماره ۳۶-۱. ۴۲-۱.
- بالام، دیوید و وست، مایکل. (۱۳۹۲). درآمدی بر اقتصاد سیاسی بین‌الملل. ترجمه: احمد ساعی و عبدالمجید سیفی. تهران: نشر قومس.
- بصیری، محمدعلی و دیگران. (۱۳۹۱). «خیزش نظامی چین و چالش‌های پیش‌روی هژمونی آمریکا». *تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*. شماره ۱۱۱. ۲۱۸-۱۸۹.
- ترابی، قاسم و صانعی، راضیه. (۱۳۹۸). «ابتکار جاده ابریشم؛ ابتکار چین برای هژمونی». *تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*. شماره ۳۸۵-۱۲۵.
- رفیع، حسین و جامی، محسن بختیاری. (۱۳۹۵). «رویکرد نئومرکنتیلیست روسیه و چین به انرژی آسیای مرکزی». *آسیای مرکزی و قفقاز*. شماره ۹۵-۶۴. ۶۴-۳۳.
- سلطانی، علیرضا و دیگران. (۱۳۹۰). «جاگاه انرژی در سیاست خاورمیانه‌ای چین». *مطالعات روابط بین‌الملل*. شماره ۱۶. ۲۲۹-۱۹۷.
- سواکل، بنجامین. (۱۳۹۱). کتاب مرجع انرژی. ترجمه: علیرضا طیب. تهران: موسسه فرهنگی مطالعات ابرار معاصر.
- شريعتی‌نیا، محسن. (۱۳۸۷). چین؛ امنیت انرژی و سیاست خارجی. روابط خارجی، شماره ۱۳. ۴۶-۱۱.
- صفوی، سیدیحیی و مهدیان، حسین. (۱۳۸۹). «ژئوپلتیک انرژی ایران و امنیت انرژی شرق (چین و هند)». نگرش‌های نو در جغرافیای انسانی (جغرافیای انسانی). شماره ۲. ۴۶-۳۲.
- طاهری، ابوالقاسم و رستم‌آقایی، علیرضا. (۱۳۹۵). «گاز شیل و امنیت انرژی کشورهای منطقه خلیج فارس». *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*. شماره ۳۷. ۱۸۱-۱۴۵.
- فرهادی، ع. (۱۳۸۹). «سبقت گرفتن چین در مصرف انرژی و تبعات ژئوپلتیکی آن». *دوماهنامه اقتصاد انرژی*. شماره ۱۳۱-۱۳۲. ۱۷-۱۳.
- ملکی، عباس و رئوفی، مجید. (۱۳۹۶). راه ابریشم جدید یک کمربند یک جاده. تهران: انتشارات ابرار معاصر.

موسوی شفایی، سیدمسعود و دارابی، گلتاب. (۱۳۹۰). «اهداف وابعاد دیپماسی انرژی چین». *روابط خارجی*. شماره ۱۲. ۵۳-۸۰.

میرترابی، سعید. (۱۳۹۱). *بیداری اسلامی و اقتصاد سیاسی نفت در خاورمیانه*. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).

References

- A. Khan, Haider. (2008). China's Development Strategy and Energy Security. UNU- Wider, Nop 2-3. *BP Statistical Review of World Energy*, 2009 (London, Uk, June 2008) p 6-24. www.bp.com.
- Al-Al-Rawashdeh, Mohammad Salim. (2017). China's strategy in the Middle East (The Silk Road Project). *IOSR Journal Of Humanities And Social Science (IOSR-JHSS)*, Volume 22, Issue 1, Ver. 4, PP 37-51.
- Aris, S. (2016). One Belt, One Road: China's Vision of Connectivity. *CSS Analyses for Security Policy*, 195.
- Azzuni, Abdelrahman.,& Breyer, Christian. (2018). Definitions and dimensions of energy security: a literature review. *Article in Wiley Interdisciplinary Reviews: Energy and Environment*.7(Part 1):e268 Retrieved on (January 2018), available at:
https://www.researchgate.net/publication/320017001_Definitions_and_dimensions_of_energy_security_a_literature_review.
- Bhattacharjee, Dhrubajyoti. (2015). China Pakistan Economic Corridor (CPEC). *Indian Council of World Affairs*. Issue Brief, May 12, 1-15.
- Carriço, Manuel. (2011). A Geopolítica das Linhas de Transporte na Ásia: Uma Incursão Analítica. *Revista Militar*(2511):469–523. Retrieved on <https://www.revistamilitar.pt/artigo/645>.
- Characteristics?In. In Li Xing(ed), *Mapping China's 'One Belt One Road' Initiative*. London: Palgrave Macmillan.
- China Daily. (2019-01-21). China's imports of crude oil, natural gas surge in 2018. on:
<http://www.chinadaily.com.cn/a/201901/21/WS5c458568a3106c65c34e5a7c.html>.
- Dusek, M., and Kairouz, M. (2017, April 04). Is China pivoting towards the Middle East? Retrieved from World Economic Forum, available at: <https://www.weforum.org/agenda/2017/04/is-china-pivoting-towards-the-middle-east>.
- Eder, Thomas. (2014). *China-Russia Relations in Central Asia: Energy Policy, Beijing's New Assertiveness*. London: Springer VS.

- Gao, Yang. (2010). China's Energy Security: Going Beyond the Traditional Approach. A Thesis submitted to the Victoria University of Wellington in fulfillment of the requirements Master thesis of Arts In International Relations).
- Gerriey, Paolo., & Padoan, Carlo. (1986). Neomercantilism and International Economic Stability. International Organization, 40, No.1.
- Grygiel, Jakub, J. (2006). Great Powers and Geopolitical Change. Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Gueldry, M., and Liang, W. (2016). China's Global Energy Diplomacy: Behavior Normalization Through Economic Interdependence or Resource Neo-mercantilism and Power Politics?. Journal of Chinese Political Science/ Association of Chinese Political Studies, 217–240.
- Holmes, James. (2016). China's String of Pearls: Naval Rivalry or Entente in the Indian ocean? Pakistan Defence, March 1. available at: <http://defence.pk/threads/china%E2%80%99s-%E2%80%99string-of-pearsl%E2%80%99-naivalrivalry-or-entente-in-the-indian-ocean.424704/>.
- Infrastructure Under OBOR. In Li Xing(ed), Mapping China's 'One Belt One Road Initiative. London: Palgrave Macmillan.
- Kleven, Anthony.(2015). Is China Maritime Silk Road a Military Strategy. TheDiplomat, December 8. available at: <http://thediplomat.com/2015/12/ischinias-maritime-silk-road-a-military-strategy/>
- Lin, Kaiwen. (2017). One Belt One Road and the Future of Chinese Energy Security. *International Master Program in International Studies*, National Chengchi University. June.
- Luft, Gal.(2016). It Takes a Road, China's One Belt One Road Initiative: An American Response to the New Silk Road. *Institute for the Analysis of Global Security*.
- NDRC. (2015, March 28). Vision and Actions on Jointly Building Silk Road Economic Belt and 21st-Century Maritime Silk Road. Retrieved on National Development and Reform Commission. available at: http://en.ndrc.gov.cn/newsrelease/201503/t20150330_669367.html
- Noreng, Oystein. (2006). *Crude Power: Politics and the Oil Market*. London: I.B. Tauris
- Oatley, Thomas. (2010). International Political Economy: Interests and Institutions in The Global Economy. Newyork: Longman, 4Th Edition, Official Website Of The French Presidency Of The G20 And G8: <http://www.G20-G8.com/G8-G20/English/Priorities-For-France/The-Priorities-Of-The-Frenchpresidency/Commodity-Volatility353Html>. Accessed on: 2011/8/19.
- Passi, Rittika. (2019). Unpacking Economic Motivations and Noneconomic Consequences of Connectivity

- Pickford, Andrew. (2017). China's Grand Strategy and Energy Markets, Infrastructure and Global Ambitions. Centre's third Energy Security Roundtable: Australia.
- Pirani, Simon (2011). China's energy geopolitics: the Shanghai Cooperation Organization and Central Asia. *Central Asian Survey*, Vol. 1, p. 172-175.
- Rodrik, Dani. (2010). Mercantilism Reconsidered. Project Syndicate. <http://www.project-syndicate.org/Commentary/Mercantilism/Reconsidered>.
- Salami Zavareh, M., & Fallahi Barzoki, M. (2018). China's Energy Security: IR Iran and Saudi Arabia's Role in China's Energy Diplomacy. *Iranian Economic Review*, 22(3), 707- 717.
- Umbach, Frank. (2019). China's belt and road initiative and its energy-security dimensions. The risis working paper series.
- Vander Putten, Frans, Paul., & Minke, Meijnders. (2015). China, Europe and the Maritime Silk Road. Clingendael ReportNetherlands Institute of International Relations, available at <http://thediplomat.com>.
- Vandewalle, Laurence. (2015). Pakistan and China: 'Iron Brothers' Forever?. European Union: Policy Department, Directorate-General for External Policies, June.
- Weimin, Ren. (2017). Infrastructure Connectivity Stabilizer and Propeller for Belt and Road Initiative: Official. Belt and Road Portal, June 23. available at <https://eng.yidaiyilu.gov.cn/home/rolling/17000.htm>.
- Wu, Kane.,&Sumeet Chatterjee. (2017). Exclusive: China's Belt and Road Acquisitions Surge Despite Outbound Capital Crackdown. Reuters, August 16. available at <https://www.reuters.com/article/us-china-m-a-exclusive-chinasbelt-and-road-acquisitions-surge-despite-outbound-capital-crackdownidUSKCN1AW00K>.
- Xing, Li. (2019). China's Pursuit of the One Belt One Road"Initiative: *A New World Order with Chinese*
- Yuan, Feng. (2019). The One Belt One Road Initiative and China's Multilayered Multilateralism. In Li Xing(ed) *Mapping China's "One Belt One Road" Initiative*. London: Palgrave Macmillan.
- Zhao, Suisheng. (2008). China's Global Search for Energy Security: cooperation and competition in Asia-Pacific. Journal of Contemporary China, 17:55, 207-227, DOI: 10.1080/10670560701809460.
- Ziegler, Charles, E. & Menon, Rajan. (2014). Neomercantilism and Great Power Energy Competition in Central Asia and The Caspian. Strategic Studies Quarterly, Summer.



اقتصاد سیاسی همگرایی منطقه‌ای آسه آن

احمد رمضانی^۱ - حسین معین آبادی بیدگلی^{۲*}

چکیده

یکی از ابعاد مهم همکاری در عرصه بین‌المللی همگرایی منطقه‌ای است که در چارچوب آن، کشورهای منطقه‌ای خاص به سمت ادغام و یکپارچگی هرچه بیشتر پیش می‌روند. همگرایی کشورها از منطقه آزاد تجاری (یا تجارت ترجیحی) آغاز شده و پس از گذراندن دو مرحله اتحادیه گمرکی و بازار مشترک به اتحادیه کامل اقتصادی (سیاسی) ختم می‌شود. سوال اصلی این است که چرا بعد از گذشت بیش از پنج دهه از تاریخ شکل‌گیری آسه آن، این نهاد منطقه‌ای هنوز به همگرایی کامل اقتصادی سیاسی دست نیافته است؟ یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که روند همگرایی اگرچه با نوساناتی اندک، رشد و گسترش را نشان می‌دهد؛ لیکن شواهد نشان می‌دهد آسه آن در راه رسیدن به همگرایی کامل اقتصادی با چالش‌هایی چون: توان اقتصادی نه چندان خوب‌سینده، وابستگی به تجارت خارجی برون منطقه‌ای، تفاوت چشمگیر در توانایی‌های اعضا و عدم هماهنگی‌های کامل یا اختلافات سیاسی مواجه است که موارد مزبور مانع مهمی در راه دستیابی آسه آن به یکپارچگی اقتصادی بیشتر است. موارد مذکور آسه آن را از رسیدن به همگرایی کامل اقتصادی سیاسی بازداشت و با پیش سر گذاردن مراحلی چون تجارت ترجیحی، منطقه آزاد تجاری، اتحادیه گمرکی محدود (ناقص)، در حال حاضر آسه آن به دنبال عملی ساختن هدف خود یعنی بازار مشترک است. پژوهش حاضر از نوع کیفی است که با رویکردی توصیفی-تحلیلی به بررسی فرضیه می‌پردازد. روش گردآوری مطالب نیز اسنادی است.

واژگان کلیدی: اقتصاد سیاسی، آسه آن، همگرایی منطقه‌ای، بازار مشترک، همگرایی سیاسی و اقتصادی.

۱. دانش آموخته کارشناسی ارشد مطالعات آسیای جنوب شرقی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

۲. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و الهیات، دانشگاه شهید باهنر، کرمان، ایران. نویسنده مسئول: (moeini@uk.ac.ir)

۱- مقدمه

در چند دهه اخیر روند همکاری بین‌المللی رشد چشمگیری را پشت سر گذارد و این نشان‌دهنده پیوند هرچه بیشتر منافع کشورها در ابعاد مختلف است. جهان در دهه‌های اخیر به صورت قابل‌ملاحظه‌ای تغییر یافته است. بعد از پایان جنگ سرد، افزایش وابستگی متقابل و همگرایی در راستای جهانی شدن در مرکز توجه اقتصاد سیاسی بین‌الملل قرار گرفت. برخی محققان مانند اوهمای، استرنج و لوپل پیشنهاد کردند که این روند ممکن است منجر به پایان دولت‌ملت، به عنوان شکل مسلط سازمان سیاسی شود. محققان دیگری معتقد بودند جهانی شدن عنوان غلطی است و به جای جهانی شدن و تنزیل دولت‌ملت، همگرایی منطقه‌ای دولت‌ملتهای مستقل، مهمترین و قابل توجه‌ترین پدیده در سیاست بین‌الملل است. همانگونه که دولت‌ملت از رویارویی به سمت مصالحه و همکاری اقتصادی بیشتر حرکت می‌کند، همگرایی منطقه‌ای یکی از واقعیت‌های صحنه بین‌المللی شده است و نیاز به مطالعه بیشتر دارد (Ohmae, 1995; Lupel, 2004; Strange, 1996).

آسه آن به عنوان نهادی که از سابقه تاریخی بیش از ۵۰ سال برخوردار است؛ از زمان تاسیس در سال ۱۹۶۷ اهداف خود را بر همکاری و همگرایی بیشتر درون منطقه‌ای متتمرکز ساخته و همواره سعی کرده است مرکزیت خود را در راه دستیابی به این اهداف حفظ کند. با رجوع به آمار تجارت آسه آن می‌توان به این مهم پی برد. تجارت درون منطقه‌ای آسه آن در دهه ۱۹۷۰ برابر با ۱۲ تا ۱۵ درصد بود که این رقم در اواسط دهه ۲۰۰۰ به بیش از ۲۵ درصد رسید. آسه آن در سند چشم‌انداز ۲۰۲۵ خود نیز بر همگرایی و یکپارچگی بیشتر در ابعاد مختلف تاکید کرده است. روند همکاری رو به رشد آسه آن نیز نوید دهنده گام‌های موفقیت در راستای کسب هدف بلند مدت یکپارچگی کامل است.

سوال اصلی مقاله حاضر این است که چرا بعد از گذشت بیش از پنج دهه از تاریخ شکل‌گیری آسه آن، این نهاد منطقه‌ای هنوز به همگرایی کامل اقتصادی سیاسی دست نیافته است؟ سوال‌های فرعی عبارتند از: ۱- چالش‌های همگرایی بیشتر آسه آن چیست؟ ۲- مراحل همگرایی منطقه‌ای آسه آن از چه زمانی آغاز شده و چه تحولاتی را به خود دیده است؟ ۴- بازار مشترک آسه آن چه ارکانی دارد و اعضا این نهاد چه سیاست‌هایی را جهت دستیابی به آن در پیش گرفته‌اند؟ فرضیه مقاله این است که اگرچه روند همگرایی با نوساناتی اندک، رشد و گسترش را نشان می‌دهد؛ ولیکن آسه آن در راه

رسیدن به همگرایی کامل منطقه‌ای با چالش‌هایی چون توان اقتصادی نه چندان خودبستنده، وابستگی به تجارت خارجی برونو منطقه‌ای، تفاوت چشمگیر در توانایی‌های اعضا و عدم هماهنگی‌های کامل یا اختلافات سیاسی مواجه است که این امر مانع مهمی در راه دستیابی آسه آن به یکپارچگی اقتصادی بیشتر است. موارد مذکور آسه آن را از رسیدن به همگرایی کامل اقتصادی سیاسی بازداشت و با پشت سر گذاردن مراحلی چون تجارت ترجیحی، منطقه آزاد تجاری، اتحادیه گمرکی محدود (ناقص)، در حال حاضر آسه آن به دنبال عملی ساختن هدف خود یعنی بازار مشترک است. در ادامه ابتدا برخی آثار موجود در حیطه موضوعی مقاله حاضر مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ سپس چارچوب مفهومی پژوهش یعنی پنج سطح همگرایی منطقه‌ای تشریح می‌شود و در نهایت سیر و روند همگرایی منطقه‌ای آسه آن از زمان شکل‌گیری آن (۱۹۶۷) تا کنون (۲۰۱۸) مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

۲- ادبیات پژوهش

از جنگ جهانی دوم به بعد تعداد کشورها در عرصه‌ی جهانی رو به فزونی گذارد و اتحادیه اروپا نیز به تدریج پایه‌ریزی شد و به این ترتیب همگرایی منطقه‌ای جایگاه مهمی را در بررسی‌های نظری روابط بین‌الملل به خود اختصاص داد. اقتضائات نظام بین‌الملل و درهم تنیدگی آن با وابستگی متقابل اقتصاد جهانی که تحت تأثیر جهانی‌شدن اقتصاد می‌باشد، انگیزه‌هایی را برای همکاری‌های گستردگر اقتصادی میان کشورها ایجاد کرده است. در حال حاضر همگرایی منطقه‌ای به صورت فزاینده‌ای در حال رشد است و بررسی تجربی این فرآیند در قالب نهاد آسه آن می‌تواند ابعاد گوناگون آن را پیش‌روی ما بگشاید و همچنین فرصت‌ها و چالش‌های آن را آشکار سازد. برخی از آثار که به بررسی نهاد آسه آن پرداخته و جنبه‌هایی از آن را مورد واکاوی قرار داده‌اند، به شرح زیر می‌باشند:

بهاره سازمند (۱۳۸۸) در کتاب منطقه‌گرایی و هویت مشترک در جنوب شرقی آسیا سعی دارد به این سوال که چرا فلسفه وجودی آسه آن بعد از فروپاشی کمونیسم همچنان ادامه یافت و از بین نرفت، پاسخ دهد. نویسنده سعی دارد به وسیله سه رهیافت واقع‌گرایی، لیبرالیسم و سازه‌انگاری به ترتیب شکل‌گیری، همگرایی اقتصادی و وجود هویت مشترک ناشی از هنجارهای درونی شده بین اعضا را مورد بررسی قرار دهد. علی امیدی (۱۳۸۵) در مقاله «تأثیر ژئوپلیتیک در رخوت همگرایی اکو و بالندگی آسه

آن» سعی دارد علل دخالت‌ها و همچنین عدم رشد سازمان اکو و همگرایی اقتصادی بیشتر آسه آن را توضیح دهد. نویسنده معتقد است به دلیل دخالت‌ها و منافعی که قدرت‌های بزرگ در منطقه ژئوپولیتیکی اکو دارند مانع رشد همگرایی اکو شده‌اند. در عین حال این قدرت‌ها در منطقه آسیای جنوب شرقی منافع زیادی ندارند و همین امر منجر به ارتقا همگرایی آسه آن شده‌است. علی امیدی (۱۳۸۸) در کتاب «منطقه‌گرایی در آسیا: تگاهی به سازمان‌های آسه آن، سارک و اکو»، معتقد است که در هزاره سوم سیر جهانی شدن در مسیر ادغام سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به سرعت در حرکت است و دولت‌ها برای تقویت قدرت چانه زنی سیاسی و رقابت پذیری اقتصادهای ملی خود در فرایند جهانی شدن، به گروه بندی‌های منطقه‌ای پناه آورده‌اند. بهاره سازمند (۱۳۸۶) در مقاله «بررسی همگرایی اقتصادی در میان اعضای آسه آن از منظر بین حکومت‌گرایی»، همگرایی اقتصادی آسه آن را از سال ۱۹۶۷ تا ۲۰۰۰ مورد بررسی قرار داده است. نویسنده معتقد است: فرآیند همکاری و همگرایی بین دولت‌ها ناشی از تصمیم‌گیری‌های نخبگان حکومتی و منافع و انگیزه آنان برای ارتقاء تعهدات بین دولتی است. همچنین نویسنده مذکور (۱۳۸۸) در مقاله‌ای دیگر «منطقه‌گرایی اقتصادی در شرق آسیا: آسه آن^{+۳}، چالش‌ها و فرصت‌ها»، به بررسی روند افزایش منطقه‌گرایی آسه آن با سه کشور چین، ژاپن و کره جنوبی می‌پردازد. نویسنده معتقد است: با برطرف شدن بحران مالی ۱۹۹۷، نه تنها همکاری تجاری و اقتصادی؛ بلکه همکاری سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بین طرفین گسترش یافته است. الهه کولاوی و بهاره سازمند (۱۳۹۰) در مقاله «همگرایی منطقه‌ای در آسیا: تحلیل تطبیقی اکو و آسه آن»، به بررسی علل رشد همگرایی بیشتر آسه آن و در مراحل ابتدایی ماندن اکو می‌پردازند. نویسنده‌گان معتقدند: شکل‌گیری دو نهاد حاصل «منطق پیامد» و اما بهواسطه سه «منطق تناسب» یعنی هنجارهای جامعه بین‌المللی (منطق لاکی)، هنجارهای جامعه امنیتی (منطق کانتی) و هنجارهای منطقه‌ای (هنجارهای رویه‌ای) در میان کشورهای آسه آن درونی شده و این مورد در اکو اتفاق نیفتاده است. ابراهیم متقدی و امیررضا احمدی خوی (۱۳۹۴) در مقاله «منطقه‌گرایی تطبیقی، همگرایی اقتصادی و استقرار امنیت؛ مطالعه موردی: سازمان کنفرانس اسلامی و آسه آن» به مقایسه همکاری‌های منطقه‌ای و پیشرفت در موضوعات اقتصادی و سیاسی دو سازمان منطقه‌ای فوق‌الذکر می‌پردازند. آنها معتقدند چشم‌انداز اقتصادی دو سازمان کنفرانس اسلامی و آسه آن روش‌تر از حوزه سیاسی است و آینده آن وابسته به سازش بین مسائل برجسته سیاسی میان بازیگران اصلی این دو سازمان است.

کی کی وریکو^۱ (۲۰۱۷) در کتاب آینده همگرایی اقتصادی آسه آن ابعاد مختلف همگرایی اقتصادی آسه آن از جمله: شکل‌گیری آسه آن، منطقه آزاد تجاری، اجتماع اقتصادی آسه آن و آینده مناسبات آسه آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. وی سرمایه-گذاری مستقیم خارجی و همچنین تجارت درون منطقه‌ای را یکی از ارکان اصلی افزایش همگرایی منطقه‌ای می‌داند.

کریستوفر رابرت^۲ در کتاب منطقه‌گرایی آسه آن: همکاری، ارزش‌ها و نهادینه‌سازی (۲۰۱۴) به بررسی منطقه‌گرایی آسه آن می‌پردازد و معتقد است: آسه آن در بهترین حالت یک رژیم اقتصادی و امنیتی محدود است که همگرایی پیچیده آن بسیار ناچیز است و در آن کشورهای عضو به دنبال دستاوردهای نسبی هستند؛ به نحوی که این امر به زیان سود مطلق منطقه‌ای است. نقطه قوت این اثر توانایی نویسنده در تحلیل همگرایی آسه آن به لحاظ تاریخی است.

سانچیتا بسو داس^۳ در کتاب اجتماع اقتصادی آسه آن و فراتر از آن: افسانه و واقعیت به بررسی همگرایی منطقه‌ای آسه آن و ارتباط آن با طرح‌های ارائه شده توسط رقبا مختلف منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای می‌پردازد. وی معتقد است به دنبال سیاست منطقه‌گرایی باز، آسه آن موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد را با برخی کشورها امضا کرده است. بسو داس، ایالات متحده و چین را دو رقیب بزرگ می‌داند که به دنبال اثرباری بر کشورهای آسه آن در راستای منافع خود هستند و این امر در سال‌های اخیر تشدید شده است.

سانچیتا بسو داس، راهول سن و شادانا شریواستاوا^۴ (۲۰۱۶) در مقاله «اتحادیه گمرکی محدود (ناقص) آسه آن در پسا ۲۰۱۵» امکان حرکت از اجتماع اقتصادی آسه آن به سمت گام بعدی در همگرایی و ادغام اقتصادی یعنی اتحادیه گمرکی آسه آن را در دوره پسا ۲۰۱۵ مورد بررسی قرار می‌دهند. نویسنده‌گان معتقد‌ند راه همگرایی بیشتر، ایجاد اتحادیه گمرکی آسه آن میان ۹ عضو این نهاد است با این استثنای که سنگاپور تعریفهای صفر موجود خود نسبت به اعضای خارج از آسه آن را حفظ کند و در نتیجه اتحادیه گمرکی محدود (ناقص) آسه آن ایجاد شود.

1. Kiki Verico

2. Christopher B. Roberts

3. Sanchita Basu Das

4. Sanchita Basu Das; Rahul Sen & Sadhana Srivastava

مایکل پلامر^۱ (۲۰۰۶) درمقاله «اتحادیه گمرکی آسه آن؟» به مسائل سیاسی و اقتصادی مرتبط با ایجاد اتحادیه گمرکی آسه آن می‌پردازد. نویسنده موفقیت آسه آن در ایجاد اجتماع اقتصادی آسه آن و بازار مشترک را در تشکیل اتحادیه گمرکی می‌بیند و معتقد است:، مزایای بالقوه اتحادیه گمرکی آسه آن در مقایسه با منطقه آزاد تجاری آسه آن بالا است و این امر نشان می‌دهد منطقه در وحدت بخشیدن به سیاست‌های تجاری در میان دولت‌های ناهمگن در قالب رژیمی لیبرال و بیرون‌گرا موفق عمل کرده است.

ادبیات پژوهش مذکور که در حیطه موضوعی مقاله حاضر نیز نگاشته شده‌اند را می‌توان به چهار دسته متمایز تقسیم بندی کرد: دسته اول به آسه آن و ارتباطات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای می‌پردازد که شامل: کتاب کریستوفر رابت «منطقه‌گرایی آسه آن: همکاری، ارزش‌ها و نهادینه‌سازی (۲۰۱۴)»، کتاب سانچیتا بسو داس «اجتمع اقتصادی آسه آن و فراتر از آن: افسانه و واقعیت» و مقاله بهاره سازماند «منطقه‌گرایی اقتصادی در شرق آسیا: آسه آن^{۳+}؛ چالش‌ها و فرصت‌ها»، که به ارتباطات منطقه‌ای این سازمان با کشورهای هم‌جوار و قدرت‌های جهانی می‌پردازد. موضوع اصلی نویسنده‌گان، نوع تعامل سازمان آسه آن با کشورهای دیگر است.

دسته دوم به علل پایداری و ریشه‌یابی چرایی همگرایی میان کشورهای عضو آسه آن می‌پردازد که شامل: مقاله بهاره سازماند «بررسی همگرایی اقتصادی در میان اعضای آسه آن از منظر بین حکومت‌گرایی»، کی کی وریکو در کتاب «آینده همگرایی اقتصادی آسه آن» و بهاره سازماند در کتاب «منطقه‌گرایی و هویت مشترک در جنوب شرقی آسیا» است که نویسنده‌گان بدبان شناسایی علل ماندگاری و توسعه همگرایی و همکاری میان اعضای آسه آن هستند.

دسته سوم تحقیقات، بهصورت مقایسه‌ای این سازمان را با برخی از سازمان‌های بین‌المللی همچون اکو، سارک و سازمان کنفرانس اسلامی مقایسه کرده و دلایل موفقیت آسه آن و چرایی عدم موفقیت سازمان‌های دیگر را بهصورت آسیب‌شناسانه مورد بررسی قرار داده است. از جمله این تحقیقات می‌توان به مقاله الهه کولاپی و بهاره سازماند «همگرایی منطقه‌ای در آسیا: تحلیل تطبیقی اکو و آسه آن»، ابراهیم متقدی و امیرضا احمدی خوی در مقاله «منطقه‌گرایی تطبیقی، همگرایی اقتصادی و استقرار

امنیت؛ مطالعه موردی: سازمان کنفرانس اسلامی و آسه آن» و علی امیدی در کتاب «منطقه‌گرایی در آسیا: نگاهی به سازمان‌های آسه‌آن، سارک و اکو» اشاره کرد. روش پژوهش نویسنده‌گان مذکور مقایسه‌ای است که با مقایسه آسه آن و برخی سازمان‌های دیگر به دنبال نشان دادن علل موفقیت و یا دلایل عدم موفقیت این سازمان‌ها و تشابهات و اختلافات میان آن‌ها هستند.

دسته چهارم مستندات علمی مورد بررسی، به اقدامات این سازمان در راستای همگرایی بیشتر اعضا می‌پردازد که شامل: تشکیل بازار مشترک و اتحادیه گمرکی است. سانچیتا بسو داس، راهول سن و شادانا شریوستاوا در مقاله «اتحادیه گمرکی محدود (ناقص) آسه آن در پسا ۲۰۱۵» و مایکل پلامر در مقاله «اتحادیه گمرکی آسه آن» از جمله این آثار هستند.

همان گونه که پیشینه پژوهش نشان می‌دهد، آثار موجود از نظر موضوع و مسئله پژوهش با این مقاله متفاوت بوده و مقاله حاضر در ارتباط با آسیب‌شناسی چرایی موانع همگرایی سازمان منطقه‌ای آسه آن است و موضوعات جدیدی را در ارتباط با چرایی عدم گذار موفقیت‌آمیز به یک سازمان همگرا (همگرایی کامل منطقه‌ای) مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهد. در همین راستا این پژوهش گام جدیدی در ارتباط با بررسی آسیب‌شناسانه در نوع همگرایی این سازمان است که در مستندات علمی پیشین مورد توجه قرار نگرفته و جنبه نوآوری این مقاله می‌باشد. بر همین اساس آسه آن به عنوان نهاد و سازمانی روبرشد، تحولات زیادی را از چند سال پیش پشت سر گذاشته که مد نظر قرار گرفته است. به عنوان مثال: آسه آن در سال ۲۰۱۵ چشم‌انداز یک دهه خود را برای رسیدن به بازار مشترک (همگرایی اقتصادی بیشتر) منتشر کرد. بنابراین روند همگرایی اقتصادی آسه آن در قالب اقتصاد سیاسی که هدف مقاله حاضر است با در نظر گرفتن کاستی‌های علمی موجود، مد نظر قرار خواهد گرفت.

۳- چارچوب مفهومی

همگرایی منطقه‌ای یکی از جنبه‌های اقتصاد بین‌الملل است که اهمیت آن برای بیش از چهار دهه در حال افزایش است. در ۱۹۵۰، این واژه تعریف خاصی را از جانب اقتصاددانان برای تخصصی کردن تجارت بین‌الملل گرفت؛ این تعریف نشان‌دهنده امور یا فرآیندهایی بود که تبدیل اقتصادهایی مجزا به مناطق آزاد تجاری بزرگ‌تر را شامل می‌شد و به‌نحوی این واژه، معنی محدودتری از کاربرد امروزی آن داشت. اگرچه باید گفت که

اقتصاددانان ناآشنا با این شاخه از اقتصاد بین الملل، از این واژه برای افزایش وابستگی- مقابل اقتصادی بین کشورها استفاده می کردند. همگرایی منطقه‌ای مربوط به حذف تمام موافع تجاری بین حداقل ۲ کشور مشارکت کننده، با ایجاد عناصر معین همکاری و هماهنگی بین خود است (El-Agraa. 2007: 1). کلمه لاتین «integer» عملاً به معنی ترکیب بخش‌های مجزا به یک کل واحد است. وجود همگرایی در حوزه اقتصادی معمولاً به معنای گسترش فرآیندی است که در آن روابط نزدیکتری بین واحدهای جغرافیایی همراه با افزایش میزان ویژگی‌های مشابه متصور است. فرهنگ لغت‌های اقتصادی، همگرایی را به عنوان روابط مقابل کیفی، در هم آمیختگی اقتصادهای ملی و تشکیل فضای اقتصادی تا حدودی خاص تعریف می کنند (Lvova. 2003: 13). بسط کلمه منطقه «region» به منطقه‌گرایی، نسبتاً سیال است، زیرا روش دقیقی برای تشخیص یک گروه از دولتها از دیگران به وسیله جغرافیا، فرهنگ، تاریخ، اقتصاد و دیگر حوزه‌ها وجود ندارد. ظاهراً، تنها روش برای غلبه بر این موضوع، این است که خطی در اطراف آن‌ها روی نقشه کشید و اعضای گروه از این راه خود را در یک یا چند حوزه با یکدیگر پیوندیافته بدانند (Armstrong et al. 2004: 212). با وجود تفاوت دیدگاه محققان در مورد عناصر و معیارهای تشکیل‌دهنده منطقه، به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین معیارها در تقسیم‌بندی مناطق، جغرافیا یعنی محل قرارگیری کشورها باشد که آن‌ها را با مرز از دیگر مناطق جدا می‌کند و در مراحل بعدی، اشتراک فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دارای اهمیت هستند. چه بسا کشورهایی که از نظر سیاسی متفاوتند، اما در یک منطقه قرار گرفته‌اند و در مقابل این وضعیت، کشورهایی نیز هستند که با فاصله جغرافیایی بسیار زیاد، اما مشابه‌های بسیاری با یکدیگر دارند (سازمند و رمضانی، ۱۳۹۷: ۵۷).

به سادگی نمی‌توان تعریف دقیقی در مورد همگرایی منطقه‌ای تنظیم کرد. این واژه به معنی وحدت دولت‌ملتها در یک کل وسیع‌تر است. از یک طرف، همگرایی منطقه‌ای می‌تواند به فرآیند نیرومندی اشاره داشته باشد که تمایل یک کشور برای شرکت یا اتحاد در یک واحد بزرگ‌تر است. میزان شرکت کشورها و آنچه آن‌ها به اشتراک می‌گذارند، سطح همگرایی را مشخص می‌کند. از طرف دیگر، همگرایی منطقه‌ای به نتیجه اشاره دارد که به معیارهای از پیش تعیین شده تلاقي می‌شوند. برخی از دستاوردهای همگرایی منطقه‌ای بدین شرح است: ۱- نهادسازی و تحکیم که نهادها برای تسهیل حکومت خوب طراحی شده‌اند. همچنین با هدف به دست آوردن سود بیشتر از طریق: افزایش تعهد به هماهنگی و همگرایی، حفاظت از یکپارچگی منطقه، کاهش هزینه‌های

مبادله و استفاده موثر از منابع کمیاب بشری؛ ۲- هماهنگی سیاست اقتصادی و اجتماعی، توسعه اقتصادی و اجتماعی برای تمامی اعضای اسلامی است؛ ۳- هماهنگی در روابط خارجی (Gebru. 2016: 2). مفهوم همگرایی منطقه‌ای در واقعیت، اغلب همکاری نزدیک‌تر بین دولتهای حاکم است نه به معنای انتقال حاکمیت. واژه همگرایی (ادغام) به معنی ترکیب اجزا در یک کل است؛ اما وقتی به صورت خاص به کار می‌رود معنی آن دچار ابهام می‌شود. علیرغم تلاش‌هایی مکرر جهت توضیح همگرایی منطقه‌ای به عنوان مثال: توسط لیندبرگ و اسکین گولد، متلی و والاک، تعریف مشترکی وجود ندارد و این امر مقایسه آنچه برای همگرایی آسیا، همگرایی آمریکای لاتین با آنچه در آفریقا و اروپا اتفاق می‌افتد را مشکل می‌سازد. ارنست‌هاس بنیان‌گذار نئوکارکردگرایی، همگرایی-منطقه‌ای در وجه سیاسی را اینگونه تعریف می‌کند: فرآیندی که در آن بازیگران سیاسی در محیط‌های ملی متفاوت متقاعد می‌شوند و فادری‌ها، انتظارات و فعالیت‌های سیاسی خود را به مرکز جدیدی منتقل کنند، نتیجه نهایی؛ اجتماع سیاسی جدیدی است که بر فراز اجتماع قبلی قرار می‌گیرد (Dosenrode. 2015: 3).

همگرایی منطقه‌ای به فرآیندی اشاره دارد که در آن دولتها دور هم جمع می‌شوند تا موافقت‌نامه‌هایی را برای همکاری در حوزه‌های خاص و مشترک امضا کنند (Gathi. 2009: 5). لازم است ابتدا بین همگرایی و همکاری تفاوت صریحی قائل شویم. هدف اصلی فرآیند همگرایی، حذف تبعیض بین تولیدات، خدمات، عوامل تولیدی داخل و خارج کشورهای عضو و حفظ حمایت‌گرایی در مقابل جهان سوم است. فرآیند همگرایی حداقل چهار مرحله دارد و شامل منطقه آزاد تجاری، اتحادیه گمرکی، بازار مشترک، و اتحادیه اقتصادی سیاسی می‌شود. فرآیند همگرایی عموماً از منطقه آزاد تجاری آغاز و به اتحادیه اقتصادی و سیاسی ختم می‌شود. در منطقه آزاد تجاری کشورهای عضو موانع تجارت کالا و خدمات بین خود را حذف و سیاست‌های تعرفه‌ای خود در مقابل کشورهای جهان سوم [او کشورهای خارج از موافقت‌نامه] را حفظ می‌کنند. اتحادیه گمرکی از ترکیب منطقه آزاد تجاری با ایجاد تعرفه خارجی مشترک به وجود می‌آید، پس تجارت درون منطقه‌ای به علاوه تعرفه خارجی مشترک، اتحادیه گمرکی را تشکیل می‌دهد. بازار مشترک زمانی محقق می‌شود که چرخه عوامل تولید آزاد شود و سرمایه، نیروی کار و کارآفرینی و سرمایه‌گذاری آزادانه بین کشورهای عضو در جریان باشد. اتحادیه اقتصادی نیز دو مرحله را دربر می‌گیرد؛ اتحادیه اقتصادی-سیاسی کامل توسط وحدت کلی پولی، اجتماعی و سیاست‌های مالی شناخته می‌شود. این موجودیت موفق ملی، تصمیمات

خود را محدود به نظارت اتحادیه می‌کند. به صورت کلی در اتحادیه سیاسی و اقتصادی کشورهای عضو یکی می‌شوند. اقتدار اتحادیه نیز توسط پارلمان مرکزی کنترل می‌شود. قابل ذکر است که هیچ سازمان منطقه‌ای تاکنون به مرحله اتحادیه اقتصادی و سیاسی (کامل) نرسیده است (Langhammer & Hiemenz. 1990: 2). همکاری خیلی محدودتر از همگرایی است. هر توافقی با هدف کاهش انواع مختلف موافع در هر حوزه‌ای با منافع مشترک، شکلی از همکاری اقتصادی است. همکاری منطقه‌ای به عمل و فرآیندی گفته می‌شود که کشورهای مختلف بدون تقسیم و یا واگذاری حاکمیت خود رفتار خود را تنظیم می‌کنند، اما در همگرایی منطقه‌ای، کشورها به تدریج حاکمیت خود را به ساختار فرامی‌جدیدی انتقال می‌دهند [تا بتوانند به سمت یکپارچگی حرکت کنند]. به همین دلیل همکاری از همگرایی محدودتر است (Dieter. 2002: 138). همگرایی منطقه‌ای ساختگی بوده و ممکن است باز ایستاد مانند اتحادیه آفریقا، حتی ممکن است به عقب برگرد همانند اتحاد جماهیر شوروی و قلمرو دانمارک، و حتی ممکن است تجزیه شود مانند یوگسلاوی، چک اسلواکی، و فدراسیون هند غربی (Dosenrode. 2015: 241). اولین تلاش رسمی در منطقه‌گرایی یا همگرایی منطقه‌ای در سطح جهانی در اروپا و تحت عنوان اتحادیه‌اروپا قابل مشاهده است. مدل اتحادیه‌اروپا جهت پیوند دادن به عناصر سیاسی در همگرایی اقتصادی، سازمان دهی شد (Ohmae. 1996: 1).

همگرایی منطقه‌ای می‌تواند اشکال مختلفی را دربر گیرد و بسیاری از آن‌ها در واقع عملی شده است. در متون و مطالب مربوط به اقتصاد همگرایی منطقه‌ای نویسنده‌گان اشکال همگرایی منطقه‌ای را اکثرا به پنج (و یا شش) مورد غالب از همگرایی منطقه‌ای اشاره کرده‌اند؛ به عنوان مثال اولین بار بالاسا به پنج شکل [مرحله] از همگرایی اقتصادی اشاره کرد که شامل منطقه‌آزاد تجاری، اتحادیه‌گمرکی، بازار مشترک، اتحادیه‌اقتصادی و اتحادیه‌اقتصادی کامل و یکپارچه (Balassa: 1961: 1). برخی از نویسنده‌گان موافق‌نامه‌های تجارت ترجیحی را نیز جزو اشکال و یا مراحل همگرایی اقتصادی می‌دانند (Aswathappa. 2010: 408; Bitzenis. 2009: 155; Frankel. 1997; park & Goh. 1998: 144)، مانند آنچه در روابط کشورهای آفریقا، کارائیب و اقیانوسیه با اروپا برپایه موافقت‌نامه لوم ۱ مشاهده می‌شود که بیشتر در حوزه کشاورزی است (Aswathappa. 2010: 408) برخی دیگر از محققان، شش مرحله و شکل برای همگرایی اقتصادی/منطقه‌ای متصور

می‌شوند که بعد از سه مرحله اول منطقه‌آزاد تجاری، اتحادیه‌گمرکی و بازار مشترک، سه مرحله پایانی همگرایی را شامل اتحادیه‌اقتصادی، اتحادیه‌پولی و اتحادیه‌سیاسی می‌دانند و میزان ادغام آن‌ها به ترتیب موارد ذکرشده افزایش می‌یابد، تا به اتحاد و یکپارچگی کامل می‌رسد (Drik. 2015: 157). اسمیت نیز به پنج نوع همگرایی منطقه‌ای اشاره کرده است، با این تفاوت که دو مرحله پایانی را یکی می‌داند؛ یعنی اتحادیه‌های کامل سیاسی و اقتصادی را آخرین مرحله همگرایی اقتصادی در نظر می‌گیرد و تجارت آزاد ترجیحی را نیز به چهار نوع دیگر می‌افزاید و معتقد است: در این نوع همگرایی، کاهش تعرفه یا تجارت آزاد بر روی کالاهای خاصی صورت می‌گیرد و تفاوت آن با منطقه‌آزاد تجاری در این است که در منطقه‌آزاد تجاری، آزادسازی تجاری کالا به صورت کامل انجام می‌گیرد (Smeets. 1996: 60). ما در اینجا به پنج شکل اصلی همگرایی اقتصادی/منطقه‌ای اشاره خواهیم کرد. اشکال و مراحل مختلف همگرایی اقتصادی، شامل موارد زیر است:

منطقه آزاد تجاری، در این سطح از همگرایی منطقه‌ای کشورهای عضو، تمام موانع تجاری میان خود را حذف؛ اما آزادی خود در تعیین سیاست در مقابل جهان خارج را حفظ می‌کنند (El-Agraa. 1999: 14). مانند منطقه‌آزاد تجاری چین و اعضای آسه آن، منطقه‌آزاد تجاری ژاپن و آسه آن، منطقه‌آزاد تجاری آسه آن-استرالیا-نیوزیلند، منطقه‌آزاد تجاری جنوب آسیا، موافقت‌نامه تجارت آزاد آمریکای شمالی، منطقه‌آزاد تجاری عرب و چندین مورد دیگر.

دومین مورد تحت عنوان اتحادیه‌گمرکی بوده و خیلی شبیه منطقه آزاد تجاری است که در قالب آن کشورهای عضو باید روابط تجارت خارجی مشترکی را اجرا و دنبال کنند، برای مثال: کشورها باید تعرفه‌های خارجی مشترکی را بر واردات از کشورهای غیر عضو وضع کنند (El-Agraa. 1999: 14)، مانند: اتحادیه‌گمرکی اوراسیا، شورای همکاری خلیج فارس، اتحادیه‌گمرکی جنوب آفریقا^۱. سومین نوع از همگرایی اقتصادی، بازار مشترک است که ویژگی‌های یک اتحادیه‌گمرکی را بعلاوه آزادی کامل نقل و انتقال افراد و سرمایه درون منطقه ادغام شده دارد است (Peters-Berries. 2010: 33)، همچنین عامل دیگر، تحرک و پویایی آزاد در سراسر مرزهای ملی اعضا است، مانند اینکه سرمایه، نیروی کار، فناوری، کسب و کار و سرمایه‌گذاری باید بدون مانع بین کشورهای

1. Southern African Customs Union (SACU)

۱۳۹۸ دوره دوم / شماره ۱ / بهار و تابستان

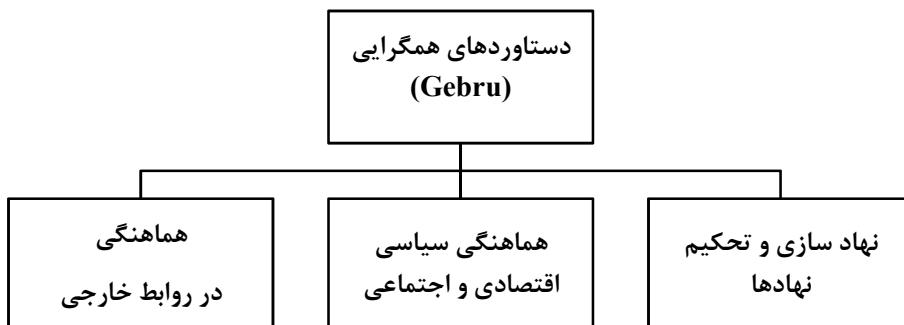
مشارکت‌کننده جریان داشته باشد (1: EL-Agraa. 1999). در این مرحله از همگرایی-اقتصادی، کشورها تمام موانع را حذف و اجازه انتقال آزادانه عوامل تولید، شامل سرمایه و نیروی انسانی را میان خود برقرار می‌سازند؛ اما موانع تجاری و سیاست تجاری مشترک نسبت به اعضای غیر عضو را تحکیم می‌بخشند. کشورها همچنین در بازار مشترک ممکن است به صورت بلوکی واحد با سازمان‌های فرامنطقه‌ای؛ مانند سازمان تجارت جهانی یا دیگر بلوک‌های تجاری منطقه‌ای، همانند اتحادیه‌اروپا مذاکره کنند؛ زیرا بازار مشترک به حداقل همکاری در اقتصاد (پولی و مالی) و سیاست‌های کاری نیازمند است. دستیابی به این مرحله از همگرایی-منطقه‌ای بیشتر اوقات کاری مشکل است. با وجود این، سود انفرادی کشورها می‌تواند نابرابر باشد، زیرا نیروی کار ماهر ممکن است به کشورهایی که مزد بالاتری دارند بروند و سرمایه‌گذاری ممکن است به جاهایی جریان پیدا کند که سود از هزینه آن بیشتر باشد. در نتیجه این فرآیند؛ توسعه‌ای نابرابر شکل می‌گیرد. با این وجود، سیاست‌های هدفمند و کارآمد، توسط اعضای اتحادیه می‌تواند این ناهنجاری‌ها را از بین ببرد. اجتماع‌افریقای شرقی در این سطح از همگرایی-منطقه‌ای قرار دارد که از ژوئن سال ۲۰۱۰، اعضای آن پروتکل بازار مشترک را برای اجرای کامل در طول پنج سال پیش رو امضا کردند (Gekonge. 2014: 87).

اتحادیه [پولی و] اقتصادی، به عنوان چهارمین شکل از همگرایی-اقتصادی/منطقه‌ای شناخته می‌شود؛ در این مورد که ترکیبی از بازار مشترک بعلاوه یکپارچگی کامل سیاست پولی و مالی است، مشارکت‌کنندگان باید قوه مرکزی ای را در راستای نظارت و-کنترل بر این موضوعات ایجاد کنند که به واسطه آن، کشورهای عضو منطقه به صورت یک ملت درآیند. برای مثال می‌توان به ۱۹ عضو اتحادیه اروپا اشاره کرد که ارزی واحد را به عنوان واحد پولی خود پذیرفته‌اند. در اتحادیه‌های کامل اقتصادی [او سیاسی] کشورهای مشارکت‌کننده عمل متحد می‌شوند. قوه مرکزی مورد نیاز در اتحادیه کامل-اقتصادی باید با پارلمان و نهادهای مورد نیاز مشترک دیگر، جهت حفظ حاکمیت یک دولت هم‌راستا شوند. مانند آنچه در سال ۱۹۹۰ بین دو آلمان اتفاق افتاد و آلمان شرقی و غربی یکی شدند (2: El-Agraa. 2007). برخی از نویسنده‌گان موارد بیشتر در این مورد را پادشاهی متحده (انگلستان) و ایالات متحده آمریکا ذکر می‌کنند (Bitzenis. 2009: 155-156).

متون مختلف، سطوح متفاوتی از همگرایی-منطقه‌ای را ذکر کرده‌اند؛ اما آنچه به عنوان تعریفی عمومی و غالب بین متفکران اقتصاد سیاسی پذیرفته شده پنج سطح و شکل از

همگرایی منطقه‌ای است. آنچه در اینجا به عنوان چارچوب مفهومی ذکر آن رفت، ویژگی‌های سطوح عموماً پذیرفته شده همگرایی منطقه‌ای بود که الزامات سوال اصلی و فرضیه مقاله حاضر ایجاب می‌کرد مورد تشریح قرار گیرند. هدف از تطبیق و مقایسه مفاهیم هر پنج سطح از همگرایی منطقه‌ای، درک بهتر هر کدام از مفاهیم مذکور و پاسخ‌دهی به سوال اصلی (آزمون فرضیه) است. این امر زمینه مرتفع‌سازی هرگونه ابهام نسبت به ویژگی‌های سطوح مزبور که در متن مورد استعمال قرار خواهد گرفت را فراهم خواهد ساخت.

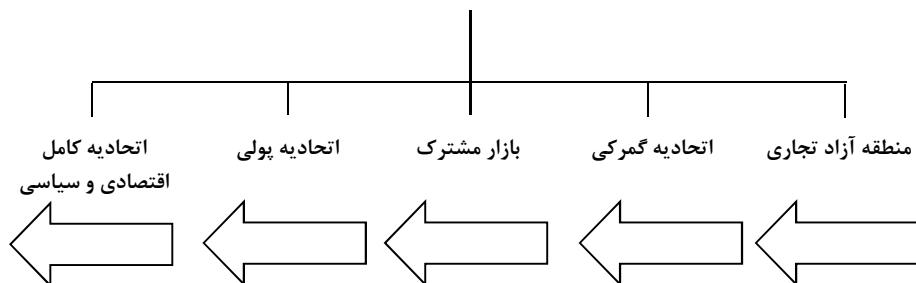
بر همین اساس، مراحل و مولفه‌های موثر بر همگرایی و گذار از همکاری به همگرایی کامل منطقه‌ای را می‌توان طبق مدل مفهومی مولف ساخت ارایه نمود که در دو شکل زیر سازماندهی شده است.



مدل مفهومی پژوهش

بدیهی است فقدان چنین دستاوردهایی ناشی از عدم همگرایی در یک منطقه جغرافیایی است. به عبارت دیگر بر اساس نظریه گبرو، هرگاه همگرایی اقتصادی منطقه‌ای موفق عمل کند، منجر به چنین دستاوردهایی خواهد شد. همچنین تحقیقات دریک و بالاسا مراحل همگرایی و گذار از منطقه آزاد تجاری به اتحادیه کامل اقتصادی و سیاسی را مورد تایید قرار می‌دهند.

مراحل همگرایی کامل (Ballassa- Drik)



همان گونه که نمودار نشان می‌دهد، مراحل همگرایی اقتصادی منطقه‌ای از منطقه آزاد تجاری شروع شده و به اتحادیه کامل اقتصادی و سیاسی منجر می‌شود. بدیهی است با بهره‌گیری از مدل مفهومی فوق، می‌توان چگونگی نحوه گذار اتحادیه ملل جنوب شرق آسیا به اتحادیه کامل اقتصادی را بررسی نمود.

۴- روند همگرایی اقتصادی آسه آن

رشد همکاری منطقه‌ای به عنوان یکی از دگرگونی‌های اساسی در روابط بین‌الملل شناخته شده است. این روند «درحال حاضر، یکی از ویژگی‌های تصدیق شده صحنۀ بین‌الملل بوده و اهمیت بالایی پیدا کرده است.» (Haokip. 2012: 378; Palmer and Perkins. 1953: 597). تعداد موافقت‌نامه‌های منطقه‌ای در چند دهه اخیر رشد و گسترش فزاینده‌ای را نشان می‌دهد. یکی از نیروهای محرک برجسته، موفقیت اتحادیه اروپا و جلب توجه کشورها جهت توسعه روابط خود با دیگر کشورها در راستای کسب سود اقتصادی است. به صورت کلی، همگرایی منطقه‌ای الزاماتی را برای اشکال جدید همکاری منطقه‌ای به وجود آورده است. علاوه بر این، ساختارهای جدیدتر همگرایی منطقه‌ای از لحاظ دامنه، عمق و پیچیدگی، همانگونه که محققان زیادی توجه خود را به شیوه تفکر جدیدی متمرکز کرده‌اند، در حال رشد است (Ethier. 1998: 1149).

همگرایی اقتصادی درون منطقه‌ای از دهه ۱۹۸۰ تا اوایل دهه ۲۰۰۰ رشد قابل ملاحظه‌ای را ثبت کرده است. در حالی که تجارت درون منطقه‌ای اتحادیه اروپا ۱۵ کشور از ۵۲/۵ درصد به ۶۴/۴ درصد و موافقت‌نامه تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا) از

۳۳/۸ به ۴۶ درصد افزایش یافته، این آمار برای منطقه شرق آسیا از ۳۴/۷ به ۵۴ درصد و برای آسه آن از ۱۸ به ۲۴ درصد بوده است (Kawai. 2005: 31). حجم تجارت درون منطقه‌ای شرق آسیا نیز در طول بیش از یک دهه تا سال ۲۰۱۶ افزایش یافته و به ۶۰ درصد نزدیک شده است (ADB. 2017: 16). متن اعلامیه بانکوک نشان می‌دهد که سه هدف عمده از شکل‌گیری آسه آن عبارت بودند از: ترویج و تسهیل توسعه اقتصادی درون منطقه‌ای، ترویج و گسترش پیشرفت فرهنگی و اجتماعی و تضمین صلح و ثبات در منطقه. بنابراین یکی از اهداف تاسیس آسه آن علاوه بر تضمین صلح و ثبات منطقه‌ای و مقابله با تهدید کمونیسم، تلاش برای دستیابی به همکاری و توسعه اقتصادی درون منطقه‌ای بود و دولت‌های موسس بهمنظور کسب برخی منافع از جمله همین هدف دستیابی به همگرایی اقتصادی، دست به تشکیل این سازمان زدند؛ اما برای تقریباً یک دهه این اهداف عملی و اجرایی نشدند و در مرحله اعلانی باقی ماندند. بالاخره در سال ۱۹۷۶ با خروج آمریکا از منطقه هندوچین و برگزاری اجلاس سران آسه آن در بالی اندونزی، کم کم اجرای اهداف آسه آن از سرگرفته شد. در مورد میزان همگرایی اقتصادی درون نهاد آسه آن باید گفت که از همان سال ۱۹۷۶، سه طرح اقتصادی تعریف شد که دو مورد آن صنعتی بود و سومی هم برای تسهیل تجارت طراحی و تدوین شد. دو طرح صنعتی با مشکلاتی مواجه شدند؛ اما سومی که موافقتنامه تجارت ترجیحی بود، اجرایی شد و عملکرد بهتری داشت (سازماند، ۱۳۸۶: ۵۰۱-۵۰۲).

کشورهای آسه آن بعد از تشکیل اتحادیه ملل جنوب شرق آسیا در سال ۱۹۶۷، به سمت افزایش همکاری‌های درون منطقه‌ای حرکت کردند. با پشت سر گذراندن تاریخ و تجربه‌های پر پیچ و خم، به تدریج رهبران منطقه‌ای به این نتیجه رسیدند که همکاری و تعامل منطقه‌ای را در صدر اولویت‌های خود قرار دهند و تمام توان خود را در راستای کسب استقلال هرچه بیشتر از جهان خارج در پیش گیرند. آسه آن به عنوان نهادی تازه تاسیس به دنبال تحکیم و تقویت پایه‌های خود بود و این امر در پی توافقات اعضا مبنی بر ادغام و یکپارچگی فزاینده پیوسته دنبال می‌شد (Bhalla & Bhalla. 1997: 69; Corfield. 2011: 28). جرقه‌های منطقه آزاد تجاری آسه آن در سال ۱۹۹۲ ایجاد شد. اعضای آسه آن فرآیند موافقتنامه منطقه آزاد تجاری را برای رقابتی ساختن منطقه در صادرات و جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، در سال ۱۹۹۲ آغاز کردند. این موافقتنامه برای آزادسازی اقدامات تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای در قالب تعرفه‌های ترجیحی مشترک ارائه شد. دستیابی به آزادسازی تعرفه و غیرتعرفه‌ای تا سال ۲۰۰۸ پیش بینی

شده بود که بعدها به سال ۲۰۰۲ کاهش یافت. موافقتنامه منطقه آزاد تجاری آسه آن در سال ۲۰۰۲ بین شش عضو اصلی آسه آن یعنی برونئی، مالزی، اندونزی، سنگاپور، فیلیپین و تایلند اجرایی شد و تعریفه به ۰ تا ۵ درصد کاهش یافت. قرار شد ویتنام با استانداردهای مشابهی در سال ۲۰۰۳، لائوس و میانمار در ۲۰۰۵ و کامبوج در سال ۷ ۲۰۰۷ مشمول تعریفهای این چنینی شوند. در سال ۲۰۱۰ شش عضو اصلی آسه آن، منطقه آزاد تجاری کامل را ایجاد کردند و برای چهار عضو جدیدتر آسه آن بازه زمانی دیگری را مشخص کردند. علاوه بر موافقتنامه درون منطقه‌ای، کشورهای عضو آسه آن به صورت منفرد نقش فعالی را در زمینه شکل‌دهی به مناطق آزاد تجاری دوچانبه با کشورهای مختلف از جمله ژاپن، چین، هند، استرالیا، اروپا و ایالات متحده بازی می‌کنند (Findlay & Urata. 2009: XIV-XVI).

تجارت درون منطقه‌ای آسه آن از دهه ۱۹۷۰ (که ۱۲ تا ۱۵ درصد از حجم کل تجارت آسه آن را تشکیل می‌داد) (5: Hapsari & Mangunsong. 2006: ۱۹۹۰، تجارت درون منطقه‌ای به ۲۵ تصاعدی افزایش یافت و حتی تا اواسط دهه ۱۹۹۶، تجارت درون منطقه‌ای به ۲۵ درصد از کل تجارت آسه آن رسید. با وقوع بحران پولی و مالی آسیای شرقی، حجم تجارت درون منطقه‌ای آسه آن از ۲۲/۳ درصد در سال ۱۹۹۶ به ۲۱/۲ درصد در سال ۱۹۹۸ کاهش یافت (Heiduk & Yiping. 2005: 21; Than. 2005: 40) و اما از سال ۱۹۹۷ افزایش این شاخص تا سال ۲۰۰۸ یعنی آغاز بحران اقتصاد جهانی که به مرز ۲۷ درصد رسید، ادامه داشت. در سال بعد از بحران اقتصاد جهانی، تجارت درون منطقه‌ای آسه آن نزدیک به سه درصد کاهش یافت (USITC. 2010: 2-12) و تا سال ۲۰۱۲ در همین محدوده باقی ماند (Das. 2015: 13). در جدول شماره ۱ تجارت درون منطقه‌ای آسه آن از دهه ۱۹۷۰ تا به امروز آورده شده‌است. براساس ارقام ثبت شده از عملکرد اقتصادی درون منطقه‌ای آسه آن، این شاخص در برده‌های زمانی متفاوت نوساناتی را نشان می‌دهد که تا سال ۲۰۰۸ پیوسته رشد داشته و بعد از بحران اقتصاد جهانی در سال ۲۰۰۸، تجارت درون منطقه‌ای آسه آن نه تنها رشد چندانی نکرده؛ بلکه کاهش نیز یافته است.

جدول شماره ۱. تجارت درون منطقه‌ای آسه آن

سال	حجم از کل تجارت (درصد)
۱۹۷۰	۱۲
۱۹۸۰	۱۵/۱
۱۹۹۰	۱۶/۸
۱۹۹۵	۱۹/۸
۱۹۹۷	۲۱/۲
۲۰۰۰	۲۳/۲
۲۰۰۸	۲۶/۸
۲۰۰۹	۲۴/۵
۲۰۱۳	۲۴/۲
۲۰۱۶	۲۲/۱
۲۰۱۷	۲۲/۹

منبع: (ASEAN Secretariat. 2018; Than. 2005: 40)

تجارت کالا بین کشورهای آسه آن نیز اگرچه با نوساناتی، روندی صعودی را طی می‌کند. تجارت درون منطقه‌ای کالا از سال ۲۰۰۰ که نزدیک به ۱۶۰ میلیارد دلار بوده به ASEAN Secretariat. 2013: 17؛ ۲۰۱۶ رسیده است (ASEAN Secretariat. 2017: 13). تجارت خدمات آسه آن نیز یکی دیگر از حوزه‌های همکاری کشورهای منطقه است. تجارت درون منطقه‌ای خدمات از ۸۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰ به ۱۰۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۶ افزایش یافته است. حجم سرمایه گذاری مستقیم خارجی درون منطقه‌ای نیز از ۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به ۲۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۳ ۲۰۱۶ رسیده است (UNCTAD. 2017: XVII). نهیین نشست آسه آن در اکتبر سال ۲۰۱۶ برگزار شد و رهبران کشورهای منطقه اعلام کردند، قصد دارند سه رکن مشترک بهم پیوسته و نیرومند با عنایوین؛ اجتماع امنیتی آسه آن¹، اجتماع اقتصادی آسه آن² و اجتماع فرهنگی-اجتماعی آسه آن³ را تا سال ۲۰۲۰ ایجاد کنند. در ژانویه ۲۰۰۷، سران آسه آن موافقت کردند بازه زمانی را به ۲۰۱۵ کاهش دهند (Huong Dang. 2008: 5). در اواخر دسامبر سال ۲۰۱۵ آسه آن اعلامیه کوالالامپور را امضا کرده و ایجاد بازار مشترکی را میان

1. ASEAN Security Community (ASC)

2. ASEAN Economic Community (AEC)

3. ASEAN Socio-Cultural Community (ASCC)

۱۰ عضو آسه آن کلید زد که بیش از پنج دهه مذاکرات را برای دستیابی به آن پشت سرگذاشته بود. هدف از تشکیل بازار مشترک، تحرک آزادانه اشخاص، اجناس و سرمایه بین کشورهای عضو بیان شده است (Both. 2018: 165).

جدول شماره ۲. عناصر ساختاری اجتماع اقتصادی آسه آن

ارکان	اصول اساسی
۱. بازار مشترک و اساس تولید	آزادی جریان نیروی کار ماهر
	آزادی جریان سرمایه گذاری
	آزادی جریان خدمات
۲. منطقه اقتصادی رقابتی	آزادی جریان غذا، کشاورزی و جنگلبانی
	آزادی جریان سرمایه
	سیاست رقابتی حفظ و حمایت از صرف کننده
۳. توسعه اقتصادی برابر	وضع مالیات حقوق مالکیت معنوی
	تجارت الکترونیک
	توسعه شرکت‌های کوچک و متوسط
۴. ادغام در اقتصاد جهانی	ابتكار عمل برای ادغام و یکپارچگی آسه آن
	رویکرد واحد و هماهنگ به روابط اقتصادی خارجی (مانند منطقه آزاد تجاری و مشارکت اقتصادی جامع)
	مشارکت فزاینده در شبکه‌های تامین جهانی

منبع: (ADBI. 2014: 29)

همانطور که در جدول شماره ۲ مشاهده می‌کنید، اجتماع اقتصادی آسه آن ۴ رکن اساسی دارد که بیشتر تمرکز کشورهای عضو این نهاد، مصروف این اهداف می‌شود. در اعلامیه آسه آن که سال ۲۰۱۵ منتشر شد نیز چشم‌انداز یک دهه پیش رو تا سال ۲۰۲۵ کاملاً بر یکپارچگی هرچه تمام‌تر کشورهای منطقه تاکید می‌کرد. یکی از اهداف اساسی ذکر شده در اعلامیه آسه آن، تبدیل شدن به بازار مشترک کامل تا سال ۲۰۲۵ است که کشورهای منطقه علیرغم تفاوت‌های چشمگیر در سطح اقتصادی به‌دبیال دست یافتن به این مهم هستند. اما مشکلی که در این بین خودنمایی می‌کند، افزایش برابر دو حوزه درون منطقه‌ای و برون منطقه‌ای است. کشورهای آسه آن نتوانسته‌اند سهم کشورهای خود از تجارت و سرمایه‌گذاری درون منطقه‌ای را در بیش از یک دهه افزایش قابل ملاحظه‌ای دهند که در ادامه به دلایل این امر خواهیم پرداخت.

۵- موانع همگرایی اقتصادی بیشتر آسه آن

کشورهای آسه آن علاوه بر شباهت‌های وجودی که دارند، تفاوت‌های بسیاری را نیز در حوزه‌های گوناگون دارند به عنوان مثال از نظر جمعیت با مقایسه دو کشور می‌توان به این مهم پی برد؛ اندونزی در سال ۲۰۱۶ بیش از ۲۵۰ میلیون نفر جمعیت داشته که این شاخص در بروندی بیش از ۴۲۰ هزار نفر ثبت شده است (ASEAN Secretariat 2017). آمار مربوط به جمعیت شهرنشین کشورهای منطقه نیز تفاوت چشمگیری را نشان می‌دهد؛ به گونه‌ای که ۱۰۰ درصد جمعیت سنگاپور شهرنشین بوده و تنها ۲۱ درصد جمعیت میانمار شهرنشین است (ASEAN Secretariat 2017: 7). کشورهای منطقه نیز برای کسب درآمد به راههای متفاوت متکی هستند مانند سنگاپور (۰ درصد کشاورزی، ۲۶/۳ صنعت و ۷۳/۷ خدمات) و میانمار (که این شاخص‌ها به ترتیب ۲۷/۵، ۳۰/۹ و ۴۱/۶ درصد) است (ASEAN Secretariat 2017: 47). غالباً این شاخص نشان دهنده سطح توسعه یافتگی کشورها می‌باشد؛ زیرا روساییان معمولاً از کمبود امکانات در حوزه‌های مختلف از جمله بهداشت، سواد و آموزش، فقر، درآمد و حمل و نقل و موارد گوناگون رنج می‌برند و کشور باید انرژی زیادی برای جبران و تامین نیازهای آن‌ها مصروف دارد.

کشورهای آسه آن توانایی‌های اقتصادی متفاوتی دارند و شکاف بین برخی از آن‌ها بسیار زیاد است که با اشاره به تولید ناخالص داخلی و درآمد سرانه آن‌ها این تفاوت آشکار است. تولید ناخالص داخلی اندونزی یک تریلیون و بروندی بیش از ۱۲ میلیارد دلار

در سال ۲۰۱۷ بوده است. درآمد سرانه کشورهایی مانند سنگاپور و برونهای به ترتیب ۵۷/۷ و ۲۹/۷ هزار دلار در سال ۲۰۱۷ بود (statista. 2018). علاوه بر تفاوت‌های مذکور، کشورهای منطقه از حکومت‌های پادشاهی و کمونیستی مانند برونهای و ویتنام بسته گرفته تا دموکراسی بزرگی مانند اندونزی در منطقه جنوب شرق آسیا را در خود دارد. تفاوت‌های قومی، زبانی، مذهبی و فرهنگی در آسه آن نیز بسیار زیاد است که این موارد خود احتمال ایجاد تنش را درون این کشورها و حتی بین آن‌ها بیشتر می‌کند. مطالب ذکر شده بخشی از تفاوت‌های کشورهای آسه آن است و بررسی تفاوت‌های آن‌ها خارج از بحث مقاله حاضر است. به همین دلیل به مطالب ذکر شده برای شروع مباحثت بعدی قناعت می‌شود و در ادامه به موانع اصلی همگرایی منطقه‌ای آسه آن پرداخته می‌شود.

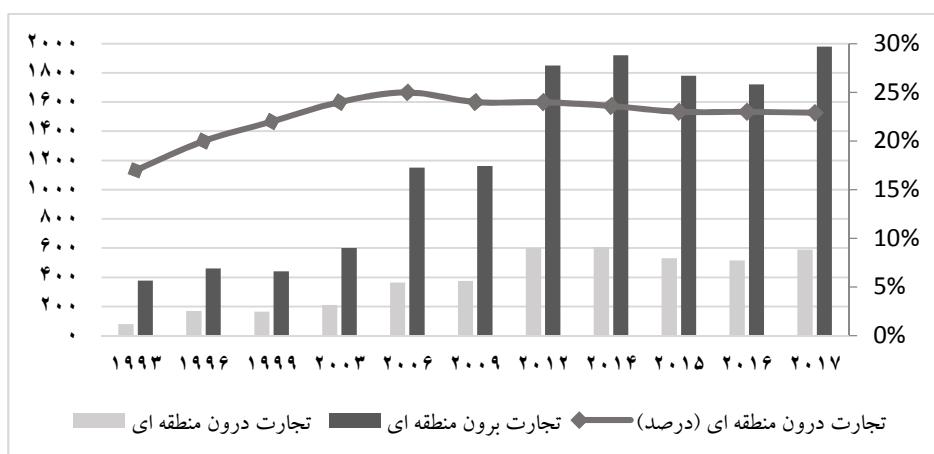
۱-۱- تجارت درون منطقه‌ای اندک

در حال حاضر حجم تجارت بین اعضاء این نهاد و سازمان منطقه‌ای برابر با ۲۳ درصد از حجم کل تجارت آسه آن است که در مقابل نهادهای منطقه‌ای دیگر چون اتحادیه اروپا که بیش از ۶۰ درصد و نفتا که بیش از ۵۰ درصد تجارت درون منطقه‌ای دارند، نسبتاً پایین است (Salvatore. 2016: 279). کشورهای عضو آسه آن در تلاش‌اند موانع تجاری بین خود را هرچه بیشتر از میان بردارند تا بتوانند تجارت درون منطقه‌ای را گسترش داده و زمینه دستیابی به بازار مشترک را فراهم سازند؛ اما آسه آن به عنوان بازاری مشترک نیازمند تجارت فزون تری بین اعضاء خود است.

همانطور که در قسمت قبل اشاره شد، حجم تجارت درون منطقه‌ای ۱۰ کشور آسه آن کمتر از ۲۵ درصد است (ASEAN Secretariat. 2018) و این نهاد منطقه‌ای برای رسیدن به هدف خود باید حجم تجارت درون منطقه‌ای خود را به بیش از ۴۰ درصد افزایش دهد. حفظ بازار مشترک نیز دشوارتر از مرحله اولیه یا ایجاد آن است. مثال بارز این امر، اتحادیه اروپاست که در سال‌های اخیر مشکلات متعددی را به چشم دیده است و از مهمترین آن‌ها می‌توان به احتمال خروج انگلستان از اتحادیه، بحران بدھی یونان و نگرانی‌های موجود برسر منطقه یورو، جریان فزاینده مهاجران و پناهندگان سوری و افغانی به منطقه، خیزش مجدد روسیه و تهدید تروریسم اشاره کرد (CRS Report. 2017: 7). آسه آن به عنوان نهادی منطقه‌ای برای دستیابی به هدف خود که همان بازار مشترک است، باید برنامه‌ریزی‌های دقیق‌تری انجام دهد و این امر نیازمند همراهی تمام اعضای این نهاد است. تجارت درون منطقه‌ای به این دلیل اهمیت دارد که استقلال رای

نهادهای منطقه‌ای را بیشتر کرده و به آن‌ها آزادی عمل بیشتری در راستای اتخاذ سیاست‌های مورد نظر خود می‌دهد. وابستگی بیش از حد به خارج از منطقه باعث می‌شود در موقع حساس، کشورهای منطقه نتوانند با موانع موجود قاطعانه برخورد کنند و این امر به نوبه خود منافع آن‌ها را در وضعیت نامناسبی قرار می‌دهد.

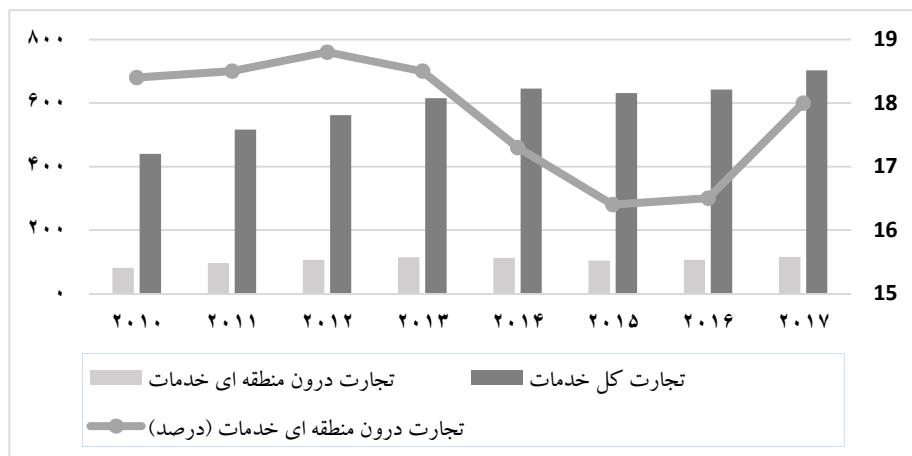
نمودار شماره ۱. تجارت درون و برونو منطقه‌ای آسه آن (میلیارد دلار)



منبع: (ASEAN Secretariat)

براساس نمودار شماره ۱، حجم تجارت برونو منطقه‌ای آسه آن از دهه ۱۹۹۰ تا کنون رشد قابل ملاحظه‌تری نسبت به تجارت درون منطقه‌ای داشته است. با رجوع به آمار تجارت درون منطقه‌ای این نهاد، آنچه در نگاه اول به ذهن می‌رسد این است که تجارت درون منطقه‌ای در طول بیش از دو دهه، نشان دهنده افزایش همکاری و تبادلات درون منطقه‌ای است؛ اما آنچه در این بین مهم‌تر بوده و باید در نظر گرفته شود این است که تجارت برونو منطقه‌ای آسه آن رشد بیشتری داشته است. همانطور که خط مشکی در نمودار نشان می‌دهد، علیرغم افزایش حجم تجارت درون منطقه‌ای، سهم این بخش نسبت به تجارت برونو منطقه‌ای نه تنها رشدی را نشان نمی‌دهد؛ بلکه در چند سال اخیر کاهش و حتی راکد باقی مانده است. اینجاست که مشخص می‌شود اگرچه آسه آن بر همگرایی اقتصادی درون منطقه‌ای تاکید می‌کند؛ اما سازوکارهای مناسب برای پیگیری این امر را نیندیشیده است.

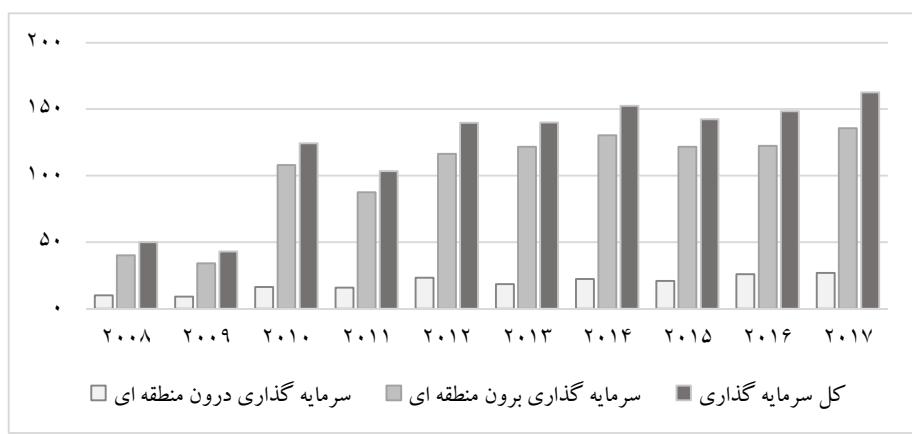
نمودار شماره ۲. تجارت خدمات آسه آن (میلیارد دلار)



منبع: (ASEAN Secretariat, 2018)

در نمودار شماره ۲ تجارت خدمات آسه آن از سال ۲۰۱۰ تا کنون آورده شده است. با اینکه اعضای آسه آن منطقه آزاد تجاری را در اواسط دهه ۲۰۰۰ اجرایی کردند؛ اما آمار مربوط به تجارت درون منطقه‌ای خدمات، با وجود رشد حجم کل تجارت خدمات، نه تنها رشد نکرده است؛ بلکه کاهش سه درصدی را نیز نشان می‌دهد که این یعنی آسه آن نه تنها به هدف خود (بازار مشترک) نزدیک نشده (البته در حال حاضر)؛ بلکه از آن دور نیز شده است.

نمودار شماره ۳. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی درون منطقه و برون منطقه‌ای در آسه آن (میلیارد دلار)



منبع: (ASEAN Secretariat. 2018)

اما آمار مربوط به حوزه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی درون منطقه‌ای اندکی متفاوت از دو حوزه قبلی است، به گونه‌ای که حجم سرمایه‌گذاری درون منطقه‌ای از ۸/۴ میلیارد دلار (۱۰/۲ درصد) در سال ۲۰۰۷ به ۲۴/۶ میلیارد دلار (۲۴/۴ درصد) در سال ۲۰۱۶ افزایش یافته است. در این بین تنها سال ۲۰۱۲ بوده که نسبت به سال قبل افزایش ۵ میلیارد دلاری داشته و حجم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی درون منطقه‌ای از ۱۸ میلیارد به ۲۳ میلیارد دلار رسیده و سال ۲۰۱۵ نسبت به سال قبل تفاوت زیادی نداشته است. به استثنای این دو مورد، حجم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی درون منطقه‌ای آسه آن پیوسته رشد داشته است و می‌توان در این حوزه ابراز امیدواری کرد: (ASEAN Secretariat. 2017: 142-144). در سال ۲۰۱۷ نیز حجم سرمایه‌گذاری افزایش یافته و سهم کشورهای آسه آن از مجموع ۱۸۰ میلیارد دلار، ۲۶/۹ میلیارد دلار به ثبت رسیده است. آنچه از بررسی عملکرد درون منطقه‌ای آسه آن مشخص است، جز عملکرد نه چندان قوی این نهاد منطقه‌ای نیست؛ البته ذکر این موضوع حائز اهمیت است که آسه آن در حوزه‌های مختلف با وجود کمبودهای موجود، عملکرد خوبی را ثبت کرده و منظور از عملکرد نه چندان قوی در اینجا، تاحدوی ناتوانی در پیشبرد هدف خود یعنی همان بازار مشترک است که باعث شده واقعیت، ورای آرزوهای این نهاد منطقه‌ای خودنمایی کند.

۲-۵- تفاوت چشمگیر در توان و قابلیت اعضاء

آسه آن به عنوان بلوک و یا نهادی منطقه‌ای از ۱۰ کشور با توانایی‌های بسیار متفاوت تشکیل شده‌است. در اینجا ما باید آسه آن را به دو گروه کشورهای با درآمد متوسط، متوسط به بالا و بالا مانند ۶ کشور آسه آن^۱ (سنگاپور، مالزی، برونئی، تایلند، اندونزی و فیلیپین) و گروه کشورهای کمتر توسعه‌یافته آسه آن^۲ تقسیم کنیم. در بین کشورهای دو گروه بالا نیز تفاوت‌های زیادی از نظر سطوح مختلف توانایی وجود دارد. به عنوان مثال در گروه کشورهای آسه آن^۳، درآمدهای برونئی اغلب بر صادرات مواد خام نفت و گاز وابسته است و این کشور در مقابل سنگاپور که درآمد آن اغلب بر خدمات و بعد از آن تولیدات صنعتی متکی است، قرار دارد. در میان کشورهای کمتر توسعه‌یافته آسه آن^۴ نیز سطح اقتصاد ویتنام با سه کشور دیگر کمی متفاوت بوده و این کشور نه تنها از

1. ASEAN6

2. ASEAN4 (CLMV)

منظر اقتصادی عملکرد بهتری نسبت به سه کشور دیگر داشته، بلکه توانسته است در دو دهه اخیر رشد و پیشرفت قابل ملاحظه‌تری را ثبت کند (ASEAN Secretariat. 2017: 59-125). حجم اقتصادی این مجموعه نیز تفاوت‌های بسیاری را نشان می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که تولید ناخالص داخلی اندونزی (۲۰۱۷) بیش از یک تریلیون در سال؛ اما همین شاخص در کشور لاووس ۱۶ میلیارد دلار است. این شاخص گویای توانایی و قابلیت کشورهای منطقه است که تفاوت بسیار زیادی را نیز نمایان می‌سازد (Statista. 2018). به دلیل تفاوت کشورهای منطقه، انتظارات آن‌ها نیز از سه شاخه اصلی آسه آن، مخصوصاً اجتماع اقتصادی آسه آن متفاوت است. به عنوان مثال در حالی که این نهاد به عنوان حامی منافع کشورهای با اقتصاد باز [مانند سنگاپور و مالزی] عمل می‌کند، برای یک کشور توسعه‌نیافته کوچک مانند لاووس یا کامبوج، مفید بودن آن بیشتر در جذب سرمایه گذاری مستقیم خارجی است که این امر نیز در واقعیت امر چندان به نفع این کشورها نیست. به عنوان مثال از مجموع سرمایه گذاری مستقیم خارجی که وارد منطقه می‌شود سنگاپور نزدیک ۵۰ درصد و کشورهای توسعه‌نیافته کوچک مانند لاووس، کامبوج و میانمار ۲ تا ۵ درصد از آن را به خود اختصاص می‌دهند (البته این سیر به تدریج تغییر خواهد کرد) که این امر منجر به عدم تمایل به تخصیص منابع در راستای ادغام منطقه‌ای بیشتر می‌شود (ASEAN Secretariat. 2017: 141). در مورد منافع حاصل از توسعه همگرایی اقتصادی نیز تفاوت دیدگاه وجود دارد. به عنوان مثال در حالی که کشورهای توسعه یافته‌تر مانند تایلند، اندونزی و مالزی به دنبال ارتقا و توسعه تولید قطعات الکترونیکی و صنعت خودرواند، کشورهایی مانند میانمار، برونئی و لاووس بیشتر علاقه‌مند به اولویت قائل شدن برای صنایع مبتنی بر ذخایر و منابع معدنی هستند (OEC. 2018; UNcomtrade 2018) این امر توسعه بازار یکپارچه در بخش‌های گوناگون منطقه‌ای را با چالش مواجه می‌کند؛ اما ذکر این نکته نیز حائز اهمیت است که با برنامه‌ریزی دقیق نقایص ذکر شده قابل رفع است.

ملی‌گرایی اقتصادی (حمایت‌گرایی) بعضی از کشورهای آسه آن مانند اندونزی (و با انتخابات کنونی مالزی) نیز به یکی از چالش‌های منطقه‌ای تبدیل شده که اولویت را به جای آزادسازی اقتصادی بر ایجاد ساختار و زیرساخت‌های ملی متمرکز کرده‌اند. عدم قطعیت سیاسی در فیلیپین و اندونزی یکی دیگر از چالش‌های حال حاضر منطقه است (Mumford & Ramamurthy. 2018: 6) به دلیل نیاز کشورهای کوچک‌تر به منابع مالی عظیم زیرساختی، آن‌ها ترجیح می‌دهند در طرح‌های جدیدتر کشورهای بزرگ مانند

چین و ژاپن باقی بمانند.

۳-۵- موافع سیاسی و تمایلات فراملی آسه آن

یکی دیگر از چالش‌های کشورهای منطقه برای تعمیق همکاری‌های خود این است که آن‌ها تمایل دارند قسمتی از آسه آن باشند، درحالی که در خدمت منافع ملی خویش (اقتصادی یا سیاسی) هستند. این یعنی کشورهای آسه آن تمایلی به واگذار کردن اقتدار و حاکمیت خود به نهادی فراملی ندارند [او ایجاد هر نهادی را در راستای تقویت و تحکیم حاکمیت ملی خود می‌دانند]. وجود اصل عدم مداخله در امور داخلی^۱ در منشور آسه آن (Portela. 2013: 1) باعث شده است کشورهای منطقه در مقابل بحران‌های مختلف داخلی، اصل همکاری و مشورت را کنار بگذارند و حس وحدت و یکپارچگی خود را از دست بدهند. مثال بارز این امر بحران روهینگیا است که از اوت سال ۲۰۱۵ آغاز شده است و کشورهای منطقه مدت زمان زیادی به دلیل پایبندی به اصل مورد نظر اقدامی در پیش نگرفتن و بالاخره به واسطه فشارهای بین‌المللی، مالزی صرفاً انتقاداتی را هرچند اندک وارد کرد. آسه آن برای اینکه بتواند به عنوان بازاری مشترک عمل کند، نیازمند سازوکارهای دقیق‌تر و هماهنگ‌تری جهت حل منازعات و مشکلات ایجاد شده است.

همچنین پس از سال‌ها مذاکره اعضای آسه آن برای تبدیل اعلامیه اخلاقی به منشور اخلاقی آسه آن، کامبوج به عنوان میزبان نشست در سال ۲۰۱۲ مشخص شد؛ اما کامبوج به دلیل روابط نزدیک و ترس از خروج سرمایه‌های چین، تشکیل منشور را و تو کرد و به درخواست بیجینگ از گفتگو در مورد آن امتناع ورزید (عباس‌زاده و رمضانی، ۱۳۹۶: ۷۸-۷۹). گرایش‌های متفاوت اعضای آسه آن از منافع سیاسی و اقتصادی این کشورها نشات می‌گیرد. به عنوان مثال در مورد اختلافات منطقه‌ای دریای جنوب چین، فیلیپین و ویتنام درگیری بیشتری با چین دارند (عباس‌زاده و رمضانی، ۱۳۹۶: ۷۶) و کشورهایی مانند لائوس، میانمار و کامبوج سعی می‌کنند در این مسئله ورود پیدا نکنند. این موارد نشان‌دهنده عدم وجود سیاست‌های مشترک است که کشورهای آسه آن را به سمت استقلال رای سوق می‌دهد و نتیجه قطعی آن بروز بی‌اعتمادی بین طرفین است. در اینجا ذکر این واقعیت نیز می‌تواند اندکی برای درک موضوع راه‌گشا باشد که به نظر

1- the principle of non-interference in internal affairs

می‌رسد کشورهای آسه آنهای تاکید خود را بیشتر بر حوزه اقتصادی یعنی یکی از سه شاخه اجرایی آسه آنهای گذاشته‌اند و آسه آنهای برای دستیابی به هدف خود نیازمند ایجاد توازنی بین سه شاخه اجرایی آسه آنهای یعنی اجتماع امنیتی، فرهنگی-اجتماعی و اقتصادی است و با توجه به وضعیت حاضر باید منتظر ماند که آیا نظریه ارنست هاس مبنی بر «سرریزی» از حوزه همگرایی و همکاری اقتصادی به دیگر حوزه‌های سیاسی و امنیتی آسه آنهای محلی از اعراب پیدا خواهد کرد یا خیر.

عملکرد اکثر کشورهای آسه آنهای با روابط نزدیک بین بنگاه‌ها و سیاستمداران ارتباط دارد. شرکت‌های داخلی نیز از ادغام منطقه‌ای و تغییر ساختار قوانین و مقررات اقتصاد ملی نگران‌اند. این شرکت‌ها با صاحبان قدرت رابطه نزدیک دارند (Deinla. 2017: 102; Gomez. 2002: 2; Basu Das. 2016: 5). دلیل آن‌هم حمایت این شرکت‌ها در موقع انتخابات از کاندیداهاست تا در مقابل آن‌ها نیز منافع شرکت‌ها را در نظر بگیرند و در راستای حفظ آن گام بردارند) و تقاضای مقررات داخلی برای دور زدن اصلاحات لازم برای ادغام منطقه‌ای به شدت بالا است. این امر در موارد بسیاری از موافقتنامه‌های به رسمیت شناختن مشترک حرفه و مشاغل آسه آنهای می‌شود که بر اساس آن اجازه استخدام خارجی‌ها تحت قوانین و مقررات داخلی انجام می‌شود. این گونه تفاوت‌ها در منافع ملی و فرهنگ سیاسی اغلب ابتکارات منطقه‌ای را با مشکل مواجه می‌کند و روند ادغام را به طور قابل توجهی به تأخیر می‌اندازد (Basu Das. 2016: 5).

ظهور چین و رقابت‌های اقتصادی این کشور با ژاپن [هنده، ایالات متحده و کره جنوبی] در منطقه شرق آسیا نیز یکی دیگر از موانع همگرایی اقتصادی آسه آنهای است. رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در منطقه شرق آسیا باعث شد آسه آنهای در سال ۲۰۰۷ بر اصل مرکزیت آسه آنهای^۱ تاکید کند. یکی از نمونه‌های بارز رقابت اقتصادی چین و ژاپن در قالب مرکزیت آسه آنهای، مشارکت اقتصادی جامع منطقه‌ای است که ۱۶ کشور (۱۰ کشور آسه آنهای به علاوه چین، ژاپن، کره جنوبی، هنده، استرالیا و نیوزیلند) را در بر می‌گیرد [و به عنوان منطقه آزاد تجاری عمل می‌کند]. اگرچه رقابت‌های دو کشور به رشد و توسعه ابعاد گوناگون کشورهای منطقه و به تبع آن تامین نیازهای همگرایی اقتصادی بیشتر کمک خواهد کرد؛ اما این واقعیت را نیز باید پذیرفت که رقابت قدرت‌های بزرگ باعث می‌شود کشورهای آسه آنهای با توجه به وابستگی و همچنین منافع و

علاقیق متفاوت خود به سمت یکی از این کشورها سوق پیدا کنند (رمضانی، ۱۳۹۷-۱۴۰۲) و این واقعیت کشورهای منطقه را از هدف خود مبنی بر همگرایی بیشتر در قالب نهاد آسه آن دور خواهد ساخت. موارد مذکور به نوبه خود منجر به تفرقه، بی‌اعتمادی و جدایی کشورهای منطقه می‌شود. همچنین چین و هند که جمعیت‌های میلیارداری دارند، سرمایه‌های خارجی را به سمت خود جذب کرده و منجر به کند شدن سیر فزاینده جریان سرمایه به منطقه جنوب شرق آسیا شده‌اند.

کشورهای آسه آن بسیاری از تعهدات ساده‌تر را در قالب اجتماع اقتصادی آسه آن اجرا کرده‌اند. پیاده‌سازی موارد باقی‌مانده نیاز به ترکیب عواملی متعدد دارد و ساده نیست. اجرای این اقدامات نسبتاً دشوار، نیاز به سازمان قوی و منابع انسانی و مالی دارد. اکثر کشورهای آسه آن فاقد پیش‌نیازهای مذکور هستند و اکثر این کشورها باید اصلاحات ساختاری مناسبی را در راستای تعمیق همگرایی اقتصادی در دستور کار قرار دهند (ADB. 2014: xxix-15). برخی دیگر از انواع موانع همگرایی اقتصادی، وجود برخی موانع تعریفهایی که مانع حرکت آزادانه کالا، نیروی کار و سرمایه بین کشورها می‌شود؛ قوانین و مقررات متفاوت که مانع تسریع انجام اقدامات می‌شود. طرفین است؛ مقررات و دیوان‌سالاری بیش از حد که مانع تسریع انجام اقدامات می‌شود. کمبود اطلاعات از فضای کسب و کار کشورهای عضو و زیرساخت‌های ناکافی نیز از دیگر موانع موجود جهت همکاری اقتصادی بیشتر است (Hu. 2013: 466). به عنوان مثال: به دلیل سطح توسعه‌یافته‌گی سنگاپور و تا حدودی سیاست‌های رفاهی بروئی، این کشورها اعمال تعریفهای بالا نسبت به واردات کالاهای خارجی را نخواهند پذیرفت و اگر خلاف این امر تحقق یابد، رفاه نسبی سنگاپور و بروئی مورد هدف قرار خواهد گرفت که به نظر نمی‌رسد این پیامد را بپذیرند (مگر اینکه سیاست‌های جبرانی پیش-بینی و اعمال شود) (Basu Das & Others. 2006: 934; Plummer. 2006: 1-18). در نتیجه کشورهای آسه آن مراحل همگرایی منطقه‌ای را به صورت کامل و در بازه زمانی کوتاه نمی‌توانند طی کنند و باید استثنائاتی را در مسیر همگرایی منطقه‌ای کامل در نظر بگیرند تا ادغام بیشتر در قالب هر ۱۰ عضو نهاد مجبور ممکن و اجرایی شود.

نتیجه‌گیری

کشورهای آسه آن از دهه ۱۹۹۰ به سمت همگرایی اقتصادی بیشتر حرکت کردند. هدف اعضای این نهاد منطقه‌ای، همگرایی اقتصادی در قالب منطقه آزاد تجاری بود که

بازه زمانی آن تا سال ۲۰۱۵ برای شش عضو اصلی و اواخر ۲۰۱۸ برای ۴ عضو کمتر توسعه یافته لائوس، کامبوج، میانمار و ویتنام در نظر گرفته شده‌بود. کشورهای آسه آن در سال ۲۰۱۵ تصمیم گرفتند بازار مشترک آسه آن را در طول یک دهه یعنی تا سال ۲۰۲۵ اجرایی کنند و نقشه راه آن را نیز تعیین کردند. انتخاب پول واحد نیز موضوع دیگری است که ابتدا توسط مالزی مطرح شد و برای اجرایی شدن بازار مشترک (جهت حرکت آزاد و بدون مانع افراد، کالا و خدمات در میان کشورهای عضو) ضروری است؛ اما توافقی میان اعضای این نهاد بر سر اینکه پول کدام کشور به عنوان پول واحد انتخاب شود، وجود ندارد و هر کشور برای حفظ رقابت‌پذیری حوزه صادرات خود مخالف اتخاذ پول واحد یا مشترک برای سازمان مزبور است. با وجود پیشرفت‌هایی که اعضای آسه آن در حوزه‌های مختلف داشته‌اند، این نهاد برای دستیابی به هدف خود یعنی بازار مشترک موانع بسیار زیاد و دشواری را پیش‌رو دارد که به‌نظر می‌رسد در این بازه زمانی اندک توانایی دستیابی به بازار مشترک را نخواهد داشت و دلیل آن هم نه تنها اختلاف سطوح توسعه و پیشرفت در حوزه‌های مختلف اعضاء بلکه نبود منابع و سازوکارهای شایسته و درخور برای تعقیب این هدف است. نه تنها موانع داخلی؛ بلکه جذابیت و منافع حاصل از همکاری‌های فرامنطقه‌ای یا بین منطقه‌ای، کشورهای آسه آن را به سمت همگرایی فرامنطقه‌ای (شرق آسیا) سوق می‌دهد و این امر اگرچه موجب آزادسازی بیشتر اعضاء با گذشت زمان می‌شود؛ اما مانع بزرگی بر سر راه تسریع و تعمیق همگرایی اقتصادی منطقه‌ای (جنوب شرق آسیا) و در قالب نهاد آسه آن خواهد بود. موانع درونی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به‌صورت ترکیبی از عوامل عمل کرده و به احتمال زیاد همگرایی بیشتر را به تاخیر خواهند انداخت. وجود موانعی در مقابل آزادی انتقال کالا، کار و سرمایه بین اعضاء در حال حاضر موجب شده است آسه آن اقداماتی مانند کاهش تعرفه‌ها و حتی حذف آن‌ها را جهت دستیابی به اتحادیه همگرایتر دنبال کند. با بررسی تجربه همگرایی منطقه‌ای در قالب نهاد آسه آن، می‌توان رشد این پدیده (همگرایی منطقه‌ای) را تایید کرد؛ اما نباید این نکته را از نظر دور داشت که در حوزه علوم اجتماعی و انسانی ممکن است علت و عوامل هر پدیده، وجوده و یا ابعاد گوناگونی را برتابد، ما نمی‌توانیم علتی واحد را برای اثبات ادعایی خاص، به موضوعی مشخص نسبت دهیم. در اینجا می‌توان به این نتیجه رسید که علل ذکر شده در قسمت‌های پیشین، دست در دست هم داده و موانعی را به نسبت‌های گوناگون، با شدت و ضعف‌های مختلف در مقابل همگرایی بیشتر آسه آن ایجاد کرده‌اند. فقدان سازوکارهای سنجیده نیز مانع رفع مشکلات موجود

می‌شود.

به‌نظر می‌رسد کشورهای آسه آن اگرچه در مواجهه با مشکلات متعدد توانایی دستیابی به بازار مشترک را خواهند داشت؛ اما این هدف با وجود حجم بالای موانع، چالش‌ها و مشکلات کنونی کمی زمان بر است و دوره زمانی آن احتمالاً بیش از یک دهه خواهد بود. البته ذکر این نکته حائز اهمیت است که آسه آن در مواردی مانند بازه زمانی ایجاد منطقه آزاد تجاری، ثابت کرده است که می‌تواند حتی زودتر از موعد مقرر به هدف خود جامه عمل بپوشاند و نمی‌توان سرنوشت و تجربه کشورهای پیشرفت‌هه را به عنوان نسخه غیرقابل تخطی و سرنوشت مختومه کشورهای در حال توسعه و از جمله نهاد مزبور پیچید.

منابع

- امیدی، علی. (۱۳۸۵). «تأثیر ژئوپولیتیک در رخوت همگرایی در اکو و بالندگی آسه آن». *فصلنامه ژئوپلتیک*. شماره ۱۵۷-۱۲۳.
- امیدی، علی. (۱۳۸۸). *منطقه‌گرایی در آسیا: نگاهی به سازمان‌های آسه آن، سارک و اکو*. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- رمضانی، احمد. (۱۳۹۷). *رقابت‌های اقتصادی چین و ژاپن در آسیای جنوب شرقی*. تهران: انتشارات سخنواران.
- سازمند، بهاره. (۱۳۸۸). *هویت مشترک و منطقه‌گرایی در جنوب شرق آسیا (آسه آن ۲۰۰۵-۱۹۶۷)*. تهران: وزارت امور خارجه.
- سازمند، بهاره. (۱۳۸۸). «منطقه‌گرایی اقتصادی در شرق آسیا: آسه آن + ۳؛ چالش‌ها و فرصت‌ها». *فصلنامه پژوهش‌های تجارت جهانی*. شماره ۱۴۰-۱۵۱.
- سازمند، بهاره. (۱۳۸۶). «بررسی همگرایی اقتصادی در میان اعضای آسه آن از منظر بین حکومت‌گرایی». *فصلنامه سیاست خارجی*. شماره ۳-۵۳۲.
- سازمند، بهاره و رمضانی، احمد. (۱۳۹۷). «چین و ژاپن، دو ابتکار فرامنطقه‌ای رقیب در آسیا-پاسیفیک». *فصلنامه سیاست جهانی*. شماره ۱۰-۸۰.
- عباس زاده، مهدی و رمضانی، احمد. (۱۳۹۶). «سیاست چین در دریای جنوبی؛ سیاست قدرت و نفوذ دریایی». *فصلنامه سیاست جهانی*. شماره ۲-۸۱.
- کولائی، الله و سازمند، بهاره. (۱۳۹۰). «همگرایی منطقه‌ای در آسیا: تحلیل تطبیقی اکو و آسه آن در آسیا». *فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*. شماره ۲۷-۸۰.
- متقی، ابراهیم و احمدی خوی، امیررضا. (۱۳۹۴). «منطقه‌گرایی تطبیقی، همگرایی اقتصادی و استقرار امنیت؛ مطالعه موردي: سازمان کنفرانس اسلامی و آسه آن».
- فصلنامه ژئوپلیتیک*. شماره ۱۴۷-۱۱۷.

References

- Armstrong, David; Lloyd, Lorna & Redmond, John. (2004). *International organisation in world politics*. Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Asian Development Bank Institute (ADBI). (2014). *ASEAN 2030: Toward a Borderless Economic Community*. Japan: Asian Development Bank Institute (ADBI).
- Aswathappa, K. (2010). *International Business*. Fourth edition. New Delhi: Tata McGraw Hill.

- Balassa, Bela. (1961). *The Theory of Economic Integration*. London and New York: Routledge.
- Basu Das, Sanchita. (2015). *The ASEAN Economic Community and Beyond: Myths and Realities*. Singapore: ISEAS.
- Basu Das, Sanchita. (2016). Huge Challenges Await AEC 2025, *ISEAS*, NO. 48, 1-9.
- Basu Das, Sanchita; Sen, Rahul & Srivastava, Sadhana. (2016). A Partial ASEAN Customs Union Post 2015?. *The Singapore Economic Review*, Vol. 63, No. 1, 1-25.
- Bhalla, A. S; Bhalla, P. (1997). *Regional Blocs: Building Blocks or Stumbling Blocks?*. Basingstoke & New York: MACMillan Press & ST. Martin's Press.
- Bitzenis, Aristidis. (2009). *The Balkans: Foreign Direct Investment and EU Accession*. Farnham, United Kingdom: Ashgate Publishing.
- Both, G. Deniz. (2018). Models of regional cooperation in competition law and policy from around the world: lessons for the ASEAN region. In: *The Regionalisation of Competition Law and Policy within the ASEAN Economic Community*, Burton Ong, Cambridge: Cambridge University Press.
- Christopher B. Roberts. (2014). *ASEAN Regionalism: Cooperation, Values and Institutionalization*. London & New York: Routledge.
- Corfield, Justin. (2011). *Historical Dictionary of Singapore*. Lanham, Maryland: Scarecrow Press.
- CRS Report. (2017). The European Union: Current Challenges and Future Prospects. *Congressional Research Service*, 1-21.
- Deinla, Imelda. (2017). *The Development of the Rule of Law in ASEAN*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Dieter, Heribert. (2002). APEC, Australia and New Zealand: Pathways to Asia?. In: *Asia-Pacific Economic Cooperation (APEC): The First Decade*. Werner Draguhn, Eva Manske, Jürgen Rüland, London and New York: Routledge.
- Dosenrode, Soren. (2015). *Limits to Regional Integration*. London and New York: Routledge.
- El-Agraa, Ali M. (1999). *Regional Integration: Experience, Theory and Measurement*. London: Macmillan.
- El-Agraa, Ali M. (2007). *The European Union Economics and Policies*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Ethier, Wilfred J. (1998). The New Regionalism. *The Economic Journal*, Vol. 108, No. 449, 1149-1161.
- Findlay, Christopher; Urata, Shujiro. (2009). *Free Trade Agreements in the Asia Pacific*. Singapore: World Scientific Publishing.
- Frankel, Jeffrey A. (1997). *Regional Trading Blocs in the World Economic*

- System.** Washington D.C: Institute for International Economics.
- Gebru, Solomon Gebreyohans. (2016). Regional Integration in the Horn of Africa: State of Affairs and Challenges. *Center for European Integration Studies* (ZEI), WAI-ZEI Paper, No. 31, 1-37.
- Gekonge, Christopher O. (2014). *Emerging Business Opportunities in Africa: Market Entry, Competitive Strategy, and the Promotion of Foreign Direct Investments*. USA: Business Science Reference (IGI Global).
- Gomez, Edmund. (2002). *Political Business in East Asia*. London and New York: Routledge.
- Haokip, Thongkhola. (2012). Recent trends in regional integration and the Indian experience. *International Area Studies Review*, Vol. 15, No. 4, 377-392.
- Hapsari, Indira M; Mangunsong, Carlos. (2006). Determinants of AFTA Members' Trade Flows and Potential for Trade Diversion. *The Asia-Pacific Research and Training Network on Trade (ARTNet)*, Working Paper Series, No. 21, 1-28.
- Hu, Albert G. (2013). ASEAN Economic Community Business Survey. In: *The Asean Economic Community: A Work In Progress, Sanchita Basu Das*. Jayant Menon; Rodolfo Severino & Omkar Lal Shrestha, Japan and Singapore: Asian Development Bank (ADB) and ISEAS.
- Huong Dang, Thi Thu. (2008). *Examining the Engagement Between Civil Society in Southeast Asia and ASEAN in the ASEAN Community Building Process*. Munich, Germany: grin verlag.
- Kawai, Masahiro. (2005). Eats Asian economic regionalism: progress and challenges. *Journal of Asian Economics*, 16, 29-55.
- Kiki, Verico. (2017). *The Future of the ASEAN Economic Integration*. London: Palgrave Macmillan.
- Langhammer, Rolf J; Hiemenz, Ulrich. (1990). *Regional integration among developing countries: opportunities, obstacles and options*. Kieler Studien, No. 232, 1-102.
- Lupel, A. (2004). Regionalism and Globalization: Post-Nation or Extended Nation. *Polity*, No. 36, 153-174.
- Lvova, Elena. (2003). *Integration of the Ukraine to the world's economic system by means of Special Investment Regimes*. Germany: German National Library.
- OECD. (2012). *OECDReview of Agricultural Policies: Indonesia 2012*. Paris: OECD Publishing.
- Ohmae, Kenichi. (1996). *The end of the Nation State: The rise of regional economies*. Free Press Paperbacks, 1-18.
- Ohmae, Kenichi. (1995). *The end of the nation state: the rise of regional economies*. London: Free Press.
- Park, Donzhyun; Goh, Ming Sze. (1998). Prospects of Economic Integration in Southeast Asia. *East Asian Economic Issues*, Volume 4, Jon D

- Kendall; Park Donghyun, Singapore: world scientific Publishing.
- Peters-Berries, Christian. (2010). *Regional Integration in Southern Africa – A Guidebook*. Germany: Internationale Weiterbildung und Entwicklung gGmbH (InWEnt).
- Plummer, Michael G. (2006). An ASEAN customs union?. *Journal of Asian Economics*, Vol. 17, 923–938.
- Portela, Clara. (2013). the association of southeast asian nations (asean): Integration, Internal Dynamics and External Relations. European Union: Policy Department, *Directorate-General for External Policies of the Union*, 1-23.
- Smeets, Heinz-Dieter. (1996). Grundlagen der regionalen Integration: Von der Zollunion zum Binnenmarkt. In *Europäische Integration*, Ohr Renate, Stuttgart, Berlin, Köln, 47–75.
- Strange, Susan. (1996). *The Retreat of the State: The Diffusion of Power in the World Economy*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Than, Mya. (2005). *Myanmar in ASEAN: Regional Cooperation Experience*. Singapore: ISEAS.
- United States International Trade Commission (USITC). (2010). *Asean: Regional Trends in Economic Integration, Export Competitiveness, and Inbound Investment for Selected Countries*, No. 332-511, Washington D.C.
- ASEAN Secretariat. (2013). ASEAN Economic Community (AEC): Chartbook. ASEAN Secretariat. on http://www.aseanstats.org/wp-content/uploads/2016/11/AEC_Chartbook-2013-1-1.pdf. <https://www.statista.com/statistics/804307/gross-domestic-product-gdp-per-capita-in-the-asean-countries/>
- ASEAN Secretariat. (2017). ASEAN Economic Community (AEC): Chartbook. ASEAN Secretariat. on http://www.aseanstats.org/wp-content/uploads/2018/01/AEC_Chartbook_2017.pdf.
- Asian Development Bank (ADB). (2018). Asia Regional Integration Center. on <https://aric.adb.org/fta-trends-by-status>
- ASEAN Secretariat. (2018). on <http://asean.org/asean/asean-secretariat/> Gathi, James Thuo. (2009). African Regional Trade Agreements as Flexible Legal Regimes, Working Paper Series, No. 20. on <http://scholarship.law.unc.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=1903&context=ncilj>.
- The Observatory of Economic Complexity (OEC). (2018). on <https://atlas.media.mit.edu/en/profile/country>
- The Statistics Portal. (2018). ASEAN countries: Gross domestic product (GDP) per capita in current prices from 2008 to 2018 (in U.S. dollars).
- The Statistics Portal. (2018). Gross domestic product (GDP) of the ASEAN countries from 2008 to 2018 (in billion U.S. dollars). on <https://www.statista.com/statistics/796245/gdp-of-the-asean-countries/>



روندها و سناریوهای آینده روابط ایران و روسیه مبتنی بر انتقال انرژی خزر

عین‌الله کشاورز ترک^۱ - محمدناصر ادیب مهر^۲

چکیده

روندها و پیشرانهای تأثیرگذار بر روابط ایران و روسیه با تحولات متفاوت روپروردیده است و بستر نوینی را برای همکاری‌های دو کشور مهیا نموده است. در دهه گذشته روسیه در عرصه‌های مختلفی با غرب به تقابل برخاست که بحران اکراین، بحران کوزوو، بحران گرجستان (جدایی اوستیای جنوبی)، استقرار سپرموشکی آمریکا در چک، گسترش ناتو در شرق و... از جمله این تقابل‌ها محسوب می‌شود. یکی از عرصه‌های مهم دیگر که تقابل جدی روسیه و غرب را به‌دلیل داشته انرژی خزر است. خط‌الوله انتقال گاز خزر به اروپا از طریق روسیه، خط‌الوله باکو - تفلیس - جیهان و خط‌الوله نابوکو مؤلفه‌هایی هستند که بر روابط روسیه و اروپا تأثیر بسزایی دارند. با توجه به رویکرد جدید غرب برای یافتن منبع انرژی جدید و خروج از وابستگی به انرژی خلیج فارس به‌نظر می‌رسد منابع انرژی خزر نقش راهبردی را ایفا خواهد نمود. نفوذ آمریکا و غرب در کشورهای ساحلی دریای خزر موجب شفاق بین استراتژی آنان با روسیه برای صدور انرژی شده است. در این بین، همگرایی ایران و روسیه که اغلب مواضع مشابهی در قبال غرب اتخاذ کرده‌اند می‌تواند نتایج مثبت و اثرگذاری به‌دلیل داشته باشد. لذا بر اساس آینده تحولات سیاسی - اقتصادی منطقه و بازار انرژی خزر، روندها و سناریوهای همگرایی آینده ایران و روسیه با استفاده از روش عدم قطعیت بحرانی‌شناسی و تبیین شده است.

وازگان کلیدی: انتقال انرژی خزر، سناریوهای آینده، روسیه، ایران، همگرایی.

۱. استادیار گروه آینده پژوهی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی(ره)، قزوین، ایران.

۲. کارشناسی ارشد علوم سیاسی و مدرس دانشگاه پیام نور، قزوین، ایران نویسنده مسئول: (mnadib@yahoo.com)

مقدمه

پیشینه روابط ایران و روسیه به گذشته‌های دور بازمی‌گردد. ایران و روسیه دست‌کم در پانصدسال گذشته روابط پرفرازونشیبی با یکدیگر داشته‌اند. با نگاهی گذرا به رژیم حقوقی دریای خزر و رویه کشورهای ساحلی این دریا برای فروش انرژی می‌توان به این نتیجه رسید که یک گسیختگی و تکروی در این زمینه به‌چشم می‌خورد، بدین معنی که هریک از کشورهای این حوزه به‌صورت جداگانه قرارداد فروش نفت با شرکت‌های نفتی غرب منعقد کرده‌اند. از طرفی حمایت آمریکا از خط‌الوله نفت، باکو-تفليس - جیهان نشان داد که عزم این کشور برای بهره‌گیری از انرژی خزر بدون حضور ایران و روسیه بسیار جدی است، بنابراین می‌توان گفت: همکاری ایران و روسیه برای مهار غرب در بحث انرژی خزر بسیار با اهمیت و اثرگذار به‌نظر می‌رسد. دو کشور ایران و روسیه برای انتقال انرژی خزر علاوه بر همکاری‌های فنی نیازمند تعریف یک سازوکار نوبن هستند تا بتوانند بر اساس آن همگرایی و همسویی خود را تدوین کنند؛ بنابراین این همگرایی در قالب یک کنسرسیوم انرژی می‌تواند نتایج ارزنده‌ای به‌دبال داشته باشد.

اکنون که تحولات روابط بین‌الملل به سمت‌وسویی رفته است که منافع جمهوری اسلامی ایران در بستر این تحولات قابل تأمین و دسترسی است باید از این فرصت برای رسیدن به این منافع، نهایت بهره‌برداری را کرد. سؤالی که در این تحقیق مطرح است این است که با توجه به عزم دو کشور ایران و روسیه برای صدور انرژی خزر، آیا ساریوهای آینده بازار انرژی خزر می‌تواند تسهیل‌گر همگرایی ایران و روسیه در ایجاد ساختارهای جدید در این حوزه باشد؟ در این تحقیق تلاش شده تا به این سؤال پاسخ داده شود. بنابراین حضور ایران و روسیه در کنار یکدیگر برای صدور انرژی خزر علاوه‌بر همگرایی بین دو کشور، موجب تقویت مواضع سیاسی و افزایش قدرت دیپلماتیک و اقتصادی آنان در برابر غرب نیز خواهد شد.

۱- مبانی نظری و مفهومی

از منظر رهیافت واقع‌گرایی، از کنت والتز^۱ تا نظریه پردازان دیگر که به این رابطه (ایران و روسیه) پرداخته‌اند، باید اذعان داشت که این نظریه پردازان در نگاه نظری به دوره پس

از جنگ سرد به رابطه ایران و روسیه اشاره می‌کنند. والتر همچنان با تأکید بر مفهوم سنتی موازن، روسیه و چین را به عنوان قدرت‌هایی که در مسیر حرکت نظام تک‌قطبی به چندقطبی یکی از جریان‌های مقابل آمریکا هستند، مورد توجه قرار می‌دهد. فرض والتر این است که رفتارهای یک‌جانبه آمریکا کشورهایی مانند روسیه، چین و در نتیجه ایران را به‌سمت همکاری با یکدیگر سوق می‌دهد. والتر در تحلیلی که از فرایند شکل‌گیری موازن قدرت جدید پس از جنگ سرد ارائه می‌کند، عمدتاً مفهوم سنتی موازن یا موازن سخت را که عمدتاً بر ایجاد تأسیسات نظامی، اتحادهای نظامی، انتقال فناوری نظامی و موارد مشابه تأکید دارد، مدنظر قرار می‌دهد در حالی که در دوره پس از جنگ سرد چنین تلاش‌هایی بیشتر از جانب خود آمریکا و نه از جانب سایر قدرت‌های بزرگ به‌ویژه چین و روسیه، دنبال شده است (جعفری و تقی‌نژاد، ۱۳۹۱: ۵۹).

نظریه‌های نظریه‌پردازان واقع‌گرایی از سوی برخی تحلیلگران لیبرال به‌ویژه در ارتباط با موضوع روابط ایران و روسیه، با انتقادات جدی مواجه شده است. بروکز و آرنولد و لفرز^۱ در مقاله‌ای با نقد مفهوم موازن‌نرم استدلال می‌کنند که چرا همکاری‌ها میان ایران و روسیه را نباید به حساب تلاش برای ایجاد موازن گذاشت. به گفته ایشان روسیه دلایل زیادی، جدا از ایجاد موازن در برابر آمریکا، برای برقراری روابط خوب با ایران دارد. این دلیل عمدتاً از طریق دو مفهوم منافع اقتصادی و امنیت منطقه‌ای توضیح داده می‌شود. نقد ایشان به مفهوم موازن‌نرم نیز با وجود اینکه در کل تأمل برانگیز و مستند به شواهد تاریخی است، اما استدلال‌های متقابلی که این دو در مورد روابط ایران و روسیه مطرح می‌کنند نیز قابل استناد به تمامی ابعاد روابط دو کشور نیست. مفاهیم «امنیت منطقه‌ای» و «منافع اقتصادی» نیز به همان اندازه مفهوم موازن‌نرم، می‌تواند بر مبنای شواهد تاریخی مورد چالش قرار گیرد (جعفری و تقی‌نژاد، ۱۳۹۱: ۵۹-۶۱).

۲- روابط بین ایران و روسیه

ایران و روسیه پس از فروپاشی شوروی، روابط دوجانبه را آغاز کردند و به تدریج در منطقه آسیای مرکزی، خزر و قفقاز به درک مشترکی از منافع متقابل رسیدند که مبنایی برای همکاری آن‌ها در این مناطق شد. خطر گسترش نفوذ قدرت‌های غربی و متحдан آنها در مناطق مزبور و سرایت بحران‌های موجود در منطقه به درون مرزهای دو

1. Arnold Wolferz

دوره دوم / شماره ۱ / بهار و تابستان ۱۳۹۸

کشور موجب همکاری بیشتر تهران و مسکو شد (کرمی، ۱۳۹۷: ۸۶). افزون برآن، باید به همکاری در حمایت از ائتلاف شمال افغانستان از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ اشاره کرد که موجب شد آنها در مقابل حملات طالبان مقاومت کنند. درواقع، از نگاه تهران و مسکو حرکت‌های تندره، اعم از قومی و مذهبی در مناطق مشترک میان دو کشور، منافع آنها را به خطر می‌اندازد و از این رو، در بسیاری از زمینه‌ها به یکدیگر نه به عنوان رقیب، بلکه چون همکار نگریسته و کوشش‌هایی برای حل و فصل مسائل به عمل آورده‌اند (کرمی، ۱۳۹۷: ۸۶).

زمینه‌های همگرایی بین ایران و روسیه را باید در دارایی‌ها و توانمندی‌ها، چالش‌ها، فرصت‌ها و منافع مشترک آنها جستجو کرد. این دو کشور بالاترین سهم را از مجموع منابع طبیعی نفت و گاز دارا هستند. هر یک می‌توانند در عرصه دیپلماسی انرژی در سطوح جهانی، منطقه‌ای و دوچاره نقش مهمی ایفا نمایند. ایران و روسیه در مجموع ۲۰ درصد نفت و ۵۰ درصد از ذخایر گاز جهان را دارا هستند. در حال حاضر که حوزه خزر حدود ۲۵ درصد انرژی جهان را تأمین می‌نماید و حدائق تا پنجاه سال آینده مهم‌ترین منبع انرژی مکمل یا جایگزین نفت محسوب می‌شود، بدون نقش‌آفرینی این دو کشور قابل تأمین نخواهد بود.

موقعیت منحصر به فرد ایران در جنوب غرب آسیا و دسترسی بی‌واسطه آن به آبراههای بین‌المللی و مالکیت توأمان ذخایر چشمگیر نفت و گاز در دو حوزه استراتژیک خلیج فارس و دریای خزر، جایگاه روسیه به عنوان بزرگ‌ترین دارنده و صادرکننده گاز جهان که فروش و انتقال گاز خود را به طور عمده از طریق خطوط لوله انجام می‌دهد و از نفوذ سیاسی بالایی در کشورهای آسیای میانه و همسایگان دریایی خزر برخوردار است، فرصت‌های زیادی را برای همکاری اقتصادی با منافع راهبردی برای همه طرف‌های ذی‌نفع ایجاد کرده است. ذخایر نفت ایران و روسیه در حوزه دریایی خزر بالغ بر ۲۰۰ میلیارد بشکه برآورد شده که حدود پنج برابر مجموع ذخایر سه کشور دیگر حاشیه دریایی خزر است.^۱ تحقق طرح‌هایی از این قبیل، از جمله خرید گاز از ترکمنستان و سوآپ برق با ارمنستان و مشارکت ایران در تأمین گاز موردنیاز خط‌لوله نابوکو، مستلزم آگاهی و اراده مشترک بازیگران و دیپلماسی فعال منطقه‌ای و البته حمایت و نقش‌آفرینی روسیه است و در مجموع می‌تواند به همکاری و همگرایی در منطقه کمک کند. ظرفیت‌های همکاری و همگرایی در زمینه توسعه و فروش و انتقال گاز بین

کشورهای حاشیه دریای خزر نیز بسیار قابل توجه است. بخش اعظم ذخایر گاز این منطقه که حدود ۷۳ تریلیون مترمکعب هست، متعلق به روسیه و ایران است. این مقدار حدود هفت برابر مجموع گاز قزاقستان، آذربایجان و ترکمنستان است. از نظر تولید گاز نیز مجموع تولید این سه کشور در سال ۲۰۰۸، حدود یک هفتم مجموع تولید ایران و روسیه بوده است (قربان، ۱۳۸۹: ۴۵۸).

در صورت همکاری و هماهنگی بین کشورهای دارای گاز در حوزه دریای خزر، ایجاد یک شبکه انتقال گاز منطقه‌ای که از شبکه‌های هند تا اروپا را تحت پوشش قرار دهد، کاملاً امکان‌پذیر است. فواید مترتب بر هماهنگی و اتخاذ سیاست‌های مشترک در این زمینه موجب گردید که ایران، روسیه و قطر همراه با چند کشور دیگر که مجموعاً ۷۰ درصد از ذخایر شناخته شده گازی جهان و بیش از ۴۰ درصد از تولید آن را در اختیاردارند^۱ از سال ۲۰۰۱ به این سو در گرد هم آیند و «مجموع کشورهای صادرکننده گاز» را تشکیل دهند؛ اگرچه این مجمع باگذشت یک دهه از زمان تأسیس خود، مراحلی از تکامل و تثبیت سازمانی را طی کرده است، اما در عمل هنوز نتوانسته به یک سازمان تأثیرگذار در بازار گاز طبیعی تبدیل شود. با این حال، رایزنی منظم و مستمر بین اعضا درباره زمینه‌های همکاری از جمله برای شکل دادن به یک نظام قیمت‌گذاری برای گاز طبیعی، امنیت تقاضا، جذب سرمایه برای توسعه میادین گازی و نحوه تعامل با مصر ف کنندگان، همگرایی بین اعضا را تسهیل کرده و امکان نقش آفرینی این سازمان را در شرایط بحرانی و نوسانات حاد قیمتی فراهم آورده است. با عنایت به اینکه روسیه توانسته است با گسترش خطوط انتقال و صادرات گاز به اروپا از امنیت تقاضا از جانب کشورهای مسیر و مقصد در این قاره در میان مدت اطمینان حاصل نماید، به نظر می‌رسد مهم‌ترین هدفی که روسیه از عضویت و فعالیت در این مجمع (کشورهای صادرکننده گاز) دنبال می‌کند کنترل عرضه و در دست گرفتن قیمت در بازار جهانی گاز طبیعی و حفظ ثبات و امنیت تقاضای مؤثر از سوی مصرف‌کنندگان گاز بهویژه در اروپا و امریکا باشد. روسیه در دیپلماسی انرژی خود در مقابل ایران به‌طور مشخص فعالیت در بخش‌های بالادستی نفت و گاز را دنبال می‌کند و همچنین خواستار مشارکت در احداث خطوط‌لوله صادرات گاز به بازارهای مصرف آسیایی است (قربان، ۱۳۸۹: ۴۶۱). روسیه

۱. در حال حاضر کشورهای الجزایر، ایران، بولیوی، ترینیداد و توباغو، روسیه، قطر، گینه استوایی، لیبی، مصر، نیجریه و ونزوئلا، بازده عضو رسمی این مجمع و قزاقستان، هلند و نروژ نیز اعضای ناظر آن هستند. اساسنامه مجمع کشورهای صادرکننده گاز در سال ۲۰۰۸ رسماً به تصویب اعضا رسید و دبیرخانه دائم آن در دوحه تشکیل شد.

به منابع انرژی و همکاری در صنایع نفتی ایران بسیار علاوه‌منداست، چرا که ایران چهارمین ذخایر اثبات شده نفت جهان (۱۱ درصد) را در اختیار دارد و در سایه رفع تحریم‌ها می‌تواند در شمار چهار تولیدکننده بزرگ جهان قرار گیرد. در سال ۲۰۰۹ وزیر انرژی روسیه- سرگئی شماتکو- بر اجرای پروژه‌های بزرگ‌تر نفت و گاز تأکید کرد. دو طرف بر سر اجرای ۱۵ طرح جدید نفتی و گازی در ایران و تأسیس شرکت مشترک نفت ایران و روسیه به توافق رسیده‌اند. آنها در پی استفاده از این ذخایر به سود مشترک، توسعه یک راهبرد مشترک برای مشارکت در بازار انرژی جهان هستند. دو کشور در سال ۲۰۰۱ مجمع کشورهای صادرکننده گاز^۱ متشکل از ۱۳ کشور تولیدکننده بزرگ گاز باهدف ارتقای منافع متقابل را تأسیس کردند. (صادقی و مرادی، ۲۰۰۵). این کشورها حدود ۶۷ درصد ذخایر گاز جهان را در اختیار دارند. در سال ۲۰۰۸ در راستای کنترل قیمت گاز ساختاری مشابه اوپک را با همراهی قطر به‌شکل تروئیکای گازی تشکیل دادند. روسیه و ایران همچنین در سال ۲۰۰۹ به توافق سوآپ گاز باهدف تأمین گاز شمال ایران و مبادله گاز تهران با متحдан مسکو در جنوب ایران دست یافتند. ایران در سال‌های اخیر افزایش شدیدی را در زمینه تولید گاز و عرضه آن به بازارها تجربه کرده است به‌گونه‌ای که تخمین زده می‌شود در سال ۲۰۲۰ این افزایش به حدود ۷۰ میلیارد مترمکعب خواهد رسید. (صادقی و مرادی، ۱۳۹۶: ۲۰۵). اکنون، هم روسیه و هم ایران مایل به احیای پیوندهای فنی در زمینه گاز هستند. در صورت فعال بودن دیپلماسی انرژی، ایران می‌تواند به عنوان عضو مؤسس اوپک، با طرح خواسته‌های خود، از روسیه در زمینه گسترش همکاری‌ها بهره ببرد. روسیه نیز می‌تواند از طریق ایران بر اوپک اثر گذاشته و به اهداف خود، یعنی استفاده از اهرم انرژی جهت تحقق اهداف سیاست خارجی مسکو در مقابل غرب دست یابد (جعفری و تقی نژاد، ۱۳۹۱: ۷۳-۷۶).

نکته‌ای که باید توجه ویژه‌ای به آن نمود این است که روابط ایران و روسیه در دو مقطع دستخوش تغییرات اساسی شد. مقطع اول پیروزی انقلاب اسلامی بود که چرخشی اساسی در سیاست‌های جمهوری اسلامی نسبت به آمریکا پدید آورد و به نگرانی‌های روسیه در مورد ایران پایان داد چرا که با پیروزی انقلاب و چرخش در سیاست خارجی جمهوری اسلامی، ایران به عنوان همسایه جنوبی روسیه و متعدد آمریکا

از اردوگاه غرب خارج شد و این امر اطمینان خاطر روس‌ها را نسبت به همسایه جنوبی‌شان پیدید آورد. مقطع دوم فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بود که منجر به تولد کشورهای جدید به عنوان حائل بین ایران و روسیه شد و پیدایش این کشورها به دغدغه‌های جمهوری اسلامی ایران نسبت به همسایگی با یک قدرت هژمون با سوابق تاریخی منفی پایان داد. بعد از این دو مقطع، آمریکا به شدت نسبت به همگرایی و اتحاد استراتژیک بین ایران و روسیه بینناک شد تا جایی که ایجاد شکاف بین دو کشور که قدرت‌های تعیین‌کننده در غرب آسیا هستند به عنوان یک استراتژی اساسی در دستور کار آمریکا قرار گرفت.

۳- تأثیر آمریکا بر همگرایی و واگرایی ایران و روسیه

در حال حاضر ایران و روسیه دو بازیگر مهم و تأثیرگذار در سطح بین‌المللی تلقی می‌شوند. جمهوری اسلامی ایران نیز به دلیل موقعیت بر جسته‌ای که در منطقه ژئواستراتژیک خاورمیانه و جهان اسلام دارد، یک قدرت منطقه‌ای با تأثیرگذاری جهانی است. به‌همین دلیل، روابط میان جمهوری اسلامی ایران و روسیه به‌ویژه در برخی از حوزه‌های استراتژیک مانند همکاری‌های تسليحاتی و یا همکاری در زمینه فناوری هسته‌ای از ابعاد بین‌المللی برخوردار شده است (اطهری و فیاضی، ۱۳۹۱: ۴۰). به عبارت دیگر به دلیل حساسیت موضوع در بسیاری از زمینه‌ها روابط جمهوری اسلامی ایران و روسیه در فضای محدود دو جانبه باقی نمانده است. حساسیت آمریکا نسبت به روابط جمهوری اسلامی ایران و روسیه، حتی موضوعات کم‌اهمیت در روابط دو جانبه میان دو کشور را به مثابه موضوعات مهم بین‌المللی بر جسته ساخته است. بازترین جلوه بین‌المللی شدن روابط دو جانبه جمهوری اسلامی ایران و روسیه در سال‌های اخیر در مسئله روابط هسته‌ای و همکاری دو کشور در بحران سوریه دو کشور تبلور پیداکرده است (کتچر^۱، ۲۰۰۹). منافع راهبردی مشترک یکی از مهم‌ترین دلایل همگرایی میان تهران و مسکو محسوب می‌شود.

۴- عوامل تأثیرگذار بر ژئوپلیتیک دریایی خزر و ایجاد بحران در حوزه دریایی خزر

در یک تقسیم‌بندی کلی عوامل ایجاد بحران و ناامنی را در این منطقه می‌توان به سه دسته تقسیم نمود.

دسته اول: عامل نیروی انسانی است که به دلایلی نظیر تکثر قومی، مذهبی، تنوع جمعیتی، ایجاد مرزبندی‌های جدید، تنوع ملی، تابعیت و عدم پذیرش نوع تقسیمی که در مرزها صورت گرفته است و یا سهمی که به این اقوام داده شده است، زمینه‌های اصلی چالش را فراهم آورده است.

دسته دوم: عامل حکومتی- سیاسی است که به‌شکل کشمکش‌های حکومتی در سطح ملی و یا در سطح فرو ملی در منطقه ظهرور کرده و موجب بی‌ثبتای در منطقه گردیده است.

دسته سوم: عامل نظامی و سرویس‌های امنیتی است که به‌شکل دخالت و رقابت (کا.گ.ب) و سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل در کشورهای منطقه موجبات ایجاد بحران و ناآرامی را فراهم می‌کنند (ملکی، ۱۳۸۱: ۴۱). تمام این عوامل ایجاد بحران به‌همراه مسائل داخلی نظام حکومتی کشورهای تازه استقلال یافته حوزه خزر بر موقعیت ژئوپلیتیک منطقه و از جمله بر مسیرهای انتقال انرژی منطقه تأثیرگذار است؛ بنابراین دریایی خزر برای کشورهای هم‌جوارش از چند جهت اهمیت ژئوپلیتیک عمدی دارد (اسکلیارف، ۱۳۸۵: ۸۱):

۱. اتصال مناطق ژئوپلیتیک آسیای مرکزی و قفقاز و کشورهای ساحلی خزر به یکدیگر
۲. وجود منابع ارزشمند نفت و گاز
۳. حمل و نقل و کشتیرانی که ضرورتی حیاتی برای تجارت دریایی محسوب می‌شود
۴. وجود آبزیان ارزشمند از جمله ماهیان خاویاری.

۵- بررسی و ارزیابی مسیرهای انتقال نفت و گاز دریای خزر به بازارهای جهانی

بیشتر منابع انرژی نفت و گاز خزر مربوط به کشورهایی است که محصور در خشکی هستند و جهت صدور به بازارهای مصرف، احتیاج به انتقال از روش‌های مختلف و از طریق کشورهای همسایه دارند. جهت صادرات این منابع راه‌های مختلف وجود دارد که معمول ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

الف) روش معاوضه (سوآپ)

اصلًاً روش معاوضه یا سوآپ نفت خام بین دو کشور، احتیاج به حصول شرایطی دارد که از جمله آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. نبودن مسیر مناسب برای انتقال از سوی کشور صادرکننده
۲. وجود مسیر مناسب با امکانات و تسهیلات لازم جهت صادرات در کشور هم‌جوار
۳. مناطق هم‌جوار با کشور صادرکننده نیاز به مصرف محصولات نفتی داشته باشد و مبادین و پالایشگاه‌های کشور هم‌جوار از نواحی مصرف خود دور باشد.
۴. تولید نفت خام برای انجام معاملات سوآپ کافی باشد.
۵. وجود پالایشگاه‌ها، خطوط‌لوله مناسب برای انتقال، امکانات و تسهیلات بارگیری و اسکله‌ها
۶. توافق طرفین و وجود اراده سیاسی قوی برای انجام معاملات سوآپ (مجتهد زاده، ۱۳۷۹: ۱۳۱-۱۳۲).

ب) روش انتقال نفت و گاز از طریق خطوط‌لوله

این روش نیز از جهاتی صاحب‌امتیاز و برتری نسبت به روش معاوضه است و تقریباً تمام شرایطی که برای انتقال از روش معاوضه لازم است در این مورد نیز ضروری به‌نظر می‌رسد با این تفاوت که احتیاج به توسعه خطوط‌لوله بیشتر، سرمایه‌گذاری در امور فنی و ایجاد تسهیلات لازم مثل تعمیرات خطوط‌لوله قدیمی، ایجاد اسکله‌ها و پالایشگاه‌ها و ... رفع موانع سیاسی مسیر انتقال، ظرفیت‌سازی خطوط‌لوله و ... را دارد.

جدول شماره ۱: مسیرهای صادرات نفت منطقه خزر (حافظ نیا، ۱۳۷۸: ۱۲۸-۱۲۹) و (نعمت الهی، ۱۳۷۹: ۳۵۲)

مسیر	ظرفیت خط لوله (بشكه در روز)	طول مسیر	سرمایه‌گذاری
باکو- تفلیس- جیجان	یکمیلیون	۱۰۳۸ مایل	۲/۴-۳/۷ میلیارد دلار
باکو - سویسا	۱۱۵ هزار، ۲۱۰ در ۲۰۰۲	۵۱۵ مایل	۶۰۰ میلیون دلار بدون افزایش ظرفیت
باکو- نوروسیسک از طریق چجن	۱۰۰ هزار، افزایش تا ۳۰۰ هزار	۹۰ مایل (۸۶۸ مایل در چجن)	۶۰۰ میلیون دلار برای افزایش ظرفیت تا ۳۰۰ هزار
باکو- نوروسیسک از طریق داغستان	خط‌لوله ۱۲۰ هزار (سال ۲۰۰۰)، راه‌آهن و خط‌لوله ۱۶۰ هزار، ۳۶۰ هزار (سال ۲۰۰۵)	۲۰۴ مایل	۱۴۰ میلیون دلار
آترائو- سامارا (روسیه)	۲۱۰ هزار، افزایش تا ۳۱۰ هزار	۴۳۲ مایل	۳۷/۵ افزایش ظرفیت میلیون دلار
تنگیز- نوروسیسک CPC	فار اول ۵۶۰ هزار - ظرفیت نهایی یکمیلیون و ۳۴۰ هزار	۹۳۰ مایل	فاز یک، ۲/۴ میلیارد دلار، تکمیل نهایی، ۴/۲ میلیارد دلار
گاردانی (آذربایجان)- باشومی (گرجستان)	نهایی نشده	تعمیر خط‌لوله موجود	نهایی نشده
باکو- تبریز	۲۰۰-۴۰۰ هزار	مسیر نهایی نشده	۵۰۰ میلیون دلار
آکتوبینسک (قراقستان)- شین (چین)	۴۰۰-۸۰۰ هزار	۱۸۰۰ مایل	۳-۳/۵ میلیارد دلار
قراقستان - ترکمنستان- ایران KTI	یکمیلیون	۹۳۰ مایل	۱/۲ میلیارد دلار
بند دوبندی (آذربایجان)- بندر بانومی (گرجستان)	۷۰ هزار، افزایش تا ۱۴۰ هزار	۱۴۴ راه‌آهن و مایل خط‌لوله- (خاسوری- باشومی)	۱۰۰-۷۰ میلیون دلار برای تعمیرات خط لوله

روندها و سناریوهای آینده روابط ایران و روسیه مبتنی بر انتقال انرژی خزر ۲۷۹

مسیر	ظرفیت خط لوله (بشکه در روز)	طول مسیر	سرمایه‌گذاری
قراقوستان - ترکمنستان - افغانستان - گوادر (پاکستان)	یک میلیون	۱۰۴۰ مایل	۲/۵ میلیارد دلار
خط لوله دو قلوی - ماوراء خزر	آکتاو - باکو - جیان	تعیین نشده، ۳۷۰ مایل تا باکو	۴ میلیارد دلار تا جیجان

جدول شماره ۲: مسیرهای صادرات گاز طبیعی دریای خزر (جلالی ۱۳۸۴: ۱۲۹ و ۱۳۰)

وضعیت	سرمایه‌گذاری	ظرفیت میلیارد فوت مکعب در سال	طول مسیر	مسیر خط لوله
مطالعات امکان‌سنجی توسط سفره گاز فرانسه انجام شده، تاریخ تکمیل ۲۰۰۲-۲۰۰۳	۸۲ میلیون دلار تمیرات در ۶۰۰ آذربایجان تا ۷۰۰ میلیون دلار ادامه گرجستان به ارزروم	۱۷۵ شروع ۳۵۰ افزایش تا ۵۶۵ ظرفیت نهایی	۳۰۰ مایل تعمیرات خط لوله قاضی محمد- اقداش - قراق آذربایجان - گرجستان (۱۷۴ مایل ادامه تا ارزروم	باکو- تفلیس - ارزروم
تفاهمنامه بیم ترکمنستان - پاکستان - افغانستان - ازبکستان مشکل مالی به خاطر جنگ افغانستان	۱/۹ میلیارد دلار به پاکستان - ۵۰۰ میلیون دلار اضافی به هند	۷۰۰	۹۰۰ مایل تا مولتان پاکستان - ۴۰۰ مایل اضافی به هند	دولت‌آباد یا میادین یا شادر ترکمنستان به مولتان پاکستان، احتمالاً ادامه تا هند
ترکمنستان به منظور افزایش صادرات گاز به روسیه به ۱/۸ تا ۱/۲ تا تریلیون فوت مکعب تا سال ۲۰۰۵ - ۲۰۰۶	از شبکه خط لوله موجود استفاده می‌گردد	۳۵۰۰	تائید نشده - از شبکه خط لوله موجود استفاده می‌گردد	آسیای مرکزی - روسیه - اروپا - (ترکمنستان - قراقوستان - روسیه

وضعیت	سرمایه‌گذاری	ظرفیت میلیارد فوت مکعب در سال	طول مسیر	مسیر خط لوله
قرارداد امضا نموده است.				
مطالعات امکان‌سنجی اوایله توسط اکسون، میسوبیشی و شرکت ملی نفت چین	۱۰ میلیارد دلار تا چین، در صورت ادامه تا ژاپن بیشتر خواهد شد.	۱۰۰۰	۵۰۰۰ مایل، در صورت ادامه به ژاپن بیشتر خواهد بود	ترکمنستان - شین جیانگ (چین)، احتمالاً ادامه تا ژاپن
مطالعات امکان‌سنجی در دسامبر ۱۹۹۸ توسط شل، سورون، موبیل و قرقستان انجام شده	نهایی نشده	نهایی نشده	نهایی نشده	خط‌لوله دو قلوی گاز ماوراء خزر، قرقستان-باکو-جیجان
مطالعات امکان‌سنجی توسط PSG و شل ۲۰۰۶ انجام شده تا سال ۲۰۰۶ به تأخیر افتاد	۲-۳ میلیارد دلار	۱۱۰۰	۱۰۵۴ مایل	خط‌لوله ماوراء خزر، ترکمنبashi-باکو-ارزروم (ترانسخزر)
شرکت گاز پرو در سال ۱۹۹۹ پروژه را تکمیل و راهاندازی کرد	۲۵۰ میلیون دلار	۴۲۵	۱۲۵ مایل	روسیه-ترکیه، از طریق گرجستان و ارمنستان
دسامبر ۱۹۹۷ راهاندازی شد	۱۹۰ میلیون دلار ۴۰۰-۳۰۰ میلیون دلار برای توسعه تا ۲۰۰۵	۲۸۳-۳۵۰ تا ۷۷۷ به ۲۰۰۵ و ۲۱۰ به ۱۱۰۰	۹۰ مایل	ترکمنستان-ایرانکراپجه-کردکوی
پیشنهاد شده	۱/۲-۱/۵ میلیارد دلار	۷۰۰ شروع: ۱۸۰۰ توسعه به ۲۱۰۰ تا	تأثید نشده	ترکمنستان-ایران-سرخس-تهران
مطالعات امکان‌سنجی اوایله توسط رویال داج/شل انجام و بایگانی	۳/۸-۴ میلیارد دلار	۱۰۰۰	۱۳۵۰	اوکارم

وضعیت	سرمایه‌گذاری	ظرفیت میلیارد فوت مکعب در سال	طول مسیر	مسیر خط لوله
شده است				

۶- روش‌شناسی

کوتاهترین و شیواترین تعریف سناریو^۱ را وندل بل بیان کرده است که سناریوها را محصول روش‌های آینده‌پژوهی می‌داند (وندل بل، ۲۰۰۳: ۳۱۷). وی بر این باور است که تمامی روش‌های آینده‌پژوهی مقدمه‌ی سناریونویسی هستند و می‌توانند به خلق سناریو منجر شوند. روش سناریو را می‌توان روشی برای خلاصه‌سازی نتایج تلاش‌های آینده‌پژوهی دانست. برخی سناریو را توصیف از وضعیت آینده و مجموعه‌ای از رخدادهایی که آن وضعیت را به وجود می‌آورند تعریف می‌کنند. سناریوپردازی، مجموعه گام‌هایی است که یک فرد یا سازمان می‌تواند طی کند تا آینده‌های ممکن را در جهت اخذ تصمیم‌گیری راهبردی زمان حال بررسی کند (ون در هیجن، ۲۰۰۵). امروزه کاربرد سناریو در طیف وسیعی از موقعیت‌ها همچون ارزیابی محیط جهانی (ون نویتن و دیگران، ۲۰۰۳)، سیاست‌گذاری‌های کلان و تصمیمسازی سیاسی، محیط‌های کسب‌وکار (شوارتز، ۱۹۹۱) صورت می‌گیرد؛ در مورد سناریوپردازی روش‌شناسی‌های مختلفی ارائه شده است. از دیدگاه هاس و هونتون، دو محقق برنامه‌ریزی سازمان‌ها، به‌طور فزاینده‌ای از تحلیل سناریوها استفاده می‌کنند که هدف اصلی آن پیش‌بینی آینده‌های ممکن است و تشخیص شرایطی است که منتهی به تغییرات بنیادین می‌شود. تحلیل سناریوها برخلاف روش‌های سنتی (که عمدها بر برونویابی گذشته استوار هستند) باعث تشویق برنامه‌ریزان برای تفکر گسترده‌تر و خلاقانه‌تر نسبت به آینده می‌شود. با بررسی روش‌های مختلف، فرآیندها و مراحل زیر کمایش در روش‌های متفاوت دیده شده است که به صورت بالقوه قابلیت استفاده در طراحی سناریوهای این پژوهش را دارند.

- بنا نهادن یک گروه سناریوپردازی شامل تصمیم‌گیران کلیدی و ذینفعان اصلی

1- scenario

دوره دوم / شماره ۱ / بهار و تابستان ۱۳۹۸

- مشخص کردن سؤال یا مسئله اصلی که باید به آن پاسخ داده شود.
- تعیین افق زمانی
- شناسایی تمایلات و روند تغییر تمایلات ذینفعان اصلی
- نگاشت روندهای پایه‌ای و نیروهای پیشran
- شناخت عدم قطعیت‌های بحرانی
- گروه‌بندی نیروهای پیشran، با تقلیل و تجمیع نیروهای پیشran که به هم مرتبط هستند می‌توان به تعداد محدود و محدودی سناریو رسید.
- تعریف و تدوین سناریوهای محدود معمولاً بین ۳ تا ۴ سناریو
- ارزیابی سناریوها بررسی صحت، اعتبار، ارتباط باهدف/مسئله تصمیم (شوارتز، ۱۹۹۱).

بر مبنای ماهیت تحولات در عرصه روابط بین الملل روش عدم قطعیت بحرانی بیشترین انطباق را با حوزه سناریوهای این تحقیق دارد است.

۷- شناسایی عوامل و روندهای مؤثر در همگرایی ایران و روسیه

روابط جمهوری اسلامی ایران و روسیه در طول تاریخ همواره نوسان داشته و این روابط متأثر از تحولات منطقه‌ای و جهانی بوده است. اکنون که روسیه دچار چالش جدی با غرب شده و آمریکا و اروپا رویکرد تحریمی نسبت به این کشور در پیش‌گرفته‌اند، چرخش روسیه به سمت ایران و برخی کشورهای آسیایی از جمله چین و هند بیش از پیش حس می‌شود. بر این اساس می‌بینیم که روندهای سیاست خارجی جهان و پیشان‌هایی که موجب شکل‌گیری این روندها می‌شوند به سمت و سویی حرکت می‌کنند که دو مؤلفه زیر را تقویت می‌نمایند.

الف: واگرایی روسیه نسبت به غرب و آمریکا

ب: چرخش روسیه به سمت کشورهای آسیایی و غیرغربی

با نگاهی به تحولات روابط بین الملل و استراتژی بلندمدت روسیه در اروپای شرقی در می‌یابیم که تقابل روسیه با غرب تا حدودی هم اجتناب‌ناپذیر بود، چرا که روسیه به دنبال احیای قدرت گذشته و هژمونی خود در زمان شوروی سابق است و آمریکا و اروپا به دنبال مقابله با این استراتژی روسیه هستند. به این ترتیب می‌بینیم که این تقابل موجب شکل‌گیری روندها و پیشان‌هایی می‌شود که سیاست خارجی این دو طیف را

تشکیل می‌دهد. بر این اساس روندهای مؤثر و پیشران‌هایی که موجب همگرایی ایران و روسیه می‌شوند را می‌توان به شرح ذیل فهرست کرد.

۱. تقابل روسیه و غرب در استقلال کوزوو
۲. بحران گرجستان
۳. بحران اوکراین
۴. سپردفاع موشکی در لهستان و چک
۵. گسترش ناتو به شرق
۶. انقلاب‌های رنگین در کشورهای منشق شده از شوروی سابق
۷. انتشار اطلاعات مبتنی بر توسعه فناوری اطلاعات (پرونده اسنودن و ...)
۸. تحريم روسیه توسط غرب و اخراج از گروه جی ۸
۹. بحران سوریه و حمایت ایران و روسیه از سوریه
۱۰. منابع انرژی خزر.

با نگاهی به فهرست فوق در می‌باییم که ۶ پیشran از ۱۰ پیشran فوق تلاش غرب برای حضور در حیاط خلوقت روسیه یعنی همان کشورهای منشق شده از شوروی سابق است.

۱-۱- تقابل روسیه و غرب در استقلال کوزوو

استقلال کوزوو و دو جمهوری آبخازیا و اوستیای جنوبی را می‌بایست در چارچوب روابط‌های آمریکا و روسیه دانست. روسیه با تجزیه دو جمهوری آبخازیا و اوستیای جنوبی از گرجستان توانسته است نفوذ خود را در دریای سیاه، شرق اروپا و جمهوری‌های بازمانده از شوروی سابق احیاء کند و سیطره خود را بر این مناطق حفظ نماید، همچنین مانع گسترش ناتو به نزدیکی مرزهای خود شود. از سوی دیگر آمریکا هم با حمایت از استقلال کوزوو و بهره‌برداری از بحران گرجستان پس از دو سال بحث و مذاکره و مخالفت شدید روسیه، توانست پیمان استقرار سامانه موشکی خود را با لهستان امضاء کند. بهاین ترتیب قدرت‌های بزرگ دانسته و یا ندانسته به بازی خطرناکی روی آورده‌اند که دامنه آن غیرقابل کنترل بوده و به این زودی‌ها تمام نخواهد شد. اعلام استقلال مناطق جدایی طلب بدعت خطرناکی است که از سوی دو قدرت جهانی آمریکا و روسیه بر آن دامن زده می‌شود (بابا، ۱۳۸۸: ۹۸).

۷-۲- بحران گرجستان

اساساً روسیه نسبت به رویدادهایی که در حوزه امنیت ملی این کشور رخ می‌دهد حساسیت مضاعفی دارد. به این ترتیب تحولات منطقه قفقاز و اروپای شرقی همواره موجب حساسیت و اقدام روسیه در این حوزه شده است (واعظی، ۱۳۸۸: ۲۳۰). به عنوان مثال مسئله گرجستان که با تنش فراوان همراه بود و نهایتاً منجر به جدایی دو بخش از این کشور- آبخازیا و اوستیای جنوبی - و پیوستن گرجستان به ناتو شد، نمونه بارزی از تقابل روسیه با آمریکا و غرب در حوزه مسائل امنیتی مسکو بود که در این مسئله ناتو تنها به اجرای یک مانور نظامی در دریای سیاه بسند کرد و مسکو نشان داد که بر سر مسائل امنیتی حاضر به مماشات نیست و درگیری روسیه و گرجستان نخستین کاربرد نیروی نظامی روسیه خارج از مرزهای کشور و حمله نظامی به یکی از متحдан غرب در دوره بیست‌ساله پس از جنگ سرد بود (واعظی، ۱۳۸۸: ۲۳۰).

۷-۳- بحران اوکراین

بحران اوکراین نمونه جدی تقابل روسیه با غرب است که ارتعاشات آن در فضای دیپلماتیک بین‌المللی همچنان ادامه دارد. اوکراین منطقه‌ای بسیار مهم و استراتژیک است و در تمام تهاجم‌ها به روسیه مانند حمله ناپلئون، امپراتوری آلمان و آلمان نازی به عنوان سپر روسیه بوده است. هیچ‌یک از رهبران روسی در برابر کمک غرب برای ایجاد دولتی در اوکراین که قصد پیوند این کشور به غرب را دارد ساكت نمی‌مانند. شاید واشنگتن موقعیت مسکو را دوست نداشته باشد، اما باید منطق پشت آن را بفهمد. این‌یک اصل ژئوپلیتیک است که: قدرت‌های بزرگ همیشه به تهدیدهای بالقوه در نزدیکی محدوده‌شان حساس هستند. آمریکا هرگز استقرار یک نیروی نظامی بزرگ در هیچ کجا نیمکره غربی را نمی‌پذیرد چه برسد به استقرار آن در مرزهایش؛ بنابراین طبیعی است که روسیه نسبت به اوکراین واکنشی قاطع داشته باشد (میرشایر، ۱۳۹۳: ۱۷۳).

غرب به تحریم اقتصادی روسیه برای پایان دادن به حمایت‌های این کشور (روسیه) از شورشیان اوکراین شرقی روی آورده است. اکنون آمریکا و اتحادیه اروپا دور سوم تحریم‌هایشان را آغاز کردند، تحریم‌هایی که شخصیت‌های رده‌بالای نزدیک به دولت، بانک‌های بزرگ، شرکت‌های انرژی و مراکز دفاعی روسیه را هدف قرار می‌دهد. آنها همچنین تهدید کردند که دور سخت‌تری از تحریم‌ها که تمام بخش‌های اقتصاد روسیه

را دربرمی گیرد، در راه است و آنها را اجرا خواهد کرد. کشورهای غربی بهویژه آلمان در برابر وضع این تحریم‌ها مقاومت می‌کنند، چراکه می‌ترسند روسیه به‌گونه‌ای پاسخ این تحریم‌ها را بدهد که آسیب‌های شدیدی به اقتصاد اتحادیه اروپا وارد کند، اما حتی اگر آمریکا موفق به قانع کردن متحدهان اروپایی‌اش شود تا تحریم‌های سخت‌تر وضع کند، احتمالاً پوتین تصمیمش را عوض نمی‌کند. تاریخ نشان داده که کشورها برای حفظ باورهای استراتژیک اصلی‌شان تنبیه‌های سخت را تحمل می‌کنند و هیچ دلیلی وجود ندارد که روسیه را مستثنی از این قاعده بدانیم. رهبران غربی در بحران اوکراین به سیاست‌های تحریک‌کننده‌ای چسبیده‌اند که روند بحران اوکراین را در ابتدا تسريع کردند. این امر برای آنان هزینه‌های زیادی در پی داشت (میرشايمر، ۱۳۹۳: ۱۷۳).

۴-۷- سپر دفاع موشکی در لهستان و چک

تلاش آمریکا برای استقرار سیستم دفاع ضد موشکی در منطقه اروپای شرقی نشان می‌دهد که آمریکا اهداف دیگری را دنبال می‌کند. روس‌ها بر این باورند که آنچه امروز از آن به عنوان مقابله با تهدید موشکی ایران و کره شمالی یاد می‌شود، پوششی جدید برای هدف اصلی استقرار سیستم دفاع موشکی آمریکا در شرق اروپاست. آمریکا از مدت‌ها پیش در صدد تغییر موازنۀ استراتژیک در اروپا به نفع خود بوده است و ایجاد شرایطی که امکان یک حمله هسته‌ای پیش‌دستانه را به صورت بالقوه برایش حفظ کند، یک راهبرد بلندمدت در دکترین نظامی خود می‌داند. هدف اصلی سیستم دفاع ضد موشکی در اروپا، نه ایران بلکه روسیه است (امینی، ۱۳۸۶: ۲۴۵). بنابراین می‌توان گفت این مسئله هم به عنوان یکی از روندهای واگرایی غرب و روسیه در چارچوب پیشran‌های فوق محسوب می‌شود.

۵-۷- گسترش ناتو به شرق و گسترش اعضای اتحادیه اروپا

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) در ابتدا به عنوان یک رژیم امنیتی برای حفظ منافع دولت آمریکا در مقابل شوروی شکل گرفت ولی با فروپاشی این کشور، گسترش در کارکردهای آن، شکل‌گیری قواعد و عرف جدید و گسترش به شرق به صورت یک

خیر همگانی باعث برقراری ثبات شده است^۱ (مرادی، ۱۳۸۰: ۳۰۳-۳۰۴).

آمریکا برای ایجاد نظم جدید در جهان و بهویژه در اروپا، به ناتو متکی است. ناتو تنها نهادی است که دخالت و نفوذ آمریکا را در اروپای شرقی مشروع جلوه می‌دهد و کسینجر آن را جایزه پیروزی در جنگ سرد می‌داند. آمریکا در دهه ۱۹۹۰ فرایند تحول ناتو برای تبدیل آن به ابزاری کارآمد برای هژمونی خود مدیریت کرده است (نای، ۱۹۹۰: ۳۳۵). این تحول در چند عرصه صورت گرفته است:

۱. تبدیل ناتو به سازمانی سیاسی‌تر که هدف آن ایجاد ثبات و مدیریت بحران در کل قاره اروپاست. نقطه اوج این تحول در تدوین مفهوم استراتژیک جدید در سال ۱۹۹۱ قابل مشاهده است.

۲. مشارکت در صلح و ثبات، از سال ۱۹۹۵ محور اصلی فعالیت‌های ناتو ایجاد ثبات در منطقه بحران‌زده بالکان بوده است.

۳. پیدایی کارکردهای جدید از جمله اقتصاد سیاسی، مبارزه با مواد مخدوش و مقابله با تروریسم.

۴. گسترش ناتو به شرق (قفقاز، بالکان، بالتیک، اسکاندیناوی). به‌این‌ترتیب می‌بینیم که گسترش ناتو به شرق در مسیر محدودسازی حوزه ژئوپلیتیکی روسیه قرار دارد و روسیه درواقع گسترش ناتو را به عنوان بزرگ‌ترین خطر پس از پایان جنگ سرد می‌داند زیرا هنوز تفکر «حاصل جمع صفر» یا بی‌اعتمادی به تحولات ناتو پس از جنگ سرد در روسیه وجود دارد و این‌گونه تلقی می‌شود که گسترش ناتو و تحکیم موقعیت آن در اروپا، روسیه را از این‌گونه نقش مؤثر در امنیت اروپا بازخواهد داشت (رحمانی، ۱۳۸۴: ۱۰۳) به علاوه این روند موجب شده تا تمایلات ضد غربی در روسیه افزایش یابد که چشم‌انداز آینده آن، شروع تقابل و جنگ سردی جدید در قرن ۲۱ است.

۶-۷- انقلاب‌های رنگین در کشورهای منشق شده از شوروی سابق

انقلاب گل رز در گرجستان در اثر یک جنبش غیر خشونت‌بار به نام «کامارا» به پیروزی رسید. اگر در گرجستان به‌واسطه ورود ساکاشویلی و حامیان وی با شاخه‌های گل رز به مجلس، نام انقلاب رز بر آن نهاده شد، در مورد اوکراین نیز به‌واسطه استفاده از

^۱- Bertton woods sistem

پرچم‌های نارنجی‌رنگ توسط تظاهرکنندگان، این انقلاب، نام نارنجی به خود گرفت. در قرقیزستان هم مردم ناراضی، از رنگ‌های صورتی و زرد در تظاهراتشان استفاده نمودند ولی بهدلیل اینکه قرقیزستان دارای گونه‌های متنوعی از گل‌های لاله است نام این انقلاب نیز به انقلاب لاله‌ای قرقیزستان مشهور گشت. با نگاهی به ماهیت این انقلاب‌ها درمی‌یابیم که تمامی این جنبش‌ها حرکت‌هایی نرم، خزنه و بدون خشونت برای جابه‌جایی قدرت در کشورهای هدف بوده است. یکی دیگر از مهم‌ترین ویژگی انقلاب‌های رنگین این است که این تحولات کلاً در محیط سابق بلوك شرق یا به عبارتی در حیاط خلوت روسیه حادث شده است، کشورهای واقع شده در اروپای شرقی، مرکزی و جمهوری‌های سابق شوروی سال‌ها در سیطره نظامی روس‌ها بودند و آزادی‌های مدنی و اجتماعی افراد به شدت محدود می‌شد. روس‌ها هرگونه تحول خواهی مدنی را با خشونت پاسخ می‌دادند. عکس‌العمل روسیه نسبت به وقوع انقلاب‌های محملی در محیط امنیتی و جمهوری‌های سابق خود غالباً واکنش آمریکا و کشورهای غربی را به دنبال داشته است که این کنش و واکنش موجب تقابل آمریکا و روسیه شده است (زرگر، ۱۳۸۱: ۱۱۶). برخی از ویژگی‌های انقلاب‌های رنگین را می‌توان چنین تشریح کرد:

۱. بهره‌گیری از بستر انتخابات (ادعای تقلب در انتخابات) به عنوان موقعیتی برای بسیج توده‌ای بر ضد رژیم‌های شبه دموکراتیک
۲. حمایت خارجی برای توسعه جنبش‌های محلی
۳. سازمان‌دهی جوانان رادیکال برای اجرای تاکتیک تظاهرات غیرمعمول انتخابات باهدف به تحلیل بردن محبوبیت رژیم و فراهم کردن بستر برای وارد کردن ضربه نهایی به آن
۴. وجود یک اپوزیسیون یکپارچه که تا حدودی با خارج در ارتباط است
۵. فشارهای دیپلماتیک خارجی و پایش گسترش و نظارت غیرمعمول انتخابات
۶. بسیج توده‌ای مردم برای تقلب آمیز جلوه دادن انتخابات و کاربرد تاکتیک مقاومت غیرخشونت‌بار باهدف تحت فشار گذاشتن هیئت‌حاکم جهت پذیرش خواسته‌های اپوزیسیون و معترضین (بیزینگر^۱، ۲۰۰۵: ۱۲۰).

^۱- Mark R. Beissinger

۷-۷- انتشار اطلاعات مبتنی بر توسعه فناوری اطلاعات (پرونده اسنودن و ...)

جاسوسی یکی از متدائل ترین شیوه هایی است که کشورهای جهان برای آگاهی از حوزه های امنیتی و محیط پیرامون خود بکار می گیرند. شنود آمریکا از مکالمات سران کشورهای آلمان و فرانسه، افشاگری های ویکی لیکس و پناهندگی افسران اطلاعاتی کشورهای جهان نمونه های بارزی از این موارد است، اما در این میان یکی از جنجالی ترین پرونده های جاسوسی مربوط به ادوارد اسنودن افسرا اطلاعاتی آمریکاست که به روسیه پناهنده شد. اگرچه از ابتدای ورود ادوارد اسنودن روس ها تلاش کردند نشان دهند که در این قضیه بی طرفی پیشه می کنند و در موضع رسمی شان نیز روابط با واشنگتن را بردادن پناهندگی و حمایت از اسنودن ترجیح دهند ولی در عمل موضع تهاجمی دولت آمریکا نتوانست آنها را از اعطای پناهندگی به اسنودن منصرف سازد. روسیه پس از قضیه اسنودن پالس های تهدیدآمیزی از سوی آمریکا دریافت کرد که شامل موارد زیر می گردد: افزودن به لیست تحریمی ها، قانون ماقنیتسکی، تصویب قانون ضد روسی در آمریکا، کمک و حمایت از مخالفان پوتین و حمایت از تجزیه طلبان و لغو دیدار رسمی در خلال اجلاس جی ۸. روس ها تلاش بر مدیریت منطقی این وضعیت کردند و از همان ابتدا در مقابل فشارهای دولت آمریکا اعلام نمودند که هیچ نوع موافقت نامه ای مبنی بر استرداد مجرمین بین این دو وجود نداشته و پس از اعطای پناهندگی نیز آن را منطبق با قوانین روسیه دانستند.

اعطای پناهندگی و خویشتن داری در قبال اظهارات و موضع تند واشنگتن همگی نشان از عقلانیت و موضع واحد روسیه در قبال واشنگتن از یکسو و القای این نکته است که روسیه تمکین در قبال آمریکا را نپذیرفته و به عنوان قدرت بزرگ و رو به ظهور، خواهان ایفای نقشی فعال در جهان و پذیرش این نکته از سوی آمریکاست که عصر یکه تازی ها و یک جانبه گری ها به پایان رسیده است، روسیه قدرتی است که سال هاست برای موازنی آمریکا و چالش هژمونی آن رقابت فعالی را در نیمکره شرقی و خاور میانه آغاز کرده و معتقد است حل و مدیریت بحران های کنونی در جهان بدون حضور سایر قدرت ها امکان پذیر نیست (محبی نیا و صالحی، ۱۳۹۲: ۱۱۵).

۷-۸- اخراج روسیه از گروه جی ۸ و تحریم این کشور

روسیه در واکنش به بحران اوکراین و سقوط دولت روس گرا در این کشور اقدام به

تجزیه اوکراین کرد به دنبال این موضوع استانهای روس تبار اوکراین هم که حس واگرایی نسبت به دولت مرکزی داشتند علم استقلال برپا کرده و بدین‌سان اوکراین گرفتار بحران داخلی و تجزیه فرسایشی شد. کشورهای گروه هشت هم که حاضر به درگیری با روسیه نبودند، در جریان نشستی در هلند با انتشار اعلامیه‌ای در لاهه، ضمن محکومیت رسمی موضع‌گیری روسیه درباره تحولات اوکراین و استقلال شبه‌جزیره کریمه از این کشور، اخراج روسیه از گروه ۸ را اعلام و یک سلسله تحریم‌های روسیه اعمال کردند. اخراج روسیه از گروه هشت کشور صنعتی جهان از جمله محدود تقابلات جدی غرب با روسیه بود که این امر سرآغاز فصل جدیدی از مناسبات دیپلماتیک و منازعات سیاسی عرصه بین‌الملل را در پی داشت.

۷-۹- مواضع مشترک ایران و روسیه در بحران سوریه

بخش مهمی از سیاست خارجی سوریه در چارچوب استراتژی راهبردی روسیه تعریف شده است که با تمامی شاخص‌های راهبردی روسیه در قالب یک قدرت جهانی بزرگ هماهنگی دارد؛ همکاری روسیه با سوریه ماهیت اقماری دارد، به‌طورکلی باید بر این امر تأکید داشت که روابط روسیه و سوریه بخشی از ائتلاف ایدئولوژیک، امنیتی و یا ژئوپلیتیکی با روسیه را تشکیل می‌دهد (متقی و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۴۲)، به همین دلیل است که می‌بینیم روسیه قطعنامه‌های شورای امنیت علیه سوریه را تو نموده و تلاش‌های دیپلماتیک غرب به سرکردگی آمریکا برای اعمال فشار علیه سوریه در بسیاری موارد ناکام مانده است. مضافاً اینکه سوریه در چارچوب استراتژی منطقه‌ای جمهوری اسلامی در خاورمیانه و حمایت از مقاومت لبنان و تقویت محور مقاومت به رهبری ایران هم نقش مهم و بسزایی داشته است. به‌این‌ترتیب می‌بینیم که حمایت‌های دیپلماتیک روسیه و حمایت‌های میدانی جمهوری اسلامی ایران تاکنون مانع سقوط رژیم سوریه شده است و این مسئله از مهم‌ترین همگرایی‌ها و همکاری‌های طرفین (ایران و روسیه) در فراز و نشیب‌های سیاسی و نظامی در سوریه شده است.

در مجموع روابط سوریه و روسیه متأثر از دو عامل نظامی و اقتصادی است، در بعد نظامی پایگاه استراتژیک طرطوس را می‌توان به عنوان عامل نظامی همکاری این دو کشور معرفی کرد (هارمر^۱، ۲۰۱۲: ۹۶) در حوزه اقتصادی هم سوریه یکی از بازارهای

۱- Harmer

استراتژیک روسیه محسوب می‌شود. مضاراً اینکه روسیه علاقه‌مند است تأثیر خود در خاورمیانه را بسط داده و یا در همین حد حفظ کند که این تأثیرگذاری عمدتاً در حمایت از سوریه و ایران تبلور می‌یابد (Bagdonas. 2012: 67).

۸- رتبه‌بندی نیروهای پیشران بر اساس درجه اهمیت و عدم قطعیت

بر پایه مطالعات انجام شده، ده روند به عنوان پیشران استخراج گردیده، رتبه‌بندی پیشران‌ها بر اساس درجه اهمیت آنها برای موفقیت موضوع یا تصمیم اصلی و عدم قطعیت آنها صورت می‌گیرد. نکته اصلی شناسایی دو یا سه عامل یا روندی است که بیش از دیگران اهمیت داشته و یا بیشترین عدم قطعیت را دارا باشند. برای مشخص کردن فضای سناریو، به پیشران‌های اصلی نیاز داریم که دارای بالاترین اولویت از نظر اثرگذاری و همچنین بالاترین اثربخشی و عدم قطعیت باشند. با توجه به بررسی روابط و وابستگی بین ده پیشران اولویت‌دار یادشده با استفاده از نظر نخبگان می‌توانیم این کار را انجام دهیم. در این راستا، از نرم‌افزار میک مک بهره گرفتیم. در این نرم‌افزار با مقایسه پیشran‌ها به صورت دودویی و با دریافت نظر خبرگان، تأثیر و اهمیت هر یک از پیشran‌ها را نسبت به پیشran‌های دیگر از خبرگان مشخص می‌کنیم، ارتباط هر پیشran با خودش صفر در نظر گرفته می‌شود و چنانچه یک پیشran با پیشran دیگر هیچ ارتباطی نداشته باشد امتیاز آن صفر خواهد بود. ارتباط ضعیف امتیاز یک، ارتباط متوسط امتیاز دو و ارتباط زیاد امتیاز سه را به خود اختصاص خواهد داد. امتیازهای داده شده از سوی پانل خبرگان در ماتریس ذیل آمده است. در هر مورد، متوسط امتیازهای داده شده در نظر گرفته شده است.

جدول شماره ۳: ماتریس امتیازات رابطه هر پیشran نسبت به پیشran‌های دیگر

	رتبه دویسته نهاده پنجم	نقاط آغاز نیمه نهاده پنجم	آغاز نهاده پنجم									
گسترش ناتو به شرق	۰	۳	۳	۱	۱	۱	۳	۲	۲	۲	۲	۲

روندان و سناریوهای آینده روابط ایران و روسیه مبتنی بر انتقال انرژی خزر ۲۹۱

	سیاست ناتو به شرق	رقبا های جاسوسی برای دسترسی به اطلاعات سری یکدیگر	از خارج روسیه از گروه ۷ و تحریم کشور توسط غرب	سپاه موشکی در لهستان و چک	بحران سوریه و موضع مشترک مسکو	منابع انرژی خزر	تهران اوکراین	بحران گرجستان	انقلاب های رنگین کشورهای منشق شده از شوروی سابق	قابل رویه و غرب در بحران کوزوو
رقبا های جاسوسی برای دسترسی به اطلاعات سری یکدیگر	۳	۰	۳	۲	۲	۳	۲	۱	۲	۱
اخراج روسیه از گروه ۷ و تحریم این کشور توسط غرب	۳	۲	۰	۱	۳	۳	۲	۱	۱	۱
سپرد فاعل موشکی در لهستان و چک	۳	۱	۳	۰	۲	۳	۲	۱	۳	۲
بحران سوریه و موضع مشترک مسکو و تهران	۳	۲	۲	۱	۰	۲	۲	۱	۲	۲
منابع انرژی خزر	۳	۳	۳	۱	۳	۰	۲	۳	۳	۲
بحران اوکراین	۳	۲	۳	۲	۲	۳	۰	۱	۳	۳
بحران گرجستان	۳	۱	۲	۲	۳	۳	۲	۰	۲	۲
انقلاب های رنگین در کشورهای منشق شده از شوروی سابق	۲	۱	۱	۱	۳	۳	۲	۱	۰	۱
قابل رویه و غرب در استقلال کوزوو	۳	۲	۱	۱	۲	۳	۲	۱	۱	۰

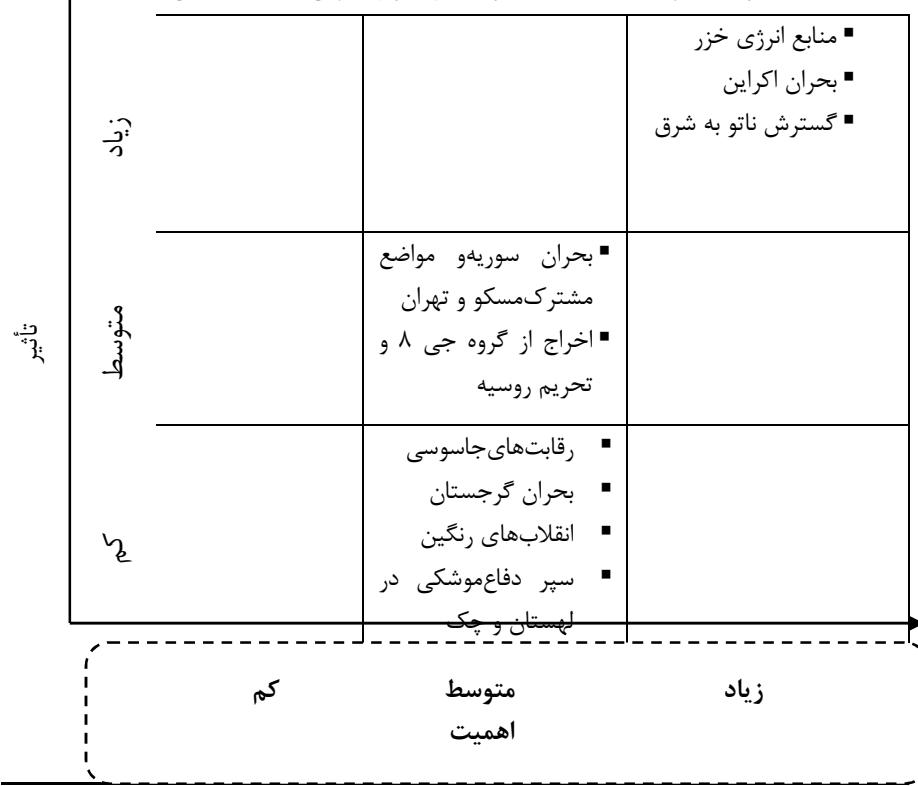
همان گونه که مشاهده می شود بیشترین امتیازات در سطرهای مربوط به بحران اوکراین، منابع انرژی خزر و گسترش ناتو به شرق است.

جدول شماره ۴: جدول امتیازات پیشرانها بر مبنای نظر خبرگان

جمع امتیاز ستونها	جمع امتیاز سطرهای	پیشرانها
-------------------	-------------------	----------

۲۶	۲۰	گسترش ناتو به شرق
۱۷	۲۰	رقبات‌های جاسوسی برای دسترسی به اطلاعات سری یکدیگر
۲۱	۱۸	اخراج روسیه از گروه جی ۸ و تحریم این کشور توسط غرب
۱۲	۲۱	سپر دفاع موشکی در لهستان و چک
۲۱	۱۸	بحران سوریه و مواضع مشترک مسکو و تهران
۲۶	۲۵	منابع انرژی خزر
۲۶	۲۲	بحران اوکراین
۱۳	۲۱	بحران گرجستان
۱۹	۱۶	انقلاب‌های رنگین در کشورهای منشق شده از شوروی سابق
۱۷	۱۶	تقابل روسیه و غرب در استقلال کوزوو

جدول شماره ۵: دسته‌بندی عوامل مهم و پیشران‌های شناسایی شده



عدم قطعیت

۱-۸- سناریوهای همگرایی ایران و روسیه

سناریوسازی برخلاف تصور عامیانه‌ای، تنها به منظور شناسایی محتمل‌ترین آینده یا شناسایی آینده‌های مطلوب (خوش‌بینانه) و نامطلوب (بدبینانه) نیست، بلکه اصلی‌ترین کارکرد سناریوها، شناسایی آینده‌های متنوع و باورپذیری است که هر یک می‌تواند تحقق یابد و در صورتی که تحقق یابد، منجر به تأثیرات متعددی بر موضوع مورد بحث می‌شود، به این ترتیب سناریوها در بردارنده شرایطی هستند که در آن شرایط همگرایی ایران و روسیه می‌تواند به شدت تحت تأثیر قرار بگیرد. سناریوها باید بیش از هر موضوعی بتوانند تهدیدات استراتژیک را ترسیم کنند. در هر یک از سناریوها برخی از عوامل تأثیرگذار به صورت بهتری می‌توانند به ایفای نقش پردازند و بر همین اساس نیز می‌توانند رویدادهای مختلفی را نیز تحقق بخشنند. در این مطالعه از روش‌شناسی «عدم قطعیت‌های بحرانی» استفاده شده است. بر اساس روش عدم قطعیت‌های بحرانی لازم است تا اصلی‌ترین عدم قطعیت‌هایی که آینده را شکل می‌دهند، شناسایی شوند. بر این اساس لازم است تا مهم‌ترین موضوعاتی که واجد شرایط زیر باشند، شناسایی شوند:

۱. موضوعی که اهمیت بالایی در فضای روابط بین‌الملل داشته باشد، بر آینده منافع ملی ایران و روسیه نیز تأثیرگذار باشد. بر این اساس می‌توان گفت این موضوعات به عنوان عدم قطعیت‌هایی مهم در زمرة اولویت‌های مؤثر طبقه‌بندی می‌شوند.
۲. عدم قطعیت شدید و عمیقی داشته باشند. به عبارت دیگر نتوان با اطمینان بالایی در خصوص آن سخن گفت. این عدم قطعیت را می‌توان در روابط روسیه و غرب بررسی نمود. در روش عدم قطعیت‌های بحرانی تلاش می‌شود تا موضوعاتی محور اصلی بحث شوند که هم‌زمان هم اهمیت بالایی دارند و هم آن که دارای عدم قطعیت باشند. به این منظور لازم است تا ابتدا فهرستی از موضوعات تهیه شود و سپس «عدم قطعیت‌های بحرانی» شناسایی شوند؛ و از آن‌ها به عنوان محورهای بحث بهره گرفته شود. بر این اساس عدم قطعیت‌ها نوشته می‌شوند.

در سال‌های گذشته تغییرات در حوزه روابط بین‌الملل و روابط روسیه با غرب گسترده بوده است. شرایط کنونی امکان تغییرات بنیادی در فضای جهانی را فراهم می‌کند، این تغییرات بهنوبه خود می‌تواند مثبت یا منفی باشد. در این راستا با برخورد با عوامل دیگر خود می‌تواند به ایجاد یا رفع تهدیدات نوظهوری که در جریان تغییرات گسترده جهان ایجاد می‌شود منجر گردد.

۲-۸- فضای سناریوها

سناریوها از تقاطع میان عدم قطعیت‌های بحرانی شکل گرفته است. به‌این ترتیب آن‌گونه که بیان شده است، می‌توان به سه سناریوی اصلی اشاره نمود:

- عادی بودن روابط ایران و روسیه
 - روابط ایران و روسیه بر مبنای همگرایی
 - اتحاد استراتژیک ایران و روسیه بر مبنای منابع دریای خزر
 - اتحاد مقطعي و قابل تأمیل ایران و روسیه بر اساس نیاز مسکو
- هر سناریویی از کنش و تعامل عوامل تأثیرگذار مختلف ساخته می‌شود.

سناریو ۱: عادی بودن روابط ایران و روسیه

این سناریو تقریباً از غیرمحتمل‌ترین سناریوهای موجود در فضای سناریویی ما است چراکه روسیه به‌عنوان یک قدرت‌جهانی و ایران به‌عنوان یک قدرت‌منطقه‌ای را که در حوزه ژئوپلیتیک خزر دارای مرزهای آبی و منافع مشترک هستند، نمی‌توان به گونه‌ای تصور کرد که روابط این دو کشور عادی باشند. همچنین دو کشور نمی‌توانند نسبت به انتقال انرژی خزر و حضور کشورهای دیگر در خزر بی‌تفاوت باشند.

سناریو ۲: روابط ایران و روسیه بر مبنای همگرایی

ایران و روسیه در طول تاریخ همواره روابط پر فرازونشیبی را تجربه کرده‌اند. در دوران صفویه روابط ایران با روسیه مبتنی بر همکاری بود، در دوران قاجار به خصوصیت تبدیل شد و در دوران پهلوی هم این روابط خصمانه و گاه دوستانه بود اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی روابط ایران و روسیه - که در آن زمان شوروی بود - بعد از گذشت یک دهه شکل ثابتی به خود گرفت و همکاری‌های دو کشور تقریباً از سال ۱۳۶۸ آغاز شد. با فروپاشی شوروی و شکل‌گیری نظام تک‌قطبی بر اساس نظم نوین جهانی، ایالات متحده

آمریکا برای تثبیت هژمونی خود در جهان تلاش مضاعفی کرد؛ اما اتحادیه اروپا و روسیه دو قطب مخالف این نظم بودند، به این ترتیب روسیه غالباً منابع خود را پیگیری می‌نمود. درگیر و دار این مسائل منافع روسیه و آمریکا به تلاقی سنگینی رسید که منجر به تقابل جدی بین روسیه و غرب شد. این مسئله موجب گردید تا روسیه در سیاست‌های خود به واگرایی با غرب برسد. این فرصت بهترین فرصت برای ایران است تا بتواند در کنار روسیه منافع ملی خود را تأمین کند. واگذاری سامانه‌های موشکی اس ۳۰۰ به ایران، همکاری بیشتر برای حل مسئله هسته‌ای ایران و توسعه روابط ایران و روسیه از جمله مواردی هستند که می‌توان نشانه‌های همگرایی ایران و روسیه را در آن مشاهده کرد.

سناریو ۳: اتحاد استراتژیک بین ایران و روسیه بر پایه منابع دریای خزر

هرچند ایران خواستار رسیدن به این نقطه است که اتحادی راهبردی با روسیه داشته باشد اما واقعیت این است که منافع ملی دو طرف در برخی مسائل دچار تناقض است و همچنین تجربه‌های تاریخی نشان داده‌اند که روس‌ها در بزنگاه‌های مختلفی که بارزترین آن را می‌توان آخرین قطعنامه شورای امنیت برای تحریم ایران دانست، تهران را تنها گذاشته‌اند. روس‌ها با کشورهایی اتحاد استراتژیک منعقد می‌کنند که سیاست خارجی خود را در چارچوب استراتژی راهبردی مسکو و به عنوان اقمار این کشور تعریف کنند و این شاخص‌ها با تمامی شاخص‌های راهبردی روسیه در قالب یک قدرت جهانی بزرگ هماهنگی داشته باشد. اگر در حال حاضر نتوانیم روابط ایران و روسیه را در قالب اتحاد استراتژیک تعریف کنیم، واقعیت این است که این رابطه هم‌اکنون از همگرایی هم بالاتر و مستحکم‌تر است؛ بنابراین دو کشور در برده فعلی رابطه‌ای تعمیق یافته و وسیع‌تری را تجربه می‌کنند، به‌ویژه اینکه نزدیک شدن مسکو و تهران متضمن منافع مشترکی است که از هیچ رهگذر دیگری تأمین نمی‌شود. بر این اساس باید بگوییم انتقال انرژی خزر می‌تواند بهترین بستر برای همکاری و همگرایی ایران و روسیه باشد. واقعیت این است که دو کشور به‌دلیل دارا بودن حجم عظیمی از ذخایر نفت و گاز و نزدیکی جغرافیایی می‌توانند به عنوان مکمل یکدیگر اقدام‌ها و فعالیت‌های بسیار مفید و سازنده‌ای در زمینه تجارت جهانی و انرژی داشته باشند.

سناریو ۴: اتحاد مقطوعی ایران و روسیه

همکاری و مشارکت ایران و روسیه در این سناریو مبتنی بر شرایطی متفاوت است؛ چه آنکه روسیه در رویای کسب جایگاه ابرقدرتی در سطح جهان است (Rywkin. 2008:13). کشوری که ازیک طرف به لحاظ امنیتی دارای توان نظامی و فنی و از لحاظ سیاسی، دارای حق و تو در سازمان ملل است. همچنین از طرف دیگر، در رویای ایفای نقش ابرقدرتی است و وجود هرگونه رقیب برای مشارکت (در اینجا خزر) را برنمی‌تابد. هرچند روسیه در عرصه نظام بین‌الملل قائل به نظام چندقطبی برای ایجاد توازن در برابر سلطه آمریکاست (Adomeit. 2006: 8)، اما این دلیل نمی‌شود که رقبای منطقه‌ای خود را نادیده بگیرد یا پیمان ائتلاف دائمی با آن‌ها بیندد؛ بنابراین روسیه به‌دبال منافع و امنیت خود است و حمایتش از ایران در راستای منافع خود درنتیجه مقطوعی و سطحی خواهد بود. علی‌رغم اینکه بسیاری از تحلیلگران بر این باورند که روسیه به ایران خیلی نزدیک و حتی علیه آمریکا باهم متحد هستند، واقعیت دقیقاً بر عکس است، روسیه از لحاظ تاریخی رقیبی امپریالیست، مهاجمی استعمارگر و دشمنی ملحد برای ایران بوده است.

روس‌ها توانی را بین جلوگیری از دستیابی ایران به فناوری‌های مدرن و همکاری نزدیک به وجود آورده‌اند. ایران نیز بنا بر اضطرار، جایگاه و شرایط بین‌المللی خود، چنین وضعیتی را پذیرفته است. به همین دلیل روسیه نسبت به سایر بازیگران بین‌المللی دارای بیشترین نفوذ در تهران است (Adomeit. 2006: 8). بدون شک روابط ایران و روسیه هیچ‌گاه منحصر به روابط تهران و مسکو نبوده و پیوسته عنصر بین‌المللی بر آن اثرگذار بوده است. (سجادپور، ۱۳۸۷: ۱۷۶).

عنصر بین‌المللی در اینجا آمریکاست، که باعث شده ایران و روسیه علائق و منافع مشترک خود را در آسیای میانه و قفقاز دنبال کنند (نیاکوبی و میرزازاده: ۱۲۸). برخی تحلیلگران و حتی مسئولان جمهوری اسلامی اعتقاد دارند که هم‌اکنون روسیه شریک استراتژیک ایران است، درحالی که همکاری بین ایران و روسیه، شراکتی استراتژیک نیست بلکه نوعی همکاری عمل‌گرایانه است که سطح آن و میزان همکاری توسط روسیه تعیین می‌شود (Dinipsjouh. 2009: 6). روسیه به عنوان بازیگر مسلط منطقه‌ای برای بازیابی خود به‌دبال احیای قدرت از دست‌رفته خود است و در همین راستا بازی‌های منطقه‌ای را مدیریت می‌کند.

از منظر دورنمای صنعت انرژی، ایران رقیب روسیه برای دسترسی به بازار گاز اروپاست و شاید تحت شرایط ژئوپلیتیکی متفاوت بتواند به عنوان مسیر ترانزیت رقیب برای صدور انرژی خزر عمل کند (Jaffe & et al. 2009: 12)، اما اکنون روسیه دریافته است که می‌تواند قدرت ژئواستراتژیک خود را از طریق همکاری با ایران پیش ببرد.

به این ترتیب می‌بینیم که در این سناریو روسیه صرفاً باهدف تأمین منافع خود و به صورت مقطوعی کنار ایران قرار گرفته و بعد از دوره‌ای که منافعش تأمین شد این همکاری هم کم نگ خواهد شد. کما اینکه تاکنون هم همین‌طور بوده است. به عنوان مثال می‌بینیم که روسیه علی‌رغم داشتن روابط خوب با ایران هیچ‌گاه قطعنامه‌های شورای امنیت علیه ایران را و تو نکرده است.

۹- نتیجه‌گیری

با این بررسی می‌توان دریافت که دو کشور ایران و روسیه در شرایط محیطی بین‌المللی به نسبت با یک دهه پیش از آن، با تحولاتی روبرو شده‌اند که بستر نوینی را برای همکاری دو کشور فراهم شده است. دو کشور برای همکاری در زمینه انرژی تمایل دارند، همچنین توسعه فازهای پارس‌جنوبی، همکاری در زمینه انتقال نفت خام دریای خزر به دریای عمان (خط‌الوله نکا- جاسک)، ساخت پالایشگاه در شمال کشور، بررسی و مطالعه و اجرای توسعه میدان آزادگان شمالی مورد تأکید قرار گرفته است، طرح معاهده گاز در شمال کشور و بهره‌برداری و فروش آن در جنوب برای کشورهای مصرف‌کننده گاز از دیگر توابعها با شرکت گازپروم است. مشارکت شرکت‌های روس در پروژه‌های بزرگ نفت و گاز ایران، نشان می‌دهد که توجه سرمایه‌های روسی به بازار ایران روز به روز افزایش می‌یابد. با در نظر گرفتن تمام جوانب برای همکاری ایران و روسیه باید گفت روسیه در مقاطعی باهدف حذف رقبای دیگر و شکست برخی طرح‌های انرژی کشورهای غربی مثل (باکو - تفلیس - جیحان) به صورت ابزاری از برخی طرح‌های ایران در منطقه حمایت کرده و حتی خواستار مشارکت خود در این طرح‌ها شده است، که بر همه فعلی از شرایطی است که روسیه هم به لحاظ عینی و هم به لحاظ ذهنی آمادگی همکاری و همگرایی با ایران را دارد.

بر این اساس همان‌طور که قبل از اشاره شد اجرای خط‌الوله (باکو- تفلیس - جیهان) نشان داد که آمریکا و غرب مجدانه پیگیر حذف ایران و روسیه از پروژه انتقال

انرژی خزر هستند؛ لذا این اقدام آمریکا و غرب هشداری به ایران و روسیه برای اتخاذ رویکردی واقع‌بینانه و سریع درباره سرنوشت انرژی خزر است. درنتیجه همکاری و همسویی دو کشور کافی است تا غرب را تقریباً در برابر همگرایی ایران و روسیه منفعل کند، مضافاً اینکه کشورهای میزبان خطوط لوله نوباکو و باکو - تفلیس - جیهان توان پر کردن ظرفیت این خطوط را ندارند و ناچارند برای تکمیل ظرفیت این خطوط از کشورهای ایران و روسیه کمک بگیرند که این امر خود زمینه کاهش اقتدار غرب و همگرایی ایران و روسیه را در صدور انرژی فراهم می‌آورد.

از سوی دیگر همکاری روسیه و ایران می‌تواند زمینه‌ساز پیوستن سایر کشورهای ساحل خزر به این جمع باشد بنابراین باید منتظر عزم جدی ایران و روسیه برای اتخاذ رویکرد مشترکی جهت همگرایی در منطقه خزر بود تا زمینه برای توسعه روابط با سایر کشورها بیش از پیش فراهم شود. ایران با گذشت بیش از یک دهه از پرونده هسته‌ای اش می‌رود که گام‌های نهایی را برای تکمیل این پروژه بردارد و تکمیل پروژه هسته‌ای ایران یعنی فراغ بال برای دستگاه دیپلماسی جهت تعامل بهتر در موضع قوی‌تر با کشورهای منطقه و جهان است.

منابع

- ابراهیمی، محمد. (۱۳۸۴). «استراتژی انرژی روسیه، ظرفیت‌ها و اقدامات». **مجموعه مقالات دوازدهمین همایش بین‌المللی آسیای مرکزی و قفقاز آینده‌نگری به سامانه‌های انرژی**. تهران: وزارت امور خارجه.
- اسکلیارف، لئونید. (۱۳۷۵). «کشورهای حوزه دریای خزر در قرن ۲۱: منطقه رقابت یا همکاری». ترجمه: مهرداد محسینی. **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**. شماره ۱۴. اطهری، سید اسد... و فیاضی، عبدالناصر. (۱۳۹۱). «تأثیر ایالات متحده آمریکا بر همگرایی و واگرایی جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه». **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**. شماره ۸۲. ۵۱-۳۰.
- امینی، محمدصادق. (۱۳۸۶). **دوماهنامه گزارش**. سال دهم. شماره ۱۸۷.
- آریانفر، عزیز. (۱۳۸۴). «نقش منابع انرژی در همگرایی و همکاری منطقه‌ای». **مجموعه مقالات دوازدهمین همایش بین‌المللی آسیای مرکزی و قفقاز - آینده‌نگری به سامانه‌های انرژی**. تهران: وزارت امور خارجه.
- آلیسون، روی. (۱۳۸۳). **امنیت در آسیای مرکزی**. ترجمه: محمدرضا دبیری. تهران: وزارت امور خارجه.
- بابا، علی‌اکبر. (۱۳۸۸). «مقایسه تطبیقی استقلال جمهوری‌های خودمختار آبخازی و اوستیای جنوبی با استقلال کوزوو». **فصلنامه سیاست خارجی**. شماره ۲. ۵۰۷-۴۹۱.
- بهمن. شعیب. (۱۳۸۹). «ویکردها و مسائل اساسی در روابط ایران و روسیه». **ماهنامه خلیج‌فارس و امنیت**. شماره ۱۱.
- پایگاه خبری - تحلیلی انتخاب. (۱۳۹۳/۱/۵). در: کد خبر: ۱۵۳۴۹۶.
- جعفری، علی‌اکبر و تقی‌نژاد، روح‌الله. (۱۳۹۱). «بایسته‌های روابط آینده ایران و روسیه: از الزامات انرژی محور تا اقتضایات فناوری پایه». **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**. شماره ۸۰. ۸۳-۵۷.
- جلالی، محمدرضا. (۱۳۸۴). «ذخایر هیدروکربنی دریای خزر: خطوط‌لوله نفت و گاز». **مجموعه مقالات دوازدهمین همایش بین‌المللی آسیای مرکزی و قفقاز - آینده‌نگری به سامانه‌های انرژی**. تهران: وزارت امور خارجه.
- حاجی‌یوسفی. امیرمحمد. (۱۳۸۴). **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای (۱۹۹۱-۲۰۰۱)**. چاپ دوم. تهران: وزارت امور خارجه.

- حافظنیا، محمدرضا. (۱۳۷۸). «تفاوت‌ها و تعارض‌ها در حوزه ژئوپلیتیک خزر». *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*. شماره ۲۷. ۱-۱۸.
- حافظنیا، محمدرضا. (۱۳۸۱). «تعریفی نو از ژئوپلیتیک». *تحقیقات جغرافیایی*. شماره ۴۳. ۷۱-۸۸.
- حافظنیا، محمدرضا. (۱۳۸۲). «جزوه درسی نظریه‌های ژئوپلیتیک» در: گروه جغرافیای سیاسی. دانشگاه تربیت مدرس. تهران. ایران.
- رحمانی، منصور. (۱۳۸۴). «گسترش ناتو و تحول نظام امنیتی اروپا». *فصلنامه سیاست دفاعی*. شماره ۵۰. ۸۳-۱۱۴.
- زرگر، افشین. (۱۳۸۶). «ابعاد و ماهیت انقلاب‌های رنگین». *فصلنامه خط اول*. شماره ۳. ۱۰۵-۱۲۷.
- سامانی، نیلوفر. (۱۳۸۶). «ایران و روسیه: زمینه‌های امتناع و امکان همکاری‌های نفت و گاز» در میزگرد همکاری‌های انرژی ایران و روسیه: مرکز مطالعات بین‌المللی انرژی. سجادپور، سید محمد‌کاظم. (۱۳۸۷). عنصر بین‌الملل در روابط ایران و روسیه. تهران: وزارت امور خارجه.
- شوری، محمود. (۱۳۸۸). «روسیه، آمریکا و مسئله ایران». *فصلنامه راهبرد*. شماره ۵۱. ۵۹-۷۳.
- صادقی، سید شمس‌الدین و مرادی، سمیرا. (۱۳۹۶). «ایران پساتحریم و چشم‌انداز ائتلاف راهبردی با روسیه». *فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست*. شماره ۲۰. ۱۸۹-۲۱۶.
- عزتی، عزت‌الله. (۱۳۸۰). ژئوپلیتیک در قرن ۲۱. تهران: سمت.
- قربان، نرسی. (۱۳۸۹). «نقش ایران در تعاملات نفت و گاز حوزه دریای خزر». مجموعه *مقالات همایش ملی نفت و سیاست خارجی*. مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- کرمی، جهانگیر. (۱۳۹۷). «ایران و روسیه در گذر تاریخ محیط امنیتی و مسئله تهدید و اتحاد». *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*. شماره ۷۵. ۶۵-۹۷.
- کیانی، داود و خان‌محمدی، زهره. (۱۳۹۲). «واکاوی علل حضور روسیه در سوریه». *فصلنامه راهبرد*. شماره ۱۱۴. ۶۹-۸۷.
- کرمی، جهانگیر. (۱۳۸۹). «روابط ایران و روسیه در سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۸، بسترها، عوامل و محدودیت‌ها». *فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی*. شماره ۶. ۱۱۱-۱۳۶.

- متقی، ابراهیم و دیگران. (۱۳۹۳). «عمل‌گرایی راهبردی در روابط جمهوری اسلامی ایران و روسیه». *فصلنامه راهبرد دفاعی*. شماره ۴۶-۱۴۷. ۱۱۷-۱۴۷.
- مجتهد زاده، پیروز. (۱۳۷۹). «رژیم حقوقی دریای خزر، تصویری ژئوپلیتیک از مانعی در راه همکاری اقتصادی». *فصلنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی*. شماره ۱۶۲-۱۶۳.
- محبی‌نیا، جهانبخش و صالحی، منصور. (۱۳۹۲). «جنگ‌سرد نوین در روابط روسیه و آمریکا». *پژوهشنامه روابط بین‌الملل*. شماره ۲۴-۱۲۴. ۸۹-۱۲۴.
- مرادی، مریم. (۱۳۸۰). «استمرار و تغییر در سیاست خارجی آمریکا». *مجله راهبرد*. شماره ۲۲-۳۱۶. ۳۰۲-۳۱۶.
- ملکی، عباس. (۱۳۸۰). «سه دیدگاه در یک میزگرد در: میزگرد چشم‌انداز امنیتی دریای خزر». *فصلنامه راهبرد*. شماره ۲۰.
- ملکی، عباس. (۱۳۸۱). «خطمشی گذاری و تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران با تکیه بر مورد خزر». *دانشگاه عالی دفاع ملی*.
- میرشاپیم، جان جی. «بحران اوکراین اشتباه کیست». ترجمه: صبا نائلی، *فصلنامه چشم‌انداز ایران*. شماره ۸۹.
- نعمت‌الله، مهدی. (۱۳۷۹). «مسیرهای صادرات نفت و گاز دریای خزر واقعیات و تصورات». *مجموعه مقالات کنفرانس بین‌المللی منابع نفت و گاز خاورمیانه و دریای خزر*. تهران: مؤسسه مطالعات بین‌المللی انرژی.
- نیاکوبی، سید امیر و میرزازاده، فرامرز. (۱۳۹۲). «رقابت قدرت‌ها، ژئوپلیتیک خزر و منافع ملی ایران». *فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل*. شماره ۱۰. ۱۳۶-۱۱۱.
- واعظی، محمود. (۱۳۸۸). «پیامدهای بحران گرجستان». *فصلنامه راهبرد*. شماره ۵۱. ۳۹-۷.

References

- Adomeit, Annes. (2006). Russia's Iran Policy: Constructive Engagement or Strategic Challenge?, Issue, (3), July.
- Azuolas, Bagdonas. (2012). Russia's Interests in the Syrian Conflict: Power, Prestige, and Profit. European Journal of Economic and Political Studies (ejeps), Vol.5, No.2.
- Bagdonas, Azuolas. (2012). Russia's Interests in the Syrian Conflict: Power, Prestige, and Profit. European Journal of Economic and Political Studies, Available at: www.ejeps.com, Accessed on: 23 Jun/ 2016

- Beissinger, Mark. R, Modrev. (2007). Retrieved on:
<http://www.polisci.wisc.edu.Pdf>.
- Beissinger, Mark. R. (2005). Structure and Example in Modular Political Phenomenon: The Diffusion of Bulldozer/Rose/Orange/Tulip Revolution. Department of political Science. University of Wisconsin-Madison.
- Blank, Stephen J. (2007). U.S. Interests in Central Asia and the Challenges to BP Statistical Review of World Energy. (2009). Retrieved on <http://www.bp.com> British Petroleum.
- Current Affairs Commentary, Washington, 18 August.
- Dannreuther, Ronald & March, Luke. (2010). Iran and Russia, from Ideslism to Pragmatism in State Society and Radicalism. London: Routledge.
- Dinpajouh, Mona. (2009). Foreign Policy Towards Iran Under Vladimir Putin: 2000-2008. A Thesis Submitted to the School of Social Science of Middle EastThechnical University.
- Harmer, Christopher. (2012). Russian Naval Base Tartus. Publisher: Institute for the Study of War (ISW).
- Jaffe, Amy M. (2009). Russia and the Caspian States in the Global Energy Balance Institute for Public Policy, (May 6).
- Katcher, Ben, Russia. (2009). Iran, and the United States. Political and Kemp, Geoffry. (1997). Energey SUPERBOWL Strategic Politics and the Persian Gulf and Caspian Basin. Washington D.C:The Nixon Center.
- Koolaee, Elaheh. (2012). Iran and Russia, from Ideslism to Pragmatism. in: Ronald Dannreuther and Luke March (eds), London: Russia and Islam.
- Nye, Joseph s. (1990). Bound to lead: The Changing Nature of American Power. New York Basic Books.
- Rywkin, Michael. (2008). Russia: In Quest of Superpower Status. American ForeignPolicy Interest, (30).
- Them, Strategic Studies Institute, March.



تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۷/۰۶

تحلیل رابطه سیاست خارجی توسعه‌گرایانه بر پیشرفت اقتصادی ترکیه (۲۰۰۲-۲۰۱۷)

علی امیدی^{۱*} - آرمین قلمکاری^۲

چکیده

دیپلماسی می‌تواند تلاش و ابزاری برای تسهیل اهداف و چشم‌اندازهای اقتصادی و تجاری باشد و از طرفی، اقتصاد اهرمی برای پیشبرد و اعتلای اهداف سیاست خارجی محسوب می‌شود. هدف اصلی پژوهش حاضر، تبیین نقش سیاست خارجی دولت توسعه‌گرا، با تمرکز بر کشور ترکیه، در فرآیند توسعه اقتصادی است. لذا، این پرسش مطرح است که، سیاست خارجی توسعه‌گرایانه چه نقشی در پیشبرد توسعه و رشد اقتصادی ترکیه طی دوره حاکمیت حزب عدالت و توسعه داشته است؟ در پاسخ، این فرضیه بهروش توصیفی - تحلیلی و در یک چارچوب مفهومی مفصل‌بندی شده ششوجهی موردن ارزیابی قرار گرفته است. دولت توسعه‌گرای حزب عدالت و توسعه در دوران حاکمیت خود توانسته است بین توسعه‌اقتصادی و سیاست خارجی تعامل برقرار کند و در صدد است تا سال ۲۰۲۳ ترکیه را به ۱۰ کشور برتر اقتصاد جهان تبدیل نماید. یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که ترکیه در سال ۲۰۱۷ در جایگاه سیزدهمین کشور جهان از جهت تولید ناخالص ملی (بر حسب قدرت برابری خرید) ایستاده است. این مهم حاصل نشده است مگر از طریق ریل‌گذاری سیاست خارجی برای توسعه. همان‌طور که از عنوان برگی آید مقاله حاضر بحران اقتصادی ۲۰۱۸-۲۰۱۹ ترکیه را پوشش نمی‌دهد و در نتیجه دلایل آن را نمی‌کاود. شکی نیست نوع سیاست ترکیه در بحران سوریه و چالش‌های سیاسی این کشور با آمریکا، اسراییل، اروپا و عربستان و مصر تأثیر معمکوس در توسعه‌اقتصادی این کشور داشته است. ولی در مجموع، ترکیه مدل نسبتاً موفقی در همسویی سیاست خارجی و توسعه‌اقتصادی محسوب می‌شود.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی، ترکیه، حزب عدالت و توسعه، توسعه اقتصادی، دیپلماسی اقتصادی.

۱. *دانشیار روابط بین‌الملل، دانشگاه اصفهان، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، اصفهان، ایران. نویسنده مسئول: (aliomidi@ase.ui.ac.ir)

۲. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه اصفهان، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، اصفهان، ایران.

مقدمه

امروزه کشورهای توسعه‌گرا در پی طراحی نوعی از سیاست خارجی هستند که برخلاف آن رونق و رفاه اقتصادی داخلی است. استفاده از همه ظرفیت‌های سیاسی و دیپلماتیک به منظور خلق بازارهای جدید برای تولیدات در دستورکار دست اندرکاران سیاست خارجی دولتهای توسعه‌گرا قرار می‌گیرد. (Baranay. 2009: 2). در کنار توجه به نقش دولت توسعه‌گرا، برخی چون آمسدن^۱ (۲۰۰۱) برای ارتقای جایگاه اقتصادی دول، عمدتاً سیاست‌های لیبرال را برای توسعه تجویز کرده و برخی مانند والرستین و جیوانی اریقی معتقدند برای غلبه بر شکاف میان مرکز و پیرامون (و شبیه‌پیرامون) به دولتی نیرومند نیاز است. (Arrighi. 1985 & Wallerstein. 1998). ولی همگی اتفاق نظر دارند که در جهان امروز نه تنها کشورهای توسعه‌یافته بلکه بسیاری از ممالک در حال توسعه نیز از سیاست خارجی و فن دیپلماسی برای پیشبرد اهداف توسعه اقتصادی خود بهره می‌برند. قرار گرفتن در جایگاه خاص نظام بین‌الملل و حضور در یکی از قسمت‌های مرکز، پیرامون و حاشیه و تن‌دادن به توسعه‌ملی رابطه‌ای تنگاتنگ با اقتصاد جهانی دارد که در آن برخی جایگاه‌ها پویاتر و مفیدترند. دولتها هر چه بیشتر که در تحول اقتصادی دخالت کنند بیشتر به نظام بین‌المللی به‌چشم نوعی نظام تقسیم کار می‌نگردند (اوائز، ۱۳۸۲: ۳۸-۴۰). یک نکته اساسی در این مورد بسیار اهمیت دارد که بر خلاف دولت قوی در استراتژی اقتصاد آزاد بین‌المللی که در آن با موانع چندانی روبرو نمی‌شود، یک دولت ضعیف که می‌خواهد به اراده خویش در این نظام مشارکت جوید، ممکن است مجبور به باج دادن کشورهای اثرگذار و جلب حمایت رهبران اقتصادی و سیاسی آنها شود. (لارسون و اسکیدمور، ۱۳۸۷: ۱۲).

در این میان، تحقیق و جستجو در مورد نحوه ارتباط سیاست خارجی و ملاحظات توسعه اقتصادی در کشور ترکیه، پیوند مذکور را به روشنی نشان می‌دهد. وضعیت اقتصادی ترکیه در دوره حاکمیت حزب عدالت و توسعه چنان متحول شد که با ایجاد اصلاحات در سیستم ارزی در بازه زمانی ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۲، ارزش پول خود را ارتقاء ببخشد و با ایجاد حمایتها از بخش‌های متعدد اقتصاد داخلی و افزایش تولید ناخالص داخلی، حجم بدھی‌های ترکیه را به نازل ترین سطح برساند. ترکیه در سال‌های ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۷ در جایگاه سیزدهمین کشور جهان از جهت تولید ناخالص ملی (برحسب قدرت برابری خرید) و

هدفهای کشور جهان از جهت تولید ناخالص ملی (اسمی) ایستاده است. همچنین حجم تولید ناخالص ملی این کشور از ۱۹۶۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۹ به ۱۹۰۷ تریلیون دلار در سال ۲۰۱۷ ارتقا پیدا کرده است. ترکیه قرار است طبق برنامه چشم‌انداز تا سال ۲۰۲۳ به دههای کشور اقتصادی جهان تبدیل شود. این قضیه، ایده ارتباط همسو بین سیاست خارجی و دیپلماسی اقتصادی و رشد و توسعه اقتصادی این کشور را تقویت می‌کند. بر این اساس، پرسش اصلی مقاله حاضر این است که چگونه سیاست خارجی و دیپلماسی اقتصادی ترکیه بستر ساز توسعه اقتصادی آن در آغاز هزاره سوم بوده است. سیاست خارجی در این مقاله به معنای جهت‌گیری کلی و نگاه یک دولت به روابط بین المللی است و طبعاً معنای عام آن مد نظر است. بدیهی است که در فرایند توسعه اقتصادی، عوامل سیاست‌گذارانه‌نهادی بسیاری نقش دارند که سیاست خارجی یکی از آنهاست.

۱- مبانی نظری

۱-۱- دولت توسعه‌گرا و تحول در توسعه و اقتصاد سیاسی

شکست برخی دولتهای آفریقایی، آمریکای لاتین و بعض‌آسیایی در پیشبرد توسعه اقتصادی، برخی نظریه‌پردازان را به این ایده سوق داده است که صرف پارامترهای اقتصادی، درست آنچه که نظریات اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک توصیه می‌کنند، قادر به راه انداختن موتور توسعه نیستند بلکه در کنار آن نهادهای سیاسی، حقوقی، فرهنگی و اقتصادی نیز در کارامدی و موفقیت برنامه توسعه موثر هستند و چه بسا ممکن است اثرش بیشتر از پارامترهای اقتصادی باشد. عوامل نهادی نظیر قوانین اقتصادی، سیاستهای دولت اعم از داخلی و خارجی، نظامهای حقوقی و غیره شکل‌دهنده محیط‌های اقتصادی برای تولید و تجارت و مالاً توسعه اقتصادی هستند. مکتبی که در علم اقتصاد بر اهمیت نهادها تأکید دارد اقتصاد نهادگرا نامیده می‌شود. از نظر این مکتب، اگر زیرساخت‌های سیاسی، حقوقی و فرهنگی، سرمایه‌گذاری و تولید را تشویق کند موجبات توسعه و پیشرفت اقتصادی را فراهم شود. عواملی نظیر بی‌ثباتی سیاسی داخلی و خارجی، همسویودن سیاست خارجی برای توسعه اقتصادی، سلب مالکیت، فساد اقتصادی و اداری، انحصار، تالمی، شرایط سرمایه‌گذاری و تولید را شدیداً کاهش داده و موجب افت بهره‌وری عوامل تولید می‌شود (آذرمند، ۱۳۸۵: ۱۱۹-۱۲۱). رابطه نهاد و توسعه در مطالعات میدانی مختلف از جمله «ویجاواراقوان و

وارد» (۲۰۰۱) و «ایشر و شریبر» (۲۰۱۰) به اثبات رسید. نظریه دولت توسعه‌گرا، یعنی دولتی که تأمین زیرساخت‌های سیاسی-حقوقی توسعه‌اقتصادی را در کنار امنیت، از وظایف اصلی خود می‌داند در زیرمجموعه اقتصاد نهادگرا قرار می‌گیرد. در حال حاضر رویکرد نهادگرایی جدید، خواهان افزایش حضور مؤثر دولت جهت شکل‌دهی و حمایت از نهادهای اجتماعی و اقتصادی باشند. (کیوانی امینه، ۱۳۸۵: ۹۸). پس یکی از وظایف اصلی دولت توسعه‌گرا، هدایت سیاست خارجی در راستای توسعه‌اقتصادی است.

اوائز در کتاب توسعه و چپاول معتقد است که پس از بحران‌های عظیم اقتصادی نمی‌توان نقش دولت را نادیده گرفت و اهرم حرکت را در دستان توانای دولت توسعه‌گرا می‌داند. وی سپس به تقسیم‌بندی دولتها به سه دسته یغماگر، میانه و توسعه‌گرا می‌پردازد که هر کدام نقش‌ها و بخش‌های متفاوتی دارند که حتی در دولتهای میانه این نقش‌ها نیز گاه متفاوت هستند. از این منظر، دولت باید دارای انعطاف بسیار باشد و همزمان از بخشی و نقشی به بخش و نقش دیگر برود. (حسنوند و همکاران، ۷-۹).

عجم‌اغلو و رابینسون (۱۳۹۸) با درنظر گرفتن نقش دولت و نخبگان، در اثر شاخص چرا ملت‌ها شکست می‌خورند^۱ معتقدند عامل سیاست بیشترین تأثیر را در مقایسه با تفاوت‌های جغرافیایی و فرهنگی در توسعه‌یافتنگی یا عقب‌ماندگی ملت‌ها دارد. آنها توسعه‌اقتصادی را بر توسعه‌سیاسی ترجیح داده و معتقدند که ثبات و پایداری توسعه‌اقتصادی بر پایه‌ی نهادها و بسترها اقتصادی است. به عبارتی باید گفت، بدون وجود زیرساخت‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری در سطوح مختلف نمی‌توان توسعه‌اقتصادی را نهادینه کرد. بر پایه‌ی بسترها و زمینه‌های فرآگیر اقتصادی داخلی است که مجریان سیاست خارجی می‌توانند در سیاست‌ها قدرت فزاینده‌ای داشته باشد و دولتها نقش اساسی را در فراهم کردن این بسترها دارند.

از منظر دولت توسعه‌گرا چند عامل اساسی که با سیاست خارجی یک کشور پیوند دارد و منجر به موفقیت اقتصادی می‌شود که عبارتند از: افزایش تجارت خارجی، جذب سرمایه خارجی و گسترش پیمانکاری خارجی، توافقات تجارت آزاد و ترجیحی، رابطه هماهنگ با همه، تعامل مثبت با نهادهای اقتصادی بین‌المللی و نهایتاً، ایجاد تصویر مثبت. قطعاً عوامل مذکور حصری نیستند و به این فهرست می‌توان متغیرهای بیشتری افزود ولی در این مقاله بیشتر بر آنها تأکید می‌شود.

در جدول ذیل مشخصه‌های هر یک از شاخص‌ها آمده است:

جدول شماره ۱: شاخص‌های شش گانه دیپلماسی اقتصادی

دولت توسعه‌گرا	سیاست خارجی	مولفه‌های
بین سیاست خارجی کارآمد، اقتصاد قدرتمند و تجارت خارجی قدرتمند همبستگی مثبت وجود دارد.	افزایش تجارت خارجی	بین سیاست خارجی کارآمد، اقتصاد قدرتمند و تجارت خارجی قدرتمند همبستگی مثبت وجود دارد.
برخی مانند گرشن فدر ^۱ اعتقاد دارندکه، تاثیر صادرات بر رشد اقتصادی فقط محدود به افزایش تولید ناخالص داخلی ^۲ نمی‌شود؛ چرا که مشارکت بیشتر رهبران رهبران دولتی و حکومتی در سیاست خارجی کشورهای شان و توجه ویژه‌ آنها به تجارت و اقتصاد (نظیر کنونی دونالد ترامپ) باعث شده است تا بسیاری از تحلیل‌گران این دسته از رهبران را با فروشنده‌گان مقایسه کنند. (Feder. 1982).	جذب سرمایه خارجی و گسترش پیمانکاری	برخی مانند گرشن فدر ^۱ اعتقاد دارندکه، تاثیر صادرات بر رشد اقتصادی فقط محدود به افزایش تولید ناخالص داخلی ^۲ نمی‌شود؛ چرا که مشارکت بیشتر رهبران رهبران دولتی و حکومتی در سیاست خارجی کشورهای شان و توجه ویژه‌ آنها به تجارت و اقتصاد (نظیر کنونی دونالد ترامپ) باعث شده است تا بسیاری از تحلیل‌گران این دسته از رهبران را با فروشنده‌گان مقایسه کنند. (Feder. 1982).
-سرمایه‌گذاری برون مرزی و صادرات خدمات فنی-مهندسی و پیمانکاری خارجی، غیر از اینکه زمینه‌ساز قدرت‌نم کشور صادر کننده است بلکه باعث وابستگی متقابل بلند مدت و خلق ثروت ملی خواهد شد. -کشورهای تازه صنعتی فقط به جذب سرمایه‌گذاری خارجی مبادرت نکرده بلکه با انتقال سرمایه به خارج و اقدام به پیمانکاری خارجی، نهایتاً به تقویت تجارت خارجی یک کشور مبادرت می‌نمایند. این کار به خلق بازارهای جدید و اعمال قدرت‌نم در کشورهای هدف می‌گردد.	جذب سرمایه خارجی و گسترش پیمانکاری	-سرمایه‌گذاری برون مرزی و صادرات خدمات فنی-مهندسی و پیمانکاری خارجی، غیر از اینکه زمینه‌ساز قدرت‌نم کشور صادر کننده است بلکه باعث وابستگی متقابل بلند مدت و خلق ثروت ملی خواهد شد. -کشورهای تازه صنعتی فقط به جذب سرمایه‌گذاری خارجی مبادرت نکرده بلکه با انتقال سرمایه به خارج و اقدام به پیمانکاری خارجی، نهایتاً به تقویت تجارت خارجی یک کشور مبادرت می‌نمایند. این کار به خلق بازارهای جدید و اعمال قدرت‌نم در کشورهای هدف می‌گردد.
-منتظر توافقاتی است که بین کشورهایی که لزوماً در یک منطقه جغرافیایی نیز قرار ندارند، منعقد شده و شامل اقداماتی از جانب دولتها می‌باشد که جهت تسهیل تجارت از طریق موافقنامه‌های تجارت آزاد یا اتحادیه‌های گمرکی صورت می‌گیرد. -تلاش بر این است که شرایط سیستماتیکی برای استراتژی توسعه ملی از طریق چانه زنی ها و مذاکرات تجاری بین المللی از طریق توافقات تجارت آزاد و ترجیحی حاصل شود.	توافقات تجارت آزاد و ترجیحی	-منتظر توافقاتی است که بین کشورهایی که لزوماً در یک منطقه جغرافیایی نیز قرار ندارند، منعقد شده و شامل اقداماتی از جانب دولتها می‌باشد که جهت تسهیل تجارت از طریق موافقنامه‌های تجارت آزاد یا اتحادیه‌های گمرکی صورت می‌گیرد. -تلاش بر این است که شرایط سیستماتیکی برای استراتژی توسعه ملی از طریق چانه زنی ها و مذاکرات تجاری بین المللی از طریق توافقات تجارت آزاد و ترجیحی حاصل شود.

1. Gershon Feder
2. gross domestic product

مشخصه‌ها	مولفه‌های سیاست خارجی دولت توسعه‌گرا
<p>-سیاست خارجی یک کشور همانند یک تاجر بتواند با همه مشتری‌های بالقوه رابطه برقرار کند و استراتژی کنشگر موفق این است که جذب سرمایه بیشتر را جدا از علاقه شخصی به دست آورد.</p> <p>-این راهبرد تلاش داشته که با همه بازارهای بالقوه و دولت‌های مربوطه تعامل مشبت برقرار نماید. به عنوان نمونه، مهمترین رقیب یا حتی دشمن سیاسی چین در جهان آمریکاست. ولی پکن در سال ۲۰۱۷ حدود ۶۳۶ میلیارد دلار با آمریکا مبادله تجاری کالا داشته است.</p>	رابطه هماهنگ با همه
<p>-یک دولت از منابع و دستورالعمل‌های نهادهای تجاری و مالی بین‌المللی در راستای چشم‌انداز تجاری و اقتصادی خود بهره برداری نماید. جدا از استقلال تصمیم‌گیری و دارا بودن قدرت سیاسی، تعامل سازنده با این نهادها بسیار کاراندaz است.</p> <p>-نهادهایی چون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول از هم جهت مالی و هم از جهت کارشناسی می‌توانند موتور توسعه یک کشور را راه بیندازنند. دولت‌ها در این راستا تلاش کرده در تصمیمات این نهادها در راستای منافع خود نفوذ کنند و این میسر نمی‌شود جز با تعامل مستمر با این نهادها.</p>	عامل مثبت با نهادهای اقتصادی بین‌المللی
<p>-طبقه‌بندی کشورها در مقولات مثبت و منفی تحت عنوان تصویر^۱ یا ذهنیت^۲ در روابط بین‌الملل مورد مطالعه قرار می‌گیرد. هر تصویر شامل اطلاعات شناختی از کشور دیگر در این زمینه‌ها می‌شود: فرهنگ، توانایی (نظمی، اقتصادی)، امنیت، دمکراسی و غیره.</p> <p>-براساس نوع تصویر ارائه شده توسط کنشگران از خود و دیگران به تعامل با آن می‌پردازند. این تصاویر عموماً طی یک فرایند زمانی طولانی در ذهن افراد و رهبران شکل گرفته و افراد در مواجهه با موقعیت‌ها تنها از تصاویر و طرح‌واره‌های قبل اساخته شده برای تصمیم‌گیری استفاده می‌کنند.</p> <p>-این شاخص در زمرة دیپلماسی اقتصادی رسمی قرار نمی‌گیرد بلکه به صورت غیر مستقیم در بازارهای هدف تأثیر مثبت می‌گذارد و عملاً نقش دیپلماسی اقتصادی غیر رسمی ایفا می‌کند.</p>	ایجاد تصویر مثبت

1. image

2. mentality

در توضیح بیشتر در ارتباط با برخی از شاخص‌های فوق باید گفت، رشد تجارت نه تنها منجر به افزایش کمی صادرات کشورها می‌شود؛ بلکه بر کیفیت آنها نیز می‌افزاید. (لفت‌ویچ، ۱۳۸۷: ۵). سیاست جذب سرمایه‌گذاری خارجی و پیمانکاری خارجی مشمول دو موضوع خواهد بود: «سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی»^۱ که معمولاً در مراحل اولیه فرایند توسعه که کشورها از کمبود شدید متابع مالی و ضعف تکنولوژیک رنج می‌برند بسیار حائز اهمیت است. در این ارتباط، «لوی» می‌گوید سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به‌طور بالقوه هم برای سرمایه‌گذار و هم برای کشور پذیرنده سودمند است. در عین حال، طرف ضعیفتر که همان گیرنده سرمایه است باید مراقب باشد تا تضمین شود که انتقال سرمایه با انتقال فناوری همراه باشد؛ زیرا دومی برای توسعه حیاتی است (Loy. 2013).

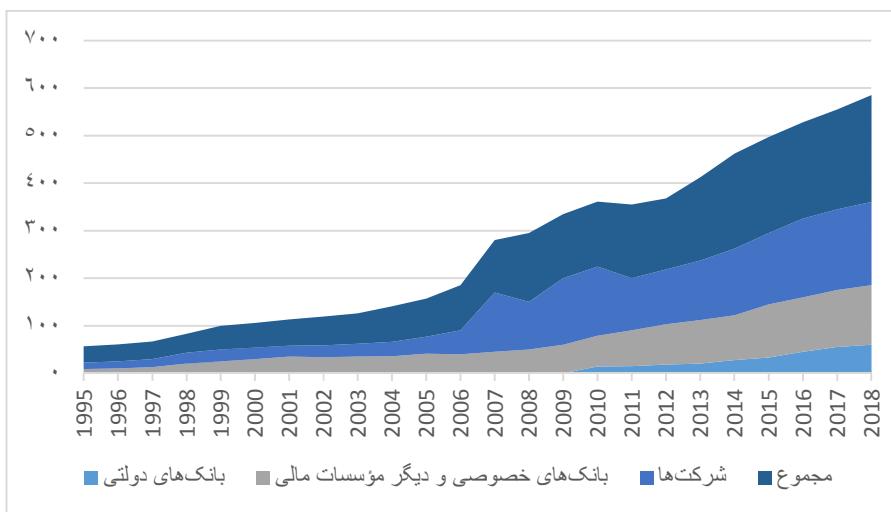
آمسدن (۲۰۰۱) یکسری از راهبردهای رشد اقتصادی را در آسیا بر می‌شمارد که باعث تولید کالاهای با ارزش افزوده زیاد، افزایش رقابت‌پذیری بین‌المللی و پرهیز از فشارهای کشورهای شمال برای لیبرالیزه کردن می‌گردد؛ به‌نحوی که از صنایع نوپا و روش‌های عادلانه‌تر اقتصادی و تجاری در سطح بین‌المللی حمایت به عمل می‌آید. بر این اساس کسانی چون کومار و کوربریچ، مؤلفه‌هایی چون افزایش درآمد، رشد سرمایه‌گذاری خارجی، بهبود درآمد سرانه و تولید ناخالص ملی و افزایش اشتغال را از وجود دولتی قدرتمند و توسعه‌گرا برای تحول در عرصه اقتصادی تأکید دارند. (Kumar & Corbridge. 2002: 75-77). برخی نیز معتقدند، هر چه کشوری عقب‌مانده‌تر باشد نیازش به نقش دولت در ارتقای سطح توسعه بیشتر خواهد بود. (Gerschenkron. 1961).

با توضیحات فوق درباره نقش دولت توسعه‌گرا و اینکه سیاست خارجی از طریق چه نوع دیپلماسی اقتصادی می‌تواند به استراتژی توسعه و رونق اقتصادی کمک برساند، این چارچوب نظری را برای کشور ترکیه، به عنوان یکی از کشورهای نسبتاً موفق در بوتة نقد و تحلیل قرار می‌دهیم. اقداماتی شامل افزایش استقلال نهادها در سیاست‌گذاری پولی، واگذاری شرکت‌های بزرگ دولتی به بخش خصوصی، اصلاحات نهادی با هدف افزایش نقش بازار در اقتصاد، بازسازی ساختار بانک‌های دولتی، کاهش بار بخش عمومی در اقتصاد، افزایش استقلال بانک مرکزی، ایجاد مزیت‌های نسبی در عرصه تجارت، بانکداری و خدمات عمومی و ایجاد دانش و تکنولوژی روز برای ایجاد درآمدهای

1. Foreign Direct Investment (FDI)

بیشتر و هدف‌گذاری برای کاهش نرخ تورم به رهبری کمال درویش، توانست اقتصاد بیمار ترکیه را به یکی از پرستاب‌ترین اقتصادها در دالان توسعه تبدیل کند. افزایش ۲/۳ برابر تولید ناخالص داخلی سرانه، کاهش تورم از بیش از ۷۰ درصد به حدود ۷ درصد، کاهش ۲ درصدی نرخ بیکاری و افزایش انعطاف نظام مالی ترکیه در برابر بحران‌های مالی، تنها بخشی از میراث این دوران توسعه سریع در اقتصاد ترکیه بود (دنیای اقتصاد، ۱۳۹۶).

لازم به ذکر است که ترکیه دارای آسیب‌پذیرهای در دو سطح داخلی (تشدید تعارضات هویتی) و خارجی (افزایش تقابل با ایالات متحده و برخی اعضای اتحادیه اروپا) است و صرفاً نمی‌توان همه شاخص‌های دولت توسعه‌گرا را در مورد آن به کار بست و باید تعديلات و تقلیل‌های آن را مدنظر قرار داد. از منظر اقتصادی نیز برخی توسعه ترکیه را توسعه‌ای وابسته دانسته و کماکان این کشور در برخی شاخص‌ها مانند نسبت صادرات و واردات آسیب‌پذیر است. در این راستا، دوغو پرینچک^۱ رهبر حزب وطن ترکیه معتقد است که، بین سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۵، یعنی در دوره حاکمیت حزب عدالت و توسعه بدھی خارجی ترکیه ۳/۵ برابر افزایش یافته است و دولت کنونی ترکیه برای حفظ اقتدار خود، بیش از ۶۰ میلیارد دلار املاک و موسسات عمومی و دولتی را به بخش خصوصی فروخته تا از مشکلات عدیدهای که به وجود آمده، رهایی یابد (دنیای اقتصاد، ۱۳۹۷). طبق آمارهای خزانه داری ترکیه، کل بدھی خارجی بانک‌ها و موسسات دولتی و خصوصی از حدود ۱۱۰ میلیارد دلار ۲۰۰۲ به بیش از ۴۵۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۸ رسیده است (نمودار شماره ۱). همچنین این کشور از کسری تجاری مزمن رنج می‌برد که هر چند روند کاهنده دارد ولی در سال ۲۰۱۸ عدد ۵۵ میلیارد دلار و در سال ۲۰۱۷ عدد ۷۶/۸ میلیارد دلار برآورد گردید (hurriyetdailynews. 2019).



Source: Turkish Treasury/Haver Analytics.

نمودار شماره ۱: روند افزایشی بدھی خارجی ترکیه در دوره حاکمیت حزب عدالت و توسعه

از سوی دیگر، فرایند سیاست خارجی ترکیه در سوریه و در مقاطعی با آمریکا، اروپا، عربستان، مصر، روسیه و ایران به گونه‌ای بوده است که لزوماً نمی‌توان گفت به‌شکل پایداری در چارچوب رویکردهای دولت توسعه‌گرا عمل کرده است. با این اوصاف نگارندگان تلاش داشته‌اند مؤلفه‌ها و مشخصه‌های سیاست اقتصادی و خارجی ترکیه را به گونه‌ای تشریح کنند که آسیب‌های مذکور رالاحظ کند.

۲- موضوعیت بحث ترکیه

در طی دوران جنگ سرد که ترکیه هم‌پیمان بلوک سرمایه‌داری بود، توسعه [اقتصادی] عمدتاً در ذیل دستورکارهایی قرار داشت که ریشه در مقتضیات نظام دوقطبی داشت. بر عهده گرفتن نقش‌های عمدماً استراتژیک در مقابل فشارهای بلوک سوسیالیستی باعث شکل‌گیری محدودیت‌ها و محظوظاتی برای سیاست خارجی و در طول آن سیاست‌های اقتصادی ترکیه شد (Altunisik & Tur. 2005). برای چندین دهه، دروازه‌های اقتصادی بلوک متصل به شوروی سابق برای ترکیه تا حد زیادی براساس صفت‌کشی‌های ناشی از فضای متخاصل دوقطبی تعریف می‌شد. براین اساس، ترکیه از فرصت‌های اقتصادی بسیاری در آسیای میانه و قفقاز را از دست داد.

از دهه ۱۹۸۰ دولت ترکیه یک دسته اصلاحات را برای انجام تغییر و تحول در سیاست خود از «جایگزینی واردات»^۱ به استراتژی «رشد نیل به صادرات»^۲ آغاز کرد و حساب‌های سرمایه خود را در سال ۱۹۸۹ آزاد کرد و گامی مهم در جهت ادغام اقتصاد خود با سیستم اقتصادی جهانی برداشت؛ اما تحقق آزادسازی مالی، مشکلات اصلی اقتصاد ترکیه را آن‌گونه که انتظار می‌رفت، حل نکرد (Alici. 2003: 2-10). فضای سیاسی ترکیه در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بیش از هر چیز درگیر تعارضات هویتی بین سکولارها، ملی‌گراها و اسلام‌گراها بود و در نتیجه فعالیت و نفوذ گسترده اسلام‌گرایان، حزب عدالت و توسعه^۳ توانست با کسب بیش از ۴۹ درصد از آرا در سال ۲۰۰۲ به قدرت برسد (Onis. 2012: 137). این حزب عمدهاً سیاست‌های اقتصادی چندبعدی و چندجانبه را در دستور کار سیاست خارجی قرار داد و توانست وضعیت اقتصادی ترکیه را در طی دوران حاکمیت خود متحول کند.

رشد دارایی‌های دولت در دوره حاکمیت حزب عدالت و توسعه، ترکیه را قادر ساخت تا سیاست خارجی فعالانه را با سرمایه‌گذاری در بازسازی اقتصادی، اجتماعی و نظامی مناطق مجاور از طریق توسعه و کمک نظامی تعقیب کند (Kardas. 2010: 120). این حزب بلافضله دست به اجرای برنامه‌ای زد که به «نهولیبرالیسم پس از اجماع واشنگتن» معروف است (Bank & Karadag. 2012). یکی از مهمترین کارهایی که این حزب توسط تئوریسین خود احمد داوود اوغلو دست زد، تعریف سند چشم‌انداز تا سال ۲۰۲۳ و تلاش برای قرار گرفتن ترکیه در رده ۱۰ اقتصاد برتر جهان بود. حزب حاکم همچنین با تعریف جدید از هویت ترکیه به عنوان یک مجموعه همساز با هویت‌های غربی، شرقی، شمال و جنوب مبادرت کرده است. به‌طور کلی، مهم‌ترین کنش‌های رفتاری حزب عدالت و توسعه در عرصه سیاست خارجی را در جدول ذیل نمایش می‌دهیم:

-
1. import substitution industrialisation
 2. Export Led Growth (ELG)

³ به ترکی Adalet ve Kalkınma Partisi که در اصل جزو احزاب راست‌گرا و میانه می‌باشد.

جدول شماره ۲: الگوهای حاکم بر سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه در مناطق مختلف

الگوی حاکم بر سیاست خارجی	کشورها و مناطق
سیاست همکاری اقتصادی در کنار همکاری و تنش سیاسی	خاورمیانه
نگاه راهبردی بر مبنای صلح متقابل	اتحادیه اروپا
روابط بر پایه درک مشترک و تحت تاثیر شرایط نوین	ایالات متحده
حضور حداکثری بر پایه همبستگی فرهنگی	آسیای مرکزی
دیالکتیک همکاری و رقابت	روسیه

منبع: یافته‌های نگارندگان

طبق طبق سند چشم‌انداز راهبردی ترکیه تا سال ۲۰۲۳ قرار است، ترکیه از رتبه هفدهم اقتصاد جهان در سال ۲۰۱۳ تبدیل به ۱۰ اقتصاد برتر جهان با تولید ناخالص حدود دو تریلیون دلار در سال ۲۰۲۳ دست یابد و تولید سرانه آن به ۲۵ هزار دلار، حجم صادرات آن به ۵۰۰ میلیارد دلار و حجم تجارت خارجی آن به ۱۰۰۰ میلیارد دلار برسد که در جدول شماره ۳ آمده است:

جدول شماره ۳: اهداف عمده اقتصادی سند چشم‌انداز ترکیه در مقایسه با وضعیت سال‌های قبل

شاخص		۲۰۲۳	۲۰۱۶	۲۰۰۲	۱۹۹۰
تولید ناخالص داخلی (میلیارد دلار)		۲۰۰۰	۸۳۶/۷	۲۳۸/۴	۱۵۰/۶
درآمد سرانه (دلار)		۲۵۰۰۰	۹۰۶۴	۲۹۴۰	۲۳۲۵
صادرات کالا (میلیارد دلار)		۵۰۰	۱۴۲/۵	۳۶	۱۲/۹
حجم تجارت خارجی (میلیارد دلار)		۱۰۰۰	۴۰۳	۱۱۳	۴۵

Source: World Bank 2017

این استراتژی به وضوح نشان می‌دهد که استفاده از خطوط اقدام شش گانه در سیاست خارجی و دیپلماسی اقتصادی توسط دولتمردان حزب عدالت و توسعه، موجب بهتر شدن شاخص‌های عمده اقتصادی در ترکیه بخصوصاً تولید ناخالص ملی از ۱۵۰ میلیارد دلار ۱۹۹۰ به ۸۳۶ میلیارد دلار ۲۰۱۶ برای رسیدن به اهداف سند چشم‌انداز شده است. در ادامه برای تبیین بحث، خطوط اقدام شش گانه در دیپلماسی اقتصادی ترکیه به‌طور جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۲. رشد تجارت مبتنی بر استراتژی توسعه صادرات

مقدمتاً باید گفت که راهبرد مذکور بیش از هر چیز ناشی از دو عامل اساسی است که عبارتند از: سیاست‌گذاری‌های داخلی و نقش کنشگران اقتصادی. سیاست خارجی بیشتر نقش تسهیل‌کننده آن را ایفا می‌کند. از دهه ۱۹۸۰ به این سو، به مرور بازیگران اقتصادی متعددی شکل گرفتند و توانستند در طی دو دهه جای خود را در اقتصاد ترکیه پیدا کنند.

در سال ۱۹۸۰، ترکیه استراتژی «جاگزینی واردات» خود را به نفع یک استراتژی «رشد صادرات‌محور» رها کرد که، هدف آن حفاظت از صنایع داخلی در پشت موانع تعریفه بالا بود. در سال ۱۹۹۶، توافقنامه «اتحادیه گمرکی»^۱ با اتحادیه اروپا منعقد شد و شبکه‌ای از توافقات تجاری آزاد برای تحکیم این انتقال را گسترش داد. در نتیجه، رشد تجارت منجر به تبدیل ترکیه به یک اقتصاد بازار آزاد و گنجاندن احتمالی آن در گروه بازارهای در حال ظهرور گردید. این استراتژی بر اساس مفهوم نظریه «کشور تجاری»^۲ بود که نخستین بار توسط «ریچارد روزکرانس» معرفی شد (Rosecrance 1986).

در طی چهار دهه اخیر، مجالس ترکیه با وجود اختلافهای گفتمانی، در تصمیمات خود به گونه‌ای عمل کرده تا منافع آن‌ها را در سیاست‌های داخلی و خارجی به‌نحوی تأمین کند. بنابراین، کنشگران اقتصادی جایگاه قابل توجهی در سیاست خارجی ترکیه به دست آورده و در راهبردها و رویکردهای مختلف عمدهاً به گونه‌ای عمل می‌شود که محذوراتی برای آنها به وجود نیاید. مصادیق این موضوع را می‌توان تداوم تعامل بین کنشگران اقتصادی ترکیه با همتایان کردهای عراق، اسرائیل، مصر و عربستان در طی دوره‌های بحرانی شدن روابط بین آن‌ها مشاهده کرد. مثلاً در سال ۲۰۱۷ طبق آمار وزارت بازرگانی ترکیه، حجم روابط تجاری مصر و ترکیه بالغ بر ۴/۴۳ میلیارد دلار بود. یا حجم روابط تجاری ترکیه و عربستان در سال ۲۰۱۸ حدود ۵ میلیارد دلار ثبت گردید. (trade.gov.tr: 2019)

مهم‌ترین عناصر تعیین‌بخش سیاست خارجی ترکیه لحاظ کنند.

سیاست‌های اقتصادی حزب عدالت و توسعه با استراتژی رشد تجارت مبتنی بر توسعه صادرات در تعامل بودند که برخی از آنها عبارتند از: سرمایه‌گذاری در تولید ملی،

1. Customs Union
2. trading country

فعالسازی گستردۀ تجار داخلی و حمایت گستردۀ از آنها، ایجاد تعامل بین نظام بانکی و شرکت‌های تجاری، تصویب قوانین مختلف برای تسهیل امور تجاری و همسویی پارلمان با نخبگان اقتصادی (مانند همراهی پارلمان با کمال درویش در سال ۲۰۰۱) و نهایتاً تعامل بین دو بخش اقتصاد و سیاست در عرصه دیپلماسی. از اینرو، از سال ۲۰۰۳ هویت جدید ترکیه به عنوان یک کشور تجاری گرایش و سمت‌گیری داشته که در پیوند با توسعه اقتصادی و ادغام با اقتصاد جهانی تعریف شده است. وزارت خارجه ترکیه نیز به منظور رشد صادرات، فعالیت‌هایش را به دو بخش تقسیم کرد. نخست، روابط دو سویه تجاری یا «قرارداد تعرفه ترجیحی»^۱ – که ظرف چند سال اخیر با بسیاری از دول از جمله ایران فعال شده است. این روابط تحت هدایت یکی از دفاتر یا نهادهای فرعی وزارت خارجه است و بهویژه مسئول برنامه‌ریزی روابط دوجانبه با یک منطقه، کشور یا بلوک است. دوم، معاونت امور اقتصادی وزارت خارجه که به برنامه‌های وسیع‌تر دو جانبه تجاری و اهداف تجاری ترکیه در نشست‌های چندجانبه می‌پردازد (Sonmez, McDonald & Perraton, 2007).

از همین‌رو تولید ناخالص ملی ترکیه از ۱۹۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۹ به ۶۴۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۹ افزایش یافت و ترکیه در آن سال (۲۰۰۹) به عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد رو به رشد جهان معرفی شد. در همین مقطع زمانی، درآمد سرانه از ۳۰۰۰ دلار به ۹۰۰۰ دلار در سال افزایش یافت. سهم درآمد ملی ناشی از تجارت از ۳۸ درصد به ۴۸ درصد افزایش، و صادرات به میزان قابل توجهی از ۲۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به ۱۳۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸ سیر صعودی به خود دید و روابط تجاری و سرمایه‌گذاری ترکیه با کشورهای هم‌مرز و با کشورهای دیگر از کمتر از ۱۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به بیش از ۵۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۹ رسید (Ulgen, 2010: 9-10).

به همین جهت سازمان‌های منطقه‌ای اهمیت ویژه‌ای یافتند و «اکو» و «سازمان همکاری‌های اقتصادی دریای سیاه» و سایر مجتمع، به ابزار مهمی برای بسط فعالیت‌های ثمربخش تجاری ترکیه بدل شدند.

بر اساس همین سیاست خارجی توسعه محور است که طبق داده‌های مرکز آمار ترکیه و سازمان همکاری اقتصادی و توسعه، اقتصاد ترکیه سال ۲۰۱۷ را با رشد ۷.۴ درصدی به پایان رسانده است (خبرگزاری آناتولی، ۲۹ مارس ۲۰۱۷). استراتژی مبتنی بر توسعه صادرات در ترکیه موجب گشته تا تجارت خارجی، نسبت به گذشته، سهم عده

1. Preferential Tariffs

دوره دوم / شماره ۱ / بهار و تابستان ۱۳۹۸

در تولید ناخالص ملی ترکیه پیدا کند. در سال ۱۹۷۵، تجارت خارجی تنها ۹ درصد از GDP ترکیه رو به خود اختصاص داده بود ولی این رقم به ۵۰ درصد در سال ۲۰۱۲ افزایش پیدا کرد. به عبارتی دیگر، می‌توان گفت حجم تجارت خارجی ترکیه از ۶.۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۵، به ۳۸۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۲ افزایش یافت و این کشور از رتبه ۲۰ در سال ۱۹۷۵ به رتبه ۱۷ در سال ۲۰۱۲ رسیده است (جدول شماره ۴) و اتحادیه اروپا و همسایگان ترکیه شریک عمده تجاری ترکیه بوده‌اند (Kirisci, 2013).

جدول شماره ۴: رشد اقتصادی در ترکیه از منظر استراتژی توسعه صادرات، بر مبنای حجم صادرات و واردات، طی سال‌های ۱۹۷۵، ۱۹۸۵، ۱۹۹۵، ۲۰۰۵ و ۲۰۱۲ (مبنای میلیارد دلار)

ترکیه	۱۹۷۵	۱۹۸۵	۱۹۹۵	۲۰۰۵	۲۰۱۲
صادرات	۱/۴	۷/۹	۲۱/۶	۷۳	۱۵۲
واردات	۴/۷	۱۱/۳	۳۵/۷	۱۱۷	۲۳۷
کل تجارت	۶/۱	۱۹/۳	۵۷/۳	۱۹۰	۳۸۹
تولید ناخالص داخلی	۴۵	۶۷	۱۶۹	۴۸۳	۷۸۹
تولید ناخالص داخلی به ازای هر نفر	۱/۱۳۹	۱/۳۶۷	۲/۸۹۶	۷/۱۳۰	۱۰/۶۶۶
تولید ناخالص داخلی از لحاظ رتبه‌بندی	۲۰	۲۵	۲۴	۱۷	۱۷
میزان درصد تجارت خارجی نسبت به تولید ناخالص داخلی	۹	۲۹	۳۴	۳۹	۵۰

Source: World Bank Report, 2013

بر همین اساس میزان حجم تجارت ترکیه با کشورهای مختلف در طی دو دهه اخیر بیانگر آنست که نخست، حجم تجارت در مناطق مختلف رو به افزایش بوده است. دوم، این حجم در برخی مناطق با توجه به اهداف دیپلماسی اقتصادی حزب عدالت و توسعه بیشتر بوده است (جدول شماره ۵). لذا باید گفت که نخبگان حزب عدالت و توسعه به این تفکر دست یافته‌اند که برای رسیدن به قدرت منطقه‌ای باید دیپلماسی اقتصادی چندجانبه‌ای را با کنشگران پیرامونی به کار گیرند.

جدول شماره ۵: افزایش حجم تجارت ترکیه با کشورهای مختلف جهان طی سال‌های ۱۹۹۲، ۲۰۰۲ و ۲۰۱۲ (بر مبنای میلیون دلار)

ترکیه	۲۰۱۲						۲۰۰۲						۱۹۹۲					
	درصد	کل	واردات	صادرات	درصد	کل	واردات	صادرات	درصد	کل	واردات	صادرات	درصد	کل	واردات	صادرات	درصد	
اتحاد اروپا	٪۳۸	۱۴۶/۶۴۹	۸۷/۴۴۸	۵۹/۲۰۱	٪۴۸	۱/۷۷۹	۳۲۱	۱/۴۵۸	٪۴۷	۱/۶۴۹	۱۰۴۹	۷/۶۰۰	٪۱۷	۱۷	۱۰	٪۴۹	۱۰	
آمریکا	٪۵	۱۹/۷۳۴	۱۴/۱۳۰	۵/۶۰۴	٪۷	۶/۴۵۵	۳/۰۹۹	۳/۳۵۶	٪۹	۳/۴۶۵	۲/۶۰۰	۸۶۵	٪۱۲	۲۰۱۲	۲۰۰۲	٪۱۹۹۲	۲۰۰۲	
همسایگان	٪۲۴	۹۲/۷۸۴	۵۳/۳۸۶	۳۹/۳۹۸	٪۱۳	۱۱/۸۰۶	۷/۰۸	۳/۹۹۸	٪۱۱	۴/۰۲۸	۲/۱۶۲	۱/۸۶۶	٪۱۸	۱۶۲	۱۶۲	٪۱۸۶۶	۱۹۹۲	
خاورمیانه	٪۱۸	۶۸/۱۵۲	۲۲/۴۸۷	۴۵/۶۶۵	٪۷	۵/۹۳۶	۲/۴۲۲	۳/۵۰۴	٪۱۵	۵/۶۴۲	۳/۱۲۶	۲/۲۱۶	٪۱۱	۱۲۶	۱۲۶	٪۲/۲۱۶	۲۰۰۲	
اسرائیل	٪۱	۴/۰۴۰	۱/۷۱۰	۲/۳۳۰	٪۲	۱/۴۰۵	۰۴۴	۸۶۱	٪۰/۱۵	۱۸۷	۹۷	۹۰	٪۰	۹۷	۹۰	٪۰	۲۰۱۲	
حوزه پاسیفیک	٪۸	۳۲/۵۰۶	۲۳/۶۹۴	۸/۸۱۲	٪۱۱	۹/۹۷۷	۵/۷۴۸	۴/۲۲۹	٪۱۵	۵/۴۹۷	۴/۲۵۲	۱/۲۴۵	٪۰	۲۵۲	۲۴۵	٪۰	۲۰۰۲	
کره جنوبی	٪۲	۶/۱۸۸	۵/۶۶۰	۵۲۸	٪۱	۹۵۵	۹۰۰	۵۵	٪۲	۵۶۴	۳۷۳	۱۹۱	٪۰	۳۷۳	۳۷۳	٪۰	۱۹۹۲	
چین	٪۶	۲۴/۱۲۸	۲۱/۲۹۵	۲/۸۳۳	٪۲	۱/۶۳۶	۱/۱۶۸	۲۶۸	٪۱	۳۱۹	۱۷۲	۱۴۷	٪۰	۱۷۲	۱۷۲	٪۰	۱۹۹۲	
آفریقا	٪۲	۶/۵۲۶	۲/۶۱۳	۳/۹۱۳	٪۱	۸۱۱	۳۸۱	۴۳۰	٪۱	۳۷۹	۲۳۳	۱۴۶	٪۰	۲۳۳	۲۳۳	٪۰	۱۹۹۲	
سایر	٪۱۵	۵۶/۵۷۷	۳۹/۹۶۴	۱۶/۸۱۳	٪۱۸	۱۶/۰۴۷	۱۰/۶۰۰	۵/۴۴۷	٪۱۳	۴/۸۵۸	۲/۹۱۵	۱/۹۴۳	٪۰	۹۱۵	۹۱۵	٪۰	۱۹۹۲	
کل	۱۰۰	۱۰۱۴	۱۵۴۵	۱۴۶۹	۱۰۰	۸۷/۶۱۳	۱۵۵۴	۳۶/۰۵۹	۱۰۰	۱۵۸۶	۱۸۷۱	۷۱۵	۱۴	۱۸۷۱	۷۱۵	۱۴	۲۰۰۲	
	٪	۳۸۹	۲۳۶	۱۵۲	٪	۸۷/۶۱۳	۵۱	۳۶/۰۵۹	٪	۳۷	۲۲							

Source: Turkish Statistical Institute, 2013

۲-۲- سیاست سرمایه‌گذاری داخلی و بیرونی

علت اصلی توسعه اغلب کشورهای تازه صنعتی، جذب سرمایه‌گذاری خارجی است و ترکیه نیز از آن بهره گرفته است. طبق آمارهای رسمی ترکیه، رشد اقتصادی در سال ۲۰۰۲ ۷/۸ درصد؛ در سال ۲۰۰۳ ۵/۹ درصد و در سال ۲۰۰۴ به ۹/۹ درصد رسید تا سال‌های رونق اقتصادی این کشور پی‌درپی ادامه داشته باشد. در سال ۲۰۰۴ ترکیه در میان کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی بیشترین نرخ رشد اقتصادی را داشت. مهمترین دلیل این افزایش نرخ رشد، افزایش سرمایه‌گذاری در بخش خصوصی بود (عدلی، ۱۳۹۵). در این خصوص، ترکیه علاقه زیادی به افزایش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در قلمروی ملی و سرمایه‌گذاری اتباع خود در آن سوی مرزها نشان داده است. این کشور بهمنظور جذبیت بیشتر سرمایه‌گذاران خارجی، روی سازمانی حساب باز کرده است که مستقیماً مسئول همین کار است: «سازمان پشتیبانی

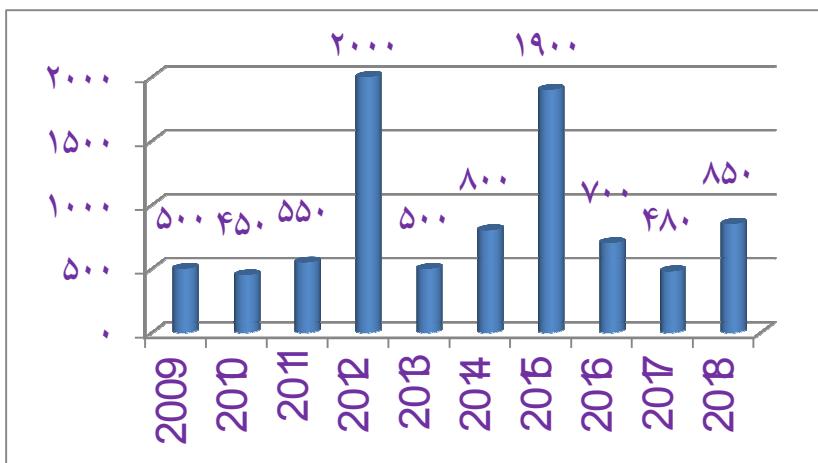
و رشد سرمایه‌گذاری^۱. این سازمان در بسیاری از کشورهای «سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه»^۲ و نیز در دیگر کشورهای با سرمایه فراوان همچون کشورهای حاشیه خلیج فارس، مشاوران فعال دارد و به واسطه الگوی نئولیبرالی که در پیش‌گرفته است، بر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در داخل ترکیه اثر مثبت گذاشته است. بر این اساس، بهمنظور جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی عمدتاً تلاش می‌شود فرصت‌های داخلی بر جسته شوند و مقررات دست‌وپاگیر حذف شوند (Cagaptay. 2014). برای نمونه، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در سال ۱۹۹۹ از ۸۰۰ میلیون دلار به رکورد ۲۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۹ رسید (Ulgen. 2010: 9-10).

در همین راستا، ابتکاراتی چون ایجاد «شورای عالی همکاری استراتژیک» با چندین کشور همسایه و برقراری نظام تعرفه ترجیحی با سرزمین‌های ناشناخته از آفریقا گرفته تا مشارکت بلندمدت اقتصادی و سیاسی با آمریکای لاتین و شرق آسیا، زمینه جذب هرچه بیشتر سرمایه به‌سوی ترکیه را مهیا نمود. همین سیاست در مدت کوتاهی باعث شد تا خطوط هوایی ترکیه به ششمین شرکت هوایپیمایی مسافربری در جهان تبدیل شود (Unay. 2010: 33). بر این اساس، کسب و کار در ترکیه که به دو دسته عمده «شرکت‌های بین‌المللی استانبول» و «ببرهای آناتولی»^۳ تقسیم می‌شوند رونق گرفت. اولی از نظر تاریخی ستون فقرات اقتصاد ترکیه بوده و تاثیر زیادی بر سیاست داشته است، و دومی از یک سری شرکت‌های کوچک و متوسط واقع در قسمت آسیایی ترکیه تشکیل شده که به‌واسطه همین جذب سرمایه‌های سرگردان خارجی از سال ۲۰۰۹ تقویت شده‌اند (Karads. 2010).

1. Investment Support and Promotion Agency of Turkey (ISPAT)
2. Organization for Economic Co-operation and Development (OECD)

۳. ببرهای آناتولی (Anadolu Kaplanları) عبارتی است که در چارچوب اقتصاد ترکیه به پدیده رشد اقتصادی سریع شماری از شهرهای این کشور در دهه ۱۹۸۰ میلادی به کار می‌رود. از شهرهای ترکیه که تحت تأثیر این رونق اقتصادی قرار گرفته‌ند می‌توان به دنیزلی، غازی‌عینتاب، قیصیریه، بورسا، قونیه، و قهرمان‌مرعش اشاره کرد. این عبارت معمولاً برای اشاره به شرکت‌های بزرگ ترکیه (مثل استانبول و آنکارا) قرار دارد. به کار نمی‌رود.

نمودار شماره ۲: افزایش میزان سرمایه‌گذاری تجاری ترکیه در کشورهای خارجی در بازه زمانی ۱۰ ساله (ارقام بر مبنای میلیون دلار)



Source: Census & Economic Information Center- CEIC (2018)

منحنی میزان سرمایه‌گذاری تجاری ترکیه در کشورهای خارجی در طی سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۸ بیانگر آن است که نخست، این میزان در طی سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۵ رشد بیشتری داشته است؛ به طوریکه به حدود دو میلیارد دلار رسید (نمودار ۲). کاهش نسبی آن در سال‌های ۲۰۱۳، ۲۰۱۷ و ۲۰۱۸ عمدها تحت تأثیر عوامل مختلفی بوده است که عبارتند از: رقابت ژئوپولیتیک ترکیه و روسیه در بحران سوریه، بحران‌های داخلی حزب عدالت و توسعه بهویژه کودتای خاموش و بهدلیل آن تیرگی روابط آمریکا و ترکیه. اما از سال ۲۰۱۵ به بعد، سیاست خارجی ترکیه در حال تحول مثبت تدریجی بوده است و با وجود تمامی فراز و نشیب‌ها، در حوزه اقتصادی و جذب سرمایه موفق بوده است. شاهد مثال آنکه، اکنون بنا به اعتراض «مجلة مهندسی ای.ان.آر»^۱ در اگوست ۲۰۱۷، پس از چین (با ۶۵ شرکت)، ترکیه در جایگاه دومین پیمانکار بزرگ جهان (با ۴۶ شرکت معتبر)، بالاتر از آمریکا (با ۴۳ شرکت) قرار گرفته است (Hurriyet Daily 2017).

1. Magazine Engineering News Record (ENR)

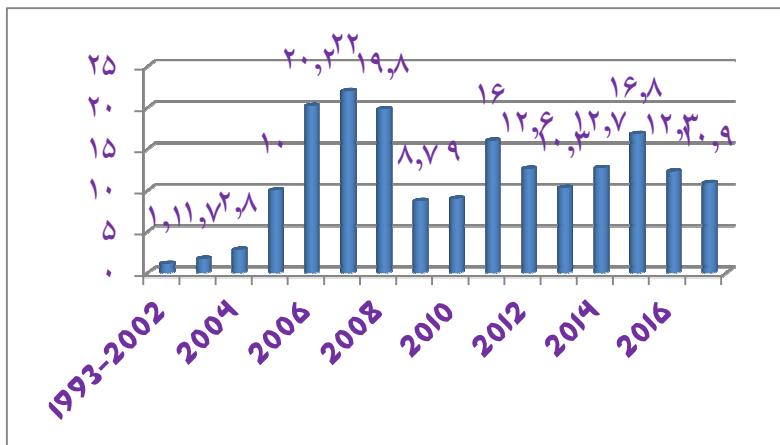
برهمین اساس، در طول بحران اقتصادی جهانی ۲۰۰۸ – ۲۰۰۹ نیز، عملکرد ترکیه با رشد بالایی همراه بود و نرخ رشد تولید ناخالص داخلی به ۸/۸ درصد در سال ۲۰۱۱ رسید که جایگاه دوم جهان بعد از چین را از آن خود کرد. از طرفی به لطف شرایط مطلوب نقدینگی جهانی، طی سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۳، این کشور مبلغ ۱۲۳ میلیارد دلار جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی داشته است (Tekin & Tekin, 2015: 25-28). به همین دلیل، نیروی شناوری اقتصاد ترکیه را بسیاری به سیاست خارجی آن نسبت می‌دهند. این تفسیرها اغلب با این ادعا حمایت می‌شوند که از سال ۲۰۰۲، تولید ناخالص داخلی این کشور بیش از سه برابر شده و از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۲ با ۶۴ درصد رشد، در رده‌بندی جهانی، ۷ پله بالاتر از جایگاه آن در سال ۲۰۰۲ قرار گرفت (Rodrik, 2013: 41-61). این روند تاکنون نیز در مسیر تصاعدی قرار دارد.

مطالعات نشان می‌دهد یکی از اقداماتی که ترکیه در زمینه جذب سرمایه‌گذاری خارجی انجام داد، اصلاح قوانین جذب سرمایه‌های خارجی است. در ژوئن سال ۲۰۰۳ قانونی در حمایت از سرمایه‌گذاری خارجی در ترکیه تصویب شد که پژوهشگران امور ترکیه معتقدند این قانون نقطه عطفی در سرمایه‌گذاری خارجی ترکیه محسوب می‌شود. مفاد اصلی این قانون به قرار زیر است:

۱. آزادی سرمایه‌گذاری در ترکیه با حذف تمامی موانع قبلی از قبیل نیاز به تأییدیه رسمی، الزام انتقال سهم از سرمایه‌گذاران خارجی به دولت یا شرکای داخلی، نیاز به داشتن وارد کردن یک میزان حداقلی از سرمایه.
 ۲. تضمین مجدد ضمانتنامه‌های موجود در یک بستر شفاف و با ثبات برای سرمایه‌گذاران.
 ۳. ارتقای سیاست‌های سرمایه‌گذاری خارجی برای هماهنگ شدن آنها با استانداردهای بین‌المللی سرمایه‌گذاری.
 ۴. تغییر سیاست کنترل بر سرمایه‌گذاری بهنحوی که میزان سودآوری آنها و دستیابی سرمایه‌گذاران به سود سرمایه‌شان بیشتر شود.
- نکته مهم این است که قبل از وضع این قانون، میزان سرمایه‌گذاری مستقیم ترکیه از سال‌های ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۲ رقم ۱/۱ میلیارد دلار بود. این در حالی است که میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ترکیه فقط در سال ۲۰۰۳ به ۱/۷ میلیارد دلار و این رقم در سال ۲۰۰۵ به رقم ۱۰ میلیارد دلار و در سال ۲۰۰۷، ۲۰۰۲ میلیارد دلار و در سال ۲۰۰۸ به میزان ۱۹/۸ میلیارد دلار رسید (نمودار ۲).

لازم به توجه است که میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ترکیه در سال ۲۰۰۹ به علت بحران حاکم بر اقتصاد جهانی کاهش یافت و به میزان ۸/۷ میلیارد دلار رسید، اما در سال ۲۰۱۱ اقتصاد ترکیه جایگاه خود را پیدا نموده و میزان سرمایه‌گذاری مستقیم این کشور به رقم ۱۶ میلیارد دلار رسید. بر اساس پیش‌بینی موسسه بین‌المللی تامین مالی، این رقم در سال ۲۰۱۸، ۵۱/۳ میلیارد دلار خواهد بود. (اقتصاد آنلاین، ۱۳۹۷). البته دولت ترکیه غیر از سرمایه‌گذاری خارجی، با فروش دارایی‌های غیرمنقول دولتی نیز به تأمین مالی ابرپروژه‌های توسعه‌ای خود اقدام کرد. در نمودار شماره ۳ جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ترکیه را مشاهده می‌کنیم:

نمودار شماره ۳: جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از ۱۹۹۳ تا ۲۰۱۷ در ترکیه (بر مبنای میلیارد دلار)



Source: CBRT, 2018

۳-۳- توافقات تجارت آزاد و ترجیحی

ترکیه در مسیر تقویت توافقات تجاری آزاد و ترجیحی به طور هم‌زمان چند رویکرد دیگر را به پیش برده است که عبارتند از: شکل دادن توافقات فرامنطقه‌ای، مشارکت در نظام چند جانبه منطقه‌ای، ایجاد بنگاه‌های تجاری مشترک و نهایتاً فراهم کردن زمینه‌های توافق در زمینه تجارت آزاد و جلب نظر شرکای بالقوه. توافقات ترکیه در این زمینه بسیار گستره و فراگیر است و ترکیب منظمی از کشورها را در بر گرفته است که تقریبا

اغلب کشورهای حوزه پیرامونی، آسیای مرکزی و کشورهای اتحادیه اروپا را شامل می-شود و بر همین اساس همبستگی متقابلی را در زمینه اقتصادی شکل داده است. سیاست‌های ترکیه در زمینه تجارت آزاد و ترجیحی با مشارکت دادن بخش خصوصی همراه بوده است و تلاش‌ها در مسیر توافقاتی بوده است که از تولیدات داخلی حمایت شود. سهم کشور ترکیه به نسبت کشورهای پیرامون در توافقات تجارت آزاد و ترجیحی دو یا چند جانبه بیشتر است؛ این امر باعث افزایش صادرات، رقابت پذیری بازار ترکیه، بهبود تراز تجاری، افزایش سهم در بازار منطقه‌ای و بین‌المللی و کاهش هزینه‌های حمل و نقل ترکیه شده است. ترکیه از سال ۱۹۹۵ قرارداد اتحادیه گمرکی با اتحادیه اروپا منعقد کرده و با کشورهای اکو، افنا، آلبانی، بوسنی، شیلی، کرواسی، مصر، گرجستان، اسرائیل، اردن، مقدونیه، مالزی، موریس، مولداوی، مونته نگرو، مراکش، فلسطین، صربستان، کره‌جنوبی و تونس توافقنامه تجارت ترجیحی منعقد کرده و برای نیل به این هدف با ۱۳ کشور دیگر نیز در حال مذاکره و تصویب می‌باشد. همچنین در سال ۱۹۹۶ با آمریکا توافقنامه مالیاتی منعقد کرده است. این توافقات تجاری سوای امتیازاتی است که ترکیه از عضویت در سازمان تجارت جهانی بهره می‌برد.(Republic of Trade-Turkey. 25 July 2018)

نگاهی به شرکای اصلی تجارتی ترکیه از جهت مقصد صادراتی آن در سال ۲۰۱۷ نشان می‌دهد که ۱۵ شریک اصلی تجارتی ترکیه به ترتیب عبارتند از چین، آلمان، روسیه، آمریکا، ایتالیا، فرانسه، ایران، سوییس، کره‌جنوبی، انگلیس، اسپانیا، هند، امارات، ژاپن و هلند که دو سوم صادرات ترکیه به این کشورها انجام شده است و غیر از چین بقیه به نوعی انواع توافق تجارت ترجیحی دارند.(worlds Top Exports. 2018).

در عین حال، ارتباط سنتی آن با بدندهای مرکزی، مانند جی بیست، سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، و نیز پایبندی به اصول نئولیبرال باعث شده است تصویر مثبتی از اقتصاد رو به شکوفایی ترکیه شکل بگیرد. برای نمونه، ترکیه در نوامبر ۲۰۱۵ که میزبان و ریاست اجلاس سران «جی بیست» را بر عهده داشت بهروشی و از موضع قدرت، خواهان مذاکرات تجاری پیشرفتی در جهت حمایت از رشد آزادسازی (لیبرالیزاسیون) در سراسر جهان شد. به این معنا، ترکیه بهشت از دورنمای بازار مصرفی‌اش راضی است و به علت ورودش به زنجیره ارزش اروپا و نیز به علت رقابت‌پذیری در بازارهای خاورمیانه، بالکان، قفقاز و آسیای مرکزی، این روند در سرلوحة سیاست خارجی دولت اردوغان به صورت خلل ناپذیری ادامه دارد.

۴-۲- توانایی نسبی رابطه هماهنگ با همه

نخبگان تُرك معتقدند که موقعیت ژئوپلیتیکی ترکیه می‌تواند کمکها و فرصت‌های سرشار اقتصادی را به وجود آورد. (Bağcı, 2009: 4). با روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه برخلاف گفتمان‌های گذشته سیاست خارجی ترکیه، توسعه‌اقتصادی در اولویت اهداف این کشور قرار گرفت. اصول شش‌گانه دیپلماسی اقتصادی را می‌توان در اندیشه‌های احمد داود اغلو به عنوان معمار سیاست خارجی جدید ترکیه توصیف کرد. داود اغلو در کتاب عمق استراتژیک بر اهمیت «چندجانبه گرایی» در سیاست خارجی تأکید می‌کند. از نظر وی برای دستیابی به یک راهبرد بلندمدت لازم است هم «عمق تاریخی» که گذشته، امروز و آینده را بهم پیوند می‌دهد و هم «عمق جغرافیایی» یعنی به هم‌پیوستگی ابعاد داخلی، منطقه‌ای و جهانی در نظر گرفته شوند (Davoutoglu, 2011). از نظر داود اغلو لازم است ترکیه برای خلق بازارهای تجاری و اقتصادی جدید هماهنگی را میان سیاست غرب‌محور و شرق‌محور خود ایجاد کند. وی با استفاده از استعاره «کمان و پیکان» معتقد است، به میزان گسترش و نفوذ ترکیه در آسیا (خاورمیانه و آسیای میانه و قفقاز)، قدرت بیشتری در مسائل اتحادیه اروپا خواهد داشت (Onis, 2009).

چنین برداشتی از جایگاه ترکیه در عرصه بین‌المللی از سوی رهبران حزب عدالت و توسعه بدین معنا است که برخلاف گذشته، ترکیه دیگر یک دولت کاملاً غربی و یا کاملاً اسلامی تصور نشده و بیانگر تعارضات هویتی جامعه ترکیه است.

این کشور هم‌زمان تلاش کرده است تا روابط سیاسی و اقتصادی خود را با روسیه، کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، کشورهای آفریقا، آمریکای لاتین، اتحادیه اروپا، امریکا و حتی اسرائیل نیز گسترش دهد. سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی ترکیه در حقیقت بیانگر نگاهی ترکیبی و توجه به پتانسیل‌های مختلف کشورهای مختلف است. آنها همزمان با دفاع از مردم فلسطین از یکسو رابطه‌ای استراتژیک با آمریکا و پراغماتیست با اسرائیل داشته و از سوی دیگر روابط خود را با روسیه و ایران را گسترش داده‌اند و با عدول از نگاه ایدئولوژیک، فضای مناسبی را در روابط سیاسی و اقتصادی خود سامان داده‌اند، تا آنجا که کثرت مبدأ و مقصد هواپیماهای ورودی و خروجی در مانیتورهای فرودگاه آتابورک و همچنین رفت و آمد مردم از تمام جهان در این محل، ویترینی مهیج از کنشگران مختلف منطقه‌ای و جهانی است که ترکیه با آنها در ارتباط است.

۵-۵- تعامل مثبت با نهادهای تجاری- مالی بین‌المللی

اعتقاد بر این است که دولت ترکیه با برنامه‌ریزی مناسب در سه حوزه سیاست‌گذاری کلان اقتصادی، سیاست‌گذاری ارزی و سیاست‌گذاری پولی آهنگ تدریجی رشد اقتصادی را از سال ۲۰۰۱ به بعد تجربه کرده است. در این فرایند، نقش مثبت بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی و اتحادیه اروپا، قابل توجه بوده است. اگرچه دولت ترکیه به علت انباشت حجم بدھی با تهدید نهادهای بین‌المللی مبنی بر عدم ارائه وام مواجه شده بود، اما روابط بین‌المللی وزیرداری وقت ترکیه، یعنی کمال درویش، باعث شد که این کشور ضمن دریافت وام ۱۶ میلیارد دلاری از بانک جهانی، تحت هدایت برنامه اصلاحی نهادهای بین‌المللی به سرعت از وضعیت ناگوار سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ فاصله بگیرد و در سایه حمایت‌های سیاسی «بولنت اجویت» و روابط بین‌المللی که در زمان فعالیت در بانک جهانی کسب کرده بود، در یک برنامه اصلاحی سه ساله، اقتصاد بیمار ترکیه را به محدوده سلامت بازگرداند. کمال درویش که در سال ۲۰۰۱، در کمتر از ۹ ماه توانست نرخ تورم ۷۰ درصدی ترکیه را به محدوده یک رقمی برساند. همچنین با تکیه بر قدرت چانهزنی خود توانست برای نخستین بار در ترکیه احزاب چپ و میانه‌رو را در جهت حل پازل اقتصادی ترکیه همسو کند (دنیای اقتصاد، ۱۳۹۶). حزب عدالت و توسعه از طریق اعتبار ۲۳/۸ میلیارد دلاری صندوق بین‌المللی پول طی سال‌های ۲۰۰۲-۲۰۰۱ و ۱/۷ میلیارد دلاری در سال ۲۰۰۳ توانست جان تازه‌ای به اقتصاد خود ببخشد (Yeldan. 2015: 6-9) و با سرعت بخشیدن به خصوصی‌سازی بانکها، صنایع و بخش‌های خدمات دولتی، محدود و کنترل نمودن مخارج عمومی برای جلوگیری از کسری بودجه و کنترل دستمزدها و اصلاح سیستم پولی و مالی و کاهش نرخ تورم و نرخ بهره، ثبات نسبی اقتصادی در این کشور برقرار شد و متعاقب آن رشد اقتصادی افزایش یافت. کمال درویش دولت ترکیه را به مثابه یک آدم فوق العاده چاقی می‌دید که در عین کم تحرکی شدید، بیشتر منابع را صرف سیرکردن خود بدون کارآیی می‌نماید. او دقیقاً روی این نقطه حساس دست گذاشت و با اجرای سیاست‌های ریاضت اقتصادی به کاهش هزینه‌های دولت مبادرت کرد؛ مشکلی که دولت ایران نیز شدیداً مبتلا به آن است.

تفاوت اعتبارات صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی با سایر موسسات مالی این است که این دو نهاد برای پرداخت خود، دولت وام گیرنده را ملزم به اصلاحات اقتصادی

و هزینه کرد در پروژه های تعریف شده می‌نمایند که ترکیه نیز از آن مستثنی نبود. مضاف، کمال درویش، سال‌ها در بانک جهانی و صندوق بین المللی پول اشتغال داشت و رهنمودهای اصلاحی آنها را به خوبی می‌دانست و سعی کرد آنها را در ترکیه اجرا کند. (Ozdemir. 2009: 16). سازمان تجارت جهانی و اتحادیه اروپا هم با الزام ترکیه به اجرای استانداردهای اقتصادی، به رشد تجارت ترکیه و جذب سرمایه‌گذاری خارجی کمک شایانی کردند. ترکیه در سال ۱۹۹۵ عضو سازمان تجارت جهانی شد و این فرصت طلاibi برای گشايش بازارهای بدون دیوار تعریفه ای برای ترکیه و همچنین بالا رفتن کیفیت محصولات ترکی در رقابت کشنده با سایر رقبای عضو سازمان تجارت جهانی بود. روابط ویژه با اتحادیه اروپا نیز منجر به انعقاد توافق اتحادیه گمرکی با این سازمان و تعامل حدود ۴۰ درصد تجاری با این اتحادیه شده است. امروزه در سرتاسر اروپا استفاده از محصولات با کیفیت ترکی خصوصاً البسه و در عین حال ارزان، جا افتاده است. هر چند عضویت در سازمان تجارت جهانی و روابط ویژه با اتحادیه اروپا حاصل دیپلماسی حزب عدالت و توسعه نبود ولی این حزب به خوبی از میوه‌های آن برای توسعه اقتصادی بهره برد.

لذا با وجود آنکه ترکیه در سال ۲۰۱۸ مدعی شد که تمام بدھی‌های خود به صندوق بین المللی پول را تسویه کرده و دفتر این موسسه را در آنکارا بسته است ولی تحولات اخیر نمی‌تواند منکر نقش سازنده این نهادها در فرایند ثبات و جهش اقتصادی ترکیه از سال ۲۰۰۱ به بعد باشد.

۶-۲- ایجاد تصویر مثبت

با بهقدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه در سال ۲۰۰۲، توجه بیشتر به منابع قدرت‌نرم ترکیه مورد تاکید رهبران این حزب قرار گرفت. سیاست اعتدال در عرصه داخلی و بین المللی، مدرنیسم اسلامی، تعامل مثبت با سایر دول اعم از غرب، شرق، اسلامی، یهود و غیره، اهمیت به رأی مردم و اصلاحات تدریجی از مهم‌ترین شاخصه‌های قدرت‌نرم ترکیه در دوره آکپارتی محسوب می‌شود.

یکی از مولفه‌های قدرت‌نرم ترکیه که در ارتقای ذهنیت مثبت از آن کمک کرده است، حفظ فرهنگ غنی و میراث متکثر فرهنگی این کشور (بناهای تاریخی گسترده به جامانده از دوره امپراتوری بیزانس و دوره اسلامی) است که توانسته تصویری مثبت از این کشور در اذهان عمومی جهانی ایجاد کند. این تصویر مثبت در کنار زیر ساخت‌های

مناسب اقتصادی، موجب گشته تا هر ساله میلیون‌ها توریست به این کشور جذب و میلیارد‌ها دلار به این کشور وارد شود. بر اساس آمار سازمان جهانی گردشگری، این کشور از سال ۲۰۰۵ تاکنون جز ۱۰ کشور برتر جهان از لحاظ جذب توریست می‌باشد. ترکیه در سال ۲۰۰۷ تعداد بیش از ۲۷ میلیون نفر توریست داشته که درآمدی بالغ بر ۱۸,۵ میلیارد دلار ایجاد کرده است. درآمد ترکیه از صنعت توریسم در سال ۲۰۱۳ حدود ۲۶ میلیارد دلار بوده است. در سال ۲۰۱۸ تعداد ۴۰ میلیون خارجی به ترکیه سفر توریستی داشتند که بالغ بر ۲۹/۵ میلیارد دلار برای این کشور درآمد داشت (France. 24, 2019). ترکیه بر اساس سند چشم‌انداز ۲۰۲۳، بنا دارد تا درآمد حاصل از صنعت توریسم خود را به ۵۰ میلیارد دلار (در دو برابر میزان سال ۲۰۱۳) افزایش دهد و ۵۰ میلیون گردشگر جذب کند. بهمین اساس در سال ۲۰۱۵ مخارج مستقیم بخش گردشگری این کشور حدود ۵ درصد از تولید ناخالص داخلی این کشور را تشکیل داده است. (اقتصاد نیوز، ۱۳۹۷).

همچنین مواضع سیاسی حق‌جویانه اردوغان در خصوص فلسطین، نفی کودتا در مصر، شهید خواندن محمد مرسی، تقبیح و پیگیری قتل جمال خاشقجی و غیره، همگی بر قدرت‌نرم ترکیه افروده است؛ هر چند ممکن است تبعات منفی کوتاه مدت برای این کشور داشته باشد.

همچنین تولید کالاهای برنده، مرغوب و با کیفیت نیز در ایجاد این تصویر ذهنی مثبت موثر بوده اند. صنعت نساجی و پوشاک مرغوب و با کیفیت در ترکیه نظریه چرم، موجب شهرت و اعتبار بین المللی برای این کشور شده است. ترویج فعالیت بخش خصوصی، تسريع یکپارچگی با بازارهای جهانی، و تحقق اصلاحات مشهود در حوزه اقتصادی - تجاری از طریق سرمایه‌گذاری قابل توجه در خدمات عمومی در حوزه‌های کلیدی مانند آموزش، سلامت و حمل و نقل، و نهایتاً ساخت سریال و برنامه‌های مختلف (Unay. 2010: 32-33)، سهم به سزایی در بهبود تصویر مثبت از ترکیه ایفا کرده است. ایجاد تصویر مثبت با سایر اقدامات اقتصادی ترکیه در بخش داخلی در تعامل و تناسب بوده و توانسته است اغلب کنشگران بزرگ اقتصادی خارجی را نسبت به گسترش سرمایه‌گذاری‌های بزرگ در سطوح مختلف ترغیب کند.

نتیجه‌گیری

توسعه فقط پیشran اقتصادی نمی‌خواهد، بلکه پیشran نهادی ممکن است در مواردی Vol. 2 / Issue 1 / Spring & Summer 2019

مهم‌تر از پیشran اقتصادی باشد، تزی که اقتصاددانان نهادگرا ارائه می‌کنند. یکی از پیشran‌های نهادی، در پیش گرفتن سیاست خارجی و دیپلماسی اقتصادی همسو با توسعه است. یکی از راهبردهای اساسی برای کشورها (بهویژه در حال توسعه) بهره‌گیری از ابزار و سیاست دولت توسعه‌گرا است که می‌تواند ریل و پارادایم تحول صنعتی و توسعه‌اقتصادی را با ارتباط بین اقتصاد داخلی و خارجی به حرکت درآورد و شکست بازار را به حداقل برساند. هر چند می‌توان مؤلفه‌های متعددی را برای دولت توسعه‌گرا معرفی کرد، ولی با لحاظ کردن دو بخش داخلی و خارجی می‌توان به ترکیبی از متغیرها دست یافت که عموماً ماهیتی مرتبط با اقتصاد سیاسی دارند. در این راستا شش مؤلفه به عنوان شاخص‌های پیوند دهنده اقتصاد داخلی و محیط خارجی مطرح شد که عبارتند از: رشد تجارت مبتنی بر استراتژی توسعه صادرات، سیاست جذب سرمایه‌گذاری خارجی و پیمانکاری خارجی، توفقات تجارت آزاد و ترجیحی، رابطه هماهنگ با همه، تعامل مثبت با نهادهای اقتصادی بین‌المللی و ایجاد تصویر مثبت. دولت توسعه‌گرا شاخص‌های مذکور را در دستور کار سیاست خارجی قرار داده و بین آنها و نهادهای داخلی (اعم از پارلمان و گروه‌های سیاسی و اقتصادی) تعامل برقرار می‌کند. نقش نخبگان، نوع سیاست‌گذاری داخلی، بورکراسی کارا و توانمند، استقلال نخبگان برای تغییرات اساسی برخی از شاخص‌های دولت توسعه‌گرا می‌باشند و بین آنها و روابط اقتصاد خارجی تعاملی دوسویه وجود دارد.

توسعه‌اقتصادی و سیاست تنش صفر با همسایگان موجب شد تا ترکیه روابط خود با اروپا، یونان، ارمنستان، قبرس، عراق، روسیه، آمریکا، ایران، عربستان، سوریه و اسرائیل را به طور همزمان افزایش دهد و بتواند از منافع تجاری آن استفاده کند. ترکیه علیرغم بسیاری از آسیب‌ها و چالش‌های داخلی، توانسته است با استفاده از خطوط اقدام شش گانه فوق در دیپلماسی اقتصادی، به میزان بسیاری تأثیر مثبت بر فرآیند توسعه‌اقتصادی خود بر جای بگذارد.

دیپلماسی اقتصادی ترکیه در دوران حزب عدالت و توسعه، از دید تحلیل‌گران اقتصادی به عصر طلایی اقتصاد ترکیه، نام‌گذاری شده است و نشان دهنده توسعه‌اقتصادی نسبتاً مطلوب این کشور بوده است؛ چراکه شاخص‌های اقتصادی نظیر افزایش نرخ رشد، کاهش تورم، کاهش نرخ بیکاری و افزایش سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی را به نمایش می‌گذارد. حزب عدالت و توسعه توانست بین اقتصاد داخلی ترکیه و نهادها و سازمان‌های بین‌المللی تعامل ایجاد کند و این مهم بیش از هر چیز برگرفته

از سه میراث و اندیشه متصل بین اقتصاد و سیاست بود که عبارتند از: اوزال (به‌ویژه در زمینه خصوصی‌سازی در ترکیه و اجرای سیاست‌های باز اقتصادی)، کمال درویش (با دو دهه فعالیت در بانک جهانی و وزیر دارائی ترکیه در سال ۲۰۰۱) و داود اغلو (معمار بازگشت به اقتصاد پیرامونی).

در پایان باید گفت، خیزش جهان عرب از سال ۲۰۱۱ و سیاست‌های چالشی آنکارا موجب افزایش تنش بین ترکیه از یک طرف و ایران، سوریه، عراق، روسیه، آمریکا و اروپا شده است. از این‌رو، فرآیند توسعه‌اقتصادی ترکیه نیز با تنزل شخص‌های اقتصادی نظیر کاهش نرخ رشد، افزایش نرخ بیکاری، کاهش قدرت خرید و کاهش نیاز به مواد اولیه صنعتی و کاهش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، کاهش نرخ رشد صنعت توریسم، و کاهش ارزش پول ملی در بازه زمانی ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵ مواجه شد. بنابراین هر چه سیاست خارجی ترکیه به سمت تعامل‌گرایی و کاربست موثر دیپلماسی اقتصادی حرکت کند بازتاب آن در اقتصاد آن کشور مثبت است. به‌حال خیزش اقتصادی ترکیه در هزاره سوم معلوم عوامل مختلف داخلی و بین المللی است که دیپلماسی اقتصادی نقش ریل قطار توسعه ترکیه را داشته است.

منابع

- آذرمند، حمید. (۱۳۸۵). «نقش نهادهای سیاسی و حقوقی در توسعه اقتصادی». *فصلنامه روند*. شماره ۵۰۵۰-۱۶۵. ۱۱۹-۲۱۹.
- اقتصاد آنلاین. (۱۳۹۷). «ترکیه ۲۱ میلیارد دلار سرمایه خارجی جذب کرد». در: <http://www.eghtesadonline.com/fa/tiny/news-294133>
- اوانز، پیتر (۱۳۸۲). *توسعه یا چپاول: نقش دولت در تحول صنعتی*. ترجمه: عباس زندیاف. تهران: طرح نو.
- حسنوند، مظفر و دیگران. (۱۳۹۶). «دولت پهلوی اول بر پایه نظریات نهادگرایی توسعه-سومین کنفرانس بین‌المللی پژوهش در علوم انسانی. دانشگاه شیراز».
- خبرگزاری آناطولی. (۲۰۱۷). «سرمایه‌گذاری و صادرات دو عنصر اصلی رشد اقتصادی ترکیه در سال ۲۰۱۷». ۲۹ مارس. در: <https://www.aa.com.tr/fa/2017/1102912>.
- دنیای اقتصاد. (۱۳۹۶). «چهارمعمار اقتصادی آسیا». شماره ۴۰۶۷. در: <https://donya-e-eqtesad.com/64/1104303>
- دنیای اقتصاد. (۱۳۹۷). «چنبره بدھی سنگین خارجی بر اقتصاد ترکیه». شماره ۴۶۸۱. در: <https://donya-e-eqtesad.com>
- عجم اوغلو، دارون و رابینسون، جمیز ای. (۱۳۹۸). *چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؛ ریشه‌های قدرت، شکوفایی و فقر*. ترجمه: محسن میردامادی و محمدحسین نعیمی‌پور. چاپ دهم. تهران: نشر روزنه.
- عدلی، محمد. (۱۳۹۵). «اقتصاد ترکیه از چه مسیری به توسعه رسید؟». در پایگاه خبری اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران. <http://otaghiranonline.ir/news/1942>
- کیوانی امینه، محمد. (۱۳۸۵). «آشنایی با مکتب نهادگرایی». *فصلنامه اندیشه صادق*. شماره ۹۱-۲۲. ۹۱-۱۲۰.
- لارسون، توماس و اسکیدمور، دیوید. (۱۳۸۷). *اقتصاد سیاسی بین‌الملل، تلاش برای کسب قدرت و ثروت*. ترجمه: احمد ساعی و مهدی تقی. تهران: نشر قومس.
- لフトویچ، آدریان. (۱۳۸۷). *دموکراسی و توسعه*. ترجمه: احمد علیقلیان و افشین خاکباز. تهران: طرح نو.

References

- Altunisik, M. Benli & Tur, O. (2005). Turkey: Challenges of Continuity and Change. *Middle East Technical University*, 33, 158 – 161. doi: 104324/9780203644126.
- Alici, A. & Tur, O. (2003, September). Foreign Direct Investment, Exports and Output Growth of Turkey: Causality Analysis. Paper to be presented at the European Trade Study Group (ETSG), on: www.etsg.org/ETSG2003/paper/alici.
- Amsden, Alice H. (2001). *The Rise of the Rest: challenges to the west from Late-Industrializing Economies*. New York: Oxford University Press.
- Arrighi, Giovanni. (1985). *Semi-peripheral Development: The Politics of Southern Europe in the Twentieth Century*. London:SAGE Publication.
- Bagcı, H. (2009). Changing Geopolitics and Turkish Foreign Policy *Internationales Institut Liberale Politik Wien* (1030), Custozastrasse 8/2, ISBN 978-3-902595-30-0
- Bank, A & Karadag, R. (2012). *The Political Economy of Regional Power: Turkey under the AKP*, GIGA Working Paper, (204).
- Baranay, P. (2009). Modern Economic Diplomacy. *Diplomatic Economic Club*. On : http://www.dec.lv/mi/Baranay_Pavol_engl.pdf.
- Cagaptay, S. (2013). Defining Turkish Power: Turkey as a Rising Power Embedded in the Western International System. *Turkish Studies*, 14(4), 797 – 811.
- Cagaptay, Soner. (2014, Agu. 14). After Erdogan, Turkey's Future Will Be Liberal. *New York Times*, Retrieved on <https://www.nytimes.com/2014/08/15/opinion/after-erdogan-turkeys-future-will-be-liberal.html>
- Census and Economic Information Center- CEIC. (2018). Turkey, on <https://www.ceicdata.com/en/indicator/turkey/gdp-deflator-growth>
- Davutoglu, A. (2009). Turkish Foreign Policy and the EU in 2010. *Turkish Policy Quarterly*, 8(3), 11 – 17.
- Davutoglu, A. (2013). Turkey's humanitarian diplomacy: objectives, challenges and prospects. *Nationalities Papers*, 41(6), 865 – 870.
- Eicher, Theo & Till Schreiber. (2010). Institutions and Growth: Time Series Evidence from Natural Experiments. *Working Papers UWEC-2007-15-P, University of Washington*, Department of Economics.

- Feder, G. (1982). On Exports and Economic Growth (English). *Journal of Development Economics*, 12(1-2), 59 – 73.
- France 24(2019). Tourist numbers to Turkey surge in 2018: data. on <https://www.france24.com/en/20190131-tourist-numbers-turkey-surge-2018-data>
- Gerschenkron, A. (1962). *Economic Backwardness in Historical Perspective: A Book of Essays*. New York: Belknap Press.
- Gilpin, R. (1987). *The Political Economy of International Relations*. New Jersey: Princeton University Press.
- Hurriet. (2019). Turkey's foreign trade deficit shrank nearly 25 percent last year. on: <http://www.hurriyetdailynews.com/turkeys-foreign-trade-deficit-shrank-nearly-25-percent-last-year-140912>
- Hurriyet. (2017, August 18). Turkish contractors rank second in world for foreign projects for 10th straight year. Retrieved on <http://www.hurriyetdailynews.com/turkish-contractors-rank-second-in-world-for-foreign-projects-for-10th-straight-year—116920>
- Karadag, Roy. (2010). Neoliberal Restructuring in Turkey: From State to Oligarchic Capitalism. *MPIfG Discussion Paper*, (7-10).
- Karagoz, A. (2017). *An Econometric Analysis for Turkey and the European Union Customs Union (Master of Science of Thesis)*. State University, North Carolina.
- Kardas, S. (2010). Turkey: Redrawing the Middle East Map Or Building Sandcastles?. *Middle East Policy*, 17(1). Retrieved on <https://doi.org/10.1111/j.145-4967.2010.00430.x>.
- Kirisci, K. (2009). The Transformation of Turkish Foreign Policy: The Rise of the Trading State. *New Perspectives on Turkey*, (40), 29–56.
- Kiriscl, K. (2013). Turkey and the Transatlantic Trade and Investment Partnership: Boosting the Model Partnership with the United States. *Center on the United State and Europe at Brookigs*, (2).
- Kumar, S. & Corbridge S. Surname. (2002). Programmed to Fail? Development Projects and the Politics of Participation. *The Journal of Development Studie*, 39(2), 73 – 103.

- Loy, C. (2013, December). The Rise of the Semi-periphery: A Physical Perspective on the Global Division of Labour. Material Flow analysis of Global Trade Flows(1970-2005). *Social Ecology Working Paper*, Retrieved on:
<https://www.aau.at/wp-content/uploads/2016/11/working-paper-147-web.pdf>
- Onis, Z. (2012). The Triumph of Conservative Globalism: The Political Economy of the AKP Era. *Turkish Studies*, 13 (2).
- Özdemir, Y. (2009, January 28-30). Does IMF Help Really Help? The Recovery of Argentina and Turkey after the 2001 Financial Crises. Paper prepared for the 3rd *Annual Conference on The Political Economy of International Organizations (PEIO)*, Washington, DC & submission for the special issue of the Review of International Organizations.
- Republic of Trade-Turkey*. (25 July 2018).
- Rosecrance, Richard. (1986). *the Rise of the Trading State: Commerce and Conquest in the Modern World*. New York: Basic Books.
- Rodrik, D. (2013, June). How well did the Turkish Economy do Over the Last Decade?. Dani Rodrik's Weblog, Retrieved from
http://rodrik.typepad.com/dani_rodriks_weblog/2013/06/how-well-did-the-turkisheconomy-do-over-the-lastdecade.html
- Sonmez, Y., Scott, M. & Jonathan, P. (2007, June). Turkey and Its Preferential Trade Agreements (PTAs). Paper prepared for *the 10th Global Economic Analysis Conference*, Assessing the Foundations of Global Economic Analysis, Purdue University, West Lafayette, IN, USA.
- Tekin, B. & Tekin, R.B. (2015). *The Limits, Dilemmas, and Paradoxes of Turkish Foreign Policy: A Political Economy Perspective*. LSEE- Research on South Eastern Europe.
- TUIK-Turkish Statistical Institute. (2013). *Main Statistics*. on
<http://www.turkstat.gov.tr>
- Ulgen, F. (2010). Crise Systemique et Regulation Financiere. *MPRA*, 35466.
- Ünay, Sadik. (2010). Economic Diplomacy for Competitiveness: Globalization and Turkey's New Foreign Policy. *Perceptions*, 15(3-4), 21-47.
- Vijayaraghavan, Maya & Ward, William A. (2001). Institutions and Economic Growth: Empirical Evidence for a Cross-National Analysis. *Working Papers 112952, Clemson University*, Center for International

- Trade.
- Wallerstein, I. (1998). *Utopistics: Or, Historical Choices of the Twenty-first Century*. New York: New Press
- World Bank Report. (2017). World Development Indicators. on
<http://databank.worldbank.org/data/reports.aspx?source=2&series=SI.DS.T.04TH.20&country=TUR>.
- World Bank Report. (2013). World Development Indicators-Turkey. on
<http://databank.worldbank.org>
- World Top Exports. (2018). Turkey's Top Trading Partners.
<http://www.worldstopexports.com/turkeys-top-import-partners/>
- Yelden, A. Erinç and Burcu Ünüvar. (2015). An Assessment of the Turkish Economy in the AKP Era. *Research and Policy on Turkey*, on
<http://dx.doi.org/10.1080/23760818.2015.1099779>



ترامپ، جهت‌گیری «امریکا اول» و اخلاق در تجارت بین‌الملل (۲۰۱۷-۲۰۱۹)

سید اصغر کیوان حسینی^۱ - سیدامیرسینا نورانی^۲

چکیده

در پی روی کار آمدن دونالد ترامپ، سیاست خارجی آمریکا با جهت‌گیری نوآورانه‌ای به‌ویژه در ارتباط با اقتصاد بین‌الملل روبرو شد. در این زمینه، آموزه «آمریکا اول» که لزوم توجه فزاینده به آمریکاگرایی در برابر جهان‌گرایی را تجویز می‌کرد؛ پی‌آمدہای مهمی را برای اقتصاد این دولت، روابط اقتصادی با دیگر دولتها به‌ویژه چین، اروپا و اقتصاد جهانی به‌همراه داشت. در واقع، سیاست‌های حمایت‌گرایانه اقتصادی وی دورنمای پر ابهامی را برای تجارت بین‌الملل رقمزده که تأمیل در مورد آثار و ویژگی‌های آن در دستور کار این نوشتار قرار دارد. بر این اساس سؤال اصلی این تحقیق عبارت است از اینکه: جهت‌گیری سیاست خارجی آمریکا در دوره ترامپ بر محور «اولویت‌بخشی به منافع امریکا» (امریکا اول) طی بازه زمانی ۲۰۱۷-۲۰۱۹ چگونه بر تجارت بین‌الملل تأثیرگذار بوده است؟ در پاسخ، فرضیه مورد نظر اینکه: جهت‌گیری خارجی آمریکا در دوره زمانی ۲۰۱۷-۲۰۱۹ بر محور «اولویت منافع امریکا» با تکیه بر ناسیونالیسم اقتصادی و اتخاذ سیاست‌های حمایتی تجاری، الگوهای تعامل تجاری این دولت با بازیگران محوری تجارت جهانی خصوصاً چین و اروپا را با تنش مواجه ساخته که دامنه این روند در کوتاه مدت بر روند رشد تجارت بین‌الملل تأثیر منفی داشته است.

وازگان کلیدی: رویکرد امریکا اول، حمایت‌گرایی اقتصادی، ناسیونالیسم اقتصادی، دونالد ترامپ، اقتصاد بین‌الملل.

۱. *دانشیار روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. نویسنده مسئول:

(a.keivan.ir@gmail.com)

۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای در گرایش آمریکا شمالی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

مقدمه

ویژگی‌های رهبری ترامپ که بهشدت از خصلت‌های فردی (برون‌گرایی شگرف) و محیط ادراکی وی تأثیر پذیرفته، الگوی تصمیم‌سازی نسبتاً نوظهوری را در سال‌های اخیر در معرض تحلیل گران سیاست‌خارجی امریکا جلوه‌گر ساخته است. در این میان، مشی کمتر ایدئولوژیک وی که در جهت احیای عظمت امریکا هدایت شده، امکان ریسک‌پذیری رئیس‌جمهور جدید را تشید کرده است (مک‌آدامز، ۱۳۹۶: ۱۱-۶). در همین ارتباط، برخی از ابتدای قدرت‌یابی وی بر این مدعای پافشاری کردند که: «ترامپ به دلیل تاجر بودن و سوابق اجرایی در زمینه مسائل اقتصادی، سیاست‌خارجی منفعت‌طلبانه را در پیش می‌گیرد» (اندیشکده راهبردی تبیین، ۱۳۹۵: ۷-۴). در کنار این قبیل نظرات، وی نیز در مواردی خود را به عنوان «بازیگری معامله‌گر» تصویر کرده و بارها بر تمایل خود برای ارتباط تجارت با دیگر مسائل سیاست‌خارجی تأکید کرده است (Schneider-Petsinger, 2017). صرف‌نظر از این موارد در سطح تحلیل فردی که فهم و ارزیابی دقیق آن نیز با دشواری روبروست، نشانه‌های عینی و بی‌آمدی‌های عملی رفتار خارجی ترامپ به‌ویژه در حوزه اقتصاد بین‌الملل مورد توجه این نوشتار قرار دارد. براین اساس سوال اصلی این تحقیق عبارتست از اینکه: جهت‌گیری سیاست‌خارجی امریکا در دوره ترامپ بر محور «اولویت‌بخشی به منافع امریکا» (امریکا اول) طی بازه زمانی ۲۰۱۷-۲۰۱۹ چگونه بر تجارت بین‌الملل تأثیرگذار بوده است؟ در پاسخ، فرضیه مورد نظر نیز اینکه: جهت‌گیری خارجی امریکا در دوره زمانی ۲۰۱۷-۲۰۱۹ بر محور «اولویت منافع امریکا» با تکیه بر ناسیونالیسم اقتصادی و اتخاذ سیاست‌های حمایتی تجارتی، در عرصه جهانی الگوهای تعامل تجاری آن با بازیگران محوری تجارت‌جهانی خصوصاً چین و اروپا را با تنش مواجه ساخته که دامنه این روند حداقل در کوتاه‌مدت بر روند رشد تجارت بین‌الملل تأثیر منفی داشته است. در خصوص سازماندهی این نوشتار نیز پس از تمرکز بر «سیاست حمایت‌گرایی و اقتصاد بین‌الملل» به عنوان الگوی مفهومی، برداشتی کلی از شاخصه‌های تغییر در سیاست‌خارجی امریکا بر محور دکترین ترامپ ارائه شده و در ادامه پی‌آمدی‌های رویکرد «حمایت‌گرایی» به عنوان یکی از شاخصه‌های اصلی آموزه «امریکا اول» بر روابط اقتصادی و تجارتی ایالات متحده با چین به عنوان بزرگ‌ترین رقیب اقتصادی، اتحادیه‌هاروپا به عنوان مهم‌ترین متحد استراتژیک و ایدئولوژیک، نفتا به عنوان مهم‌ترین پیمان تجارت منطقه‌ای و سازمان تجارت‌جهانی به عنوان بزرگ‌ترین نهاد تجارتی دنیا مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱- الگوی مفهومی؛ سیاست حمایت‌گرایی و اقتصاد بین‌الملل

فردریش لیست نظریه «توسعه ناسیونالیسم اقتصادی در سیستم ملی اقتصاد سیاسی» را در سال ۱۸۴۱ به عنوان نوعی انتقاد و تجدید نظر طلبی در رویکرد لیبرالیسم اقتصادی مطرح کرد. بر این اساس ناسیونالیسم اقتصادی، در پی حمایت از نقش بیشتر مداخله گر دولت به دلیل وجود رقابت بین دولتهای است (Diesen. 2017: 4). در ادبیات اقتصادسیاسی بین‌الملل، مکتب ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی اقتصادی به شاخه‌هایی مختلف شامل حمایت‌گرایی، مرکانتیلیسم، دولت‌گرایی، مکتب تاریخی آلمانی و حمایت‌گرایی نو تقسیم می‌شود (قیبرلو، ۱۳۹۳: ۹۴-۹۵). به هر روی ملی‌گرایی اقتصادی طرفدار دخالت دولت در بازار برای ایجاد تقارن و تعادل مطلوب در وابستگی اقتصادی با قدرت‌های دیگر است. بر اساس این رویکرد، همه اقتصادهای بزرگ در سایه مداخلات دولت بزرگ شده و در نهایت، لیبرالیسم اقتصادی به کمک قدرت چیره طلب (هژمون) به نوعی ملی‌گرایی اقتصادی (مخفي) تبدیل می‌شود. بر مبنای منطق مزبور، هنگامی که بازیگری هژمون کنترل قدرت اقتصاد جهانی را در دست داشته باشد، به نفع آن است تا لیبرالیسم اقتصادی را گسترش داده و قدرت‌های دیگری را در شراکت‌های وابسته خود ادغام کند (Diesen. 2017: 3).

نکته دیگر به «ارتباط میان ملی‌گرایی اقتصادی با حمایت‌گرایی» باز می‌گردد. در این مورد بیان شده که ناسیونالیسم اقتصادی در شکل تدافعی خود گرایش به حمایت از اقتصاد در برابر نیروهای اقتصادی و سیاسی بیرونی دارد، در حالی که در شکل تهاجمی که مبین گرایش به سوی جنگ اقتصادی است، عمدتاً در قدرت‌های رو به جهش اعمال می‌گردد (قیبرلو، ۱۳۹۳: ۹۶). به طور کلی بیان شده که حمایت‌گرایی اقتصادی هم‌سو با ناسیونالیسم اقتصادی به عنوان سیاست‌های مقابله تجاری با سایر کشورها به دلیل کسری تراز تجاری و یا حمایت از صنایع و تولیدات ملی اتخاذ شده و اینکه دولت‌ها همواره وسوسه مقاومت در برابر نیروهای اقتصاد جهانی را دارند، که محدودیت بر واردات سایر کشورها مهم‌ترین جلوه آن است (صباغیان، ۱۳۸۵: ۹۰). با این وجود، کماکان در خصوص زمان و مقطع اولیه اهتمام دولت‌ها به این نوع رویکرد، اتفاق نظر وجود ندارد. برخی معتقدند که ریشه این سیاست به تفکرات برخی متفکران دوران باستان بر می‌گردد. برای مثال افلاطون معتقد بود «اجازه دادن به ورود تجار خارجی به دولت شهر باعث فساد روح شهروندان می‌شود» (صباغیان، ۱۳۸۵: ۹۰). اما گروهی دیگر مدعی‌اند که حمایت‌گرایی به عنوان یک سیاست‌رسمی و عملی از قرن ۱۶ میلادی و در پیوند با

مرکانتیسم ایجاد شد. با توجه به اینکه این سیاست برخاسته از نوعی از تفکر ناسیونالیستی است، لذا پیدایش پدیده دولت-ملت منجر به ظهور و بسط حمایت‌گرایی در اقتصاد و حتی در سیاست، فرهنگ و مذهب بوده است. حمایت‌گرایی در اصل «استفاده از تعرفه‌ها و موانع تعرفه‌ای نظیر سهمیه‌ها برای حمایت از یک بازار که در غیر این صورت ممکن است در قبال واردات آسیب پذیر باشد است. اقدامات حمایت‌گرایانه می‌تواند از سوی دولتهایی که فردی عمل می‌کنند یا برعکس در یک بلوک تجاری یا نظام بازار مشترک مورد استفاده قرار گیرد. بر این اساس اقتصاددانان سیاسی معمولاً دولتها و رهبران خود را بر سر دوراهی انتخاب بین تجارت آزاد یا حمایت‌گرایی می‌بینند» (ایوانز و نونام، ۱۳۹۱: ۶۸۵). برخی دیگر از منظر منطق واقعگرایی (رئالیسم) در سیاست بین‌الملل به رویکرد حمایت‌گرایی نگریسته و بیان داشتند که کاربرد سیاست‌های حمایتی بهویژه پس از رکودبزرگ دهه ۱۹۳۰، ریشه در باور به «تحکیم موقعیت‌نسبی قدرت» داشت و چون این احتمال وجود داشت که تعدادی از دولتها به‌وسیله حمایت‌گرایی یا افزایش هزینه‌های امنیتی-نظمی برخی زیان‌های اقتصادی را تحمل نموده و بدنبال ضعیف ساختن رقبای خود باشند؛ نظارت و کنترل سیاست بر اقتصاد در دستورکار قرار گرفت و در نهایت سیاست و تحولات اقتصادی تابع اهداف و منافع سیاسی شد (قبرلو، ۱۳۹۳: ۹۸). در نهایت باید به آنانی اشاره کرد که بستر زمانی ورود حمایت‌گرایی به حوزه اقتصادسیاسی بین‌الملل را دهه ۱۹۷۰ دانسته و بر این باورند که طی دهه مزبور موج جدید سیاست‌های حمایتی اقتصادی سبب به خطر افتادن روند تجارت آزاد شد؛ که این امر خود منجر به توجه بیشتر بر اقتصادسیاسی بین‌الملل به عنوان حوزه‌ای میان‌رشته‌ای گشت (قبرلو، ۱۳۹۳: ۹۰-۸۹). حمایت‌گرایی امروزه از سمت طرفداران نظریات نئومرکانتیستی حمایت می‌شود که همانند نظریات مرکانتیستی سابق بر آن، رهیافتی دولتمحور را خصوصاً در مسائلی مانند تجارت و تراز پرداختها مورد توجه قرار داده‌اند. لذا بنابراین دیدگاه، رهبران دولتها در این شرایط خودنگرانه^۱ عمل نمایند (ایوانز و نونام، ۱۳۹۱: ۶۸۶-۶۸۷). نکته نهایی اینکه در کنار باور به اهمیت تاریخی و نظری تجارت بین‌الملل، بهدلایلی از جمله حمایت از صنایع نوزاد، صرفه‌جویی‌های خارجی، بهبود اشتغال و تراز پرداختها، حمایت از نیروی کار و قیمت کالای داخلی، درآمدزایی دولت، مبارزه با دامپینگ، بهبود رابطه مبادله، امنیت

ملی، واردات فناوری و... (کفایی و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۳۲)، کماکان حمایت‌گرایی از اهمیت و نقش قابل تأملی در سیاست‌های کلان اقتصادی و تجاری دولت‌ها، بهویژه قدرت‌های بزرگ برخوردار است.

۲- ترامپ و تحول در اصول و جهت‌گیری ناظر بر سیاست خارجی آمریکا

در نظر برخی تحلیلگران در فضای انتخابات ریاست‌جمهوری اخیر در ایالات متحده، شاهد ظهور پدیده‌ای جدید به نام ترامپ در صحنه سیاست بودیم که در میان تمامی مواضعش، از تغییر جهت‌گیری و حرکت بهسوی سیاست خارجی نوبنی تحت عنوان «آمریکا اول» و بازگشت اقتدار آمریکا صحبت می‌کرد (Trifkovic. 2017: 28). از نگاه برخی در پی پیروزی نهائی وی، سیاست خارجی براساس سنت جکسونی در دستور کار رهبران ایالات متحده قرار گرفت، سیاستی بر محور مؤلفه‌های خاصی یعنی «ارزش‌های مردمی (پوپولیسم)»، «قدرت نظامی» و «یکجانبه گرائی» سازماندهی و هدایت می‌شد. بر این اساس، ترامپ بهنوعی مخالفت با رویکرد نسبتاً لیبرال دموکرات حاکم بر سیاست خارجی آمریکا از سال ۱۹۴۵ برخاست. یکجانبه گرائی به معنای تمرکز و تأکید بر احیا احترام جهان در برابر آمریکاست: «آمریکا گرایی و نه جهان گرایی اعتبار ما خواهد بود» (Clarke & Ricketts. 2017: 366-368). به عبارت دیگر، نگرانی وی نسبت به نظم جهانی با دیگران لیبرال، تفاوت فاحشی داشت؛ بدین معنی که ترامپ راه حلی اصلی برای رفع دغدغه‌های مزبور را تنها در تحقق موقعیت «آمریکا اول» می‌دانست. از نظر وی تاریخ جهانی در مسیر اشتباه حرکت می‌کند و در حالی که نخبگان جهان وطنی برای دفاع از موقعیت قانونی خود ضعیف‌اند، بیگانگان مرتبأ از آمریکا استفاده می‌کنند. وی در مبارزات انتخاباتی صریحاً بیان داشت که «تا وقتی که آمریکا به جهانی شدن معتقد باشد کشورهای دیگر با احترام در برابر آن رفتار نمی‌کنند» (Wolf. 2017: 99-101). در چارچوب رویکرد یادشده (آمریکا اول)، در کنار نشانه‌هایی از انتقاد نسبت به مشارکت جهانی، قرائی در باب حمایت از صنایع داخلی، بهره‌برداری بیشتر از سوخت‌های فسیلی، انکار تغییرات آب و هوایی و لغو مقررات زیست‌محیطی (وضع شده در دوره اوباما) و افزایش بودجه دفاعی مشاهده می‌شد.(Robertson. 2017: 1). به زعم برخی، ترامپ با صراحة اعلام کرده که به دنبال تجدید نظر در جهت‌گیری سیاست خارجی آمریکاست (Trifkovic. 2017: 31-33). رویکردی که در ابتدای آغاز به کار کابینه نوپا، از تحول دیدگاه رهبری ایالات متحده نسبت به مواردی چون مهاجرت،

روابط تجاری و کاربرد چندجانبه‌گرایی حکایت داشت. (Robertson. 2017: 1-3).

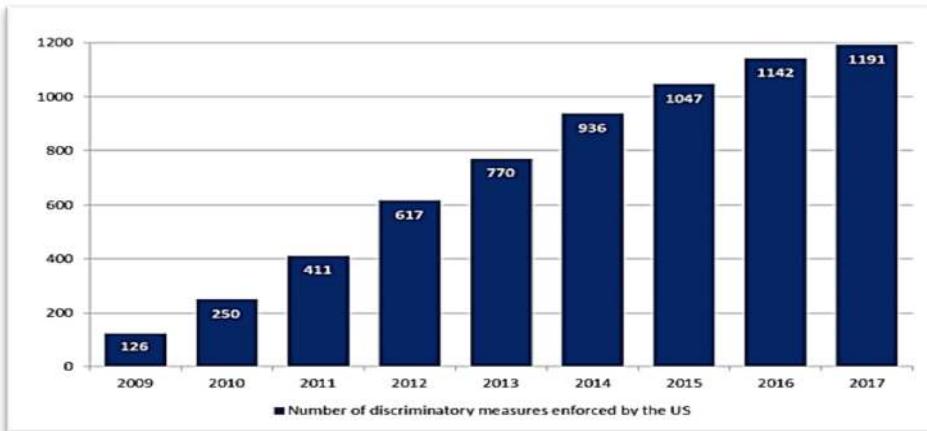
۳- جهت‌گیری «آمریکا اول» بر محور حمایت‌گرایی اقتصادی

در راستای موارد یاد شده، در چارچوب نگرش ترامپ سیاست‌های حمایتی و اعمال ناسیونالیسم اقتصادی امری ضروری دانسته می‌شد؛ به این معنا که آمریکا دیگر مانند گذشته مایل به ایفای نقش قهرمان تجارت‌آزاد نیست. براین مبنا پیوند تجارت به موضوعات سیاست خارجی می‌تواند فرصت‌هایی برای معاملات و پیشرفت در روابط خارجی آمریکا ایجاد کند. به عبارت دیگر، ترامپ اعتبار بیشتری را برای توانایی‌های نظامی و اقتصادی به عنوان اهرم‌های فشار بر بازیگران رقیب و دشمنان آمریکا در جهت اثرگذاری بر رفتارهای آنان، اعمال نموده و به صورت ویژه در سطحی گسترده‌تر از اهرم‌های اقتصادی و نظامی بهره می‌برد تا منافع ملی را محقق کند. «آمریکای ترامپ، دغدغه کمتری را در رابطه با تلاش برای معناسازی به صحنۀ خواهد آورد و از اهرم‌های نظامی و اقتصادی در اختیار که بسیار متعدد و گسترده هستند، برای پیشبرد سیاست‌های تهاجمی، بین‌الملل‌گرا و عضلانی بهره فراوان خواهد برد» (دهشیار، ۱۳۹۵: ۳۲ و ۱۷-۱۸). به تعبیر برخی، وی بر این باور بود که «ما دیگر در جنگ و تجارت برنده نشده و در عین حال نیاز داریم که آمریکا را دوباره بزرگ کنیم» (Schake. 2016: 34-36).

۳- ویژگی‌های سیاست حمایت‌گرایانه ترامپ

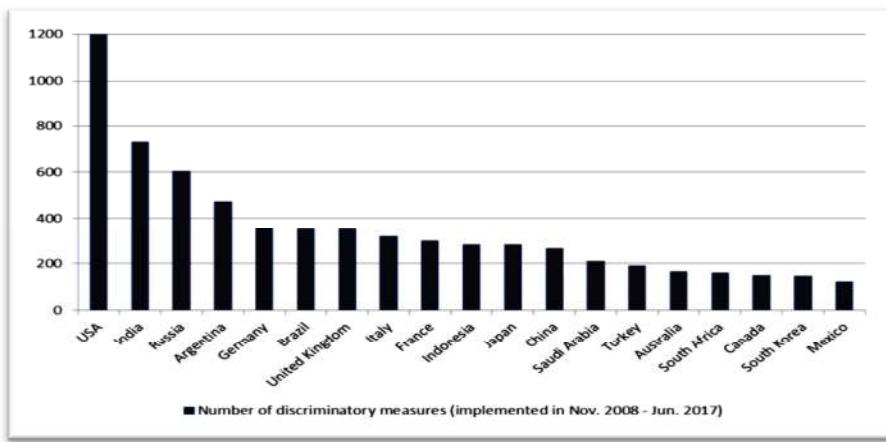
در ابتدا مناسب است که به سابقه سیاست‌های حمایت‌گرایانه در چارچوب سیاست‌گذاری کلان اقتصادی آمریکا اشاره شود. از جمله نمونه‌های تاریخی اتخاذ این سیاست در آمریکا می‌توان به حمایت از صنایع شکر که از ۱۸۱۶ به بعد اعمال شد و یا حمایت‌هایی که از اکثر صنایع بعد از بحران بزرگ ۱۹۲۹ صورت پذیرفت، اشاره کرد. نمونه‌های متأخری نیز در این باره وجود دارد. مثلاً در دهه ۸۰ به منظور مقابله با قطب‌های جدید اقتصادی (ژاپن و اروپا) و افزایش برابری ارزی آمریکا، کنگره، سیاست‌های حمایتی را تصویب کرد و از سال ۱۹۸۱ به بعد حمایت از صنایع خودروسازی در آمریکا اعمال و اجرا شد. پس از آغاز دوران جهانی‌شدن، این روند فروکش کرده اما همچنان اتخاذ این سیاست‌ها ادامه دارد. مثلاً می‌توان به اعمال تعریفهای سنگین برای واردات محصولات فولادی در سال ۲۰۰۱ توسط جورج بوش اشاره کرد که همین امر منجر به حمایت صنایع فولادسازی در انتخابات نوامبر ۲۰۰۲

کنگره و ۲۰۰۴ ریاست جمهوری از جمهوری خواهان و بوش شد که در پیروزی آنها نقش بسیار مؤثری را ایفا کردند (صباغیان، ۱۳۸۵: ۹۵-۱۰۲). همچنین بررسی‌ها نشان می‌دهد اقدامات تبعیض‌آمیز توسط ایالات متحده براساس معیارهای تجارت‌جهانی از سال ۲۰۰۹ رو به افزایش بوده است. در این مورد، جدول ذیل قابل توجه است.



Source: Global Trade Alert database. (Felbermayr, Steininger, & Yalcin. 2017: 29)

همانگونه که در جدول زیر مشاهده می‌شود، سیاست یاد شده در میان دیگر قدرت‌های اقتصادی G20 به گونه‌ای دیگر پیگیری شده:



Source: Global Trade Alert database. (Felbermayr, Steininger, & Yalcin. 2017: 30)

ترامپ در مبارزات انتخاباتی سخن از خروج از روابط فرا اقیانوسی(TPP)، خروج و یا توافق جدید در نفتا، معرفی چین به عنوان مقلوب پولی و لزوم مقابله با آن خصوصاً در سازمان تجارت جهانی را مطرح نمود و وعده داد از تمام قدرت رئیس جمهور برای مقابله با چین استفاده کند و مکریک و چین را به ترتیب تهدید به اعمال تعرفه ۳۵ و ۴۵ درصدی نمود (هاتزیوس و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۱-۱). وی در اولین ماههای حضور در کاخ سفید نیز بر مبنای این نگرش که: به خاطر حفظ و شکوفایی جهانی، آمریکا چاره‌ای جز درگیری با متحدین اصلی و دشمنان خود ندارد (Larres. 2017)، ناسیونالیسم اقتصادی و حمایت‌گرایی را به عنوان دو رویکرد اصلی اقتصادی برگزید، که با ویژگی‌های خاصی همراه شده است. ناسیونالیسم اقتصادی به چشم‌اندازی فراتر از سیاست‌های پایدار و جهان‌گرای این دولت در صحنه جهانی که دهه‌ها آن را اعمال نموده، اشاره دارد. در واقع، رویکرد مذبور مخالف جهانی شدن بوده و بر بازارهای باز، رقابت جهانی و وابستگی اقتصادی تأکید دارد (Gaudiosi. 2018). در این زمینه (استراتژیک سیاست تجاری و حمایتی)، برخی دیگر از سه مفهوم «عقب‌نشینی جغرافیایی استراتژیک آمریکا از معاملات تجاری منطقه‌ای؛ پیروی از مدل «معامله‌گر» در روابط خارجی که بر تجارت مرکز است و ایجاد انشعاب برای همکاری‌های اقتصادی بین‌المللی سخن گفته‌اند» (Schneider-Petsinger. 2017) به‌زعم وی اقتصاد جهان در انتظار سیاست‌های تجاری متفاوتی از ابعاد منقبض‌تر و آمریکایی‌تر بوده و بر این پایه سرفصل‌هایی چون کاهش مالیات، کاهش مقررات، هزینه‌های زیربنایی، هزینه‌های دفاعی، مهاجرت و تجارت را در سطح داخلی مدنظر داشت (McKibbin & Stoeckel. 2017: 5-6).

۲-۳- اثرگذاری بر تجارت بین‌الملل

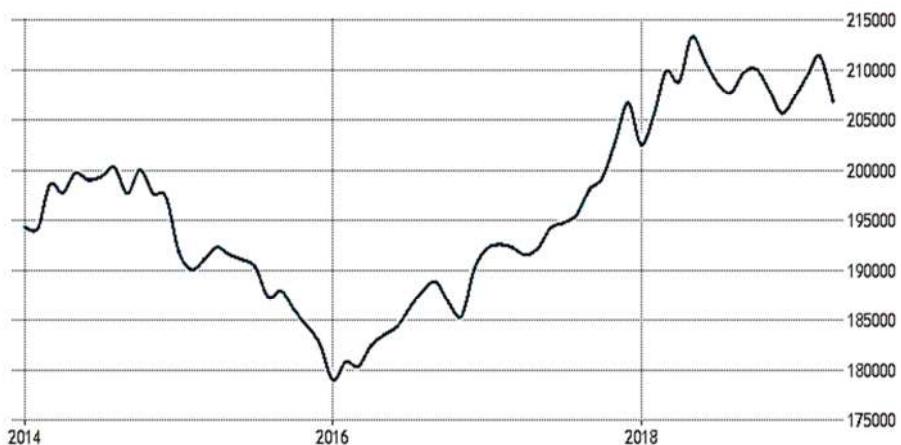
قبل از پرداختن به آثار سیاست حمایت‌گرایانه ترامپ بر عرصه بین‌المللی اقتصاد و تجارت، شایسته است که نکاتی در مورد پیش‌بینی پی‌آمدہای رویکرد مذبور بر اقتصاد این دولت مطرح شود. نکته ابتدائی اینکه پیش از انتخابات، مطالعه‌ای نشان داد که یک جنگ تجاری صریح می‌تواند به رکود اقتصادی در ایالات متحده در سال ۲۰۱۹ منجر شود (Schneider-Petsinger. 201). تحت این شرایط تخمين زده شد که مصرف کاهش می‌یابد (۹/۲٪)، سرمایه‌گذاری کاهش می‌یابد (۹/۵٪) و نرخ بیکاری به (۸/۴٪) می‌رسد. استغلال بخش خصوصی در سال ۲۰۱۹ تقریباً ۴/۸ میلیون شغل را از دست می‌دهد (Hufbauer & Jung. 2016).

۳-۳- آثار حقیقی سیاست حمایتی بر اقتصاد داخلی آمریکا

در طول سال ۲۰۱۸، آمریکا تعرفه‌هایی به ارزش بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار برای کالاهای چینی در نظر گرفت. دولت همچنین تعرفه‌های گزافی بر روی تمام فولاد وارداتی اعمال نمود که دیگر شرکای اصلی تجاری آمریکا را عصبانی کرده است. این ایده به منظور جبران کسری تجاری با چین بود و چین را وادر به خرید کالاهای آمریکایی بیشتر می‌کرد، اما همانطور که انتظار می‌رفت، چین با افودن به تعرفه‌های خود بر واردات آمریکا پاسخ داد. دستور کار تجارت داخلی ترامپ به سختی به کشاورزان آمریکایی می‌رسد و کشورهای خارجی دهها میلیارد دلار تعرفه‌های تلافی جویانه بر صنعت کشاورزی آمریکا وضع می‌کنند. چین، مکزیک و کانادا به مالیات دولت ترامپ در مورد فولاد وارداتی، آلومینیوم و الکترونیک با مالیات بر سویا، لبنتیا، گوشت خوک، سیب و سیب‌زمینی در میان دیگر کالاهای آمریکایی واکنش نشان داده‌اند. مجموعاً ۸۴ مزرعه در میانه مرکزی در بین ژوئیه ۲۰۱۷ و ژوئن ۲۰۱۸ به ورشکستگی رسیدند. این بیش از دوباره کردن تعداد فصل ۱۲ در دوره مشابه در سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ در ویسکانسین، مینه سوتا، داکوتای شمالی، داکوتای جنوبی و موونتانا است. به گفته اقتصاددانان، کشاورزی که ذرت، سویا، شیر و گوشت را تولید می‌کنند به دلیل تقاضای جهانی پایین و قیمت پایین رنج می‌برند و جنگ تجاری ترامپ باعث بدتر شدن این مشکل شده است. در حال حاضر عدم تعادل تجارت بین دو کشور بدتر است. در ماه سپتامبر، کسری تجاری ایالات متحده با چین به بالاترین سطح خود یعنی ۳۴/۱ میلیارد دلار رسید. این افزایش ۱۳ درصدی نسبت به سال قبل است. فورده، دومین شرکت بزرگ خودروی آمریکا، در ماه اوت گفت که تعرفه‌های ترامپ هزینه یک میلیارد دلاری را به شرکت می‌دهد و این شرکت در حال حاضر انتظار می‌رود که اخراج گسترده صورت گیرد. این مشکل آنقدر بد شده است که دولت ترامپ یک بسته کمکی ۱۲ میلیارد دلاری را برای مقابله با تعرفه‌های تلافی جویانه‌ای که کشورهای خارجی بر روی محصولات خود تحمیل کرده‌اند، راه‌اندازی کرد (Vox. 2019).

شواهد اولیه در مورد تاثیرات سیاست تجاری دولت ترامپ بر قیمت‌ها و رفاه، دلگرم‌کننده نیست. در برآوردهایی، حتی با وجود اینکه جنگ موثر تجاری تنها نیمی از سال ۲۰۱۸ را پوشش می‌داد، برآوردهای مربوط به سال کامل نشان می‌دهد که کل میزان افت تعرفه‌ها برای مصرف‌کنندگان داخلی ایالات متحده کاهش یافته و درآمد واقعی ایالات متحده ۱/۴ میلیارد دلار در ماه با کاهش مواجه می‌شود (Steinbock. 2018: 527-528).

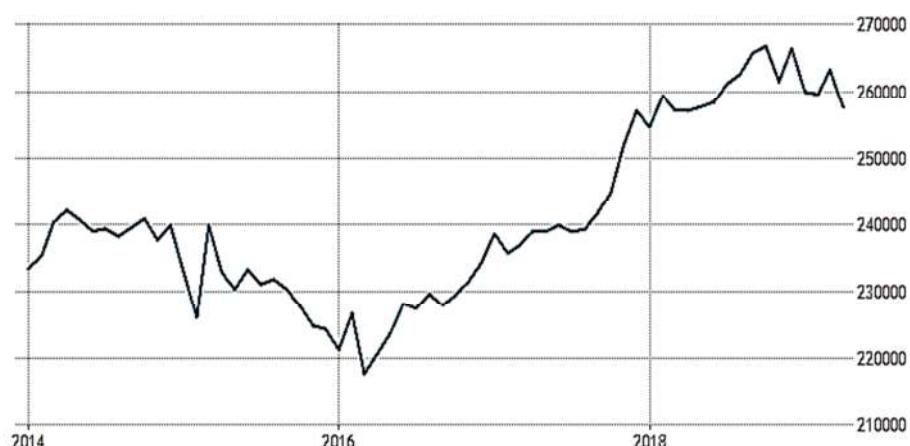
براساس آمارهای موجود کسری تراز تجاری آمریکا در سال ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ نه تنها کاهش نداشت بلکه بسیار رو به افزایش نیز حرکت کرد. در نمودار زیر نیز می‌توان میزان صادرات آمریکا را در ۵ ساله اخیر دید.



SOURCE: TRADINGECONOMICS.COM | U.S. CENSUS BUREAU

(Tradingeconomics. 2019)

آمار واردات آمریکا نیز در نمودار زیر قابل مشاهده است.



SOURCE: TRADINGECONOMICS.COM | U.S. CENSUS BUREAU

(Tradingeconomics. 2019)

این مسئله حکایت از این امر دارد که اگر کسری تجاری آمریکا در ابتدای سال ۲۰۱۶ رقمی حدود ۴۰ میلیارد دلار بود این رقم در اوایل سال ۲۰۱۹ رقمی حدود ۵۲ میلیارد دلار است.

همچنین اقتصاددانان از بانک فدرال رزرو نیویورک، دانشگاه پرینستون و دانشگاه کلمبیا دریافتند که تعرفه‌های سال گذشته (۲۰۱۸) برای شرکت‌های آمریکایی و مصرف‌کنندگان ۳ میلیارد دلار در ماه هزینه‌های اضافی مالیاتی داشته است و شرکت‌ها حدود $1/4$ میلیارد دلار خسارت دیده‌اند که رقمی بسیار سنگین است. این تعرفه‌ها همچنین باعث انحراف ۱۶۵ میلیارد دلاری تجارت در سال شدند که منجر به هزینه‌های قابل توجه شرکت‌ها برای سازماندهی مجدد زنجیره‌های تأمین آن‌ها شد. تقریباً تمام هزینه تعرفه‌ها توسط مصرف‌کنندگان و شرکت‌های آمریکایی پرداخت شده‌است. همچنین در یک مقاله جداگانه که چهار اقتصاددان از جمله پینلوپی گلدبرگ نگاشتند، زیان‌های سالانه واردات را برای اقتصاد آمریکا به تنهایی $6/8$ میلیارد دلار یا تقریباً $1/4$ درصد از تولید ناخالص داخلی رقم زده شد. اما اقتصاددانان باقیه‌اند که این مسئله با دستاوردهای حمایت از تولیدات داخلی که به وسیله آنها تولید‌کنندگان آمریکایی از تعرفه‌های گمرکی بهره‌مند شده‌اند، جبران شد. پس از حسابداری برای تاثیر درآمد تعرفه بالا و مزایای قیمت‌های بالاتر به تولید‌کنندگان داخلی، این تحقیق نشان داد که کاهش سالیانه کل اقتصاد آمریکا به $6/4$ میلیارد دلار یا $1/3$ درصد از تولید ناخالص ملی رسیده است (Donnan, 2019).

از زاویه پی‌آمدهای بین‌المللی نیز پیش‌بینی‌های قابل تأملی ارائه شده بود که در زیر به مواردی از آن اشاره می‌شود:

(الف) در شرایط ملتهب حاصل از نبرد تجاری، با توجه به درهم‌تنیدگی مالی بین کشورها و ایالات متحده، می‌تواند بحرانی فraigیر و رکود جهانی را در اقتصاد دنیا به همراه داشته باشد و این امر به کارگیری سیاست‌های حمایت‌گرایانه را تشید کند. زیرا «در شرایط بروز رکود که می‌تواند بحران‌های مسری را به دنبال داشته باشد، اقتصاد جهانی مورد تهدید واقع می‌شود چرا که هر کشور در شرایط مازاد عرضه به طور کلی سیاست‌های حمایت‌گرایانه را اعمال می‌کنند تا واردات به کشور را کم و صادرات را بالا ببرند تا مازاد تجاری را کسب کند. اما در شرایط کنونی نظام اقتصادجهانی و وابستگی متقابل اقتصادی و درهم‌تنیدگی اقتصاد کشورها با یکدیگر، رکود به شکلی وسیع در سطح جهانی و به صورت تصاعدی گسترش می‌یابد و اقتصاد جهانی وارد بحران‌های عمیق جهانی می‌شود» (واعظی، ۱۳۸۸: ۱۶۶).

ب) در اولین سال قدرت‌یابی ترامپ پیش‌بینی می‌شد که تحت رویکردهای سیاسی وی (بر خلاف برگزیت) بحران بزرگ اقتصادی باعث جنگ تجاری شود و در عین حال این نکته مطرح بود که تأثیر کامل آنها، اگر بدون کنترل باقی بمانند، ممکن است چندین سال به طول انجامد. سیاست‌های یک طرفه‌ای مانند تعریفه مرزها می‌تواند یک جنگ تجاری را در محیط کنونی آغاز کند. در همین مورد به نقش دولتهای دیگر نیز از ابعاد تعهد متقابل به تعهدات موردن توافق، مقاومت در برابر «معاملات جدید و بهتر» با ایالات‌متحده و ضرورت توجه به دیگر نگرانی‌های مشروع نیز توجه می‌شد. (Handley & Limão. 2017: 142-146).

ج) با وقوع جنگ تجاری، برآوردها نشان می‌دهد که صادرکنندگان ایالات‌متحده در تعرفه‌های خارجی با افزایشی بیش از ۲۷٪ مواجه خواهد شد. این بدان معنی است که یک جنگ تجاری تمام‌عیار باعث افزایش قیمت تقریباً ده برابر با صادرکنندگان آمریکایی (از ۳٪ تا ۳۰٪) خواهد شد. محاسبات نشان می‌دهد که کشورهای کوچک و فقیر می‌توانند به شدت آسیب بینند مثلاً کشورهایی مانند گینه‌بیسائو یا الجزایر با افزایش ۵ تا ۶ درصدی تعرفه‌های خارجی با یک جنگ تجاری کامل مواجه خواهند شد. صادرکنندگان هائیتی، تعرفه‌های متوسط اعمال شده بر بسته صادراتی‌شان را بالافزایشی ۸۵ درصدی خواهند دید. تحت این شرایط هندوراس و مکزیک افزایش متوسط تعرفه در بسته‌های صادراتی خود را بیش از ۶۰ درصد تجربه می‌کنند. لذا برخی از کشورهای کوچک و فقیر مانند هائیتی و هندوراس افزایش بسیار بیشتری در تعرفه‌ها را تجربه خواهند کرد. این نتایج حاکی از آن است که یک جنگ تمام‌عیار تجاری برنده نخواهد داشت (Nicita & Olarreaga & da Silva. 2018).

د) اگر آمریکا بنا بر وعده ترامپ تعرفه ۴۵ درصدی بر چین را اعمال نماید و توافق جدید نفتا دچار مشکل در اجرا شده و وعده تعرفه ۳۵ درصدی به مکزیک عملی گردد، میانگین «نرخ تعرفه مؤثر» آمریکا حدود ۱۱-۱۲ واحد بالا رفته و از ۱/۱۵٪ به ۱/۱۳٪ خواهد رسید که این رقم از جنگ‌جهانی دوم به بعد بی‌نظیر است. در صورت وقوع تعرفه بدیهی است که قیمت کالاهای وارداتی افزایش خواهد یافت و در صورت عدم مقابله به مثل توسط سایر کشورها در این صورت تولیدناخالص داخلی واقعی ابتدا کمی بالا می‌رود اما با افزایش تورم و بالا رفتن قیمت‌های مصرف‌کننده، درآمدهای حقیقی مصرف‌کننده کاهش و در پی آن نرخ رشد تولیدناخالص داخلی کاهش می‌یابد. در حالت مشابه اما با اعمال تعرفه متقابل نیز در همان ابتدا صادرات آمریکا تحت تأثیر و کند

خواهد شد و رشد تولیدناخالص داخلی واقعی در این حالت کمتر از حالت قبلی نیز خواهد شد و مخارج مصرف‌کننده نیز کاهش خواهد یافت و تورم پایه در هر دو حالت بالا خواهد رفت و حدوداً ۲/۲ درصد افزایش می‌یابد (هاتزیوس و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۱).

۴-۳- واکنش‌های مقابله‌گرا

به‌طور منطقی همراه با افزایش استفاده از تدبیر حفاظتی مانند مواد ضد دامپینگ و امنیت ملی، آن‌هم بدون هیچگونه پایبندی به نظام تجاری مبتنی بر قواعد توسط بزرگ‌ترین اقتصاد جهان، طبیعی می‌نماید که کشورهای دیگر شروع به شکستن قوانین (McKibbin & Stoeckel, 2017: 8- 41). به عبارت دیگر، سیاست حمایت از تجارت، امکان دارد که به بروز سیاستی جهانی برای مقابله با آن منجر شده (Felbermayr & Steininger & Yalcin, 2017) و حتی شرکای تجاری آسیب‌دیده از اقدامات آمریکا، در صدد چالش آفرینی در برابریش برآیند و از طریق سازمان تجارت‌جهانی غرامت مطالبه کنند. به علاوه ممکن است به جای صبر برای دفاع در سازمان تجارت‌جهانی، علیه صادرات آمریکا، مالکیت معنوی و یا منافع سرمایه‌گذاری، اقدام به تلافی کنند. لذا در ادامه به آرایی توجه می‌شود که بر محور راهکارهای مقابله‌گرا با سیاست‌های حمایتی آمریکا مطرح شده:

(الف) نولان و همکارانش در سال ۲۰۱۶ سه سناریو از جنگ تجاری برای آثار سیاست‌های تجاری ترامپ طراحی کردند: جنگ تجاری نامتقارن^۱، جنگ تجاری کامل^۲، جنگ تجاری بی‌نتیجه (خاتمه‌یافته)^۳. بر این اساس اولین سناریو، جنگ تجاری کامل است که در آن کشورها به‌طور متقابل به تعرفه‌های جدید ترامپ با تعرفه‌های مشابه در صادرات ایالات‌متحده واکنش نشان می‌دهند. در سناریوی دوم، کشورها در برابر صادرات کالا و خدمات خاص ایالات‌متحده تلاش می‌کنند. در سناریوی سوم، جنگ تجاری بی‌نتیجه (خاتمه‌یافته)، تعرفه‌های آمریکا به‌طور یک‌جانبه به مدت یک‌سال تحمیل می‌شوند و سایر کشورها برای همین دوره انتقام خواهند گرفت (Hufbauer & Jung, 2016).

(ب) با تخلف از مقررات و یا خروج احتمالی از سازمان تجارت‌جهانی و اعمال محدودیت برای تجارت‌آزاد و تحمیل تعرفه‌های یک‌جانبه تجاری به کشورها توسط

1. asymmetric trade war
2. full trade war
3. aborted trade war

ایالات متحده، کشورهای دیگر می‌توانند به سمت ائتلاف و پیمان‌های اقتصادی چندجانبه برای مقابله با اقدامات آن پیش‌رونده. به علاوه این تعرفه‌ها مشکلات ناشی از جنگ تجاری با مثلاً چین و مکزیک را برای آمریکا دوچندان می‌کند. به صورت کلی اقدامات تلافی‌جویانه تجاری توسعه اعضای سازمان تجارت جهانی در برابر ایالات متحده، وضعیت کشورها را بهبود نخواهد داد که این را می‌توان به وابستگی شدید اقتصادهای داخلی در بازار ایالات متحده نسبت داد (Felbermayr & Steininger & Yalcin. 2017).

ج) در دوره ترامپ محدودیت‌های تجاری بیشتر می‌شوند اما مقدارش کمتر از آن چیزی است که وی وعده داده و مورد انتظار است. انتظار می‌رود میانگین تعرفه‌های وارداتی آمریکا بالاتر روند اما فرض این است که دولت وی یک‌سوم آن‌چه را که وعده داده اجرایی کند که این به معنای افزایش ۴ درصدی در میانگین تعرفه‌های وارداتی آمریکا یا به شکل حدودی اعمال تعرفه‌ها در جایگاهی است که در طول دولت ریگان قرار داشت (هانزیوس و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۶).

۴- اقدامات صورت‌گرفته و الگوی تعامل با بازیگران محوری اقتصاد بین‌الملل برح耀 حمایت‌گرایی اقتصادی

۴-۱- چین

کسری تجاری ایالات متحده با چین در سال ۲۰۱۶ به حدود ۳۴۷ میلیارد دلار بالغ می‌شد. ترامپ چین را به دستکاری نرخ ارز متهم کرده و تأکید داشت که فعالیت‌های تجاری نامناسب به اندازه میلیون‌ها شغل در ایالات متحده هزینه داشته‌است (Gaudiosi. 2018). اما از نقطه نظر تاریخی، کسری تجاری ایالات متحده در اوایل دهه ۱۹۷۰، سه دهه قبل از کسری بودجه با چین آغاز شده بود. در واقع، کسری ایالات متحده تاریخی است نه متعلق به دوره اخیر و این کسری چند جانبه است و نه دو جانبه (Steinbock. 2018: 522-523). با این حال ترامپ طی مبارزات انتخاباتی، بارها تهدید کرده بود که در اولین روز ریاستش چین را به عنوان دولت «دستکاری کننده ارز»^۱ اعلام و به موجب قانون ایالات متحده برای مقابله با چنین حرکتی، نخست مذاکرات و سپس اقدام تلافی جویانه احتمالی را آغاز خواهد کرد. همچنین وی تهدید کرده بود که ۴۵ درصد تعرفه

واردات بر چین اعمال خواهد کرد تا با اقدامات تجاری «ناعادلانه» که شامل دستکاری ارز نیز می‌شود، مقابله کند (McKibbin & Stoeckel. 2017: 9). هنگامی که رئیس‌جمهور ترامپ استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۷ را معرفی کرد، چین رقیب استراتژیک آمریکا و حتی یک «حریف»^۱ خوانده شد (Steinbock. 2018: 521). بر این اساس در ۳ آوریل ۲۰۱۷ ترامپ بیان کرد که قصد دارد تعرفه ۲۵ درصدی بر ۱۳۰۰ کالای چینی را اعمال نماید که شامل تلویزیون، قطعات هواپیما و وسایل پزشکی نیز می‌شد. بنابر اعتقاد ترامپ، چین با اعمال محدودیت‌های غیرتعرفه‌ای مانع از افزایش صادرات ایالات‌متحده به آن کشور می‌شود، همچنین چین «حق مالکیت معنوی و کپی رایت»^۲ محصولات آمریکایی را رعایت نمی‌کند و با تولید ارزان و کپی غیرقانونی از آنها، به صنعت آمریکا لطمہ وارد می‌سازد. وی تصریح داشت که با وضع تعرفه‌های جدید واردات ۵۰ میلیارد دلاری کالاهای چینی را هدف قرار داده است (fa.euronews. 2018).

از زانویه ۲۰۱۸ دولت آمریکا اقدامات مختلفی را مطرح نمود که از نظر بسیاری آغاز «جنگ تجاری» بود. این تعرفه‌ها تحت یکی از مقررات سازمان تجارت جهانی به عنوان ممنوعیت وارداتی که امنیت ملی را تهدید می‌نماید، اعمال شد. به دنبال آن، تحریم‌های تجاری بیشتر و بیشتری علیه چین اعمال شد که شامل محدودیت سرمایه‌گذاری و تعرفه‌های مربوط به دیگر صادرات چین است که طی مراحل مختلف تحمیل شد (UNITED NATIONS. 2018: 8-9). نهایتاً پس از یک سال تهدید، دولت ترامپ یک «جنگ تعرفه‌ای» علیه چین را در مارس ۲۰۱۸ آغاز کرد. این تدبیر در اوایل جولای ۲۰۱۸ موثر شدند. آنچه که بر روی فولاد و آلومینیوم آغاز شد به زودی به حقوق مالکیت معنوی و تکنولوژی بسط یافت (Steinbock. 2018: 518-519). اقدامی که ترامپ در اعمال تعرفه‌های جدید بر برخی از کالاهای چینی اعمال کرد در اصل عوارض ضد دامپینگ (ضد قیمت‌شکنی)^۳ نام دارد. این عوارض برای مقابله با تجارت غیرمنصفانه وضع می‌گردد. «برپایه آن دولت شاکی عوارضی را بر محصولات وارداتی که در کشور رقیب با قیمتی کمتر از کالای مشابه داخلی وضع می‌کند. این سیاست پیامدهای مختلفی دارد که از دریچه سیاست خارجی به مقابله احتمالی کشوری که بر روی محدودیت اعمال شده، می‌توان اشاره کرد» (صبا غیان، ۱۳۸۵: ۱۰۶).

1. adversary

2. Intellectual Property and Copyright

3. anti-dumping duties

از بهار ۲۰۱۸، ایالات متحده سه مرحله از تعریفه را برای واردات از چین اعمال کرده است. در اواسط ماه ژوئن ۲۰۱۸ و اواخر ماه اوت، تعریفه ۲۵ درصدی به ترتیب بر روی ۳۴ میلیارد دلار و ۱۶ میلیارد دلار صادرات چینی اعمال شد. در واکنش، چین نیز دست به انتقامگیری زد و جنگ تجاری میان دو کشور وارد فاز جدیدی شد. در اواخر سال ۲۰۱۸، چین با اعمال تعرفه‌های تلافی‌جویانه به ارزش ۱۱۰ میلیارد دلار بر کالاهای آمریکایی پاسخ داد. با این حال در اوایل ماه دسامبر ۲۰۱۸، چهارمین دوره تعرفه‌ها از سوی آمریکا اعمال شد (Steinbock. 2018: 524). تمام این اتفاقات حاکی از وقوع جنگ تجاری بین ایالات متحده و چین بود، جنگی که پیش‌بینی می‌شد تمام نظام اقتصاد بین‌الملل را تحت تأثیر قرار داده است (P. Bown, Jung & Lu. 2018).

این کشمکش‌ها میان دو طرف ادامه داشت تا اینکه در نشست G20 در ژوئن ۲۰۱۹، دو کشور توافق کردند تا آتش بس موقعی اعلام نمایند (Lemire & Miller. 2019). لکن اندکی بعد و در ماه آگوست ترامپ تهدید کرد که تعرفه اضافی را بر روی ۳۰۰ میلیارد دلار کالاهای و محصولات باقیمانده چینی اعمال می‌کند (Streetinsider.com. 2019). چین نیز در واکنش به شرکت‌های دولتی خود اعلام نمود که دستور خواهد داد تا خرید کالاهای کشاورزی را از آمریکا متوقف کنند (Fickling. 2019). همانطور که ترامپ وعده داده بود از اول سپتامبر ۲۰۱۹ تعرفه‌های جدید به کالاهای چینی با ارزش بیش از ۱۲۵ میلیارد دلار اعمال شد (Wong & Chipman Koty. 2019). چین نیز از اول سپتامبر تعرفه‌های اضافی ۵ تا ۱۰ درصدی را بر ۱۷۱۷ مورد از کالاهای آمریکا به ارزش ۷۵ میلیارد دلار اعمال نمود و همچنین برای اولین بار تعرفه ۵ درصدی را بر نفت خام آمریکا اعمال کرد (CNBC. 2019). چین پس از نیمه سپتامبر اما ۱۶ قلم کالا را به مدت یکسال از تعرفه اضافی معاف کرد که شامل داروهای سلطانی، خوارک دام و... می‌شود. ترامپ نیز در توبیتی اعلام کرد که از اول تا ۱۵ اکتبر، اعمال تعرفه‌های گمرکی بر ۲۵۰ میلیارد دلار کالا چینی را متوقف می‌کند (Wong & Chipman Koty. 2019).

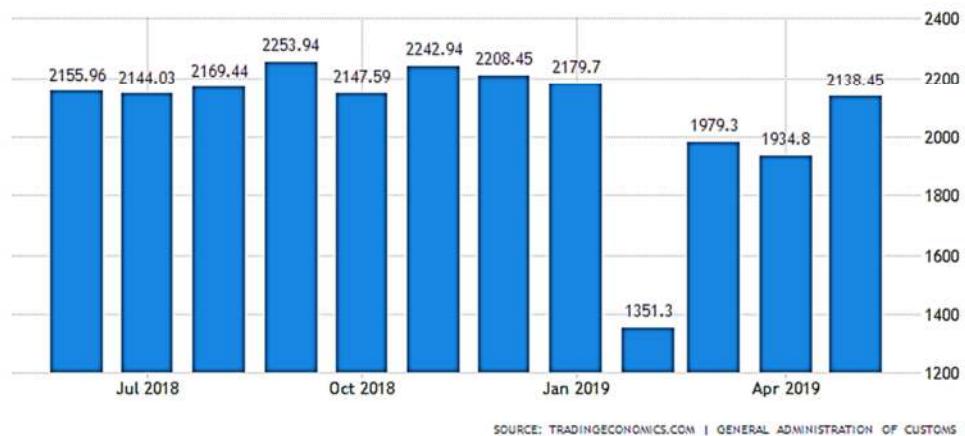
این کشمکش‌ها و اعمال تعرفه، مذاکرات و آتش‌بس‌ها میان دو طرف همچنان ادامه دارد لکن باید گفت این تعرفه‌ها آن اثری را که آمریکا به دنبالش بود را بر اقتصاد چین بر جای نگذاشت. نمودار زیر روند صادرات چین را نشان می‌دهد. همانطور که مشهود است میزان صادرات چین سیر طبیعی خود را ادامه داده و حتی نزولی هم که در اواخر سال ۲۰۱۸ و اوایل ۲۰۱۹ داشته امری عجیب نیست و در سایر بازه‌های زمانی هم اتفاق



افتاده است.

(Tradingeconomics. 2019)

همچنین مشاهده صادرات چین از سال ۲۰۱۸ نشان می‌دهد که تقریباً صادرات چین با ثبات همراه بوده و به جز دوره کوتاهی که در نمودار بالا تکرار پذیریش نشان داده، صادرات چین روند ثابتی را طی کرده است.



(Tradingeconomics, 2019)

۴-۲- اتحادیه اروپا

رابطه اقتصادی آمریکا و اتحادیه‌اروپا بزرگترین و پیچیده‌ترین رابطه اقتصادی در جهان است و رقم تجارت دوجانبه آن‌ها چیزی بیش از ۱/۱ تریلیون دلار در سال است. اما بنابر اعتقاد آمریکا، صادرکنندگان آمریکایی در بخش‌های کلیدی با تعرفه‌های متعدد و موافع غیرتعرفه‌ای برای دهه‌ها مواجه بوده‌اند و به چالش کشیده شده‌اند که منجر به عدم تعادل تجاری مزمن با اتحادیه‌اروپا شده است. به عنوان مثال کسری تجاری آمریکا در برابر اتحادیه‌اروپا $151/4$ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۷ بوده است (United States-European Union Negotiations. 2019: 1).

یکی از تعابیری که در خصوص مواضع ترامپ نسبت به اروپا مطرح شده این است که وی درک و برداشت روش و مناسبی از فرآیند یکپارچه‌سازی اروپایی ندارد. در این مورد به دیدگاه حمایت‌گرایانه وی نسبت به برگزیت اشاره شده که نشانگر غفلتش از این واقعیت است که صلح، ثبات و کامیابی در قاره تا حد زیادی براساس روند یکپارچه‌سازی اروپایی قرار یافته است. در کنار نکته مذبور، موضوع «مشارکت بیشتر اروپا در هزینه‌های دفاعی ناتو» از مواردی است که از ابتدا در دستورکار ترامپ قرار داشت. در هر حال، وجود این واقعیت که (به تعبیر کاپلان) ناتو تنها پل ارتباطی و نهادی است که به صورت رسمی ایالات متحده را به متحداش در اروپا متصل می‌کند؛ مانع از آن نمی‌شد که ترامپ از سطح مشارکت متحداش اروپایی در امور دفاعی که می‌باشد حداقل معادل دو درصد از تولید ناخالص داخلی باشد؛ ابراز نارضایتی ننماید (Larres. 2017).

نکته بعد در چارچوب روابط فرا آتلانتیکی، به تنش حاصل از اعمال تعرفه‌هایی جدید از سوی آمریکا بازمی‌گردد. دولت ترامپ در ابتدای سال ۲۰۱۷ تعرفه‌هایی را بر واردات از سایر شرکای تجاری ایالات متحده تحمیل کرد تا از سیل ورود فولاد و آلومینیوم ارزان قیمت به کشور جلوگیری کند. رهبران اروپا امیدوار بودند که واشنگتن اتحادیه‌اروپا را به عنوان بزرگ‌ترین متحد خود از تعرفه‌ها معاف کند یا سازوکاری سهمیه‌ای را اعمال نماید. اما آمریکا تصمیم گرفت 25% تعرفه اضافی برای فولاد و 10% آلومینیوم را اجرا کند. اتحادیه‌اروپا نیز در واکنش به این عمل بیان نمود که برای رویارویی با عواقب منفی این تعرفه‌های سنگین، بر واردات فولاد و آلومینیوم از اروپا، اقدامات تلافی‌جویانه جدیدی را انجام می‌دهد که شامل ۲۳ مورد از محصولات فولادی است. کمیسیون اروپا در گزارشی بیان نمود که این اقدامات جدید تلافی‌جویانه که «اقدامات حفاظتی» نام گرفته، با هدف حمایت و حفاظت از صنایع فولاد کشورهای

اروپایی به‌اجرا درآمده است. همچنین ترامپ اعلام کرده بود که برنامه بعدیش در برابر اروپا «اعمال تعریفه علیه شرکت‌های خودروسازی اروپایی» خواهد بود (خبرگزاری تسنیم، ۱۳۹۷).

در نتیجه ملاقات ترامپ و ژان کلود ژانکر^۱ رئیس کمیسیون اروپا در ۲۵ جولای ۲۰۱۸ تعریفه جدید اعمال نشد و توافق شد تا دو طرف تلاش کنند تا تمام تعریفه‌های صنعتی موجود را حذف و همکاری‌های خود را بهبود ببخشند. در پی این توافق در ۱۵ آبریل ۲۰۱۹ کشورهای عضو اتحادیه‌اروپا با مذاکرات رسمی با آمریکا درباره ارزیابی انطباق و حذف تعریفها بر محصولات صنعتی موافقت کردند و آنرا به کمیسیون ارائه دادند. ژانکر بیان داشت: «... ما خواهان یک وضعیت برد-برد در تجارت هستیم که هم برای اروپا و هم آمریکا مفید است و خواهان کاهش تعریفه‌های مربوط به محصولات صنعتی هستیم چرا که منجر به افزایش بیشتر در صادرات اتحادیه‌اروپا و ایالات متحده تا حدود ۲۵ میلیارد دلار می‌شود...» (Europa.eu, 2019). با این حال، کسری تجاری کالاهای ایالات متحده با کشورهای عضو اتحادیه‌اروپا در سال ۲۰۱۸، ۱۶۹/۳ میلیارد دلار بود که افزایشی ۱۱/۸٪ (۱۷/۹ میلیارد دلار) را نسبت به سال ۲۰۱۷ نشان می‌دهد (Ustr.gov, 2019).

نکته‌ای که باید بدان توجه داشت این است که توافق جدید مسلمانه را راضی نمی‌کند. مسئله و نقطه اصلی انتقاد از ترامپ هم معطوف به خروج آمریکا از توافقنامه آبوهوایی پاریس است که هم پارلمان اروپا و هم فرانسه آن را به عنوان خط قرمز برای توافق جدید تجاری می‌بینند. اما نکته حائز اهمیت دیگری نیز هست و آن اینکه اولویت آمریکا در مذاکرات تجاری چین است و این نشانگر این است که توافق با اروپا به زودی به پایان نمی‌رسد (Burchard, 2019).

۴-۳- نفتا

توافقنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی معروف به نفتا، از سال ۱۹۹۴ به اجرا در آمد و منجر به تجارت آزاد کالا و خدمات در کل منطقه آمریکای شمالی (ایالات متحده، کانادا و مکزیک) شد (سالواتوره، ۱۳۹۱: ۴۳۷). هدف اول آن گسترش تجارت میان این سه کشور و هدف دوم این بود که این کشورها را در بازار جهانی رقابتی تر کنند. این پیمان در دستیابی به هر دو هدف موفقیت‌های زیادی بدست آورده است. از جمله باعث شده

1. Jean-Claude Juncker

که تجارت منطقه‌ای از حدود ۲۹۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۳ به بیش از ۱/۱ تریلیون دلار در سال ۲۰۱۶ افزایش یابد. سرمایه‌گذاری متقابل مرزی نیز افزایش یافت و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (FDI) در مکزیک از ۱۵ میلیارد دلار به بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار رسید. پس از نفتا تجارت ایالات متحده با همسایگان آمریکای شمالي، بيش از سه برابر شد. طرفداران نفتا تخمين زده‌اند که حدود ۱۴ میلیون شغل به تجارت با کانادا و مکزیک متکی است (Council on Foreign Relations. 2017).

هر چند اين توافق نمونه‌اي از يك همگرائي منطقه‌اي محسوب شده، اما دستاوردهای مزبور باعث نشد که از گزند حملات ترامپ در امان بماند. وي درباره نفتا بارها صحبت کرده است، مثلاً در دوم ژوئن ۲۰۱۸ بيان داشت: «نفتا توافقی فاجعه بار برای آمریكا بود. ما سالیانه صد میلیارد دلار در برابر مکزیک و میلیاردها دلار دیگر نیز در برابر کانادا از دست می‌دهیم. کانادا در برداشت محصولات کشاورزی و دیگر محصولات ما بسیار محدود عمل می‌کند و من به اقدام متقابل باور دارم. هیچ رئیس جمهور پیشتر این کار را نکرده است ولی ما انجام می‌دهیم. احتمالاً يك قرارداد مجزا با کانادا و قراردادی مجزا با مکزیک داشته باشیم زیرا با دو کشور متفاوت طرف حساب هستیم... قرار نیست دیگر اوضاع به همان شکل پیش برود.... با این حال فرصت داریم توافقی خوب با آنها به دست آوریم و آمریکا را بار دیگر به عظمت برسانیم» (خبرآنلاین، ۱۳۹۷). این نوع موضع‌گیری به معنای عدم پیروی از منطقه‌گرایی اقتصادی و همگرایی منطقه‌ای و حرکت به سمت دو جانبه‌گرایی در معادلات منطقه‌ای است. برخی پیش‌بینی‌ها براین معنا صراحت داشت که صادرات کالاهای و خدمات ایالات متحده به کانادا به ۳۳ میلیارد دلار و به مکزیک با ۱۷ میلیارد دلار کاهش یابد، که البته افزایش حجم صادرات ایالات متحده به اروپا و سایر نقاط جهان این زیان را جبران نمی‌کند (Felbermayr & Steininger & Yalcin. 2017: 39) در مقابل، مقامات مکزیکی و کانادایی نیز بررسی زمینه‌های مورد علاقه متقابل را در دستور کار قرار دادند. ترامپ از تعریفهای به عنوان اهرم فشار در طول فرآیند مذاکرات استفاده کرد (Schneider-Petsinger. 2017). در ۵ مارس سال ۲۰۱۸ بعد از هفتمنی دور مذاکرات نفتا، وي اعلام کرد که اگر کانادا و مکزیک با توافقنامه جدید نفتا موافقت کنند، آنها را از تعرفه‌های فولادی معاف خواهند کرد. ناگفته نماند که اول مارس او ۳۵ درصد تعرفه برای فولاد و ۱۰ درصد تعرفه آلومینیوم اعلام کرد و در ۳۱ مه نیز اعلام کرد تعرفه به کانادا، مکزیک و اتحادیه اروپا اعمال خواهد شد. کانادا نیز

در مقابل در صد اعمال تعریفه به ۱۲/۶ میلیارد دلار واردات ایالات متحده برآمد (Amadeo. 2018)

۴-۴- سازمان تجارت جهانی

ایالات متحده به عنوان عضو اصلی سازمان تجارت جهانی، تاکنون در سیاست‌گذاری‌های آن سازمان نقش کلیدی را داشته است. ترامپ بارها از سازوکار سازمان تجارت جهانی انتقاد و طی سخنرانی‌های مختلف تهدید به خروج از این سازمان نموده است. مثلاً در مجمع عمومی سازمان ملل بیان کرد: «بسیاری از کشورها در این سالن موافق هستند که نظام تجارت جهانی بهشت نیازمند تغییرات است. سازمان تجارت جهانی ناقص هر اصولی است که بر پایه آن قرار دارد» (ایینما، ۱۳۹۷). پیش از این نیز در مصاحبه با بلومبرگ احتمال خروج از WTO را مطرح نمود «اگر سازمان تجارت جهانی اصلاح نشود، آمریکا از عضویت این سازمان خارج می‌شود» (خبرگزاری مهر، ۹۷). به طور منطقی این نوع تقابل با سازمان مزبور و شالوده قانونی آن که بهشت متأثر از نقش و رفتار ایالات متحده بوده است، فضا را برای اعتراض و رویارویی با این دولت در صحنه سازمان فراهم می‌کند. از سوی دیگر، برخی بر این باور بودند که ترامپ با خروج از این سازمان به سمت دوچانه‌گرایی حرکت می‌کند تا منافع آمریکا را به صورت دوچانه بر اساس مذاکرات مجزا با کشورها تأمین کند و از بسیاری از ابزارهای غیراقتصادی برای فشار برای امتیازگیری اقتصادی استفاده نماید (Schneider-Petsinger. 2017).

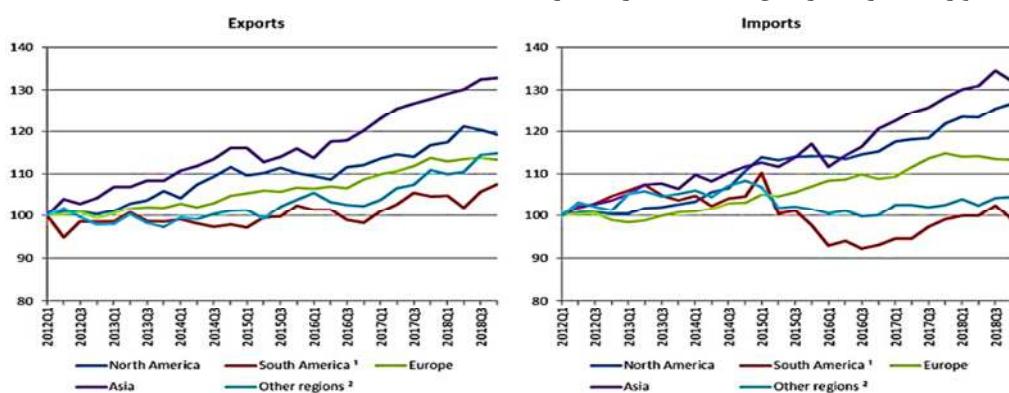
به طور منطقی پیش‌بینی می‌شد که وضعیت یاد شده روند تجارت جهانی را با اخلال مواجه کند و حتی بقای سازمان تجارت جهانی را به خطر اندازد. تنظیم تعرفه‌های مرزی پیشنهادی -که می‌تواند زمینه بزرگ‌ترین انتقام مجاز توسط سایر کشورها را ایجاد کند- ممکن است منجر به مرگ سازمان تجارت جهانی شود. بر این مبنای تهدید ناشی از رویارویی آمریکا با سازمان تجارت جهانی، می‌توانست زمینه بروز نوعی نبرد تجاری را فراهم کند (Handley & Limão. 2017). ناگفته نماند که سلاح اصلی در برابر شیوه‌های تجاری ناعادلانه، مقررات ضددامپینگ است. اما استفاده از قوانین مزبور به دلیل روش‌های برآورد در ایالات متحده (و بسیاری از کشورهای دیگر)، به عنوان معیار محافظتی از تولید ملی به کار می‌رود (McKibbin & Stoeckel. 2017). رویکرد کلی استراتژی اقتصادی ترامپ می‌تواند به طور جدی به اعتبار سیستم تجارت جهانی برای سال‌ها آسیب برساند. تشديد موانع تجاری امریکا و به کارگیری ابزارهایی که مطلوب

ترامپ می‌باشد، از پتانسیل لازم برای تضعیف نظام تجارت مبتنی بر قواعد برخوردار است. نتیجه نهایی تاکتیک‌های دولت ترامپ می‌تواند این باشد که سایر کشورها اقدام متقابل نموده و حتی از سازمان تجارت جهانی عبور کنند.

۴-۵- تأثیرات جهانی حمایت‌گرایی دونالد ترامپ

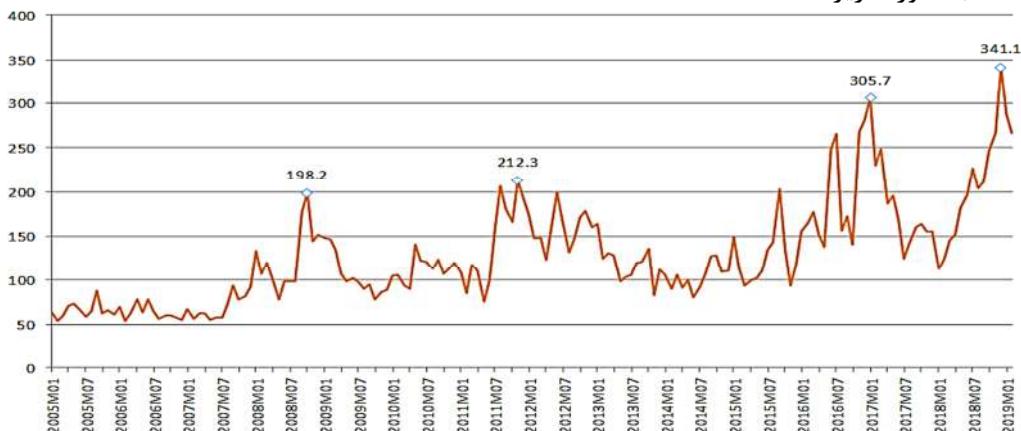
در سال ۲۰۱۷، آمریکا و چین بزرگ‌ترین شریک تجاری یکدیگر بودند. اهمیت جهانی اقتصاد آمریکا و چین، همانطور که توسط تولید ناخالص داخلی‌شان (GDP) اندازه‌گیری شد، می‌تواند به دو روش نشان داده شود که چالش‌های انتقال قدرت جاری را روشن خواهد کرد: یکی شامل افزایش اقتصاد چین نسبت به تولید ناخالص داخلی ایالات متحده است؛ دیگری بر تغییرات همزمان جهانی شدن مرکز دارد. همچنین در این سال تجارت جهانی رشد قابل توجهی داشت. اما به دلیل افزایش تنش‌های تجاری و افزایش عدم اطمینان اقتصادی، سازمان تجارت جهانی هشدار داد رشد جهانی تجارت از دست دادن حرکت و خطرات رکود در اقتصاد جهانی است (Steinbock, 2018: 518-521).

بنا بر برآورد سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۱۸، به دلیل تقاضای ضعیف اروپا و آسیا برای واردات و سهم عمده آن‌ها در تجارت جهانی، رشد حجم تجارت جهانی کاهش یافت. نمودار زیر میزان تجارت مناطق مختلف را نشان می‌دهد. نکته حائز اهمیت این است که در سال ۲۰۱۸ صادرات منطقه آمریکا شمالی و اروپا کاهش داشته اما برای آسیا این رقم افزایشی بوده است. همچنین واردات آسیا و اروپا کم شده اما واردات آمریکای شمالی زیاد شده است. تنش‌های تجاری شدید نمی‌توانند همه کاهش تجارت در سال ۲۰۱۸ را توضیح دهند اما بی‌شك نقش بسیار مهمی را در این امر ایفا می‌کنند. اگر به این نکته توجه داشته باشیم که کشور اصلی اقتصادی آمریکای شمالی ایالات متحده و آسیا چین است پس با توجه به نمودار زیر سیاست تجارتی آمریکا آن‌طور که انتظار داشته کار نکرده است. حتی واردات آمریکا در سال ۲۰۱۸، ۰.۵٪ رشد نیز داشته است. (WTO, 02/04/2019)



بر اساس سال پایه ۲۰۱۲ = ۱۰۰

پس می‌توان نتیجه گرفت که اعمال سیاست‌های حمایتی آن کارایی را که آمریکا از آن داشت، عملی نساخت و واردات آمریکا با افزایش مواجه شد و به صورت کلی تجارت جهانی آسیب ندید. با این وجود اما برآورده دیگر نشان داد که در سال ۲۰۱۸ عدم قطعیت سیاست اقتصادی جهانی رو به افزایش بوده است و بیشترین میزان خود رسیده است. نمودار عدم قطعیت سیاست اقتصادی جهانی، ژانویه ۲۰۰۵ تا فوریه ۲۰۱۹ به صورت زیر است: (WTO, 2019)

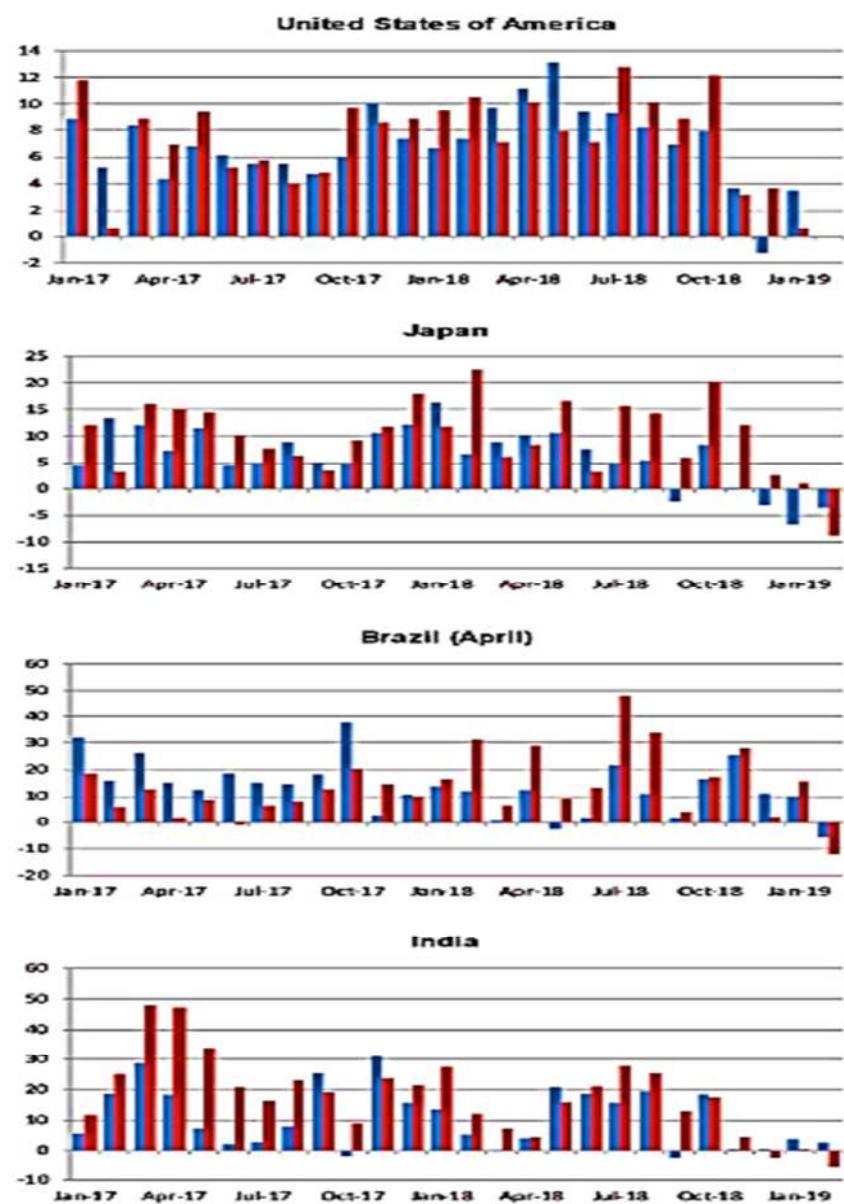


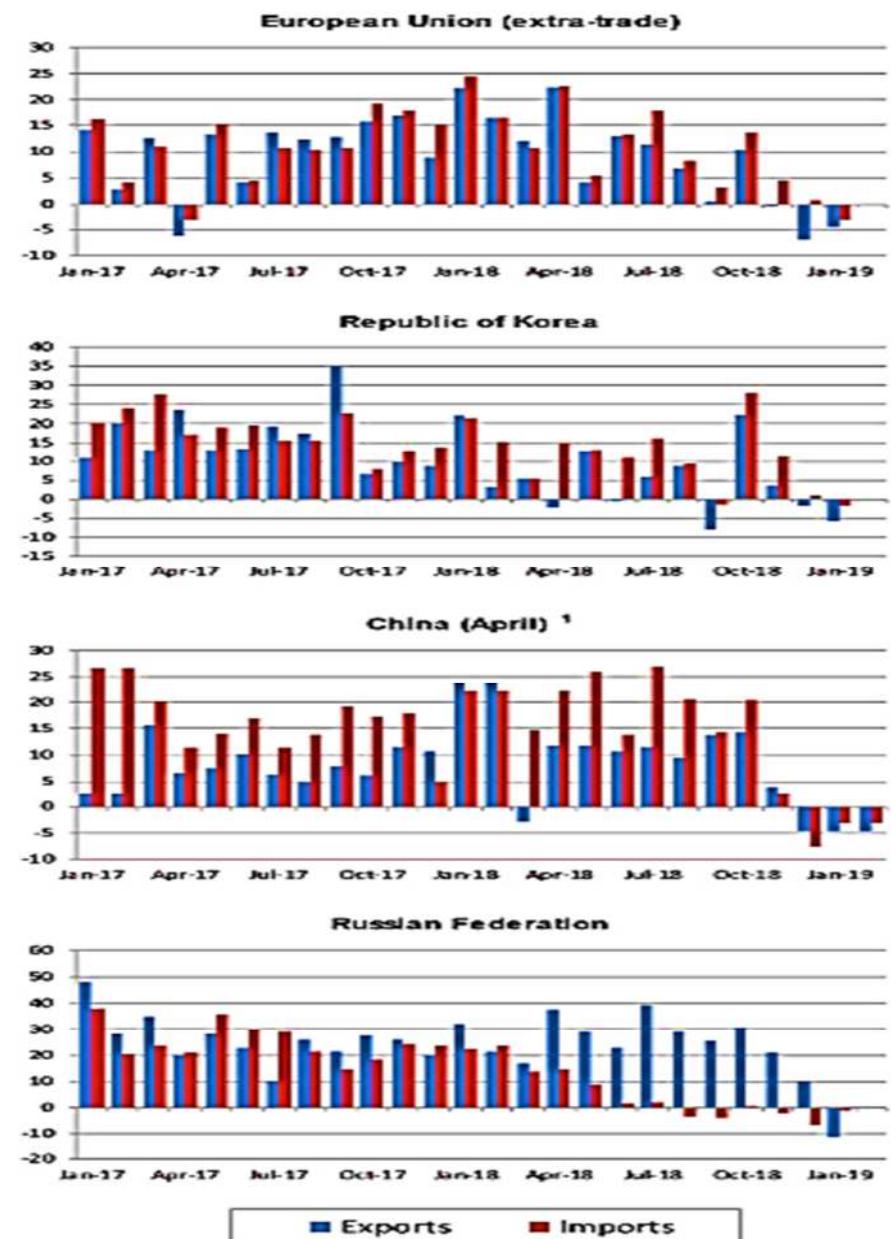
نمودار زیر میزان تجارت اقتصادهای بزرگ را نشان می‌دهد. بر این اساس آمریکا همچنان با تراز منفی تجاری روبروست و چین پیشتر از صادرات جهانی است. (WTO, 02/04/2019)

Rank	Exporters	Value	Share	Annual % change	Rank	Importers	Value	Share	Annual % change
1	China	2487	12.8	10	1	United States of America	2614	13.2	9
2	United States of America	1654	8.5	8	2	China	2136	10.8	16
3	Germany	1551	8.0	8	3	Germany	1286	6.5	11
4	Japan	738	3.8	6	4	Japan	749	3.8	11
5	Netherlands	723	3.7	11	5	United Kingdom	674	3.4	5
6	Korea, Republic of	605	3.1	5	6	France	673	3.4	9
7	France	582	3.0	9	7	Netherlands	646	3.3	12
8	Hong Kong, China	569	2.9	3	8	Hong Kong, China	628	3.2	6
	Domestic exports	13	0.1	30		Retailed Imports ¹	155	0.8	12
	Re-exports	556	2.9	5					
9	Italy	547	2.8	8	9	Korea, Republic of	535	2.7	12
10	United Kingdom	486	2.5	10	10	India	511	2.6	14

در نمودار زیر میزان صادرات و واردات کالا را در اقتصادهای منتخب مشاهده می‌کنیم. ملاحظه می‌شود که رشد حجم تجارت کالا در جهان طی ماههای اولیه سال ۲۰۱۹ کم شده و می‌توان یکی از دلایل اصلی این کاهش و نوعی اخلال در تجارت‌جهانی را طی این ماهها ناشی از سیاست حمایت‌گرایی و مقابله بهمثل سایر کشورها خصوصاً چین با این سیاست آمریکا دانست که ثمره خود را طی این ماهها نشان داده است. اما باید توجه نمود با وجود اینکه تجارت کاهش یافته اما روند تجاری آمریکا همچنان صعودی مانده است. طی این ماهها رشد تجارت برای چین و اتحادیه‌اروپا منفی شده است. پس این سیاست‌ها تأثیرات مقطعی منفی بر روی تجارت دارد اما این بهمعنی بهبود تراز تجاری برای آمریکا نیست، زیرا بنابر نمودارهای فوق، با وجود افزایش در میزان تجارت، تراز تجاری آمریکا منفی‌تر شده است. اما نکته‌ای که برای چین حائز اهمیت است این است که از ژانویه ۲۰۱۷ بهصورت تقریباً مداوم، میزان تغییرات واردات در برابر صادرات افزایش چشم‌گیری داشته و با وجود اینکه چین همچنان دارای تراز تجاری مشبت با اختلاف بسیار مناسبی است اما این روند در بلندمدت می‌تواند چین را با چالش مواجه کند و لذا از این لحاظ می‌توان گفت که این سیاست‌های حمایتی و وضع تعرفه‌های آمریکا بر چین نیز مؤثر واقع شده‌اند (WTO. 02/04/2019)

ترامپ، جهت‌گیری «امریکا اول» و اخال در تجارت بین‌الملل (۲۰۱۷-۲۰۱۹) ۳۵۹





(Year-on-year % change in current dollar values)

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد که یکی از مشخصه‌های الگوی نقش آفرینی امریکا در طول دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، بازنگری در روندهای مرسوم سیاست بین‌الملل بوده و بر همین مبنای، سعی داشته که ردپای مشخص و تأثیرگذاری از نظام ارزشی و هنجاری مطلوب خود در گستره مزبور اعمال نماید. در واقع، همین رویکرد در کنار واکنش‌های اعمالی از سوی دیگر بازیگران این عرصه، باعث شده که از جمله در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌المللی، سیاست‌ها، نهادها و رویه‌های نوظهوری پا گرفته و شالوده نظام جدید اقتصادی جهانی کنونی شکل گیرد. در این میان، رفتار مبتنی بر «تخلف از مقررات تجارت جهانی به‌ویژه در چهره حمایت‌گرائی» مورد تأکید این نوشتار قرار دارد. هر چند نشانه‌هایی از شیوه رفتاری یاد شده در دوره اوباما نیز قابل شناسایی است، اما به نظر می‌رسد که اقدامات حمایتی ایالات متحده از سال ۲۰۱۷، از نوعی تمایل در بافت رهبری این دولت نسبت به بازنگری در ساختار روابط اقتصادی با دیگر دولتها و نهادهای اقتصادی - تجاری بین‌المللی حکایت دارد. ترامپ بر اساس ناسیونالیسم اقتصادی و تأکید بر «آمریکا اول» با حمایت از اقتصاد امریکا و اعمال فشار بر رقبای تجاری، در صدد احراق حقوق از دست رفته آمریکاییان در قبال سایر کشورها است، بر این پایه، وی تمایل زیادی به ادامه روند کنونی نداشته و در عین حال پیگیری منافع از دست رفته (آمریکا) را در دستور کار دارد. با این وجود، نمی‌توان رویکرد مزبور را نشانه‌ای بارز برکاوش تمایل ترامپ به رهبری تجارت جهانی به عنوان حامی اصلی و ایجاد کننده جهانی شدن اقتصاد دانست. به عبارت دیگر، این دولت به عنوان بازیگری که در دنیای پس از جنگ جهانی دوم از نقش تعیین کننده در شکل گیری ساختار تجارت و اقتصاد بین‌الملل برخوردار بوده، نمی‌تواند از خطوط قرمز لیبرال‌گرایی بین‌المللی عبور کرده و دامنه خودسری در برابر سازوکارهای ساختار یاد شده را بدون توجه به پی‌آمدۀای جهانی و منطقه‌ای به پیش برد. به عبارت دیگر، ماهیت بین‌المللی اقتصاد امریکا و حامیان داخلی آن مانند فدرال رزرو، اولین و مهمترین بازیگرانی هستند که در برابر سیاست‌های ترامپ مانع‌سازی خواهند کرد. جریانی که در تلاقي و پیوند با پی‌آمدۀای بحران‌سازی چون نبرد تعریفهای با چین، از قدرت بیشتری برخوردار خواهد شد. از سوی دیگر، باید افزود که رویکرد ترامپ به اقتصاد جهانی، به زمینه‌ای برای تمایل دیگر بازیگران برای مذاکرات جدید تجاری تبدیل شده است. به این ترتیب، در کنار آثار منفی داخلی خاصه

در حوزه کشاورزی، رفتار یاد شده فضای «عدم قطعیت» در اقتصاد جهانی را نیز تشدید نمود. در همین راستا، باید به افزایش احتمال نارضایتی در درون دولتها، تشدید موج امریکاستیزی، ظهور ائتلاف های اقتصادی یا روابط تجاری جدید و گستردگی بر محور مقابله با امریکا و خنشی‌سازی رفتار تجاری آن از جمله میان چین و اروپا یا روسیه و چین و ... اشاره کرد، وضعیتی که بر نتایج انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۲۰ تأثیر گذار خواهد بود.

منابع

- «آغاز جنگ تجاری آمریکا و چین؛ کدامیک پیروز می‌شوند؟». (۲۰۱۷/۰۷/۰۶). در: <http://fa.euronews.com/2018/07/06/trade-war-usa-china-began-who-win>, ۰۱۸/۰۷/۰۶.
- ایوانز، گراهام و نونام، جفری. (۱۳۹۱). *فرهنگ روابط بین‌الملل*. ترجمه: حمیرا مشیرزاده و حسین شریفی. چاپ دوم. تهران: نشرمیزان.
- «ترامپ: سازمان تجارت جهانی ناقض اصولی است که برپایه آن قرار دارد». (۱۳۹۷/۰۷/۰۴). در: <http://www.ibena.ir/news/91811>, ۰۱۸/۰۷/۰۴.
- «ترامپ در مورد خروج از تجارت جهانی هشدار داد». (۱۳۹۷/۰۶/۰۹) در: <https://www.mehrnews.com/news/4389746/>.
- «جنگ تجاری بین اروپا و آمریکا آغاز شد». (۱۳۹۷/۰۴/۲۹). در: <https://www.tasnimnews.com/fa/news/1397/04/29/1780906/>.
- دهشیار، حسین. (۱۳۹۵). «ترامپ و محوریت توامندی‌های اقتصادی و نظامی در قلمرو سیاست خارجی». *فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل*. شماره ۱۵-۳۴. ۲۲-۱۵.
- سالواتوره، دومینیک. (۱۳۹۱). *تجارت بین‌الملل*. ترجمه: حمیدرضا ارباب. تهران: نشرنی.
- «سنگاپور میزبان دیداری حساس؛ اعلام تاریخ روز موعود». (۱۳۹۸/۰۳/۱۲). در: <https://www.khabaronline.ir/detail/781102/World/asia>.
- صباغیان، علی. (۱۳۸۵). «حمایت‌گرایی در تجارت جهانی». *فصلنامه پژوهش‌های تجارت جهانی*. شماره ۲۰-۳. ۱۱۵-۸۷.
- قنبرلو، عبدالله. (۱۳۹۳). «مبانی و مؤلفه‌های مفهومی اقتصادسیاسی بین‌الملل». *فصلنامه جستارهای سیاسی معاصر*. شماره ۲۰-۲. ۱۱۰-۸۷.
- کفایی، سیدمحمدعلی و دیگران. (۱۳۸۹). «بررسی هزینه و فایده حمایت‌گرایی تجارتی در ایران با استفاده از مدل جاذبه». *فصلنامه اقتصاد و الگوسازی*. شماره ۱۰. ۱۵۰-۱۳۱.
- مجموعه مقالات. (آذر ۱۳۹۵). «سیاست خارجی ترامپ؛ چارچوب‌ها و جهت‌گیری‌های احتمالی». اندیشکده راهبردی تبیین. در: <http://tabyincenter.ir/15060>.
- مک آدمز، دن پی. (۱۳۹۶). *ذهن دونالد ترامپ: تحلیلی روان‌شناسی از شخصیت دونالد ترامپ*. ترجمه: حمید طاهری. تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- واعظی، محمود. (۱۳۸۸). «بحran اقتصادی جهان: زمینه‌ها، ابعاد و پیامدها». *فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی*. شماره ۱. ۱۸۷-۱۵۵.

هاتریوس، جان و دیگران در مؤسسه گلمن ساکس. (۱۳۹۵). «پیامدهای اقتصادی برنامه کاری ترامپ». ترجمه: گروه مدلسازی، دفتر مدلسازی و مدیریت اطلاعات اقتصادی معاونت امور اقتصادی وزارت امور اقتصاد و دارایی. در:

<http://emim.mefa.ir/portal/file/?337434/Economic-Implications-Of-The-Trump-Agenda.pdf>

هالستی، کی. جی. (۱۳۹۴). *مبانی تحلیل سیاست بین الملل*. ترجمه: بهرام مستقیمی و مسعود طارم‌سری. چاپ هشتم. تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.

References

- Amadeo, K. (2019/04/29). Trump's NAFTA Changes. Retrieved on, <https://www.thebalance.com/donald-trump-nafta-4111368>.
- Burchard, H. (2019/04/16). EU-US trade talks move forward, but problems remain. POLITICO. Available at: <https://www.politico.eu/article/eu-us-trade-talks-move-forward-but-problems-remain/>.
- Clarke, M & Ricketts, A. (2017). Donald Trump and American foreign policy: The return of the Jacksonian tradition. *Comparative Strategy*, 36(4).
- Diesen, G. (2017). The Global Resurgence of Economic Nationalism. *Russia In Global Affairs*, 16(2).
- Wolf, R. (2017). Donald Trump's Status-Driven Foreign Policy. *Survival*, 59(5).
- CNBC. (2019/01/09). China starts to impose additional tariffs on some US goods. Available at: <https://www.cnbc.com/2019/09/01/china-starts-to-impose-additional-tariffs-on-some-us-goods.html>.
- Council on Foreign Relations. (2018/10/01). NAFTA's Economic Impact. Available at: <https://www.cfr.org/backgrounder/naftas-economic-impact>.
- Cowie, J. (2017/05/04). What Trump Gets Wrong About NAFTA. Foreign Affairs. Available at: <https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/2017-05-04/what-trump-gets-wrong-about-nafta>.
- Donnan, S. (2019/04/03). Bloomberg -Are you a robot?. Bloomberg.com. Available at: <https://www.bloomberg.com/news/articles/2019-03-04/evidence-grows-that-trump-s-trade-wars-are-hitting-u-s-economy>.

- Europa.eu. (2019/04/15). EU-U.S. Trade: Commission welcomes Council's green light to start negotiations with the United States. Available at: http://europa.eu/rapid/press-release_IP-19-2148_en.htm.
- Felbermayr, G., Steininger, M., & Yalcin, E. (2017/11/22). Economic implications of a protectionist US trade policy | VOX, CEPR's Policy Portal. Retrieved on <https://voxeu.org/article/economic-implications-protectionist-us-trade-policy>.
- Felbermayr, G., Steininger, M. & Yalcin, E. (2017). Global Impact of a Protectionist U.S. Trade Policy [Ebook]. Munich: IFO Institute. Retrieved on: https://www.cesifogroup.de/DocDL/ifo_Forschungsberichte_89_2017_Yalcin_et.al_US_TradePolicy.pdf.
- Fickling, D. (2019/08/05). China Is Playing Trump on Trade. Available at: <https://www.bloomberg.com/opinion/articles/2019-08-05/china-s-suspension-of-u-s-farm-imports-is-smart-strategy>.
- Gaudiosi, F. (2018/01/15). Economic Nationalism and the Post-Global Future. Retrieved on: <http://www.iai.it/en/pubblicazioni/economic-nationalism-and-post-global-future>.
- Handley & Limão. (2017). Trade under T.R.U.M.P. policies. Retrieved from P.Bown, C. Economics and Policy in the Age of Trump [Ebook]. London: Centre for Economic Policy Research. Retrieved on: <https://voxeu.org/content/economics-and-policy-age-trump>.
- Hufbauer, G., & Jung, E. (2016/09/29). Evaluating Trump's trade policies | VOX, CEPR's Policy Portal. Retrieved on: <https://voxeu.org/article/evaluating-trump-s-trade-policies>.
- McKibbin, W & Stoeckel, A. (2017). Some Global Effects of President Trump's Economic Program. *SSRN Electronic Journal*.
- Larres, K. (2019/06/25). Donald Trump and America's Grand Strategy: U.S. foreign policy toward Europe, Russia and China | Global Policy Journal. Retrieved on <https://www.globalpolicyjournal.com/articles/conflict-and-security/donald-trump-and-america%E2%80%99s-grand-strategy-us-foreign-policy-toward-eu>, Accessed.
- Lemire, J. and Miller, Z. (2019/06/29). Truce in US-China trade war as 2 rivals seek breakthrough. Available at: <https://www.apnews.com/e65bb15053cb437794a464a597ee565f>.
- Nicita, A., Olarreaga, M., & da Silva, P. (2019/05/04). A trade war will increase average tariffs by 32 percentage points | VOX, CEPR's Policy Portal. Retrieved on: <https://voxeu.org/article/trade-war-will-increase-average-tariffs-32-percentage-points>.

- P. Bown, C., Jung, E., & Lu, Z. (2018/06/18). Trump, China, and Tariffs: From Soybeans to Semiconductors. Retrieved on <https://piie.com/blogs/trade-investment-policy-watch/trump-china-and-tariffs-soybeans-semiconductors>.
- Robertson, C. (2017). America First: The Global Trump at Six Months. *The School Of Public Policy*, 9(1).
- Schake, K. (2016). Republican Foreign Policy After Trump. *Survival*, 58(5).
- Steinbock, D. (2018). U.S.-China Trade War and Its Global Impacts. *China Quarterly of International Strategic Studies*, 04(04).
- Schneider-Petsinger, M. (2017/11/03). Trade Policy Under President Trump: Implications for the US and the World. Retrieved from: <https://www.chathamhouse.org/publication/trade-policy-under-president-trump-implications-us-and-world>.
- StreetInsider.com. (2019/08/01). Trump Slaps 10% Tariff on Remaining \$300 Billion in Goods Coming from China. Available at: <https://www.streetinsider.com/ETFs/Trump+Slaps+10%25+Tariff+on+Remaining+%24300+Billion+in+Goods+Coming+from+China/15766341.html>.
- Trifkovic, S. (2017). Trump's foreign policy: A victory for the deep state. *ПОЛИТЕИА*, 7(13).
- Tradingeconomics.com. China Exports, 2019 | Data | Chart | Calendar | Forecast | News. Available at: <https://tradingeconomics.com/china/exports>.
- Tradingeconomics.com. (2019). United States Exports | 2019 | Data | Chart | Calendar | Forecast | News. [Accessed 2019/01/16]. Available at: <https://tradingeconomics.com/united-states/exports>.
- Tradingeconomics.com. (2019). "United States Imports | 2019 | Data | Chart | Calendar | Forecast | News. [Accessed 2019/01/16]. Available at: <https://tradingeconomics.com/united-states/imports>.
- United nations. (2018). *Trade and development report*. New york: united nations publicatio.
- United States-European UnionNegotiations, Summary of Specific Negotiating Objectives. (2019). [ebook] Washington: Office of the United States Trade Representative (USTR). Available at: https://ustr.gov/sites/default/files/01.11.2019_Summary_of_U.S.-EU_Negotiating_Objectives.pdf
- Ustr.gov. (2019). European Union. [Accessed 2019/01/26]. Available at: <https://ustr.gov/countries-regions/europe-middle-east/europe/european-union>.

- Vox. (2019/02/05). State of the Union: the truth about the US economy under Trump. Available at:
<https://www.vox.com/2019/2/5/18210757/state-of-union-2019-economy-fact-check>.
- World Trade Organization. (2018). *World trade statistical review 2018*. Geneva: world trade organization.
- Wong, D. and Chipman Koty, A. (2019/09/23). The US-China Trade War: A Timeline - China Briefing News. Available at:
<https://www.china-briefing.com/news/the-us-china-trade-war-a-timeline>.
- Wto.org. (2019/04/02). Global trade growth loses momentum as trade tensions persist. Available at:
https://www.wto.org/english/news_e/pres19_e/pr837_e.htm.

Donald Trump, the Orientation of the America First and Disrupting International Trade (2017-2019)

Asghar Keivan Hosseini ^{1*} – Seyed Amirsina Nourani ²

Abstract

Following the approach of Donald Trump, US foreign policy faced an innovative orientation, especially in relation to international economics. In this context, the First American doctrine prescribes the necessity of increasing attention to Americanism against globalism; significant implications for the economy of this state; economic relations with other states, in particular China, Europe, ..., and The world economy. In fact, his protectionist policies have created a vague prospect for international trade, which reflects on its effects and features in the agenda of this paper. The main research question is: America foreign policy orientation in the course of Trump on the basis of "priority to the interests of America" (America First) during the period 2017-2019 has been how to affect international trade? In response, the hypothesis is that: the US foreign policy over the 2017-2019 period focuses on the priority of US interests by relying on economic nationalism and the adoption of supportive trade policies, the patterns of its commercial engagement with the core actors of the global business, especially China and Europe, are tense Which has had a negative impact on the growth of international trade in the short term.

Keywords: America First Approach (Trump), Economic Protectionism, Economic Nationalism.

1. *Associate Professor, Dpt. International Relations, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. Corresponding Author: (a.keivan.ir@gmail.com)
2. Master of Science in Regional Studies, North America, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

The Role of Development-Oriented Foreign Policy on Turkey Economic Progress (2002-2017)

Ali Omidi ^{1*} – Armin Ghalamkari ²

Abstract

There is an inextricable link between foreign policy and the economic development at home and abroad. Therefore, the role of governments in achieving these mutual goals is very important and the main purpose of this research is explaining the role of the development-oriented foreign policy approach in the economic development process in Turkey. So the question is, what role did developmental foreign policy play in promoting Turkey's economic growth and development during the AKP's rule? The hypothesis of the study is that, the developmentist attitude of the AKP (2002-2017) has succeeded in creating interaction between economic development and foreign policy; and by 2023, it is seeking to make Turkey one of the top 10 economies in the world. The findings of the study indicate that Turkey stands in 13th place in the world in terms of GDP in 2017 (in terms of purchasing power parity) and it has not been achieved except by taking developmental approach in its foreign policy. As the title implies, the present article does not cover the financial crisis of Turkey in the period 2018-2019 and therefore does not cover the reasons for it. There is no doubt that the type of Turkish policy in the Syrian crisis and its political challenges with the US, Israel, Europe and Saudi Arabia have had an adverse impact on its economic development. But in overall, Turkey is a relative successful model in aligning foreign policy and economic development. This research has been done in descriptive-analytics way.

Keywords: Foreign Policy, Turkey, Justice and Development Party, Economic Development, Economic Diplomacy.

-
1. *Associate Professor of International Relations, Dpt. Political Science, Faculty of Administrative Sciences and Economics, University of Isfahan. Iran. Corresponding Author: (aliomidi@ase.ui.ac.ir)
 2. Ph. D Candidate of International Relations, Faculty of Administrative Sciences and Economics, University of Isfahan.

International Political Economy Studies

The Future Processes and Scenarios of Iran- Russia Relation Based on Caspian Energy Transfer

Ein-Allah Keshavarz Tork¹ –Mohammad Naser Adib-Mehr^{2*}

Abstract

The effective process and driving forces in realtion between Iran and Russia confront with different evoiutions, which cause to new kind of cooperation. Russia opposed to The West during the last decade in different fields such as crises in Ukraine, Kosovo, Georgia (separation of south Ossetia), deployment of Amrica's Missile shield in Czech, expanding NATO to East, etc. Caspian (Khazar) Energy issue is one of the other challenges between Russia and the West. Gas pipeline from Caspian to Europe through Russia , Baku-Tbilisi-Ceyhan pipeline and Nabucco pipeline are components which impress the relation between Russia and Europe. As Europe is looking for other energy sources, breaking dependence to Persian Gulf energy, so Caspian energy sources are very important.Of course infiltration of America and Europe in Caspian domain, Caused to discord in their strategy of exporting energy. In this situation convergence between Iran and Russia – often are the same toward Europe– is too effective. So the processes and scenarios for would be convergence between Iran and Russia –according to politic- economic evolutions and Caspian Energy Market – were clarified by the method of critical uncertainty.

Keywords: Caspian Energy Transfer, Future Scenario, Russia.

1. Assistant Professor, Dpt. Future Research, Faculty of Social Sciences, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran.

2. *Master of Political Science and Lecturer, Payam Noor University, Qazvin, Iran.
Corresponding Author: (mnadib@yahoo.com)

The Political Economy of ASEAN's Regional Integration

Ahmad Ramezani ¹ –Hossein Moinabadi Bidgoli ^{2*}

Abstract

One of the important dimensions of cooperation in the international area is regional integration in which framework, specific regional countries are moving towards more integration. The integration of countries begins with the Free Trade Area (or preferential trade) and ends with the completion of two stages in the trade union and the common market or the full economic (political) union. The main question is why, after more than five decades of ASEAN's formation, this regional institution has not yet reached full political-economic integration? The research findings indicate that the integration trend, although with slight fluctuations, shows growth and expansion. There is also evidence that ASEAN faced with challenges such as, not so self-sufficient economic strength, dependence on foreign trade, a significant difference in member capabilities and inadequate coordination or political differences which are important barriers to achieving ASEAN's more economic integration. The aforementioned items have prevented ASEAN from achieving full political-economic integration, and now, ASEAN is pursuing its goal of a common market, with the passage of stages such as the Preferential Trade, the Free Trade Area and the limited Customs Union (incomplete). The present study is a qualitative one which analyzes the hypothesis with a descriptive-analytic approach. The method of compiling the material is also a documentary.

Keywords: Political Economy, ASEAN, Regional Integration, Common Market.

1. M. A of Southeast Asian Studies, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran.

2. *Assistant Professor, Dpt. Political Science, Faculty of Law and Theology, Shahid Bahonar University of Kerman, Iran. Corresponding Author: (moeini@uk.ac.ir).

China's Silk Road Initiative Seeks Energy Security and Export Development

Saeed Mirtorabi^{1*} – Hadi Torki²

Abstract

China, as the world's second largest economy, has experienced decades of sustained and accelerating economic growth, and today, in order to continue its rise as a global power and to overcome the bottlenecks facing its export-oriented economy, is strongly dependent in securing imported energy supplies. In this regard, Beijing officials have been pursuing an international initiative for several years in the framework of the Silk Road revival to establish economic, commercial, infrastructure and energy links with dozens of countries around the world. The purpose of this study is to highlight Beijing's efforts to tackle the bottlenecks associated with energy supply and economic growth by promoting the Silk Road Revival Initiative, referred to as a One Belt One Road (OBOR). The main question is how does the Chinese government intend to pursue its goals of energy security and economic growth by promoting OBOR initiative? The answer given to as the hypothesis is that the Chinese government through Advancing the OBOR Initiative aims to improve the ability of its export-oriented economy while enhancing the affordability and availability of imported energy to the country. The paper suggests that OBOR initiative is seen as a complement to China's strategy of boosting China's energy security following the strategy of encouraging Chinese companies to invest in upstream sector of oil-rich countries. The research method is descriptive-explanatory.

Keywords: Silk Road, Energy, Development, China, Neomercantilism.

1. *Assistant Professor, Dpt. International Relations, Faculty of Law and Political Science, Kharazmi University, Tehran, Iran. Corresponding Author: (Saeedmirtorabi@gmail.com).
2. Ph. D Candidate of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Kharazmi University, Tehran, Iran.

Knowledge Economy; Knowledge Instead of Work

Ahmad Khaleghi ^{1*} – Zeinab Azarkashb²

Abstract

The emergence of the knowledge economy has been the result of numerous developments in the contemporary economy that are closely related to the expansion of the free market, the commoditization of mental work and the emergence of a system of intellectual property rights. In this paper, the context of the emergence of a knowledge-based economy for the recognition of its distinction historical role has been studied in order to maintain the continuity of the logic of contemporary economic system. In addition, while criticizing the views that put human knowledge to work as the main source of wealth, we have tried to refer to Karl Marx's value-work theory, and focusing on the relationship between knowledge and value theory, prominent involvement of knowledge in the process of work and the labor productivity increase law pay attention, and to reach the conclusion that knowledge-based work is inseparable from the work of the producer of the goods, and even serves it. In other words, human knowledge can't be separated it, but these two act as mental and labor work in the direction of changing the organic composition of capital and adding to its constant value. This leads to an increase in production capacity of communities that has always been an issue for economists.

Keywords: Knowledge Economy, Value Theor, Circulate of Capital, Power of Labor Productivity, Karl Marx.

1. *Associate Professor, Dpt. Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran. Corresponding Author: (dr.khaleghi@ut.ac.ir)
2. Master of Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran

Oil Revenues and its Controversial Effects on Economic Growth and Development in Iran and Norway

Ahmad Rashidi^{1*} – Seyed Saleh Mousavi²

Abstract

Oil as the main power source in economic and politics play an important role in political and economic changes in oil governments and in one of the most important factors of power. But it should be said that just owning oil in any case, will not cause economic growth and development. So, in this research, by comparison investigation of oil role in Norway and Iran economic, we will answer to this question that why oil income has not led to economic development in Iran but in Norway it has made economic development? The hypothesis in the answer to this question which be examined in the context of this article is that differences in oil income management and policy making between Iran and Norway is the main reason of their differences in economic development. Research findings demonstrate that National dependence of Iran to petroleum and spending oil in line with government revenues and spending of current government have different consequences. On the contrary of Iran, Norway instead of emphasizing natural assets, focused on human development and use petroleum wealth as a support and development engine and by preventing the entry of oil revenues to the current state budget and saving it in foreign exchange reserves and by excellent management try to invest outside of the country and by avoiding turning the country and government into a rentier state, use this blessing in light of improving economical, political, social and cultural programs.

Keywords: Development, Dutch Disease, Oil, Norway, Rentier State.

1. *Associate Professor, Dpt. Political Science, University of Mazandaran, Babolsar, Iran
Corresponding Author: (a.rashidi@umz.ac.ir).
2. M. A of Political Science, University of Mazandaran, Babolsar, Iran.

Evaluation of the Relationship between the Foreign Policy Function of the Islamic Republic of Iran and Aims of the 20-Year Vision Plan and Its Requirements

Fatemeh Soleimani Pourlak¹

Abstract

The 20-Year Vision Plan has determined the grand aims from which its significant part is economic development goals and expected them to be realized on outlook 1404. The realizing of the objectives of the document, on the one hand, requires inside approach and, on the other, depends on the function of the foreign policy of the country. Therefore, the study of the relationship between the foreign policy function of Iran and the developmental goals of the Vision Plan has been the concern of this paper. The main question is, what is the relationship between the functioning of the foreign policy of the Islamic Republic of Iran and the developmental goals set out in the 1404 Vision Plan? The hypothesis to testing is that seemingly as much as the degree of involvement of Iran's foreign policy in environmental tensions increases, level of its functional adaptability with the objectives of the Vision Plan is diminished. There is a kind of convergence between the tension-surrounded foreign policy of the country and the developmental Plan. Therefore, the adaptability of these two needs requirements in the economic and political spheres. The method used to explain the relationship of the correlation between the mentioned variables is descriptive-analytic one. Since in this article the Vision Plan with a strategic goal is considered as the basis for Iran's foreign policy assessment, the theoretical framework is developmental foreign policy. In this regard, the "thripal model of foreign policy performance" was used as a criterion for measuring the foreign policy performance of Iran.

Keywords: Foreign Policy, Islamic Republic of Iran, Vision Plan.

1. Assistant Professor of International Relations, Dpt. Political Science, Islamic Azad University, Chalous Branch, Chalus, Iran. (Fatemeh.soleimani@iauc.ac.ir).

Fragile Subjectivity Amid Market and State: (Ethnographic Study of Subjectivity in Baneh)

Kamal Khaleghpanah^{1*} – Hiwa Karimzadeh²

Abstract

The main purpose of this paper is to explore the nature of subjectivity in today's uneven neoliberal sphere in the social life of the Iranian frontiers, and in particular the city of Baneh. Accordingly, in the context of an ethnographic narrative in the city of Baneh in Iran-Iraq border the encounter of local culture and global neoliberal market is investigated. We aim to investigate the way in which subjectivity is constructed and articulated amid the encounters of frontier city of Baneh with both neoliberal economic space and political sphere of Iran. The methodology of this paper is a combination of ethnography and local autobiographies. Our narration from the ethnography of the mentioned encounters clarifies that there is not a universal pattern in world or even in a particular country, and to explore in this area of study is to explore in specific dimensions of the experience. In the uneven social space of Iran and specifically Baneh, subjectivity amid the social, political, economic and cultural fields acquire a life full of conjunctures, fortunes and misfortunes. Subjectivity is neither free and autonomous nor fluid or synthetic, but fragile and vulnerable. Neoliberal and market components and governmental relations in its particular form in Baneh city have entered the realm of individuals' lives, family life and other social relationship, constructing fragile individual; cultural and social destabilization of symbolic life, changes in social norms and cultural values, commodification of human relationships and ultimately constructing a fragile subjectivity between the market and the state.

Keywords: Neoliberalism, Baneh city, Market and Government Relations, Fragile Subjectivity, Cultural Destabilization.

1. *Assistant Professor, Dpt. Sociology, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran.

Corresponding Author: (kkhaleghpanah@yahoo.com)

2. M. A of Sociology, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran.

The Analysis and Explanation of the Economic Results of Islamic Revolution: an International Comparative Study With Some of Revolutions

Mohammad Taghi Sabzehei^{1*} – Mohammad sharif Karimi²

Homayoun Moradkhani³

Abstract

The main Purpose of this Article is to compare the economic results of the Islamic Revolution with some of scial Revolutions. Adopting an analytical-descriptive research method, the present study is a comparative sociological-economic analysis (institutional) of the achievements of the Islamic Revolution with respect to some of the sociological revolutions. As comparison possesses the ability of making evaluation of data more significant, two types of diachronic (with the past) and synchronic (with some of revolutions) comparison were employed and the analysis method is comparative. As economic and non-economic (political and social) factors were noted in analyzing the performance of Iran's economy, the analysis is sociological-economic (institutional). Iran's economy has been evaluated based on four important macroeconomic indicators: economic growth rate, three-sector growth, unemployment rate and Gini Index. The period of analysis is from 1979 to 2016. The theoretical framework of the study includes the theories and empirical studies of the experts of social revolutions about the economic consequences of social revolutions. The present study answers 4 questions: (1) what are the economic results of the Islamic Revolution? (2) Have the results of the Islamic Revolution been identical in the short term and long term? (3) What factors have influenced the economic results of Islamic Revolution? (4) Are the economic results of the Islamic Revolution consistent with the theories and studies done about other revolutions? The results of the current study indicate all economic results of the Islamic Revolution in the first ten years have been negative regarding the examined indicators; they have gradually improved in the long run, but have not fundamentally changed. The enternal and external of factors which have affected the economic results of the Islamic Revolution have been: oil-dependent economy, big and unefficiency bureaucracy, rapid Growth of Pepolation, Iran-Iraq War, European and American sanctions against nuclear program, and fluctuations of world oil price.

Keywords: Islamic Revolution, Economic Results, Economic Growth, Economic Sanction, War.

1. *Assistant Professor, Dpt. Sociology, Bu- Ali Sina University, Hamedan, Iran.

Corresponding Author: (moh_sabzehei@yahoo.com)

2. Assistant Professor, Dpt. Economics, Faculty of Social Sciences, Razi University, Kermanshah, Iran.

3. Assistant Professor, Dpt. Sociology, Faculty of Social Sciences, Razi University, Kermanshah, Iran.

The Consequence of National Branding for Iran with Emphasis on Political and Economic Dimensions

Yousef Mohammadi Far^{1*} – Ghoudrat Ahmadian² – Afshin Heshmati³

Abstract

In recent years, many countries have planned national branding to create a favorable place in the minds. The focus of these efforts is to create a world-class distinction that is fair, powerful and attractive. This task is considered as one of the modern tasks of the 21st century governments, which for various reasons has received little attention in our country. Based on this article, it has addressed the conceptualization of designing and developing national brand identity for Iran. The derived model is based on purposeful sampling was used and 11 experts from political science, management and economics were interviewed. Interviews progressed to theoretical saturation; then data were coded and concepts and categories identified. In addition, internal and external relevant texts from databases up to 2018 were reviewed and combined with previous findings. The findings showed that national branding discourse should be prioritized in the country's agenda because, in addition to developing a competitive atmosphere, it is necessary to rebuild national brand that be transparent, unique, and powerful because of the domination system's efforts. These efforts can also set the stage for resolving negative stereotypes and be used for political, economic and social purposes.

Keywords: National Brand, National Branding, Public Diplomacy.

1.* Assistant Professor, Dpt. Management and Entrepreneurship, Faculty of Social Sciences, Razi University, Kermanshah, Iran. Corresponding Author: (yosefmohamadifar@gmail.com).

2. Assistant Professor, Dpt. Political Science, Faculty of Social Sciences, Razi University, Kermanshah, Iran.

3. Master of Science in Business Management, Razi University, Kermanshah, Iran.

**Reappraisal of Class Analysis by Perspective of the
Theories of Street Politics and Sub Politics
in the Field of Globalization**

Khalil-Allah Sardarnia¹

Abstract

The main aim of this research, reappraisal the restoration of class importance and economic-class analysis in socio-political sciences literature with emphasis on two theories of street politics and sub-politics by using of theories of famous sociologists such as Antony Gidens and Asef Bayat. In this research, the author has been tried to answer to this question by analytical- explanatory method and objective examples in the field of social movements: what have been the important efficient factors on restoration of class importance in two last decades in socio-political sciences? The finding of research that are same the hypothesis is that due to factors such as economic- commercial globalization and universalize and mal- decision making of governments especially in developing countries has been led to intensification of internal and international inequality between north-south countries, unemployment, increased injustice and poorness, much decrease in welfare life standards. Increase the expenditures of social services and so on. In the context of increased distrust to political parties, the social movements has been challenged the macro national and international polices by engagement and mobilization of economic dissatisfied professionals groups in public streets and fields by emphasis on the principal of ethic-social justice. In meanwhile, the demands od religious- ethnic identities and actors has been interrelated with economic- class dimensions. Although the class has been important but is not deterministic as the age of cold war.

Keywords: Class Analysis, Globalization, Governments, Street Politics, Sub Politics.

1. Professor of Political Sciences, Faculty of Law and Political Sciences, Shiraz University, Shiraz, Iran. Corresponding Author: (kh_sardarnia@yahoo.com).

CONTENTS

<i>Reappraisal of Class Analysis by Perspective of the Theories of Street Politics and Sub Politics in the Field of Globalization</i>	1-24
• Khalil-Allah Sardarnia	
<i>The Consequence of National Branding for Iran with Emphasis on Political and Economic Dimensions</i>	25-56
• Yousef Mohammadi Far • Ghoudrat Ahmadian • Afshin Heshmati	
<i>The Analysis and Explanation of the Economic Results of Islamic Revolution: an International Comparative Study With Some of Revolutions</i>	57-92
• Mohammad Taghi Sabzehei • Mohammad sharif Karimi • Homayoun Moradkhani	
<i>Fragile Subjectivity Amid Market and State: (Ethnographic Study of Subjectivity in Baneh)</i>	93-117
• Kamal Khaleghpanah • Hiwa Karimzadeh	
<i>Evaluation of the Relationship between the Foreign Policy Function of the Islamic Republic of Iran and Aims of the 20-Year Vision Plan and Its Requirements</i>	119-152
• Fatemeh Soleimani Pourlak	
<i>Oil Revenues and its Controversial Effects on Economic Growth and Development in Iran and Norway</i>	153-181
• Ahmad Rashidi • Seyed Saleh Mousavi	
<i>Knowledge Economy; Knowledge Instead of Work</i>	183-205
• Ahmad Khaleghi • Zeinab Azarkashb	
<i>China's Silk Road Initiative Seeks Energy Security and Export Development</i>	207-231
• Saeed Mirtorabi • Hadi Torki	
<i>The Political Economy of ASEAN's Regional Integration</i>	233-265
• Ahmad Ramezani • Hossein Moinabadi Bidgoli	
<i>The Future Processes and Scenarios of Iran- Russia Relation Based on Caspian Energy Transfer</i>	267-300
• Ein-Allah Keshavarz Tork • Mohammad Naser Adib-Mehr	
<i>The Role of Development-Oriented Foreign Policy on Turkey Economic Progress (2002-2017)</i>	301-331
• Ali Omidi • Armin Ghalamkari	
<i>Donald Trump, the Orientation of the America First and Disrupting International Trade (2017-2019)</i>	333-365
• Asghar Keivan Hosseini • Seyed Amirsina Nourani	

International Political Economy Studies

Volume 2, Issue 1, Spring & Summer 2019

Publisher:
Political Science Board
Faculty of Social Science,
Razi University

Director in Charge and Editor-in-Chief:
Farhad Daneshnia

Managing Editor:
Soraya Sharifi

Address: Faculty of Social Science, Razi University,
Shahid Beheshti Blvd, Kermanshah, Iran
Tel: 08338360650
Web: <https://ipes.razi.ac.ir>
Email: ipes@razi.ac.ir